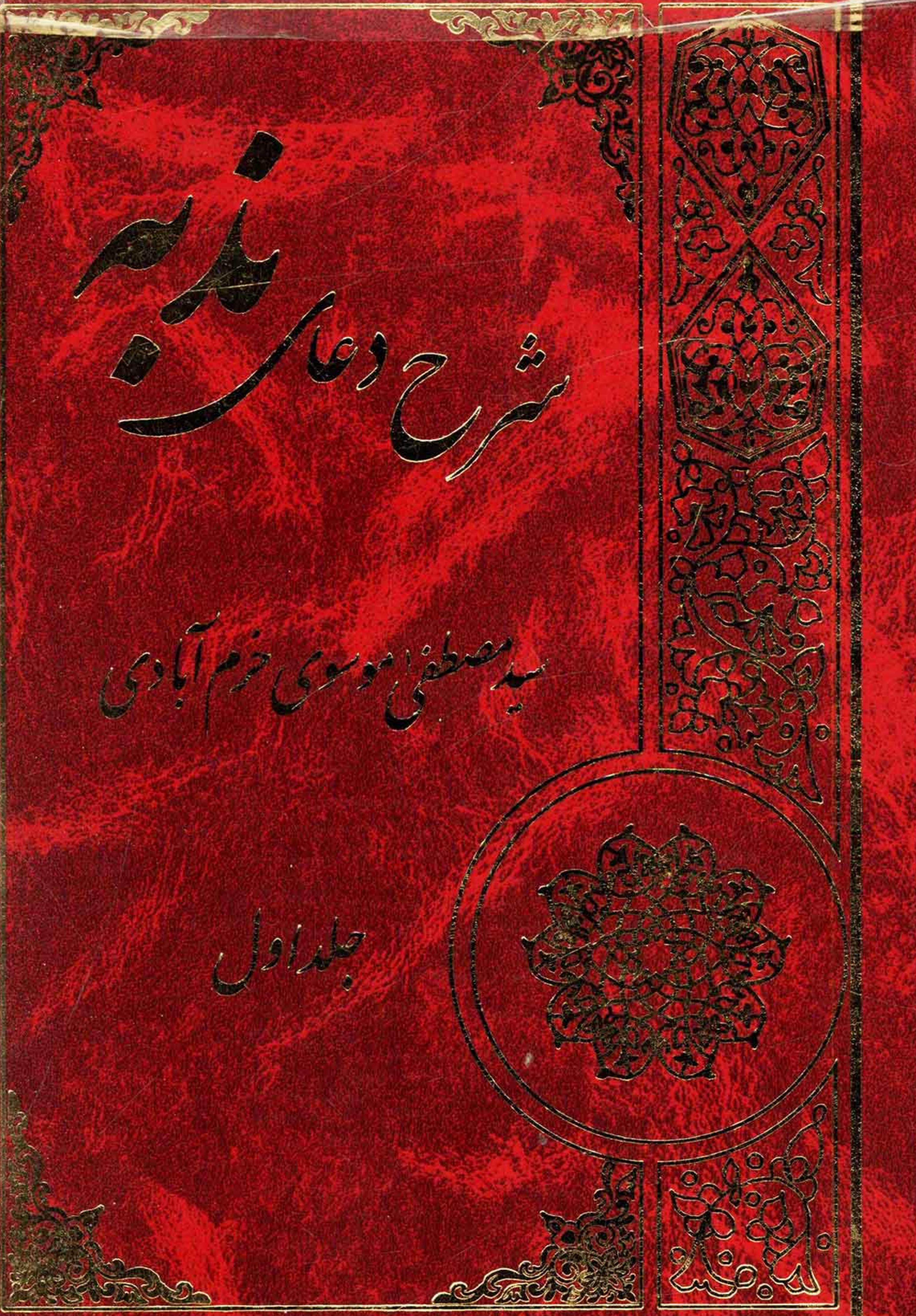


شرح دعا نذر

سید مصطفی موسوی خرم آبادی

جلد اول



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح دعای ندبه

جلد اول

سید مصطفی مرسوی خرم آبادی

سرشناسه	: دعای ندبه، شرح
عنوان و نام پدیدآور	: شرح دعای ندبه / تألیف مصطفی موسوی خرم‌آبادی؛ ویرایش و تنظیم احمد دیلمی
مشخصات نشر	: قم؛ همای غدیر، ۱۳۸۸. ج
شابک	: ۱۱-۵ - ۸۴۹۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸ - ۹۵۰۰۰ ریال (ج. ۱)
	: ۱۴-۶ - ۸۴۹۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸ - ۹۵۰۰۰ ریال (ج. ۲)
شابک دوره	: ۱۶-۰ - ۸۴۹۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸ - ۱۹۰۰۰۰ ریال (دوره ۲ جلدی)
یادداشت	: کتابنامه
موضوع	: دعای ندبه - نقد و تفسیر
موضوع	: محمد بن حسن، امام دوازدهم (عج)، ۲۵۵ ق. - - - غیبت
شناسه افزوده	: موسوی خرم‌آبادی، مصطفی، ۱۳۲۱ - ۱۳۸۶، شارح
شناسه افزوده	: دیلمی، احمد، ۱۳۴۰ - ، ویراستار
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۸ BP ۲۶۹/۷۰۴۲۲/۹
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۷/۷۷۴



نشر همای غدیر

عنوان: شرح دعای ندبه (جلد اول)

مؤلف: حجت‌الاسلام والمسلمین سید مصطفی موسوی خرم‌آبادی

ویراستار علمی: دکتر احمد دیلمی

چاپخانه: گنج معرفت

ناظر فنی: محمدرضا شجاعی

تایپ و صفحه‌آرایی: محمد صفاجو

قیمت: ۹۵۰۰۰ ریال (با جلد گالینگور)

قیمت دوره ۲ جلدی: ۱۹۰۰۰۰ ریال (با جلد گالینگور)

ناشر: انتشارات همای غدیر

سال و نوبت نشر: ۱۳۸۹ بهار - چاپ اول

کلیه حقوق مادی و معنوی برای مؤلف محفوظ است.

آدرس مرکز پخش

قم، انتهای بلوار امین، دانشگاه قم، اداره چاپ و نشر - تلفن: ۲۸۵۰۹۵۷ یا ۰۹۱۹۲۵۱۲۸۳۷



بِسْمِ

بروایک استاد بزرگوارم حضرت پیر افاضت سی امانی
حاج آقا روح که مالوند خرابادی نوراً و مضیبه الشرف که مولانا
در نشر تعالیم مقدسه اسلام مشوق و مؤید اینجانب
خدمت بزرگواران اسلام بودند تقدیم میشود

سر آغاز

بدون تردید، دعاها و نجواهای روایت شده از اهل بیت رسول ﷺ و امامان معصومین علیهم السلام گران سنگ ترین میراثی است که از آنان برای انسان صاحب بدل بر جای مانده است. تراثی که بزرگان اهل معرفت از آن با عنوان «قرآن صاعد» یاد کرده اند؛ نجواها و سوز و گدازهایی که به زندگی انسان تکیده در زندان تن، حلاوت و معنی می دهد.

دعای ندبه از شورانگیزترین این دعاها است که در آن از یک سو، یک تاریخ مظلومیت و ستمی که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت گرامی اش روا داشته شده، در کنار رنجها و مجاهدت هایی که آنان برای انسان به جان خریده اند، روایت شده است؛ و از سوی دیگر، روزنه های امید به آینده را در برابر انسان خسته و ناامید از دست یابی به زندگی در مدینه فاضله آراسته به رنگ عدالت و معنویت، می گشاید؛ و راه و رسم ابراز بی قراری در فراق آخرین رهایی بخش تنها و جانهای دربند؛ و روشنی بخش چشمان انسانی که در بلندای تاریخ خویش از مشاهده ظلم های رنگارنگ بی فروغ گردیده را، به آدمی می آموزد.

آنچه اکنون در محضر شما خواننده ارجمند قرار دارد، شرحی است که فاضل گرانمایه، و عالم وارسته مرحوم حجت الاسلام سید مصطفی موسوی خرم آبادی رحمته الله علیه بر دعای ندبه نگاشته اند. ایشان ویرایش علمی و آماده سازی این متن را به همراه کتاب «سیره و اندیشه زینب علیها السلام»، به اینجانب سپرده بوده اند که اثر اخیر دو بار در زمان حیات آن مرحوم به چاپ رسید؛ ولی افسوس و دریغ که انتشار «شرح دعای ندبه» در آن ایام میسر نگردید. خداوند را شاکرم که اکنون در فراق آن عزیز «شرح دعای ندبه» در دو مجلد و با همان کیفیتی که مورد نظر ایشان بود، منتشر می گردد. با اخلاص و صداقتی که از آن مرد خدا دیده ام، رجاء واثق دارم که زحمات وی مقبول درگاه الهی خواهد بود. یادش گرامی و جایگاهش متعالی باد.

فهرست مطالب

۱	مقدمه چاپ سوم
۷	مقدمه چاپ دوم
۱۱	مقدمه چاپ اول
۱۹	سند دعای ندبه
۲۰	رجال حدیث
۲۲	متن دُعای نُدبه
۳۹	فصل نخست: ستایش خداوند برای بعثت انبیاء و اوصیاء
۴۱	شرح بسم الله
۴۴	اسم
۴۴	الله
۵۲	حمد
۵۲	رب العالمین
۵۲	ربوبیت تکوینی
۵۶	ربوبیت تشریحی
۵۷	کمال
۶۲	صلوات
۶۲	صلوات در قرآن
۷۰	فرق صَلُّوا وَتَسَلَّمُوا
۷۳	چگونگی صلوات
۷۳	صلوات ناقص

۷۴	برکات صلوات
۷۷	اولیاء خداوند
۸۳	میثاق مشترک پیامبران
۸۵	ماهیت عالم ذر
۹۴	عصمت انبیا
۹۴	عصمت از گناه
۹۸	عصمت از اشتباه
۱۰۰	فرق نواع و انبیا
۱۰۲	تغییر قبله
۱۰۴	کرامت علمی پیامبر اکرم ﷺ
۱۰۷	پارسایی پیامبران
۱۱۶	آوازه بلند پیامبران
۱۲۱	نزول فرشتگان بر پیامبران
۱۲۶	ایمان به فرشتگان
۱۳۱	نزول وحی بر پیامبران
۱۳۷	حقیقت وحی
۱۳۸	حالات پیامبر ﷺ در هنگام نزول وحی
۱۴۰	علم پیامبران
۱۴۶	پیامبران وسایل فیض خداوند
۱۴۷	قرآن و توسل
۱۵۰	توسل در روایات
۱۵۶	خلقت آدم ﷺ
۱۵۹	هدف آفرینش شیطان
۱۶۰	شیطان و ابلیس

۱۶۱	شیطان در قرآن
۱۶۱	شیطان در روایات
۱۶۲	بهشت آدم <small>علیه السلام</small>
۱۶۳	مفهوم سجده فرشتگان به آدم
۱۶۴	شیطان دشمن انسان
۱۶۹	حقیقت شیطان
۱۷۰	بازگشت آدم به سوی خدا
۱۷۲	کلمات دریافتی آدم
۱۷۵	نوح <small>علیه السلام</small>
۱۸۰	ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۱۸۴	امامت ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۱۸۸	حکمت لقمان
۱۹۰	موسی <small>علیه السلام</small>
۱۹۹	عیسی <small>علیه السلام</small>
۱۹۹	مفهوم لغوی عیسی
۱۹۹	مادر عیسی <small>علیه السلام</small> [مریم <small>علیه السلام</small>]
۲۰۰	مریم <small>علیه السلام</small> در قرآن
۲۰۳	مریم <small>علیه السلام</small> در انجیل
۲۰۶	سرانجام عیسی <small>علیه السلام</small>
۲۰۹	ضرورت همیشگی حجت و شریعت
۲۰۹	ضرورت بعثت
۲۱۸	مرد بودن پیامبران
۲۱۹	پیامبری از جنس بشر

۲۲۳	فصل دوم: ستایش خداوند برای بعثت محمد ﷺ و طهارت خاندانش ..
۲۲۸	فرق خلیل و حبیب
۲۲۸	تفاوت مقام حبیب و خلیل
۲۳۱	امتیاز دیگر محمد ﷺ
۲۳۲	خاتمیت محمد ﷺ
۲۳۶	محمد ﷺ کلمه خدا
۲۳۷	محمد ﷺ صادر اول
۲۳۹	محمد ﷺ مانع نزول عذاب
۲۴۱	آثار استغفار
۲۴۳	اخلاق محمد ﷺ
۲۵۶	محمد ﷺ پیامبر جنّ و انس
۲۵۹	شیطان و جنّ
۲۶۴	محمد ﷺ پیامبر جهانیان
۲۷۱	جهان پیش از بعثت محمد ﷺ
۲۷۷	مبارزه با تبعیض نژادی
۲۷۸	سپته‌های یونان
۲۷۹	روم و ایران باستان
۲۸۰	حجاز
۲۸۲	مصر باستان
۲۸۳	گوینیسیم در فرانسه
۲۸۳	تبعیض نژادی در دنیای جدید
۲۸۶	مبارزه اسلام با نژادپرستی
۲۹۴	معراج پیامبر ﷺ
۲۹۵	تاریخ وقوع معراج

۲۹۶	چگونگی معراج
۲۹۷	پاسخ به اشکالها
۲۹۹	معراج از نظر قوانین علمی
۳۰۱	معراج در قرآن
۳۰۳	معراج در روایات
۳۰۴	هدف معراج
۳۰۷	آغاز معراج
۳۰۸	کعبه اولین خانه مردم
۳۰۹	زمان بنای کعبه
۳۰۹	وضع هندسی خانه
۳۰۹	تحولات کعبه
۳۱۲	حجرالاسود
۳۱۴	دستور حج
۳۱۷	هدف از حج
۳۱۷	ارکان کعبه
۳۲۰	طهارت اهل بیت پیامبر ﷺ
۳۲۵	مودت اهل بیت پیامبر ﷺ
۳۳۳	دوستی خاص علی ﷺ
۳۳۹	فصل سوم: ستایش خداوند برای ولایت علی ﷺ
۳۴۱	علی ﷺ جانشین پیامبر ﷺ
۳۵۵	محمد ﷺ منذر و علی ﷺ هادی
۳۵۹	محبت علی ﷺ
۳۶۷	علی ﷺ امیر مؤمنان

۳۷۱	مباهله
۳۸۴	منزلت علی <small>علیه السلام</small>
۳۹۰	پایان نبوت
۳۹۹	ازدواج با زهرا <small>علیها السلام</small>
۴۰۸	مهریه زهرا <small>علیها السلام</small>
۴۱۰	فاطمه <small>علیها السلام</small> در قرآن
۴۱۶	مسدود شدن درهای مسجد جز باب علی <small>علیه السلام</small>
۴۲۱	اهمیت بنای مسجد
۴۲۳	تکریم مسجد
۴۲۷	علی <small>علیه السلام</small> باب دانش
۴۴۶	علی <small>علیه السلام</small> برادر، وصی و وارث پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>
۴۴۸	برادری مؤمنان
۴۵۳	وصی پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>
۴۵۷	ضرورت وصیت کردن
۴۵۸	وارث پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>
۴۶۱	شیعیان علی <small>علیه السلام</small> روسفیدند

مقدمه چاپ سوم

اهالی محترم و متدین سید خندان و هیئت امناء مسجد امام جعفر صادق علیه السلام واقع در بالاتر از پل سیدخندان تقاضای امام جماعت نموده بودند. اواخر سال یکهزار و سیصد و شصت بود که به امر مرجع عالی قدر حضرت آیت الله العظمی آقای حاج سید محمدرضا گلپایگانی رضوان الله تعالی علیه امامت این مسجد را پذیرا شدم و بحمد الله بعد از توفیقات الهیه و عنایت خاصه امام عصر (عج) و محبت‌ها و الطاف مردم متدین و متعهد و هیئت امناء محترم و متدین و متعهد محل تا به امروز موفق به انجام وظیفه هستم. که واقعاً در خدمت به اسلام و نظام و مسجد سخت فداکار و متعهدند خداوند متعال همه را موفق و مؤید کند. برای اینکه برنامه مسجد را هم به عرض رسانده باشم شب‌های جمعه تفسیر قرآن، شب‌های دوشنبه، حدیث، بقیه شب‌ها احکام، و در شب‌های چهارشنبه جلسه تفسیر جداگانه‌ای منعقد می‌شد و صبح‌های جمعه دعای ندبه که توسط خود این‌جانب قرائت می‌شد. در ماه مبارک رمضان در هر دهه یکی از خطباء محترم ایراد سخن می‌کند و شب‌ها را خودم موفق به تفسیر قرآن هستم. و در هر سه وقت اقامه جماعت می‌شود. دو ماهه محرم و صفر در هر دهه گویندگان نخبه سخنرانی دارند. می‌توانم با صراحت بگویم که طبق گفته اهل فن این مسجد بحمد الله از مساجد فعال تهران است. صندوق قرض الحسنه‌ای منظم دارد که در خدمت متقاضیان است که جمعی از متدین و مؤمنین در این صندوق به خدمتگزاری مفتخرند. این مسجد بسیجی منظم و متشکل دارد.

روزی یکی از علماء و ائمه جماعت این منطقه را زیارت کردم (که با ایشان هم سابقه‌ای نداشتم) فرمودند که ائمه جماعات این منطقه صبح‌های پنجشنبه در

مسجد سجّاد علیه السلام جلسه دارند و به من فرموده‌اند که شما هم در این جلسه شرکت کنید. صبح پنجشنبه‌ای وارد شدم درحالی که کسی از آن عزیزان را نمی‌شناختم؛ طبق روال طلبگی در گوشه‌ای نشستم، بعد که جلسه رسمیت پیدا کرد یکی از علماء چنین ایراد سخن کرد: امام فرموده‌اند آقایان ائمه جماعات نباید دروس حوزوی را تعطیل کنند؛ زیرا پیامدهای نامطلوبی دارد. باید درس و بحث‌ها در زمینه‌های فقه، تفسیر، اصول و اخلاق به اندازه‌ای که ممکن است برقرار شود و بحث اخلاق را به این جانب واگذار کردند. هرچه کوشیدم معافم دارند، عذر من را نپذیرفتند. شاید واگذاری این بحث برای این بود که به اصلاح خود بپردازم؛ چون آینه‌ای به دستم دادند تا عیوب خود را در آن بینم و در رفع آنها بکوشم. کتابی که انتخاب شد «جامع السادات» مرحوم نراقی بود. اگر چه محور و موضوع بحث موضوعات آن کتاب بود، اما این جانب کتاب‌هایی را که بزرگان ما در فن اخلاق نوشته بودند نیز مورد استفاده قرار می‌دادم. و بعد از قرآن و تفاسیر، مطالب اخلاقی و عرفانی اسفار مرحوم آخوند ملاصدرا، شرح منظومه مرحوم حاجی سبزواری، شرح اشارات بوعلی و خواجه طوسی، احیاء العلوم غزالی، طهارة الاعراق ابن مسکویه، الذریعه الی مکارم الشریعه و محجة البیضاء مورد مطالعه قرار می‌گرفت. سالیانی بر این منوال گذشت. در ضمن بحث گاهی به فرازهایی از خطبات مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام استناد و استشهاد می‌شد. آقایان و عزیزانی خواستند که چندی هم از نهج‌البلاغه استفاده شود. انتخاب موضوعات را به خود آقایان واگذار کردم. فرمودند: اول فرمان مبارک علی علیه السلام به مالک اشتر نخعی، وصیّت‌نامه امام علی علیه السلام به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام، و بعد خطبه حضرت زینب علیه السلام در مجلس یزید، و سرانجام خطبه حضرت امام سجّاد علیه السلام را مورد بحث قرار دهید. ما باید بیش از پیش به درک و فهم و تحصیل موضوعات نهج‌البلاغه در نزد اساتید اهمیت داده و آن را در کنار فهم آیات قرآن قرار دهیم. نهج‌البلاغه کتابی است که باید درک و فهم آن را از اهل فن

آموخت. بزرگان، همواره راه درست تبلیغ کردن و بلیغ سخن گفتن را در نهج البلاغه جستجو می‌کردند. زیرا «نهج البلاغه» یعنی «راه سخن رسا گفتن»، به حکم «الاسماء تنزل من السماء» هر متفکر و سخنور و هر شاعر و ادیبی می‌تواند از فرمایشات آن حضرت کمک بگیرد.

برای نمونه متفکر بزرگ مرحوم شهید مطهری می‌گوید: مرحوم شیخ محمد عبده مفتی اعظم مصر نهج البلاغه را با شرح مختصری در مصر منتشر ساخت و برای اولین بار آن را به مردم مصر معرفی کرد. وی در هنگام دوری از وطن این کتاب را مطالعه می‌کند و می‌بیند که به گنجینه‌ای گرانبها دست یافته است. همان وقت تصمیم می‌گیرد که آن را چاپ و به توده مردم معرفی نماید. ولی این کتاب در دیار خودش، در میان شیعیان علی علیه السلام، در حوزه‌های علمیه شیعه، «غریب» و «تنها» است؛ همچنان که خود علی علیه السلام غریب و تنها است. بدیهی است که اگر محتویات کتاب و یا اندیشه‌ها و احساسات و عواطف شخصی، با دنیای روحی مردمی سازگار نباشد، آن کتاب یا شخص عملاً تنها و بیگانه می‌ماند، هرچند نامشان با هزاران تعظیم و تجلیل برده شود. ما طلاب باید اعتراف کنیم که با نهج البلاغه بیگانه‌ایم، و دنیای روحی که برای خود ساخته‌ایم دنیای دیگری غیر از دنیای نهج البلاغه است.^۱

اما سخنی هم از بزرگ مرجع تشیع مرحوم آیت‌الله العظمی آقای بروجردی علیه السلام نقل کنم. یکی از اساتید بزرگی که افتخار تلمذ از محضرشان را چند سالی داشته‌ام مرحوم آیت‌الله آقای سید احمد حبیبی علیه السلام است که لمعتین و مطول و مباحثی از قوانین الاصول مرحوم میرزای قمی را نزد ایشان خواندم. علی‌القاعده در اول محرم درس‌های حوزه‌های علمیه تعطیل می‌شود، چون آقایان علماء برای تبلیغ به مسافرت می‌روند. وقتی که آن مدرس بزرگوار تشریف آوردند، فرمودند که نصیحتی آقای بروجردی به من فرمود که لازم

۱. شهید مطهری، مرتضی، سیری در نهج البلاغه، ص ۹.

می‌دانم به شما منتقل کنم. ایشان به من فرمود: شنیده‌ام شب‌ها برای آقایان صحبت می‌کنید، موضوع بحث شما چیست؟ عرض کردم: نهج البلاغه. دیدم چهره آقایان و خوشحال شد. فرمودند: بعد از قرآن، بر شما باد نهج البلاغه. آنچه می‌خواهید در این مجموعه هست. این فرمایش در من بسیار اثر کرد و تا پایان درس فقط به نهج البلاغه فکر می‌کردم. بعد از درس، به استاد عرض کردم: آقا ممکن است تقاضا کنم در روزهای تعطیل برای بنده نهج البلاغه بفرمایید؟ چون همیشه، لبخندی بر لبش نقش بست و جواب درستی نداد. اما من قضیه را آن قدر دنبال کردم که ایشان فرمودند به دو شرط قبول دارم: اول، عمل به فرموده‌های آن حضرت، و دوم، حفظ خطبه‌ها. عرض کردم: هر دو بستگی به دعای شما دارد. شاکر خدا هستم، مدت‌ها موفق به این درس بودم و کم و بیش خطبه‌هایی را به خاطر سپردم؛ از طرفی خداوند کمکم فرمود و به دروس فقه و اصول و فلسفه مرحوم آیت‌الله العظمی آقای حاج آقا روح‌الله کمالوند خرم‌آبادی طاب ثراه راه یافتم. ایشان شب‌های جمعه برای عموم به طور سیار تفسیر می‌فرمودند و صبح‌های پنجشنبه در منزل خودشان برای فضلاء حوزه علمیه (در خرم‌آباد) بحث تفسیر عمیقی داشتند. و به امر خودشان در هر دو جلسه شرکت می‌کردم و مطالب را هم می‌نوشتم و خدمتشان تقدیم می‌کردم و روزهای جمعه ایشان در منزل مجلس توسل و تبلیغ داشتند که وعاظ محترم افاده می‌فرمودند. یکی از علماء و مدرّسین حوزه علمیه خرم‌آباد آقای آیت‌الله دکتر حاج شیخ حمید عبدی دامت برکاته که هم‌اکنون نماینده ولی فقیه در دانشگاه‌های لرستان است، به آیت‌الله کمالوند عرض کرده بود، اگر اجازه بفرمایید آقای موسوی هم دقایقی صبح‌های جمعه صحبت کند، من در او استعداد این کار را می‌بینم؛ آقا اجازه فرموده بودند. در نظر بگیری در لحظه سخنرانی و برای اولین بار در حضور یک مرجع بزرگ، از نظر روحی چه حالی داشتم، و چگونه قلبم می‌طپید؛ ولی خداوند مدد فرمود و بحث را پایان دادم.

مجلس همه یک صدا تشویق کرده و صدای مرحبای آنان فضای مجلس را احاطه کرده بود. خود آقا هم بسیار تشویق کرده راهنمایی‌های لازم را می‌فرمودند. و بعد هم در تمام جلساتی که در حوزه علمیه منعقد می‌شد، به امر ایشان سخنرانی داشتم. محور بحث من خطب امیرالمؤمنین بود و سال‌ها در آن مجلس از نهج‌البلاغه برای آقایان طلاب و مردم سخن می‌گفتم. روان‌تر و ساده‌تر بگویم منبر من نهج‌البلاغه بود، و چه علاقه‌مندانی داشت. درود بی‌پایان خداوند بر آن مردان بزرگ باد و اینجانب همواره از الطاف جناب آقای دکتر عبدی دامت برکاته متشکرم.

هان ای علماء و مدرّسین برای خدا درس نهج‌البلاغه را جزء دروس حوزه قرار دهید.

هان ای دانشجویان مکتب امام صادق علیه السلام و امام زمان در حفظ و یادگیری و عمل به نهج‌البلاغه و ترویج آن بکوشیم.

بعضی از رفقای جلسه تهران مطالب را ضبط می‌کردند و خودم هم یادداشت می‌کردم. یکی از این بحث‌ها شرح دعاء ندبه است که بحمدالله به‌طور کامل و به عنوان چاپ سوم تقدیم می‌گردد. بخش دیگر زندگی و شرح کوتاهی است بر خطبه حضرت زینب که قبلاً به چاپ رسید.

و انشاءالله به زودی زندگی حضرت امام سجّاد علیه السلام و شرح کوتاهی بر خطبه آن حضرت چاپ و منتشر می‌شود. و بخش دیگر شرحی است بر خطبه حضرت زهرا علیها السلام که آن هم با عنایات پروردگار در دست انجام است.

جلسه‌ای که در اواخر سال شصت تا حال خداوند متعال توفیق شرکت در آن را فرموده، مرکب است از جمعی از علماء محترم روحانیت مبارز منطقه ۴ تهران و ائمه جماعات محترم منطقه ۳ و ۴ امور مساجد که هریک از این آقایان خود عالمی بزرگ و خدمتگزاری صدیق به ساحت مقدس امام عصر (عج) و نظام مقدس جمهوری اسلامی می‌باشند و هریک در سنگر منبر و محراب افسرانی

لایق و سربازانی جان بر کف در دفاع از اسلام و حمایت‌گری از حریم مقدس اهل بیت هستند.

جلسه زیر نظر حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید محسن هزاوه‌ای همدانی دامت برکاته قرار دارد که بدون اغراق عالمی مدیر و مدبر و دلسوز و مشوق برای همه، و بالاخص نسبت به این جانب هستند و نسبت به آنچه جلسه را رونق بخشد، نهایت فداکاری را دارند.

این مطلب سخن همه است که جلسه این منطقه از تمام جلساتی که تحت این عنوان در سطح تهران تشکیل می‌گردد، منسجم‌تر، پرمحتواتر، و مرتب‌تر است، جمعیت علمایی که در این جلسه شرکت می‌فرمایند قریب ۱۲۰ نفر است.

این نوشته‌ها محصول این جلسه مبارکه می‌باشد. و در طول بیش از بیست سال آنچه از نوشته‌های این جانب چاپ و نشر شده یا در دست چاپ است، به قرار زیر می‌باشد:

۱- شرح دعای ندبه است که جلد اول آن در سال ۱۳۴۶ منتشر شده و در سال ۱۳۶۳ تجدید چاپ گردیده، و هم‌اکنون به همراه جلد دوم با بازنگری کامل منتشر می‌گردد.

۲- سیره و اندیشه حضرت زینب علیها السلام (منتشر شده).

۳- رساله‌ای است درباره امام عصر به نام «شگفتی چرا؟»

۴- برداشتی از خطبه شعبانیه رسول اکرم صلی الله علیه و آله.

۵- زندگانی حضرت امام سجاده علیه السلام.

۶- مباحث اخلاقی.

۷- یادداشت‌هایی از منظومه مرحوم حاج ملاهادی سبزواری.

مقدمه چاپ دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ
الطَّاهِرِينَ.

در مکتب انسان ساز اسلام، حیات بشری به گونه‌ای تنظیم شده که همواره زندگی مادی و کلیه تلاش‌های انسان برای رسیدن به اهداف دنیوی، در بستری معنوی و روحانی قرار گیرد؛ تا در رنج و راحتی، شیرینی و تلخی و زشتی و زیبایی زندگی، دچار حیران و یا خودباختگی نشده؛ و از راه حق منحرف نگردد. این همان معنایی است که قرآن کریم از آن به «نفس مطمئه» یاد می‌فرماید:

«أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»؛^۱ آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد.

زیرا در کنار زندگی مادی که ممکن است، امواج خروشان هر لحظه انسان‌ها را در منجلاب فساد غرق کند؛ پر و بال معنویت، او را چون پرنده‌ای سبک‌بال در برابر طوفان‌های سهمگین طبیعت به سوی کمال و ملاقات پروردگار به پیش می‌برد.

آری، افراد با ایمان همواره دارای چهره‌هایی آرام، که در پرتو عشق به خدا، سرشار از مهربانی، ایمان و یقین است؛ و دل‌هایی مطمئن که جز برای خدا و رضای او نمی‌تپد، هستند. و هنگام فراغت از فعالیت‌های دنیوی بالطف‌ترین

۱. سوره رعد، آیه ۲۸.

احساسات عرفانی و معنوی در خلوت‌گاهی، با معبود خود به راز و نیاز می‌پردازند. و بدین وسیله از سرچشمه هستی برای خودسازی و کمال معنوی خویش مدد می‌جویند. طبعاً احساسات و عواطفی که این چنین پرورش می‌یابد، موجب خواهد شد، درون بشر با دگرگونی معنوی وسعت یابد، تمایلات و غرایز طبیعی مهار و تعدیل شود؛ و انسان جهان مادی را با عنوان وسیله، و نه هدف، بنگرد. راستی اگر بشر بتواند خود را در چنین پایگاه رفیعی قرار دهد، جامعه گرفتار بدبختی‌های امروزین نخواهد بود. در هیچ زمانه‌ای از اعصار گذشته، چون امروز حکومت‌ها و مجامع بین‌المللی و اخلاقی درباره برادری و برابری، عدل و مساوات، بشر دوستی و صلح، راستی و صداقت و گذشت و مهربانی سخن نگفته‌اند؛ و با بیان و قلم و رسانه‌های گروهی و شبکه‌های وسیع تبلیغاتی از حریم مقدس این صفات معنوی به دفاع برنخاسته‌اند. ولی از سوی دیگر در هیچ عصر و زمانه‌ای این ارزش‌های انسانی مثل امروز عملاً لگدکوب نشده و اسباب فریب و بازیچه‌ای برای استضعاف بیشتر توده‌ها قرار نگرفته است. نگاهی به حوادث کنونی جهان، خصوصاً ممالک اسلامی و بالخصوص تلاش‌هایی که ملت ایران برای رهایی از ستم و استعمار انجام می‌دهد، و عکس‌العمل‌های مستکبرین و عوامل آنان برای خفه کردن این جنبش‌ها و خاموش نمودن این نورِ رهایی‌بخش، بهترین شاهد بر این مدعای ماست.

به هر حال، ما معتقدیم تا بشر راهی به خدا و آشنایی با حریم مقدس او پیدا نکند و در درون خود به تلطیف عواطف و تقویت مبانی اخلاقی نپردازد، نمی‌تواند آرام و دور از تشویق و اضطراب به سربرد. و آن گونه که شایسته مقام والای انسانی است، برای اصلاح زندگی اجتماعی و زدودن زنگار شرک و نفاق و نجات بشر از دست ستمگران زمان خویش، قیام کند. و در واقع، توصیه‌های ائمه معصومین علیهم‌السلام به آشنایی و عمل به مفاهیم نهفته در ادعیه و اذکار وارده، جهت آماده ساختن انسان برای نبرد علیه باطل و کفر جهانی است.

دعای ندبه به حق از دعا‌های سازنده فضیلت، و پرورش دهنده احساسات و

عواطف است. این جانب در سال ۱۳۴۶ شمسی در انجمنی که مردم غیور و متدین، متعهد و شهید پرور شهرستان خرم آباد لرستان به پا داشته بودند، بعضی از فرازهای این دعای شریف را ترجمه و شرح کردم و در دسترس عموم قرار گرفت؛ ولی اکنون نسخه‌های آن نایاب شده، و مشتاقان این دعای شریف با تقاضاهای پی در پی خود، توفیق اقدام به چاپ دوم آن را، با مختصر اضافاتی، نصیب ساختند.

امید است، همچنان که جوانان ایثارگر و انقلابی ما مبارزات دشوار و ارزشمندی علیه ظلم و ستم به رهبری حضرت امام خمینی علیه السلام بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران متع الله المسلمین به طول بقائه الشریف، آغاز نموده‌اند؛ ترجمه این دعای گران قدر نیز منبع الهامی باشد برای عناصری که در کنار این فداکاری‌ها بی تفاوت مانده‌اند.

در این دعا سیری اجمالی، و در عین حال عمیق در فلسفه بعثت انبیا و قیام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیهم السلام و به ویژه توجه خاصی به قیام حضرت ولی عصر (عج) برای نجات جامعه انسانی شده است. امیدوارم برادران عزیز و خواهران محترم بتوانند با بهره‌گیری از مضامین معنوی که از سرعشق و محبت بیان شده است، بهتر و مصمم‌تر در راه نشر و فرهنگ اسلامی و گسترش معنویت در جامعه، جهت زمینه‌سازی حکومت جهانی حضرت مهدی (عج) که ضامن عدالت و آزادی است، قدم بردارند.

در خاتمه وظیفه خود می‌دانم که از برادر محترم آقای حاج کاظم جواهری که مجدانه در راه نشر علوم و معارف دین مقدس اسلام می‌کوشند؛ تشکر کنم.

مصطفی موسوی خرم‌آبادی

تهران ۱۵ اردیبهشت ۱۳۶۳ خورشیدی

مطابق با سوم شعبان المعظم ۱۴۰۴ هجری

مقدمه چاپ اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ مَصَائِرُ الْخَلْقِ وَ عَوَاقِبُ الْأَمْرِ نَحْمَدُهُ عَلَى
عَظِيمِ إِحْسَانِهِ وَ نَيْرِ بُرْهَانِهِ وَ نَوَامِي فَضْلِهِ وَ إِمْتِنَانِهِ. وَ نُصَلِّي وَ
نُسَلِّمُ عَلَى أَشْرَفِ أَنْبِيَائِهِ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى ابْنِ عَمِّهِ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ لِأَسَيِّمًا نَامُوسَ الدَّهْرِ، إِمَامَ الْعَصْرِ
حُجَّةِ ابْنِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفُ.

دعا و درخواست از پروردگار عالم، در مقام رفع حاجات، از امور مهم در اسلام است. بلکه اصل دعا و درخواست از قدرت مافوقی که توانای بر انجام هر امر مشکلی است، از فطریات بشر به شمار می رود؛ و انسان مادامی که در اثر تربیت غلط و یا معاشرت با افراد گمراه و یا علل دیگر، از مسیر صحیح فطرت منحرف نشده، در مواقع شدت و سختی دست به دعا روی می آورد.

زیرا پس از توجه به فقر ذاتی خود، و نقصی که سرپای وجود او را احاطه کرده؛ و درک بی نیازی خالق متعال، بالفطره متوجه قدرت او شده و دست به دعا برمی دارد، بر همین اساس کتب مقدس آسمانی و انبیا و راهبران مذهبی، همواره اهمیت خاصی برای دعا قایل بوده و هستند.

آیات:

برخی از آیات شریفه و روایات وارده در این باره به شرح زیر است:
﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ. إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي

سَيِّدُ خُلُوقِ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»؛^۱ و پروردگارتان فرمود: «بخوانید مرا دعاهای شما را مستجاب می‌کنم آنان که سرپیچند از خواندن من، زود است با حال خواری به دوزخ درآیند».

عبادت در این آیه به دعا تفسیر شده است. امام سجاده علیه السلام بعد از تلاوت این آیه شریفه به درگاه الهی چنین عرضه داشت.

۱. «فَسَمِيتَ دُعَاءَكَ عِبَادَةً وَ تَرْكَهُ إِسْتِكْبَاراً وَ تَوَعَّدْتَ عَلَيَّ تَرْكِهِ دُخُولَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»؛^۲ بارالها، دعا و خواندن را عبادت و ترک آن را سرپیچی نامیده؛ و ترک‌کنندگان آن را به جهنم و عذاب بیم داده‌ای».

۲. «وَ إِذَا سَأَلْتَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلَيْسْتَ جِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»؛^۳ هرگاه از تو سؤال کنند مرا بندگانت همانا نزدیکم و مستجاب می‌کنم دعای داعی را آن‌گاه که مرا بخواند.

۳. «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ»؛^۴ و همانا فرستادیم به سوی مللی پیش از تو پس گرفتیم ایشان را به پریشانی و رنجوری شاید زاری کنند.

۴. «قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِّن ظُلْمَتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً...»؛^۵ بگو: چه کسی شما را از تاریکیهای خشکی و دریا می‌رهاند؟ در حای که او را به زاری و در نهان می‌خوانید.

روایات:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

۱. سوره غافر، آیه ۶۰.

۲. صحیفه سجادیه، دعا ۴۵، ص ۱۷۳.

۳. سوره بقره، آیه ۱۸۶.

۴. سوره انعام، آیه ۴۲.

۵. سوره انعام، آیه ۶۳.

«أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الدُّعَاءُ؛^۱ بالاترین عبادت دعا و درخواست از خداوند است».

«الدُّعَاءُ مَخُّ الْعِبَادَةِ؛^۲ دعا مغز عبادت است».

«إِذَا أَدِنَ اللَّهُ لِعَبْدٍ فِي الدُّعَاءِ فَتَحَ لَهُ بَابَ الْأَجَابَةِ بِالرَّحْمَةِ وَ أَنَّهُ لَنْ يُهْلِكَ مَعَ الدُّعَاءِ هَالِكٌ؛^۳ آن گاه که خداوند به بنده اش اذن درخواست را داد، می گشاید به روی او باب اجابت و رحمت را و هیچ گاه مورد خطر قرار نمی گیرد، آن کس که خدا را بخواند».

«إِنَّ سِلَاحَ الْمُؤْمِنِ الدُّعَاءُ؛^۴ سلاح برنده فرد با ایمان، خواندن خداوند است».

۵. امام علیؑ فرمود:

«الدُّعَاءُ يَرُدُّ قَضَاءَ الْمُبْرَمِ؛^۵ دعا کردن حکم مؤکد را لغو می کند».

حقیقت دعا که همان توجه به خداوند، و استمداد از رحمت بیکران اوست، به طور طبیعی، در هر مخلوقی وجود دارد. هر مخلوقی خود را پدیده ای از این جهان می بیند و در ناتوانی ها، از همان منبعی که رشته وجودش به او بستگی دارد، استمداد می کند.

این حالت توجه و استغاثه، به ویژه، در وقت اضطرار به خوبی نمایان می شود. همچنان که خداوند می فرماید:

«وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ»؛^۶ و هر

نعمتی که دارید از خداست و هنگامی که گرفتاری برایتان حاصل می شود، ناله شما به سوی خدا بلند می گردد.

در این هنگام لازم نیست کسی دعا کردن را به انسان یاد دهد، اضطرار و

۱. تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۲۳۷.

۲. علامه مجلسی، بحار، ج ۹۳، ص ۳۰۰.

۳. امالی طوسی، ص ۶.

۴. شیخ کلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۶۸.

۵. دیلمی، ارشاد القلوب، باب دعا.

۶. سوره نحل، آیه ۵۳.

احتیاج از هر راهنما و معلمی بهتر دعا کردن را به انسان یاد می‌دهد. دعا جایگاه مخصوصی در میان دستورات مذهبی دارد. علاوه بر آنکه بعضی از عبادات، مانند نماز، دعاست؛ در بعضی عبادات دیگر مانند روزه و حج، دعا سنت گردیده است. برای مواقع دیگر، مانند شب‌های جمعه و روزهای عید و عرفه، دعاها بسیار وارد شده است. برای دعا آداب و شرایطی مقرر گشته، که با توجه به آن آداب و شرایط، تأثیر آن قطعی است. چنان که فرموده‌اند: هرگز دعا نکنید که خدا عین نعمتی را که به دیگری داده به شما بدهد، بلکه دعا کنید مثل آن را به شما عطا کند. همچنین، دعا نکنید خدایا مرا به خلق خودت محتاج نکن، زیرا هیچ‌کس نیست که به مردم محتاج نباشد، بلکه دعا کنید خدایا مرا محتاج به بدان و اشرار خلقت نفرما.

از این دو حدیث استفاده می‌شود که نباید برخلاف قوانین خلقت و اجتماع، دعا کرد، بلکه در این جهان باید پیرو مقررات و سننی بود که خداوند در خلقت عالم و اجتماع بشر قرار داده است.

یکی دیگر از شرایط دعا آن است که برخلاف مقررات دین نباشد. امام صادق علیه السلام فرمود: «ترک یک لقمه حرام، نزد خداوند از دو هزار رکعت نماز مستحب پسندیده تر است. و بر گرداندن یک دانگ مال حرام به صاحبش برابر با هفتاد حج نیکو است.»

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ الْعَبْدَ يَرْفَعُ يَدَهُ إِلَى اللَّهِ وَ مَطْعَمُهُ حَرَامٌ وَ مَلْبَسُهُ حَرَامٌ فَكَيْفَ يُسْتَجَابُ لَهُ وَ هَذِهِ خَالَهُ؛ به درستی که بنده بلند می‌کند دستش را به سوی خداوند (جهت درخواست) درحالی که غذای او حرام است و لباس او از حرام، پس چگونه دعای بنده‌ای که غذا و لباسش حرام است، مستجاب می‌گردد؟».

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَرْفَعُ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَيَقُولُ: يَا رَبَّ يَا رَبَّ. وَ مَطْعَمُهُ حَرَامٌ وَ مَلْبَسُهُ حَرَامٌ. فَأَيُّ دُعَاءٍ يُسْتَجَابُ لِهَذَا

وَأَيُّ عَمَلٍ يُقْبَلُ مِنْهُ وَهُوَ يُنْفِقُ مِنْ غَيْرِ حِلٍّ إِنَّ حَجَّ حَرَاماً وَ إِنَّ تَصَدَّقَ تَصَدَّقَ بِحَرَامٍ وَ إِنَّ تَزَوَّجَ تَزَوَّجَ بِحَرَامٍ وَ إِنَّ صَامَ أَفْطَرَ عَلَى حَرَامٍ. فَيَا وَنَحَهُ! أَمَا عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبٌ وَ قَدْ قَالَ فِي كِتَابِهِ: «قَالَ إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»؛^۱ کسی که غذا و لباسش حرام باشد، هیچ‌گاه دعایش مستجاب نمی‌شود و اعمالش مقبول پروردگار نیست. زیرا چنین شخصی اگر به مکه رفته و یا صدقه داده و یا روزه گرفته همه‌اش از حرام بوده، وای بر چنین کس، او نمی‌داند که خدا پاک است و پاکیزه و از پاکان اعمال را می‌پذیرد، همچنان که فرمود: «گفت: خدا فقط از تقوای پیشگان می‌پذیرد».

دکتر الکسیس کارل، فیزیولوژیست و زیست‌شناس بزرگ فرانسوی و برندهٔ اولین جایزهٔ نوبل، در کتاب معروف خود (انسان موجود ناشناخته) دربارهٔ شرایط و آثار دعا چنین می‌گوید:

بعضی فعالیت‌های معنوی، ممکن است با تغییرات تشریحی و علمی بافت‌ها و اعضا، توأم گردد. این کیفیات در موارد مختلفی دیده می‌شود که در بین آنها باید حالت نیایش را نام برد. نیایشی که با نتیجهٔ شفای عضوی همراه گردد، خصایصی دارد: اول، آنکه باید کاملاً بی‌شائبه باشد؛ همان‌طور که مرمر به مجسمه ساز و پارچه به نقاش تسلیم می‌شود؛ آدمی نیز خود را به خداوند می‌سپارد؛ و در عین حال عنایت او را طلب می‌کند؛ حاجات خود را مخصوصاً و هم‌نوعان خود را عموماً عرضه می‌دارد. کسی که برای دیگران دعا می‌کند، نجات می‌یابد.

شرط ضروری این نیایش، وارستگی از خود، یعنی مرتبهٔ عالی تزکیهٔ نفس است. گاهی دعا کیفیت عجیبی را برمی‌انگیزد که باید به آن معجزه نام داد. در هر عصری مردم به کیفیت معجزه و درمان کم و بیش سریع بیماری‌ها، در زیارتگاه‌ها و بعضی اماکن مقدسه، معتقد بوده‌اند. ولی به دنبال ترقی بزرگ علمی در قرن نوزدهم، پایه این اعتقاد یک‌باره سست گردیده و عموماً امکان وجود معجزه در

۱. سورهٔ مائده، آیهٔ ۲۷.

گذشته و حال رد شده، مع هذا این امر با مشاهداتی که در دست داریم باید مورد تأمل قرار گیرد.

موارد زیادی از این مشاهدات به وسیلهٔ موسسه پزشکی «لورد» جمع آوری شده است. اطلاعات کنونی دربارهٔ تأثیر فوری نیایش در شفای امراض بر روی شرح حال بیمارانی که از امراض گوناگونی درمان یافته‌اند، متکی است. چگونگی معالجه نزد این بیماران تفاوت زیادی ندارد، اغلب درد شدیدی احساس و سپس بعد از چند ثانیه یا چند دقیقه و حداکثر چند ساعت شفای کامل فرا می‌رسد.

علائم عمومی این بیماری از بین می‌رود؛ و اشتهای مریض باز می‌گردد. این شفای معجزه‌آسا به خصوص با سرعت عجیب، التیام ضایعات عضوی مشخص است و شکی نیست که میزان آن خیلی بیش از حد طبیعی می‌گردد.

تنها شرط ضروری برای ایجاد این کیفیت عجیب، نیایش است. ولی ضرورت ندارد که خود بیمار دعا کند یا بیمار مؤمن به عقیدهٔ مذهبی باشد، بلکه کافیهست که کسی در کنار او در حال دعا به سر برد.

اغلب ایرادهایی که بر دستورات مذهبی وارد می‌شود ناشی از عدم آشنایی درست نسبت به آنها، و یا ارائه تفسیرهای نادرست توسط افراد افراطی است. گمان کرده‌اند که دعا یعنی تعطیل شدن اسباب و وسایل زندگی و بی‌اعتنایی کردن به کار و کوشش و فعالیت‌های اجتماعی. مثلاً مریض به دکتر مراجعه نکند و متوسل به دعا گردد؛ و یا فقیر توجهی به کار و کسب نکند؛ و انتظار داشته باشد از راه دعا وضع او روبه‌راه شود و حال آنکه هرگز منظور از دعا چنین معنایی نیست. باید با کمال صراحت گفت که متأسفانه اکثر مسلمانان نسبت به حقایق دینی کم‌اطلاع بوده و آگاهی‌های درستی از دین ندارند.

ایراد کنندگان به دعا اگر به قسمت‌های مختلف دستورات مذهبی مراجعه کنند؛ و به اهمیت شرعی کار و کوشش و فعالیت‌های اجتماعی و مراجعه به اسباب و وسایل مادی سری بزنند، درمی‌یابند که اسلام از افراد تنبل و گوشه‌نشین متنفر و بیزار است.

پس دعا در کنار کار و تلاش است، به ویژه در موردی که از حدود ظاهری قدرت بشر و روابط عادی و طبیعی خارج بوده؛ و یا دسترسی به آن دشوار باشد. در این جا باید برای رفع گرفتاری و رسیدن به مقصود، دست نیایش به درگاه خداوند عالم برداشت و حل مشکل را از او طلبید، و از مخلوق بریده و با اعتراف و ایمان به قدرت کامله اش، از او کمک خواست.

یکی از منافع و اسرار بزرگ روحی دعا، این است که شخص را از خواهش خلق که مایه ذلت است، به مسئلت از خداوند که وسیله عزت و استغنا است، سوق می دهد.

بنابراین، ابواب دعا در موضوعات متنوع، یکی از مهم ترین ابواب ادب و معارف اسلامی را تشکیل می دهد. با توجه به اثرات دعا و نکات دقیقی که در مورد آن، از ائمه معصومین علیهم السلام رسیده، حقیر به شرح دعا شریف «ندبه» که با اسناد متعدده و معتبره از بیانات امام علیه السلام می باشد، اقدام کردم. گرچه دقایق این دعای شریف، چون دریای بیکرانی است که باید دانشمندان و بزرگان، برای تفسیر و ترجمه آن سال ها کوشش و مجاهدت نمایند؛ و این جانب با بضاعت اندک، به طریق احسن قادر به انجام این وظیفه مقدس نبودم، ولی به مصداق «مَا لَا يُدْرِكُ كُلُّهُ لَا يُتْرَكُ كُلُّهُ» و برای اینکه دست توصل به دامن پربرکت مولای خود حضرت حجت ابن الحسن العسکری، عجل الله تعالی فرجه الشریف، زده باشم، این وظیفه خطیر را عهده دار شدم.

در خاتمه امیدوارم سروران گرام و دانشمندان محترم، با راهنمایی و ارشاد بر بنده منت گزارده، و خوانندگان عزیز در مظان استجابت دعا مرا یاد فرمایند.

وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ

سید مصطفی موسوی خرم آبادی

۴۶/۱۲/۲۷

سند دعای ندبه

سند دعای «ندبه»: در سه کتاب معتبر و معروف ندبه ذکر شده است:

۱. کتاب مزار کبیر، تألیف محدث و عالم معروف قرن ششم ه.ق، محمد بن جعفر المشهدی.

۲. کتاب مزار قدیم، که ظاهراً تألیف قطب راوندی از علمای قرن ششم ه.ق، معاصر شیخ طبری است.

۳. کتاب مصباح الزائر، تألیف محدث عالی قدر، قرن هفتم سید رضی الدین علی ابن طاوس رحمته الله است.

در دعا صد و هفتم مزار کبیر آمده است:

الدُّعَاءُ النُّدْبَةُ، قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي قَرَةَ: نَقَلْتُ مِنْ كِتَابِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَفِيَانَ الْبِرْزَوْفَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ هَذَا الدُّعَاءَ. وَ ذَكَرَ فِيهِ أَنَّهُ لِمَوْلَانِ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَجَّلَ فَرَجَهُ وَ فَرَجَنَابَهُ. وَ يَسْتَحَبُّ أَنْ يَدْعُوَ بِهِ فِي الْأَعْيَادِ الْأَرْبَعَةِ.

این دعا در هر سه کتاب، از شیخ جلیل ثقة، ابوالفرج محمد بن علی بن یعقوب بن اسحاق ابی قره، از «محمد بن حسین ابی سفیان البرزوفری»^۱ نقل شده، که در زمان غیبت صغری می زیسته است و علی القاعده باید به وسیله مکاتبه آن را از نواب خاص امام علیه السلام گرفته باشد. و حضرت صاحب الامر علیه السلام دستور خواندن این دعا را به آنها دادند.

۱. «برزوفری» بر وزن «غضنفر»، یکی از آبادی‌های عراق نزدیک شهر واسط که در طرف مغرب دجله واقع شده است.

رجال حدیث

محمد، بن علی بن یعقوب بن اسحاق ابی قره قنانی، معاصر نجاشی از شیوخ و بزرگان قرن پنجم و از افراد ثقه و مورد اعتماد و اطمینان، و دارای تألیفات متعددی است.

محمد، بن حسین بن سفیان بن البرزوفری، از مشایخ شیخ مفید، رضوان الله علیهما، است. بر حسب اسانید روایات کتاب امالی شیخ ابی علی طوسی، شیخ مفید از او بسیار روایت کرده؛ و برای او طلب رحمت نموده است. و مرحوم محدث نوری در خاتمه مستدرک ایشان را چهل و دومین شیخ از مشایخ شیخ مفید شمرده و جلالت قدر و وثاقت ایشان را گواهی کرده است.

علاوه بر این، سید جلیل، علامه صدرالدین محمد طباطبایی یزدی متوفی ۱۱۵۴ هجری در ابتدای شرحی که بر دعای ندبه نوشته، به روایت مرویه از امام جعفر صادق علیه السلام استناد کرده است.

★ علامه مجلسی رحمته الله دعای «ندبه» را ذکر کرده و به اعتبار سند آنکه منتهی می شود به امام صادق علیه السلام می شود، شهادت داده است.^۱ عین عبارت او به شرح زیر است:

اما دعای ندبه که مشتمل بر عقاید حقه، و تأسف بر غیبت حضرت قائم علیه السلام است؛ به سند معتبر از امام صادق علیه السلام، نقل شده است. و سنت است که این دعا را در چهار عید بخوانند: جمعه، عید فطر، عید قربان و عید غدیر.

به راستی آیا می شود، این شهادت محکم، از این شخصیت عظیم و متتبع بزرگ عالم اسلام، بدون مأخذ و مصدر معتبر صادر شده باشد؟
تمسک به اخبار من بلغ و تسامح در ادله سنن
تصور نمی رود، بعد از تقدیم ادله یاد شده، برای شخص منصف و بی غرض

۱. بطریح ۲۲، ص ۲۶۲، نزار المعاد، ص ۴۸۶.

شبهه یا اشکالی در مستند بودن «دعاء شریف ندبه» باقی مانده باشد، تا لزومی به اخبار «من بلغ و تسامح در ادله سنن» باشد. ولی در عین حال طبق این قاعده در سند روایات مربوط به احکام (واجب و حرام) باید سخت‌گیری و موشکافی زیاد کرد، ولی سخت‌گیری در ادله مستحبات لازم نیست زیرا، انجام مستحبات واجب نبوده؛ و ترک آنها حرام نیست.

در نتیجه، طبق مدارک مذکور، سند دعای ندبه، قابل تشکیک یا تردید نیست. و یقیناً اشکالات ادعایی معلول عدم اطلاع است.

متن دعای ندبه

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا.
 اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا جَرَى بِهِ قَضَاؤُكَ فِي أَوْلِيَائِكَ الَّذِينَ اسْتَخْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَ
 دِينِكَ إِذِ اخْتَرْتَ لَهُمْ جَزِيلَ مَا عِنْدَكَ مِنَ النَّعِيمِ الْمُقِيمِ الَّذِي لَا زَوَالَ لَهُ وَ لَا
 اضْمِحْلالَ، بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فِي دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدَّنِيَّةِ وَ زُخْرُفِهَا، وَ
 زِبْرِجْهَا فَشَرَطُوا لَكَ ذَلِكَ وَ عَلِمْتَ مِنْهُمْ الْوَفَاءَ بِهِ فَقَبِلْتَهُمْ وَ قَرَّبْتَهُمْ وَ قَدَّمْتَ لَهُمْ
 الذِّكْرَ الْعَلِيِّ وَ الثَّنَاءَ الْجَلِيلِيَّ وَ أَهْبَطْتَ عَلَيْهِمْ مَلَائِكَتَكَ وَ كَرَّمْتَهُمْ بِوَحْيِكَ وَ رَفَدْتَهُمْ
 بِعِلْمِكَ وَ جَعَلْتَهُمُ الدَّرِيْعَةَ [الدَّرَائِعَ] إِلَيْكَ وَ الْوَسِيلَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ. فَبَعْضُ أَشْكَنْتَهُ
 جَنَّتَكَ إِلَى أَنْ أَخْرَجْتَهُ مِنْهَا وَ بَعْضُ حَمَلْتَهُ فِي فُلْكَكَ وَ نَجَّيْتَهُ وَ [مَعَ] مَنْ
 آمَنَ مَعَهُ مِنَ الْهَلَكَةِ بِرَحْمَتِكَ. وَ بَعْضُ اتَّخَذْتَهُ لِنَفْسِكَ خَلِيلًا وَ سَأَلْتَكَ لِسَانَ
 صِدْقِي فِي الْآخِرِينَ فَأَجَبْتَهُ وَ جَعَلْتَ ذَلِكَ عَلِيًّا. وَ بَعْضُ كَلَّمْتَهُ مِنْ شَجَرَةِ
 تَكْلِيمَا وَ جَعَلْتَ لَهُ مِنْ أُخِيهِ رِذَاءً وَ وَزِيرًا. وَ بَعْضُ أَوْلَدْتَهُ مِنْ غَيْرِ أَبِي وَ آتَيْتَهُ
 الْبَيْتَاتِ وَ أَيَّدْتَهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ. وَ كُلُّ [وَ كَلًّا] شَرَعْتَ لَهُ شَرِيْعَةً وَ نَهَجْتَ لَهُ مِنْهَا جَا
 وَ تَخَيَّرْتَ لَهُ أَوْصِيَاءَ [أَوْصِيَاءَهُ] مُسْتَحْفَظًا بَعْدَ مُسْتَحْفِظٍ، مِنْ مُدَّةٍ إِلَى مُدَّةٍ، إِقَامَةً
 لِدِينِكَ وَ حُجَّةً عَلَى عِبَادِكَ؛ وَ لِيَلَّا يَزُولَ الْحَقُّ عَنْ مَقَرِّهِ وَ يَغْلِبَ الْبَاطِلُ عَلَى أَهْلِهِ وَ
 لَا [لِيَلَّا] يَقُولَ أَحَدٌ لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا مُنْذِرًا وَ أَقَمْتَ لَنَا عِلْمًا هَادِيًا فَتَسْبِعَ

ستایش و سپاس مخصوص خداست که آفریننده جهان است و درود و تحیت کامل بر سید ما و پیغمبر خدا حضرت محمد مصطفی و آل اطهارش باد پروردگارا تو را ستایش می‌کنیم برای هرچه که در قضا و قدر تقدیر کردی بر خاصان و محبّانیت یعنی بر آنان که وجودشان را برای حضرتت خالص و برای دینت مخصوص گردانیدی چون بزرگ نعیم باقی و بی‌زوال ابدی را که نزد توست بر آنان اختیار کردی بعد از آنکه زهد در مقامات و لذات و زیب و زیور دنیای دون را بر آنها شرط فرمودی آنها هم بر این شرط متعهد شدند و تو هم می‌دانستی که به عهد خود وفا خواهند کرد پس آنان را مقبول و مقرب درگاه خود فرمودی و علو ذکر یعنی قرآن با بلندی نام و ثنای خاص و عام بر آنها از پیش عطا کردی و آنها را واسطه (هدایت خلق به توحید و معرفت) و وسیله دخول بهشت رضوان و رحمت خود گردانیدی پس بعضی از آنها را در بهشت منزل دادی تا هنگامی که او را از بهشت بیرون کردی و برخی را در کشتی نشانیدی و با هر کس ایمان آورده و در کشتی با او درآمده بود همه را از هلاکت به رحمت خود نجات دادی و بعضی را به مقام خلّت خود برگزیدی و درخواستش را که وی لسان صدق در امم آخر باشد اجابت کردی و به مقام بلند رسانیدی و بعضی را از شجره طور با وی تکلم کردی و برادرش را که وزیر و معین وی گردانیدی و بعضی را به غیر پدر تنها از مادر ایجاد کردی و به او معجزات عطا فرمودی و او را به روح قدس الهی مؤید داشتی و همه آن پیمبران را شریعت و طریقه و آیینی عطا کردی و برای آنان وصی و جانشینی برای آنکه یکی بعد از دیگری از مدّتی تا مدّتی معین مستحفظ دین و نگهبان آیین و شریعت و حجّت بر بندگان تو باشد قرار دادی تا آنکه دین حق از قرارگاه خود خارج نشده و اهل باطل غلبه نکنند و تا کسی نتواند گفت که ای خدا چرا رسول به سوی ما نفرستادی که ما را از جانب تو به نصیحت ارشاد کند و چرا پیشوا نگماشتی که ما از

آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى. إِلَى أَنْ انْتَهَيْتَ بِالْأَمْرِ إِلَى حَبِيبِكَ وَنَجِيبِكَ مُحَمَّدٍ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَكَانَ كَمَا انْتَجَبْتَهُ سَيِّدَ مَنْ خَلَقْتَهُ وَصَفْوَةَ مَنْ اضْطَفَيْتَهُ
 وَأَفْضَلَ مَنْ اجْتَبَيْتَهُ وَأَكْرَمَ مَنْ اعْتَمَدْتَهُ، قَدَّمْتَهُ عَلَى أَنْبِيَائِكَ وَبَعَثْتَهُ إِلَى الثَّقَلَيْنِ مِنْ
 عِبَادِكَ وَ أَوْطَأْتَهُ مَشَارِقَكَ وَ مَغَارِبَكَ وَ سَخَّرْتَ لَهُ الْبُرَاقَ وَ عَرَجْتَ بِرُوحِهِ [بِهِ]
 إِلَى سَمَائِكَ وَ أَوْدَعْتَهُ عِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى انْقِضَاءِ خَلْقِكَ. ثُمَّ نَصَرْتَهُ بِالرُّغْبِ
 وَ حَفَفْتَهُ بِجَبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ الْمُسَوِّمِينَ مِنْ مَلَائِكَتِكَ وَ وَعَدْتَهُ أَنْ تُظْهَرَ دِينَهُ
 عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، وَ ذَلِكَ بَعْدَ أَنْ بَوَّأْتَهُ مَبُوءًا صِدْقٍ مِنْ أَهْلِهِ وَ
 جَعَلْتَ لَهُ وَ لَهُمْ أَوَّلَ بَيْتٍ وَضِعَ لِلنَّاسِ لِلَّذِي بِبَيْكَةِ مُبَارَكًا وَ هُدًى لِلْعَالَمِينَ فِيهِ
 آيَاتُ بَيِّنَاتٍ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا. وَ قُلْتَ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ
 الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا. ثُمَّ جَعَلْتَ أَجْرَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ
 مَوَدَّتَهُمْ فِي كِتَابِكَ فَقُلْتَ «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؛
 وَ قُلْتَ «مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ»؛ وَ قُلْتَ «مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا
 مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا». فَكَانُوا هُمُ السَّبِيلَ إِلَيْكَ وَ الْمَسْئَلُكَ إِلَى
 رِضْوَانِكَ. فَلَمَّا انْقَضَتْ أَيَّامُهُ أَقَامَ وَلِيِّهُ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمَا

آیات و رسولات پیروی کنیم پیش از آنکه به گمراهی و ذلت و خذلان درافتیم لذا در هر دوری رسول فرستادی تا آنکه امر رسالت به حبیب گرامیت محمد صلی الله علیه و آله منتهی گردید و او چنان که تو اش به رسالت برگزیدی سید و بزرگ خلائق بود و خاصه پیمبرانی که به رسالت انتخاب فرمودی و افضل از هر کس که برگزیده توست و گرامی تر از تمامی رسلی که معتمد تو بودند بدین جهت او را بر همه رسولات مقدم داشتی و بر تمام بندگانت از جن و انس مبعوث گردانیدی و شرق و غرب عالمت را زیر قدم فرمان رسالتش گستردی و براق را مسخر او فرمودی و روح پاک وی را به سوی آسمان خود به معراج بردی و علم گذشته و آینده تا انقضای خلقت را به او به ودیعت سپردی و آن گاه او را به واسطه رعب و ترس دشمن از او بر دشمنان مظفر و منصور گردانیدی و جبرئیل و میکائیل و دیگر فرشتگان با اسم و رسم و مقام را گرداگردش فرستادی و به او فیروزی دینش را بر تمام ادیان عالم به رغم مشرکان وعده فرمودی و این ظفر پس از آن بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله را باز تو او را با فتح و ظفر به خانه کعبه مکان صدق اهل بیت بازگردانیدی و برای او و اهل بیتش آن خانه مکه را اول بیت و نخستین خانه برای عبادت بندگان مقرر فرمودی و وسیله هدایت عالمیان گردانیدی که آن خانه آیات و نشانه های آشکار ایمان و مقام ابراهیم خلیل بود و محل امن و امان بر هر کس که در آن داخل می شد و درباره خاندان رسول فرمودی البتة خدا از شما اهل بیت رسول هر رجس و ناپاکی را دور می سازد و کاملاً پاک و مبرا می گرداند آن گاه تو ای پروردگار در قرآنت اجر و مزد رسالت پیغمبرت صلی الله علیه و آله را محبت و دوستی امت نسبت به اهل بیت قرار دادی آنجا که فرمودی بگو ای رسول ما که من از شما امت اجر رسالتی جز محبت اقارب و خویشاوندانم نمی خواهم و باز فرمود همان اجر رسالتی را که خواستم باز به نفع شما خواستم و باز فرمودی ای رسول ما من از شما امت اجر رسالتی نمی خواهم جز آنکه شما راه خدا را پیش گیرید پس اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله طریق و رهبر به سوی تواند و راه بهشت رضوان تواند و هنگامی که دوران عمر پیغمبرت سپری گشت وصی و جانشین خود علی بن ابیطالب صلوات الله علیهما و الهما

وَ إِلَهِمَا، هَادِيَا إِذْ كَانَ هُوَ الْمُنذِرَ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادِيًا. فَقَالَ وَ الْمَلَأُ أَمَامَهُ. «مَنْ كُنْتُ
 مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ
 مَنْ خَذَلَهُ». وَ قَالَ: «مَنْ كُنْتُ أَنَا نَبِيَّهُ فَعَلِيٌّ أَمِيرُهُ». وَ قَالَ: «أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ
 وَاحِدَةٍ وَ سَائِرُ النَّاسِ مِنْ شَجَرٍ شَتَّى». وَ أَحَلَّهُ مَحَلَّ هَارُونَ مِنْ مُوسَى فَقَالَ لَهُ:
 «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي». وَ زَوَّجَهُ ابْنَتَهُ، سَيِّدَةَ
 نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. وَ أَحَلَّ لَهُ مِنْ مَسْجِدِهِ مَا حَلَّ لَهُ. وَ سَدَّ الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَهُ. ثُمَّ أَوْدَعَهُ
 عِلْمَهُ وَ حِكْمَتَهُ فَقَالَ: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ وَ الْحِكْمَةَ
 فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا» ثُمَّ قَالَ: «أَنْتَ أَخِي وَ وَصِيِّ وَ وَاثِي، لَحْمُكَ مِنْ لَحْمِي وَ دَمُكَ
 مِنْ دَمِي وَ سِلْمُكَ سِلْمِي وَ حَزْبُكَ حَزْبِي وَ الْإِيمَانُ مُخَالِطُ لَحْمِكَ وَ دَمِكَ كَمَا خَالَطَ
 لَحْمِي وَ دَمِي وَ أَنْتَ غَدَا عَلَى الْحَوْضِ خَلِيفَتِي وَ أَنْتَ تَقْضِي دِينِي وَ تُنْجِزُ عِدَاتِي وَ
 شِيعَتُكَ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ مُبَيِّضَةٍ وَ جُوهُهُمْ حَوْلِي فِي الْجَنَّةِ وَ هُمْ جِيرَانِي وَ لَوْ لَا
 أَنْتَ يَا عَلِيُّ لَمْ يُعْرَفِ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدِي». وَ كَانَ بَعْدَهُ هُدًى مِنَ الضَّلَالِ وَ نُورًا مِنَ
 الْعَمَى وَ حَبْلَ اللَّهِ الْمَتِينِ وَ صِرَاطَهُ الْمُسْتَقِيمِ، لَا يُسْبِقُ بِقَرَابَةٍ فِي رَحِمِ
 وَ لَا بِسَابِقَةٍ فِي دِينٍ وَ لَا يُلْحَقُ فِي مَنْقَبَةٍ مِنْ مَنْاقِبِهِ. يَخْذُو حَذْوَ الرَّسُولِ

را به هدایت امت برگماشت و چون او منذر و برای هر قوم هادی امت بود پس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درحالی که امت همه در پیش بودند فرمود هرکس که من پیشوا و دوست و ولی بودم پس از من علی مولای او خواهد بود بارالها دوست بدار هرکه علی را دوست بدارد و دشمن بدار هرکه علی را دشمن بدارد و یاری کن هرکه علی را یاری کند و خوار ساز هرکه علی را خوار سازد و باز فرمود هرکس من پیغمبر او هستم علی علیه السلام امیر و فرماندار اوست و باز فرمود من و علی هر دو شاخه‌های یک درختیم و سایرین از درخت‌های مختلفند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را نسبت به خود به مقام هارون نسبت به موسی نشانید جز آنکه فرمود پس از من پیغمبری نیست و باز رسول اکرم دختر گرامیش که سیده زنان عالم است به علی تزویج فرمود و باز حلال کرد بر علی آنچه بر خود پیغمبر حلال بود و باز تمام درهای منازل اصحاب را که به مسجد رسول باز بود به حکم خدا بست غیر در خانه علی آن گاه رسول اسرار علم و حکمتش را نزد علی ودیعه گذاشت که فرمود من شهر علمم و علی در آن شهر علم است پس هرکه بخواهد در این مدینه علم و حکمت وارد شود از درگاهش باید وارد گردد آن گاه فرمود تو برادر من و وصی من و وارث هستی گوشت و خون تو گوشت و خون من است صلح و جنگ با تو صلح و جنگ با من است و ایمان (به خدا و حقایق الهیه) چنان با گوشت و خون تو آمیخته شده که با گوشت و خون من آمیخته‌اند و تو فردا جانشین من بر حوض کوثر خواهی بود و پس از من تو ادای قرض من می‌کنی و وعده‌هایم را انجام خواهی داد و شیعیان تو در قیامت بر کرسی‌های نور با روی سفید در بهشت ابد گرداگرد من قرار گرفته‌اند و آنها در آنجا همسایه منند اگر تو یا علی بعد از من میان امت نبودی اهل ایمان به مقام معرفت نمی‌رسیدند و همانا علی بود که بعد از رسول اکرم امت را از ضلالت و گمراهی و کفر و نابینایی به مقام هدایت و بصیرت می‌رسانید او رشته محکم خدا و راه مستقیم حق برای امت است هیچ‌کس به قرابت با رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر او سبقت نیافته و در اسلام و ایمان بر او سبقت نگرفته و نه کسی به او در مناقب و اوصاف کمال خواهد رسید تنها قدم به قدم از پی رسول اکرم

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا وَ يُقَاتِلُ عَلَى التَّأْوِيلِ وَ لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ. قَدْ
 وَتَرَ فِيهِ صَنَادِيدَ الْعَرَبِ وَ قَتَلَ أَبْطَالَهُمْ وَ نَاوَشَ [نَاهَشَ] ذُؤَبَانَهُمْ فَأَوْدَعَ قُلُوبَهُمْ
 أَحْقَاداً بَدْرِيَّةً وَ خَيْبَرِيَّةً وَ حُنَيْنِيَّةً وَ غَيْرَهُنَّ فَأَضَبَّتْ [فَأَضَبَّتْ] [فَأَضَبَّتْ] عَلَى
 عَدَاوَتِهِ وَ أَكَبَّتْ عَلَى مُنَابَذَتِهِ حَتَّى قَتَلَ النَّاكِثِينَ وَ الْفَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ. وَ لَمَّا
 قَضَى نَحْبَهُ وَ قَتَلَهُ أَشَقَى الْآخِرِينَ يَتَّبِعُ أَشَقَى الْأَوَّلِينَ، [أَشَقَى الْأَشْقِيَاءِ مِنَ الْأَوَّلِينَ
 وَ الْآخِرِينَ] لَمْ يُمَثَّلْ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي الْهَادِينَ بَعْدَ
 الْهَادِينَ؛ وَ الْأُمَّةُ مُصِرَّةٌ عَلَى مَقْتِهِ مُجْتَمِعَةٌ عَلَى قَطِيعَةِ رَحِمِهِ وَ إِفْصَاءِ وَدِّهِ إِلَّا
 الْقَلِيلَ مِمَّنْ وَفَى لِرِعَايَةِ الْحَقِّ فِيهِمْ. فَقَتَلَ مَنْ قَتَلَ وَ سَبَّى مَنْ سَبَّى وَ أَقْصَى مَنْ
 أَقْصَى، وَ جَرَى الْقَضَاءُ لَهُمْ بِمَا يُرْجَى لَهُ حُسْنُ الْمَثُوبَةِ إِذْ كَانَتْ الْأَرْضُ لِلَّهِ يُورِثُهَا
 مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ. وَ سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبَّنَا لَمَفْعُولًا. وَ
 لَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. فَعَلَى الْأَطَائِبِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَ آلِهِمَا فَلَيْبِكِ الْبَاكُونَ وَ إِيَاهُمْ فَلَيْسُدُّبِ النَّادِبُونَ وَ لِمِثْلِهِمْ
 فَلْتَذْرِفِ [فَلْتَذْرِفِ] الدَّمُوعُ وَ لِيَصْرُخِ الصَّارِخُونَ وَ يَضِجُ الضَّاجُونَ وَ يَعِجُ الْعَاجُونَ،
 أَيْنَ الْحَسَنُ أَيْنَ الْحُسَيْنُ، أَيْنَ أَبْنَاءُ الْحُسَيْنِ، صَالِحٌ بَعْدَ صَالِحٍ وَ صَادِقٌ بَعْدَ صَادِقٍ.
 أَيْنَ السَّبِيلُ بَعْدَ السَّبِيلِ. أَيْنَ الْخَيْرَةُ بَعْدَ الْخَيْرَةِ. أَيْنَ الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ. أَيْنَ الْأَقْمَارُ
 الْمُنِيرَةُ. أَيْنَ الْأَنْجُمُ الزَّاهِرَةُ. أَيْنَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَ قَوَاعِدُ الْعِلْمِ. أَيْنَ بَقِيَّةُ اللَّهِ الَّتِي
 لَا تَخْلُو مِنَ الْعِثْرَةِ الْهَادِيَّةِ. أَيْنَ الْمُعَدُّ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ. أَيْنَ الْمُتَنْظَرُ

علی راه پیمود که درود خدا بر هر دو و بر آل اطهارشان باد و علی است که بر تأویل جنگ می‌کند و در راه رضای خدا از ملامت و سرزنش بدگویان پاک ندارد و در راه خدا خون‌های صناید و گردن‌کشان عرب را به خاک ریخت و شجاعان و پهلوانانشان را به قتل رسانید و سرکشان را مطیع و منقاد کرد و دل‌هایشان را پر از حقد و کینه از واقعه جنگ بدر و حنین و خیبر و غیره ساخت و در اثر آن کینه پنهانی در دشمنی او قیام کردند و به مبارزه و جنگ با او هجوم آوردند تا آنکه ناگزیر او هم با عهدشکنان امت و با ظالمان و ستم‌کاران و با خوارج مرتد از دین در نهر روان به قتال برخاست و چون نوبت اجلس فرا رسید و شقی‌ترین خلق آخر عالم به پیروی از شقی‌ترین خلق اول فرمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله را امتثال نکردند و درباره هادیان خلق یکی بعد از دیگر و امت همه کمر بر دشمنی آنها بسته و متفق شدند بر قطع رحم پیغمبر صلی الله علیه و آله و دور کردن اولاد طاهرینش جز قلیلی از مؤمنان حقیقی که حق اولاد رسول را رعایت کردند تا آنکه به ظلم ستم‌کاران امت گروهی کشته و جمعی اسیر و فرقه‌های دور از وطن شدند و قلم قضا بر آنها جاری شد به چیزی که امید از آن حسن ثواب و پاداش نیکو است چون زمین ملک خداست و هر که از بندگان را بخواهد وارث ملک زمین خواهد کرد عاقبت نیک عالم با اهل تقوی است و پروردگار ما از هر نقص و آلائش پاک و منزّه است و وعده او قطعی و محقق‌الوقوع است و ابداً در وعده پروردگار خلاف نیست و در هر کار در کمال اقتدار و علم و حکمت است پس باید بر پاکان اهل بیت پیغمبر و علی صلی الله علیه و آله و آل‌هما گریه کنند و بر آن مظلومان عالم ندبه و افغان کنند و برای مثل آن بزرگواران اشک از دیدگان بارند و ناله و زاری و زحّه و شیون از دل برکشند که کجاست حسن بن علی کجاست حسین بن علی کجایند فرزندان حسین آن پاکان عالم که هر یک بعد از دیگری رهبر راه خدا و برگزیده از خلق خدا بودند کجا رفتند تابان خورشیدها و فروزان ماه‌ها، کجا رفتند درخشان ستارگان کجا رفتند آن رهنمایان دین و ارکان علم و دانش کجاست حضرت بقیه الله که عالم خاکی از عترت هادی امت نخواهد بود کجاست آنکه برای برکندن ریشه ظالمان و ستمگران

لِإِقَامَةِ الْأَمْتِ وَالْعُوجِ. أَيْنَ الْمُزْتَجَى لِإِزَالَةِ الْجَوْرِ وَالْعُدْوَانِ. أَيْنَ الْمُدَّخَرُ لِتَجْدِيدِ
 الْفَرَائِضِ وَالسُّنَنِ. أَيْنَ الْمُتَخَيَّرُ [الْمُتَّخَذُ] لِإِعَادَةِ الْمِلَّةِ وَالشَّرِيعَةِ. أَيْنَ الْمُؤَمَّلُ
 لِإِحْيَاءِ الْكِتَابِ وَحُدُودِهِ. أَيْنَ مُخَيِّي مَعَالِمِ الدِّينِ وَأَهْلِيهِ. أَيْنَ قَاصِمُ شَوْكَةِ
 الْمُعْتَدِينَ. أَيْنَ هَادِمُ أُبَيَّةِ الشُّرْكِ وَالنَّفَاقِ. أَيْنَ مُبِيدُ أَهْلِ الْفُسُوقِ وَالْعِصْيَانِ وَ
 الطُّغْيَانِ. أَيْنَ حَاصِدُ فُرُوعِ الْغَيِّ وَالشَّقَاقِ [النَّفَاقِ]. أَيْنَ طَامِسُ آثَارِ الزَّيْغِ وَ
 الْأَهْوَاءِ. أَيْنَ قَاطِعُ حَبَائِلِ الْكِذْبِ [الْكَذِبِ] وَالْإِفْتِرَاءِ. أَيْنَ مُبِيدُ الْعِتَاةِ وَالْمَرَدَّةِ.
 أَيْنَ مُسْتَأْصِلُ أَهْلِ الْعِنَادِ وَالتَّضْلِيلِ وَالْإِلْحَادِ. أَيْنَ مُعِزُّ الْأَوْلِيَاءِ وَمُذِلُّ الْأَعْدَاءِ. أَيْنَ
 جَامِعُ الْكَلِمَةِ [الْكَلِمِ] عَلَى التَّقْوَى. أَيْنَ بَابُ اللَّهِ الَّذِي مِنْهُ يُوتَى. أَيْنَ وَجْهُ اللَّهِ
 الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ. أَيْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ. أَيْنَ صَاحِبُ
 يَوْمِ الْفَتْحِ وَنَاشِرُ رَايَةِ الْهُدَى. أَيْنَ مُؤَلَّفُ شَمْلِ الصَّلَاحِ وَالرِّضَا. أَيْنَ الطَّالِبُ
 الْمُطَالِبُ بِذُحُولِ الْأَنْبِيَاءِ وَأَبْنَاءِ الْأَنْبِيَاءِ. أَيْنَ الطَّالِبُ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلَاءَ. أَيْنَ
 الْمَنْصُورُ عَلَى مَنْ اعْتَدَى عَلَيْهِ وَافْتَرَى. أَيْنَ الْمُضْطَرُّ الَّذِي يُجَابُ إِذَا دَعَا. أَيْنَ
 صَدْرُ الْخَلَائِقِ [الْخَلَائِفِ] ذُو الْبِرِّ وَالتَّقْوَى. أَيْنَ ابْنُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَابْنُ عَلِيٍّ
 الْمُزْتَضَى وَابْنُ خَدِيجَةَ الْغُرَّاءِ وَابْنُ فَاطِمَةَ الْكُبْرَى. بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي؛ وَ نَفْسِي
 لَكَ الْوِقَاءُ وَالْحِمَى، يَا بَنَ السَّادَةِ الْمُقَرَّرِينَ، يَا بَنَ النُّجَبَاءِ الْأَكْرَمِينَ، يَا بَنَ

عالم مهیا گردید کجاست آنکه منتظریم اختلاف و کجرفتاری‌ها را به راستی اصلاح کند کجاست آنکه امید داریم اساس ظلم و عدوان را از عالم براندازد و کجاست آنکه برای تجدید فرایض و سنن ذخیره است کجاست آنکه برای برگردانیدن ملت و شریعت مقدس اسلام اختیار گردیده کجاست آنکه آرزومندیم کتاب آسمانی قرآن و حدود آن را احیا سازد کجاست آنکه دین و ایمان و اهل ایمان را زنده گرداند کجاست آنکه شوکت ستم‌کاران را درهم می‌شکند کجاست آنکه بنا و سازمان‌های شرک و نفاق را ویران می‌کند کجاست آنکه اهل فسق و عصیان و ظلم و طغیان را نابود می‌گرداند کجاست آنکه نهال گمراهی و دشمنی و عناد را از زمین برمی‌کند کجاست آنکه آثار اندیشه باطل و هواهای نفسانی را محو و نابود می‌سازد کجاست آنکه حبل و دسیسه‌های دروغ و افترا را از ریشه قطع خواهد کرد کجاست آنکه متکبران سرکش عالم را هلاک و نابود می‌گرداند کجاست آنکه مردم ملحد معاند با حق را و گمراه‌کننده خلق را ریشه کن خواهد کرد کجاست آنکه دوستان خدا را عزیز و دشمنان خدا را ذلیل خواهد کرد کجاست آنکه مردم را بر وحدت کلمه تقوی و دین مجتمع می‌سازد کجاست باب‌اللهی که از آن درگاه وارد می‌شوند کجاست آن وجه‌اللهی که دوستان خدا به سوی او روی آورند کجاست آن وسیله حق که بین آسمان و زمین پیوسته است کجاست صاحب روز فتح و برافرازنده پرچم هدایت در جهانیان کجاست آنکه پریشانی‌های خلق را اصلاح و دل‌ها را خشنود می‌سازد کجاست آنکه از ظلم و ستم امت بر پیغمبران و اولاد پیغمبران دادخواهی می‌کند کجاست آنکه از خون شهید کربلا انتقام خواهد کشید کجاست آنکه خدا بر متعدیان و مفتریان و ستم‌کارانش او را مظفر و منصور می‌گرداند کجاست آنکه دعای خلق پریشان و مضطر را اجابت می‌کند کجاست امام قائم و صدرنشین عالم دارای نیکوکاری و تقوی کجاست فرزند پیغمبر محمد مصطفی ﷺ و فرزند علی مرتضی و فرزند خدیجه بلندمقام و فرزند فاطمه زهرا بزرگ‌ترین زنان عالم پدر و مادرم قدای تو و جانم نگهدار و حامی ذات پاک تو باد ای فرزند بزرگان مقربان خدا ای فرزند اصیل و شریف و بزرگوارترین اهل عالم

الْهُدَاةِ الْمَهْدِيِّينَ، [الْمُهْتَدِينَ] يَابْنَ الْخَيْرَةِ الْمُهْتَدِينَ، يَابْنَ الْغَطَارِفَةِ الْأَنْجَبِينَ، يَابْنَ
 الْأَطَائِبِ الْمُطَهَّرِينَ، [الْمُسْتَظْهِرِينَ] يَابْنَ الْخَضَارِمَةِ الْمُسْتَجَبِينَ، يَابْنَ الْقَمَاقِمَةِ
 الْأَكْرَمِينَ، [الْأَكْبَرِينَ] يَابْنَ الْبُدُورِ الْمُنِيرَةِ، يَابْنَ السُّرُجِ الْمُضِيئَةِ، يَابْنَ الشُّهُبِ
 الثَّاقِبَةِ، يَابْنَ الْأَنْجُمِ الزَّاهِرَةِ، يَابْنَ السُّبُلِ الْوَاضِحَةِ، يَابْنَ الْأَعْلَامِ الْبَالِغَةِ، يَابْنَ
 الْعُلُومِ الْكَامِلَةِ، يَابْنَ السُّنَنِ الْمَشْهُورَةِ، يَابْنَ الْمَعَالِمِ الْمَأْثُورَةِ، يَابْنَ الْمُعْجَزَاتِ
 الْمَوْجُودَةِ، يَابْنَ الدَّلَائِلِ الْمَشْهُودَةِ، [الْمَشْهُودَةِ] يَابْنَ الصُّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ، يَابْنَ النَّبَاِ
 الْعَظِيمِ، يَابْنَ مَنْ هُوَ فِي أُمَّ الْكِتَابِ لَدَى اللَّهِ عَلِيٌّ حَكِيمٌ يَابْنَ الْآيَاتِ وَالْبَيِّنَاتِ،
 يَابْنَ الدَّلَائِلِ الظَّاهِرَاتِ، يَابْنَ الْبَرَاهِينِ الْوَاضِحَاتِ الْبَاهِرَاتِ، يَابْنَ الْحُجَجِ الْبَالِغَاتِ،
 يَابْنَ النُّعْمِ السَّابِغَاتِ، يَابْنَ طَةَ وَالْمُحْكَمَاتِ، يَابْنَ يَسَ وَالذَّارِيَاتِ، يَابْنَ الطُّورِ وَالْ
 الْعَادِيَاتِ، يَابْنَ مَنْ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، دُنُوًّا وَاقْتِرَابًا مِنَ الْعَلِيِّ
 الْأَعْلَى. لَيْتَ شِعْرِي أَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى، بَلْ أَيُّ أَرْضٍ تُقَلِّكَ أَوْ تُرَى، أِبْرَضَوَى
 أَوْ غَيْرَهَا، أَمْ ذِي طُوًى. عَزِيزُ عَلَيَّ أَنْ أَرَى الْخَلْقَ وَالْأَرْضَ، وَلَا أَسْمَعُ لَكَ حَسِيْسًا
 وَلَا نَجْوَى. عَزِيزُ عَلَيَّ أَنْ تُحِيطَ بِكَ دُونِي الْبَلْوَى؛ وَلَا يَتَاَلَكُ مِنِّي ضَجِيحٌ وَلَا
 شَكْوَى. بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُغَيِّبٍ لَمْ يَخْلُ مِنَّا. بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ نَارِحٍ مَا نَزَحَ عَنَّا.
 بِنَفْسِي أَنْتَ، أُمْنِيَّةُ شَاتِقِي يَتَمَنَّى، مِنْ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ذَكَرًا فَحَنَّا. بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ عَقِيدِ
 عَزٍّ لَا يُسَامَى. بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ أَثِيلٍ مَجْدٍ لَا يُجَارَى. [لَا يُحَادِي] بِنَفْسِي
 أَنْتَ مِنْ تِلَادٍ نِعَمٍ لَا تُضَاهَى. بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ نَصِيفٍ شَرَفٍ لَا يُسَاوَى. إِلَى
 مَتَى أَحَارُ [أَجَارُ] فِيكَ يَا مَوْلَايَ، وَإِلَى مَتَى. وَ أَيُّ خِطَابٍ أَصِفُ فِيكَ

ای فرزند هادیان هدایت یافته ای فرزند بهترین مردان مهذب ای فرزند مهتران شرافتمندان خلق ای فرزند نیکوترین پاکان عالم ای فرزند جوانمردان برگزیدگان ای فرزند مهتر گرامی تران ای فرزند ماه‌ها تابان و فروزان چراغ‌ها و درخشان ستارگان ای فرزند راه‌های روشن خدا ای فرزند نشان‌های آشکار حق ای فرزند علوم کامل الهی ای فرزند سنن و قوانین معروف آسمانی ای فرزند معالم و آثار ایمان که مذکور است ای فرزند معجزات محقق و موجود ای فرزند راهنمایان محقق و مشهود خلق ای فرزند صراط مستقیم خدا ای فرزند نباء عظیم ای فرزند کسی که در ام‌الکتاب نزد خدا علیّ و حکیم است ای فرزند آیات مبینات ای فرزند ادله روشن حق ای فرزند برهان‌های واضح و آشکارای خدا ای فرزند حجّت‌های بالغه الهی ای فرزند نعمت‌های عام الهی ای فرزند طه و محکّمات قرآن و یاسین و ذاریات ای فرزند سوره طور و عادیات ای فرزند مقام ختمی مرتبت ﷺ که نسبت به حضرت علی اعلاّی الهی مقرب‌ترین مقام است کاش می‌دانستم که کجا دل‌ها به ظهور تو قرار و آرام خواهد یافت آیا به کدام سرزمین اقامت داری آیا به زمین رضوا یا غیر آن یا به دیار ذوطوی متمکن گردیده‌ای بسیار سخت است بر من که خلق را همه ببینم و تو را نبینم و هیچ از تو صدایی حتی آهسته هم به گوش من نرسد بسیار سخت است بر من به واسطه فراق تو نزدیک من رنج و بلوی احاطه کند و ناله زار من به حضرتت نرسد و شکوه به تو نتوانم به جانم قسم که تو آن حقیقت پنهانی که دور از ما نیستی به جانم قسم که تو آن شخص جدا از مایی که ابداً جدا نیستی به جانم قسم که تو همان آرزوی قلبی و مشتاق الیه مرد و زن اهل ایمانی که هر دلی از یادت ناله شوق می‌زند به جانم قسم که تو از سرشت عزتی که بر شما هیچ‌کس برتری نخواهد یافت و رکن اصیل مجد و شرافت هستید که هیچ‌کس همانند شما نخواهد گردید به جانم قسم که تو از آن نعمت‌های خاص عالی‌خدایی که مثل و مانند نخواهد داشت به جانم قسم که تو از آن خاندان عدالت و شرفی که احدی برابری با شما نتواند کرد ای مولای من تا کی در شما حیران و سرگردان باشم تا به کی و به چگونه خطابی درباره تو توصیف کنم

وَ أَيِّ نَجْوَى. عَزِيزُ عَلَيَّ أَنْ أُجَابَ دُونَكَ وَ [أَوْ] وَ أَنَاغَى. عَزِيزُ عَلَيَّ أَنْ أُبْكِيكَ وَ
 يَخْذُلَكَ الْوَرَى. عَزِيزُ عَلَيَّ أَنْ يَجْرِيَّ عَلَيْكَ دُونَهُمْ مَا جَرَى. هَلْ مِنْ مُعِينٍ فَأُطِيلَ
 مَعَهُ الْعَوِيلَ وَ الْبُكَاءَ. هَلْ مِنْ جَزُوعٍ فَأُسَاعِدَ جَزَعَهُ إِذَا خَلَا. هَلْ قَدِيتَ عَيْنُ
 فَسَاعَدْتَهَا عَيْنِي عَلَى الْقَدَى. هَلْ إِلَيْكَ يَا ابْنَ أَحْمَدَ سَبِيلُ فَتُلْقَى. هَلْ يَتَّصِلُ يَوْمَنَا
 مِنْكَ بَعْدَهُ [بِعَدِهِ] فَتَحْظَى. مَتَى نَرِدُ مَنَاهِلَكَ الرَّوِيَّةَ فَتَزْوَى. مَتَى نَسْتَفْعُ مِنْ عَذْبِ
 مَائِكَ فَقَدْ طَالَ الصَّدَى. مَتَى نُغَادِيكَ وَ نُرَاوِحُكَ فَتُنْفِرَ عَيْنَا. مَتَى تَرَانَا [وَ] نَرَكَ وَ
 قَدْ نَشَرْتَ لَوَاءَ النَّصْرِ تُرَى. أَ تَرَانَا نَحْفُ بِكَ وَ أَنْتَ تَوْمُ الْمَلَأَ وَ قَدْ مَلَأْتَ الْأَرْضَ
 عَدْلًا وَ أَذَقْتَ أَعْدَاءَكَ هَوَانًا وَ عِقَابًا وَ أَبْرَتَ الْعَتَاةَ وَ جَحْدَةَ الْحَقِّ وَ قَطَعْتَ دَابِرَ
 الْمُتَكَبِّرِينَ وَ اجْتَنَنْتَ أَصُولَ الظَّالِمِينَ. وَ نَحْنُ نَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
 اللَّهُمَّ أَنْتَ كَشَّافُ الْكُرْبِ وَ الْبَلْوَى وَ إِلَيْكَ أَسْتَعْدِي فَعِنْدَكَ الْعُدْوَى وَ أَنْتَ
 رَبُّ الْآخِرَةِ وَ الدُّنْيَا [وَ الْأُولَى]، فَأَغِثْ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، عُبَيْدَكَ الْمُبْتَلَى
 وَ أَرِهِ سَيِّدَهُ، يَا شَدِيدَ الْقُوَى، وَ أَرِ لِعَيْنِهِ بِهِ الْأَسَى وَ الْجَوَى وَ بَرِّدْ غَلِيلَهُ يَا مَنْ
 عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى وَ مَنْ إِلَيْهِ الرَّجْعَى وَ الْمُتَهَى. اللَّهُمَّ وَ نَحْنُ عِبِيدُكَ
 التَّائِقُونَ [الشَّايقُونَ] إِلَى وَ إِلَيْكَ الْمَذْكُورِ بِكَ وَ بِنَبِيِّكَ خَلَقْتَهُ لَنَا عِصْمَةً وَ مَلَاذًا
 وَ أَقْمَتَهُ لَنَا قِوَامًا وَ مَعَادًا وَ جَعَلْتَهُ لِلْمُؤْمِنِينَ مِنَّا إِمَامًا قَبْلَهُ مِنَّا تَحِيَّةً
 وَ سَلَامًا وَ زِدْنَا بِذَلِكَ يَا رَبِّ إِكْرَامًا وَ اجْعَلْ مُسْتَقَرَّهُ لَنَا مُسْتَقَرًّا وَ مَقَامًا وَ أَثِمِّمْ

و چگونه راز دل گویم ای مولای من بر من بسی سخت است و مشکل که پاسخ از غیر تو
یابم سخت و مشکل است بر من که بگریم از تو و خلق تو را واگذارند سخت و مشکل
است بر من که بر تو دون دیگری این جریان پیش آمد آیا کسی هست که مرا یاری کند تا
بسی ناله فراق و فریاد و فغان طولانی از دل برکشم کسی هست که جزع و زاری کند آیا
چشمی می‌گیرد تا چشم من هم با او مساعدت کند و زار زار بگرید ای پسر پیغمبر آیا به
سوی تو راه ملاقاتی هست آیا امروز به فردایی می‌رسد که به دیدار جمالت محظوظ
شویم آیا کی شود که بر جویبارهای رحمت درآییم و سیراب شویم کی شود که از چشمه
آب زلال تو ما بهر مند شویم که عطش ما طولانی گشت کی شود که ما با تو صبح و شام
کنیم تا چشم ما به جمالت روشن شود کی شود که تو ما را و ما تو را ببینیم هنگامی که
پرچم نصرت و فیروزی در عالم برافراشته‌ای آیا خواهی دید که ما بگرد تو حلقه زده و
تو با سپاه تمام روی زمین را پر از عدل و داد کرده باشی و دشمنانت را کیفر خواری و
عقاب بچشانی و سرکشان و کافران و منکران خدا را نابود گردانی و ریشه متکبران عالم
و ستم‌کاران جهان را از بیخ برکنی و ما با خاطر شاد به الحمد لله رب العالمین لب
برگشاییم ای خدا تو بر طرف کننده غم و اندوه دل‌هایی من از تو داد دل می‌خواهم که
تویی دادخواه و تو خدای دنیا و آخرتی باری به داد ما برس ای فریادرس فریاد خواهان
بندگان ضعیف بلا و ستم رسیده را دریاب و سید او را برای او ظاهر گردان ای خدای
بسیار مقتدر و توانا لطف کن و ما را به ظهورش از غم و اندوه و سوز دل برهان و حرارت
قلب ما را فرو نشان ای خدایی که بر عرش استقرار ازلی داری و رجوع همه عالم به
سوی توست و منتهی به حضرت توست ای خدا ما بندگان حقیرت مشتاق ظهور ولی
توایم که او یاد آور تو و رسول توست تو او را آفریده‌ای برای عصمت و نگاهداری و پناه
دین و ایمان ما و او را برانگیخته‌ای تا قوام و حافظ و پناه خلق باشد و او را برای اهل ایمان
از ما بندگان پیشوا قرار دادی پس تو از ما به آن حضرت سلام و تحیت برسان و بدین
واسطه مزید کرامت ما گردان و مقام آن حضرت را مقام و منزل شیعیان قرار ده و به واسطه

نِعْمَتِكَ بِتَقْدِيمِكَ إِيَّاهُ أَمَامَنَا حَتَّى تُورِدَنَا جَنَّاتِكَ [جَنَّتِكَ] وَ مُرَافَقَةَ الشُّهَدَاءِ مِنْ
 خُلَصَائِكَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ جَدِّهِ [وَ] رَسُولِكَ
 السَّيِّدِ الْأَكْبَرِ وَ عَلَى [عَلِيِّ] أَبِيهِ السَّيِّدِ الْأَصْغَرِ وَ جَدَّتَيْهِ الصُّدَيْقَةِ الْكُبْرَى فَاطِمَةَ
 بِنْتِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ عَلَى مَنْ اصْطَفَيْتَ مِنْ آبَائِهِ الْبَرَّةِ وَ عَلَيْهِ أَفْضَلُ وَ أَكْمَلُ وَ أَنْتُمْ
 وَ أَذْوَمَ وَ أَكْثَرَ وَ أَوْفَرَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَصْفِيَائِكَ وَ خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَ صَلِّ
 عَلَيْهِ صَلَاةً لَا غَايَةَ لِعَدَدِهَا وَ لَا نِهَايَةَ لِمَدَدِهَا وَ لَا نَقَادَ لِأَمَدِهَا. اللَّهُمَّ وَ أَقِمْ بِهِ الْحَقَّ
 وَ أَذْحِضْ بِهِ الْبَاطِلَ وَ أَدِلْ بِهِ أَوْلِيَاءَكَ وَ أذِلْ بِهِ أَعْدَاءَكَ. وَ صَلِّ اللَّهُمَّ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ
 وَصْلَةً تُؤَدِّي إِلَى مُرَافَقَةِ سَلْفِهِ وَ اجْعَلْنَا مِمَّنْ يَأْخُذُ بِحُجْرَتِهِمْ وَ يَمُكُّ فِي ظِلِّهِمْ. وَ
 أَعِنَّا عَلَى تَأْدِيَةِ حُقُوقِهِ إِلَيْهِ وَ الاجْتِهَادِ فِي طَاعَتِهِ وَ اجْتِنَابِ مَعْصِيَتِهِ. وَ امْنُنْ عَلَيْنَا
 بِرِضَاهُ وَ هَبْ لَنَا رَأْفَتَهُ وَ رَحْمَتَهُ وَ دُعَاءَهُ وَ خَيْرَهُ مَا نَنَالُ بِهِ سَعَةً مِنْ رَحْمَتِكَ وَ
 فَوْزاً عِنْدَكَ. وَ اجْعَلْ صَلَاتِنَا بِهِ مَقْبُولَةً وَ ذُنُوبَنَا بِهِ مَغْفُورَةً وَ هَنِيئًا سَائِغًا لَا ظَمَأَ
 بَعْدَهُ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

پیشوایی او بر ما نعمت را تمام گردان تا آن بزرگوار به هدایتش ما را در بهشت‌های تو داخل سازد و با شهیدان راه تو و دوستان خاص تو رفیق گرداند ای خدا درود فرست بر محمد و آل محمد و باز هم درود فرست بر محمد جدّ امام زمان که رسول تو و سید و بزرگ‌ترین پیغمبران است و بر علی جدّ دیگرش که سید سلحشور حمله‌ور در راه جهاد توست و بر جدّه او صدیقه کبری فاطمه دختر حضرت محمد ﷺ و بر آنان که تو برگزیدی از پدران نیکوکار او بر همه آنان و بر او بهتر و کامل‌تر و پیوسته و دایمی و بیشتر و وافرترین درود و رحمتی فرست که بر احدی از برگزیدگان و نیکان خلقت چنین رحمتی کامل اعطا کردی و باز رحمت و درود فرست بر او رحمتی که شمارش بی‌حد و انبساطش بی‌انتهای باشد و زمانش بی‌پایان باشد ای خدای و به واسطه وجود آن حضرت دین حق را پاینده دار و اهل باطل را محو و نابود ساز و دوستانت را با آن حضرت هدایت فرما و دشمنانت را به واسطه او ذلیل و خوار گردان و ای خدای منان ما و او را پیوند و اتصالی کامل ده که منتهی شود به رفاقت ما با پدرانش و ما را از آن کسان قرار ده که چنگ به دامان آن بزرگواران زده است و در سایه آنان زیست می‌کند و ما را بر ادای حقوق آن حضرتش و جهد و کوشش در طاعتش و دوری از عصیان‌ش یاری فرما و بر ما به رضا و خشنودی آن حضرت منت گذار و رأفت و مهربانی و دعای خیر و برکت وجود مقدسش را به ما موهبت فرما تا بدین واسطه ما به رحمت واسعه و فوز سعادت نزد تو نایل شویم و به واسطه آن حضرت نماز ما را مقبول و گناهان ما را آمرزیده و دعای ما را مستجاب ساز و روزی‌های ما را به واسطه او وسیع و همّ و غم ما را برطرف و حاجت‌های ما را برآورده گردان و بر ما به وجه کریم اقبال و توجه فرما و تقرب و توسل ما را به سوی خود بپذیر و بر ما به رحمت و لطف نظر فرما تا ما بدان نظر لطف کرامت نزد تو را به حدّ کمال رسانیم آن‌گاه دیگر هرگز نظر لطف به کرمات باز مگیر و ما را از حوض کوثر جدّش پیغمبر ﷺ به کاسه او و به دست او سیراب کن سیرابی کامل گوارایی خوش که بعد از آن سیراب شدن دیگر تشنه نشویم ای مهربان‌ترین مهربانان عالم.

فصل نخست

ستایش خداوند برای بعثت انبیاء و اوصیاء

شرح بسم الله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند رحمتگر مهربان

معمولاً مردم وقتی می خواهند ساختمان دانشگاه، بیمارستان، مدرسه دینی، یا هر عمل مهمی را شروع کنند، کلنگ آن را به نام یکی از بزرگان به زمین می زنند؛ و آن را به آن شخصیت مورد علاقه ارتباط می دهند.

روشن است که اگر بخواهیم که آن تشکیلات، یا موسسه پایدار بماند، باید به موجودی جاویدان ارتباط پیدا کند. زیرا همه موجودات عالم به سوی زوال و فنا در حرکت اند و تنها پدیده‌ها و افرادی باقی می مانند که با «وجود باقی و فناپذیر» پیوستگی داشته باشند.

به راستی مگر علت بقای نام پیامبران جز پیوندشان با خداوند باقی و وجود مقدس منزّه از زوال و فنا او چیز دیگری است؟

بنابراین، برای جاوید ماندن هر عملی، باید آن را با خالق موجودات پیوند زد؛ و به نام او آغازش کرد. رسالت الهی مهم ترین و خطیرترین وظایف است. خداوند متعال در ابتدای تبلیغ به پیامبرش دستور می دهد که از نام او استمداد جوید:

﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ﴾؛^۱ به نام خدای خویش شروع کن.

حضرت سلیمان، ابن داود علیه السلام، در نامه خود که به بلقیس ملکه سبا می نویسد، آن را با «بسم الله» شروع می کند. هنگامی که بلقیس برای بزرگان مملکتش نامه

۱. سوره علق، آیه ۱.

سلیمان علیه السلام را بازگو می‌کند، می‌گوید: «إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»؛^۱ آن [نامه] از طرف سلیمان است و [مضمون آن] این است: به نام خداوند رحمتگر مهربان.

حضرت نوح علیه السلام، در آن طوفان عجیب هنگام سوار شدن به کشتی، برای مواجهه نشدن با شکست و موفقیت کامل، به یاران خود، دستور می‌دهد:

«وَقَالَ أَزْكِبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا...»؛^۲ و [نوح] گفت: در آن سوار شوید. به نام خداست روان شدنش و لنگر انداختنش....

و در پایان با موفقیت پیاده شدند و از خطر گذشتند. قرآن آن را چنین بیان می‌کند:

«قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ...»؛^۳ گفته شد: ای نوح، با درودی از ما و برکت‌هایی بر تو بر گروه‌هایی که با تواند، فرود آی....

رسول عالی قدر اسلام نیز موفق و با برکت بودن اعمال را در گرو شروع آنها با نام مقدس پروردگار می‌داند:

«كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُبْدَ فِيهِ بِاسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَبْتَرٌ»؛^۴ هر عمل مهم و با اهمیت که بدون نام خداوند متعال شروع شود ناپایدار خواهد ماند.

این حدیث را فریقین از پیامبر عالی قدر اسلام نقل نموده‌اند.

و مولا امیرالمؤمنین علیه السلام، بعد از بیان این فراز ارزنده از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، فرمودند: هرگاه انسان می‌خواهد عملی را انجام دهد، باید «بسم الله» بگوید، و هر عملی که با نام خدا شروع شود، مبارک خواهد بود.^۵

۱. سوره نمل، آیه ۳۰.

۲. سوره هود، آیه ۴۰.

۳. سوره هود، آیه ۴۸.

۴. تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۱۶.

۵. همان.

علامه طباطبایی در تفسیر «بسم الله» می گوید:

«وَكُلُّ أَمْرٍ مِنَ الْأُمُورِ إِنَّمَا نَصِيبُهُ مِنَ الْبَقَاءِ بِقَدْرِ مَا لِلَّهِ فِيهِ نَصِيبٌ؛^۱ سهم

هر چیزی از بقا به مقدار سهم خداوند در آن است».

جمله مبارکه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آیه‌ای از آیات قرآن است که در صدر قرآن و هریک از سوره‌های آن، به استثنای سوره براءت، ذکر شده و هریک از کلمات آن بیانگر حقایق خاصی است.

علت عدم ذکر آیه شریفه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در ابتدای سوره براءت این است که این سوره با اعلان جنگ به پیمان شکنان و مشرکان مکه شروع می شود، و این امر با توصیف خداوند به «رحمن و رحیم» سازگار نیست.

از نظر اهل فن لفظ باء و سایر حروف ربطی و ظرفی، چون بر کلمه‌ای داخل شوند، آن را مرتبط به ماقبل خود می کنند که یا در کلام ذکر شده و یا محذوف است. و عدم ذکر آن حکمتی دارد.

بعضی از شعرا که از ادب قرآن بهره‌ای دارند، از قرآن اقتباس کرده و دفتر خود را به نام خداوند بزرگ می گشایند.

سعدی می گوید:

اول دفتر به نام ایزد دانا صانع و پروردگار وحی و توانا
و نظامی می گوید:

به نام آنکه هستی نام از او یافت فلک جنبش، زمین آرام از او یافت

این دو شاعر سخن سنج و سخن پرداز، هر دو از روش این کتاب مقدس بهره گرفته‌اند؛ با این تفاوت که سعدی متعلق کلمه را ذکر کرده و تصریح به آن نموده، ولی نظامی متعلق کلمه را ذکر نکرده است.

بنابراین، همان طور که از آیات و احادیث استفاده می شود، این آیه شریفه شعار انبیا و اولیا و مؤمنین است. آنها چه در ابتدای کلام و چه در اعمال خارجی؛ و نیز در وسط کلام از آن بهره می برده‌اند. و گاه نیز مقصود استعانت یا

۱. علامه طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۵.

تبرک است. این آیه شریفه با همین لفظ بر تمام موارد مذکور، قابل تطبیق است. ولی در صورتی که متعلق ذکر شود، قابل تطبیق بر جمیع موارد نیست.*

اسم

شیخ طوسی رحمته الله عالم جامع در تفسیر تیبان، درباره واژه «اسم» می گوید: اشتقاق اسم از «سمو» به معنی علو و رفعت است، و از ماده «وسم» به معنی علامت و نشان نیست.

بنابراین تفسیر، به نام اشخاص (اسم) می گویند، زیرا که نام گذاری سبب اشتها و رفعت مقام موسوم می شود، و اگر نام و نشان نباشد، اشتها نیست. کلمه «اسم» به طور مفرد و جمع در برخی از آیات قرآن به شرح زیر ذکر شده است:

۱. ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ...﴾؛^۱ و [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت؛ سپس آنها را به فرشتگان عرضه نمود.
۲. ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾؛^۲ بخوان به نام پروردگارت که آفرید.
۲. ﴿فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾؛^۳ بهترین نامها [و صفات] از آن اوست.
۴. ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾؛^۴ نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای:

الله

علمای تفسیر می گویند: آیا اسم مخصوصی که بر ذات واجب الوجود دلالت کند در لغت وضع شده یا نه؟

* این مطالب از نوشته های تفسیری یکی از علمای بزرگ شیعه اقتباس شده است.

۱. سوره بقره، آیه ۳۱.

۲. سوره علق، آیه ۱.

۳. سوره حشر، آیه ۲۴.

۴. سوره اعلی، آیه ۱.

جمعی بر آنند که بر ذات مقدس او نمی توان نامی نهاد. ذاتی که ادراک آن امکان ندارد چگونه می توان او را به اسمی نامید؛ و برایش نامی قرار داد؛ و اصولاً چه ثمره‌ای بر آن مترتب است. زیرا ابتدا می بایست مسمی را در نظر گرفت بعد از آن به مناسبت، اسمی برایش قرار داد.

در جواب این دسته گفته شده است که اگرچه ادراک تام و تمام منوط به احاطه تامه است، و هرگز ممکن نیست محاط به محیط خود احاطه پیدا کند و حضرت حق جل و علا که بر همه چیز محیط است، در فهم محاط نمی گنجد، و کسی نمی تواند او را بکنه و حقیقت ادراک نماید، مگر خودش. لکن عدم ادراک ذات منافی با وضع اسم نیست. اگر به هیچ وجه راهی برای شناسایی آن ذات مقدس نبود، البته صحیح نبود اسمی برای وی قرار داد. ولی وقتی آثار بدیع و صنایع عجیب او در اطوار جهان مشهود است، چگونه نمی توان به ازاء این آثار و افعال و صفات، اسمی وضع کرد؟ مخصوصاً وقتی واضح خود اوست که مُدرک به ذات خود است. بر همین اساس می گویند: «أَسْمَاءُ اللَّهِ تَوْقِيفِي هَسْتَنْد». یعنی خداوند را تنها باید به همان نام‌هایی خواند که او برای خودش وضع کرده است. و آن اسم «اللَّهُ» است.

متکلمان می گویند: «اللَّهُ» عَلَمٌ و اسم است برای ذات واجب الوجود. و بقیه اسماء الله اوصاف آن ذات یگانه‌اند. و شاهد بر آن این است که در زمان جاهلیت، اعراب خدا را «اللَّهُ» می گفتند؛ و خداوند این امر را به شرح زیر به رسولش خبر می دهد:

«وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مِنْ خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ و سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ...»^۱ و اگر از ایشان بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را [چنین] رام کرده است؟ حتماً خواهند گفت: «اللَّهُ».

و این اسم ذات شریف‌ترین اسما خداوند است. زیرا تمامی صفات مندرج در

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۱.

ذات است. این کلمه مقدسه در حدود ۲۶۹۸ جای قرآن ذکر شده، و این خود، دلیلی روشن بر شرافت این اسم مبارک است.

مفسران برای لفظ «الله» و لفظ «هُوَ»^{*} اسراری قائل اند. آنها بر آنند که در این دو لفظ، اسرار و آثار و نکاتی مندرج است که اگر کسی با خلوص نیت بر خواندن این دو اسم مبارک مداومت نماید، ممکن است پرتو نور هویت و ظهور هستی حق جل و علا بر قلب او بتابد، و ماهیت اشیا را از نظر وی دور گرداند، و جز هویت حق تعالی در نظر او چیزی نیاید.

به هر حال، «الله یا ما خود از «اله» بفتح همزه و کسر لام است که به معنی تحیر است. چنان که مرحوم صدوق در کتاب توحید از امام باقر علیه السلام نقل می کند:

الله معناه الذي آله الخلق عن درك ماهيته و الاحاطة بكيفيته.

و ابن ابی الحدید می گوید:

فِيكَ يَا أُعْجُوبَةَ الْكَوْنِ غَدَا الْفِكْرِ كَلِيلاً

أَنْتَ حَيَّرْتَ ذَوِي اللَّبِّ وَ بَلَبَلْتَ الْعُقُولَا

كُلَّمَا قَدَّمَ فِكْرِي فِيكَ شِبْرًا فَرَمِيلاً

نَاكِصاً يَخْبِطُ فِي عَمِيَاءَ لَا يَهْدِي سَبِيلاً

و یا گرفته شده از «اله» به فتح همزه و لام، به معنی «معبود به حق» است. بعضی بر آنند که «الله» از «اله» به معنی سکون است، زیرا به واسطه ذکر حق تعالی، قلوب مطمئن می گردند: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»؛^۱ آگاه باش که با یاد خدا دلها آرامش می یابند.

جمعی دیگر می گویند:

که از خصوصیات مواد، این اسم مبارک این است که «الله» چهار حرف است، و هریک به اعتباری دلالت بر ذات احدی دارد. اگر همزه

* هو: عالی ترین اسم از اسما حسناى خدای سبحان است چون بیانگر هویت مطلقه است.

۱. سوره رعد، آیه ۲۸.

را حذف کنید، «لِلَّهِ» باقی می ماند «لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱ و اگر یکی از دو لام را بردارید «لَهُ» می شود «لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۲ و اگر لام دوم را هم بردارید «هَاء» مضمومه «هو» خواهد شد «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»^۳ و در تلفظ حرف واو در «هو» زیاد می شود. از این بیان نیز گوشه‌ای از بزرگی و عظمت این نام مبارک استفاده می شود. همان طور که عرض شد «اللَّهُ» جامع ترین نام خداست، به این معنی که وقتی در قرآن به بررسی اسمای خداوند می نشینیم، می بینیم هریک از اسم‌های ذات اقدسش یک بخش مخصوص از صفاتش را بیان می کند. و تنها اسم جامع تمام صفات و کمالات الهی «الله» است. به عنوان نمونه، آیه زیر بحث ما را به خوبی روشن می سازد:

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ
الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ»^۴.

او است «الله» که جز او معبودی نیست، او است حاکم مطلق، منزّه از ناپاکیها پاک از ظلم و بیدادگری، ایمنی بخش، نگاهبان، بر همه چیز توانا، قاهر بر همه چیز و با عظمت.

در این آیه برای لفظ «الله» تمامی این اسما صفت واقع شده‌اند.

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

صفت رحمان اشاره به رحمت و بخشش عام خداوند نسبت به همه بندگان، چه نیکوکار و چه بدکار، دارد.

همان طور که آفتاب عالم تاب وقتی سر از مشرق برمی آورد، در افاضه

۱. سوره فتح، آیه ۴.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵.

۳. سوره اخلاص، آیه ۱.

۴. سوره حشر، آیه ۲۳.

فیض، و پخش اشعه زرین و گرم خود، هیچ قصور و بخلی ندارد؛ و به تمام موجودات زمین به رایگان و تساوی می‌تابد و در لطف؛ و نوازشش نسبت به موجودات خصوصیت و تبعیض راه ندارد. خداوند جهانیان نیز در اشراق کمالات و افاضه فیوضات نامتناهی و علی‌الدوام خود قصور و بخل و نقصانی ندارد. شاید از این جهت بتوانیم خداوند متعال را با صفت رحمانیت بخوانیم. «رحمن» مقام افاضه مطلق حق است نسبت به جمیع ممکنات، چه لایق و غیر لایق و اختصاص به ذات اقدسش دارد؛ و کسی با او در آن شرکت ندارد.

و بهره‌هریک از موجودات از خورشید بستگی به استعداد و قابلیت آن دارد. مقام «رحیمیت» خداوند متعال هم تنها شامل آن دسته است که در خود استعداد ایجاد کرده و قابلیت پیدا نموده‌اند. و به حسب گنجایش خویش، از سحاب لطف و باران مهرش مستفیض گشته‌اند. قرآن برای همه نازل گشته تا عموم به سعادت برسند. ﴿كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ ذَكِّرْهُ﴾^۱ ولی همواره عده‌ای از نفوس شایسته به مقدار استعداد و قابلیت خود، از آن بهره‌مند می‌شوند ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۲.

«رحمت» غیر از «انعام» یا «احسان» است. زیرا ممکن است «انعام» یا «احسان» در مقابل «عوض» باشد، ولی «رحمت»، افاضه رایگان و بلاعوض است.

یعنی خداوند متعال بدون عوض، آماده برای افاضه به جمیع ممکنات است، بدون آنکه خود نفعی ببرد.

«رحمان» از اسما مخصوص خداوند متعال است یعنی در غیر خداوند به کار نمی‌رود و به خوبی می‌توان این حقیقت را در خود قرآن مجید یافت. در حدود ۵۷ موردی که کلمه رحمان به کار برده شده، فقط درباره خداوند بزرگ است.

۱. سوره عبس، آیه ۱۲.

۲. سوره بقره، آیه ۲.

ولی صفت «رحیم» را می بینیم که درباره غیر خداوند متعال هم استعمال شده است.

از جمله درباره پیغمبر اسلام می فرماید:

﴿عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۱

ناراحتی های شما بر او گران است و نسبت به هدایت شما سخت علاقه مند است.

و به مؤمنان مهربان و رحیم می باشد.

در آیه دیگر درباره مؤمنان می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ إِشْدَاءٌ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءٌ بَيْنَهُمْ...﴾^۲ یاران پیغمبر ﷺ بر

کفار سخت گیرند؛ و نسبت به خودشان رحیم و مهربان هستند.

قرآن به ما می آموزد که به هنگام درخواست از کسی، ابتدا او را با صفتی که متناسب با خواسته ما باشد، بخوانیم.

به عنوان مثال به حضرت نوح عليه السلام یاد می دهد که برای پیاده شدن در محلی

مناسب چنین دعا کند:

﴿وَ قُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ﴾^۳ خدایا مرا به نحو

مبارکی فرو آر که تو بهترین فرود آورندگان.

حضرت زکریا چون از خداوند فرزندی می طلبد که وارث او باشد، خداوند

متعال را با صفت «خیر الوارثین» می خواند:

﴿رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ﴾^۴ خداوندا مرا تنها مگذار،

که تو بهترین وارثانی.

حضرت مسیح عليه السلام هنگامی که درخواست مائده و غذای آسمانی می کند،

۱. سوره توبه، آیه ۱۲۸.

۲. سوره فتح، آیه ۲۹.

۳. سوره مؤمنون، آیه ۲۹.

۴. سوره انبیاء، آیه ۸۹.

خداوند را با صفت «خَيْرُ الرّٰزِقِيْنَ» می خواند:

﴿اللّٰهُمَّ رَبَّنَا اَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِّنَ السَّمَآءِ... وَ اَرْزُقْنَا وَ اَنْتَ

خَيْرُ الرّٰزِقِيْنَ﴾؛^۱ خدایا به ما روزی ده... و تو بهترین روزی دهندگانی.

از این روش قرآن به این حقیقت پی می بریم که علاوه بر آنکه در ابتدای هر کار باید نام خداوند متعال را بر زبان راند و به نام مقدسش کار را شروع نمود، لازم است نام خدای را با یکی از برجسته ترین صفاتش قرین کرد. و شاید یکی از اسراری که بعد از نام خودش «اللَّهُ» صفات رحمن و رحیم را ذکر فرموده این است که پیامبرش مأمور شده هم خودش و هم امت (بندگان) را چنین پیاموزد که برای موفقیت کامل و پیشرفت صحیح، از بهترین صفات خداوند که رحمان و رحیم است استفاده کنند. برای اثبات این مطلب بهتر است به خود قرآن مراجعه کنیم، در مورد شکر می بینیم که قرآن از زبان حضرت سلیمان، بن داود علیه السلام می فرماید:

﴿رَبِّ اَوْزِعْنِيْ اَنْ اَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِيْ اَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلٰى وَاٰلِدِيَّ﴾؛^۲

خداوندا، توفیقم ده تا تو را در برابر نعمتی که به من و پدرم عطا فرموده ای سپاسگزاری کنم.

و در سوره مبارکه لقمان می خوانیم:

﴿وَ لَقَدْ اَتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ اَنْ اَشْكُرَ لِلّٰهِ...﴾؛^۳ به لقمان حکمت دادیم و گفتیم

که خدا را شکر کن.

شکر در این دو مورد در برابر اعطا نعمت قرار گرفته است. گاهی نیز شکر در برابر نعمت ها آمده، همان طوری که از لسان حضرت خلیل الرحمان، در قرآن می خوانیم:

۱. سوره مائده، آیه ۱۱۴.

۲. سوره نمل، آیه ۱۹.

۳. سوره لقمان، آیه ۱۲.

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ...﴾^۱؛ ستایش

مخصوص خداوندی است که در پیری اسماعیل و اسحاق را به من اعطا کرد.

و گاهی حمد، در مقابل افعال جمیله و نیک قرار گرفته، مانند:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ...﴾^۲؛ ستایش مخصوص

خداوندی است که آسمانها و زمینها را خلق فرمود.

در این آیه حمد، در برابر خلقت آسمانها و زمین قرار گرفته است. در نتیجه،

معنای حمد بسیار وسیع است.

۱. سوره ابراهیم، آیه ۳۹.

۲. سوره انعام، آیه ۱.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

ستایش خدا را که پروردگار جهانیان است.

حمد

معنی کلمه حمد و امتیاز آن از مدح و شکر، به طور تفصیل در کتب مربوطه بحث شده است. بیان مختصر آن به شرح زیر است.

«حمد» بنا بر تعریف مشهور، ستایشی است که با زبان در مقابل نیکوییهای اختیاری انجام گیرد. خواه ممدوح، نعمت باشد و خواه نباشد. بنابراین، اگر کسی صرفاً در قلب خود، و یا عملاً نسبت به نعمت‌های الهی سپاسگزاری کند و به زبان سخنی نگوید، اصطلاحاً حمد نکرده، بلکه شکر خدای را به جا آورده است، زیرا در تحقق معنی حمد، گفتن با زبان شرط است.

و نیز اگر شخصی موجود زیبایی را که از نظر نظام طبیعی در زیبا بودن مجبور است و اختیاری از خود ندارد، ستایش کند آن را حمد نگفته، بلکه مدح نموده است. پس شرط دیگر حمد این است که زیبایی ممدوح، اختیاری باشد.

رب العالمین

رب عبارت از مالکی است که به امور مملوک و بنده‌اش، رسیدگی می‌کند و او را تحت تربیت قرار می‌دهد.

ربوبیت تکوینی

ربوبیت ذات اقدس احدیت نسبت به موجودات عالم و جهان آفرینش، بر دو قسم است: ۱. تربیت از نظر خلقت و آفرینش؛ یعنی آنچه هر موجود در راه رشد

و نمو و سیر تکاملی خود به آن نیازمند بوده به او عنایت فرموده است. مثلاً در چشم انسان، همین عضو کوچک که ما با نظر سطحی به آن می‌نگریم، چه ریزه‌کاری‌های عجیب در خلقت آن به کار رفته و برای دیدن یک جسم، مجهز به چه ادوات و آلاتی می‌باشد؛ و هرچه در این راه احتیاج داشته به او داده شده است. از جمله:

۱. برای اینکه این دستگاه کوچک بتواند در یک آن، از مناظر مختلف دور و نزدیک عکس بردارد و این عمل عجیب و خارق‌العاده را با عضلات کوچک خود، به طور خودکار انجام دهد، فقط با فشار آوردن روی عدسی چشم، تحدب و برجستگی آن را کم و زیاد کرده و با فاصله‌های اجسام تطبیق می‌دهد.

۲. برای اینکه چشم در برابر نورهای شدید و ضعیف بتواند به خوبی انجام وظیفه کند، مردمک را آن‌چنان حساس قرار داده که بدون توجه نظارت‌کننده در مقابل نورهای قوی، خود به خود تنگ و در برابر نورهای ضعیف باز می‌شود، تا اشعه نورانی به مقدار لازم وارد دستگاه شده؛ و به شبکه حساس چشم آسیبی نرسد.

۳. برای اینکه در مقابل گرد و غبار، انسان مجبور نباشد چشم خود را به کلی بسته و از راه رفتن و انجام کارهای دیگر دست بکشد، مژگان را چنان قرار داده که در چنین مواقعی، شبکه‌ای پنجره‌وار تشکیل داده و در عین اینکه از وارد شدن ذرات غبار به چشم جلوگیری می‌کند، شعاع نور را به آسانی به درون آن می‌فرستد.

۴. روی لبه پلک‌های چشم غده‌های چربی قرار داده شده، تا لبه پلک‌ها که دائماً با هم اصطکاک پیدا می‌کنند، نرم بوده و برخورد آنها با یکدیگر ناراحتی ایجاد نکند.

پلک‌های چشم آن‌چنان حساس قرار داده شده که حتی در برابر حوادث و آسیب‌های احتمالی روی هم می‌افتد و این عمل با کمال سرعت، بنحو خودکار انجام می‌شود.

با توجه به اینها و صدها خصوصیات دیگر، روشن می‌شود که آفریننده چشم، هرچه برای انجام کارهای آن لازم بوده بدون مضایقه در اختیارش قرار داده است. مثال دیگر دست انسان است. در کف دست و سرانگشتان خطوط برجسته‌ای دیده می‌شود که هنگام گرفتن اشیای گوناگون، کمک می‌کنند و از لیز خوردن اجسام صیقلی جلوگیری می‌نماید. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ بَلَىٰ قَدَرِينٌ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾؛^۱

سوگند یاد می‌کنم به روز قیامت، قسم می‌خورم به نفس ملامت کننده. آیا انسان خیال می‌کند، ما نمی‌توانیم روز رستاخیز استخوان‌های او را جمع‌آوری نماییم؟ باید بداند که ما قدرت داریم حتی سرانگشتان او را مطابق وضع اولیه خود ترکیب نموده رویهم بچینیم.

شاهکار علمی این آیه شریفه در ذکر کلمه بنان (انگشتان) است. چرا خداوند قادر، این عضو را مثل زده و سایر اعضا را مسکوت عنه گذارده، با اینکه بدن انسان دارای اعضا گوناگون می‌باشد؟

شاید برای این باشد که سایر اعضا از قبیل چشم و گوش و بینی، دارای وضع مشابهی بوده و بین آنها امتیازی نمی‌باشد. ولی انگشتان هر کدام وضع مشخصی داشته؛ و بین هریک با دیگری تفاوت وجود دارد. و این مشخصات و امتیازات برای اولین بار در قرون گذشته یعنی بعد از دوازده قرن و نیم از نزول قرآن در سال ۱۸۸۴ میلادی، در انگلستان کشف گردیده و پرده از روی آن برداشته شد، به طوری که رسماً طریقه شناسایی افراد به اثر انگشتان آنها منحصر گردید. زیرا خطوط انگشتان افراد بشر با یکدیگر امتیاز داشته و به کلی از هم جدا می‌باشند. خطوطی که کف دست و سرانگشتان هر شخصی را پوشانیده، انواعی دارد:

۱. خطوط قوسی و نیم دایره؛

۱. سوره قیامه، آیات ۴ - ۱.

۲. خطوط متوازی متمایل به طرف راست؛

۳. خطوط متوازی متمایل به طرف چپ؛

۴. خطوط تمام دایره‌های متحدالمرکز؛

آنچه در این باره جالب توجه است یکی ثبات و تغییر ناپذیری این خطوط است که از وقتی بشر حالت جنینی داشته (شش ماهگی) تا آخر عمر حتی بعد از مرگ (اگر جسد مومیایی شود) همین‌طور ثابت و برقرار بوده، برخلاف سایر اعضای بدن، که تغییر شکل در آنها مسلم است.

و دیگر بکر بودن خطوط نامبرده، بدین معنی که خطوط دست و پای هیچ انسانی شبیه دیگری نیست؛ و همین امر باعث شده که اثر انگشتان یا به اصطلاح امضاهای انگشتی معتبرتر از سایر امضاها باشد. زیرا اثر دست و پا و انگشت هر شخصی از دیگری ممتاز و مشخص و غیر قابل جعل یا تقلب است. این است معنی اعجاز قرآن، خطوط نامبرده در کف پاها هم وجود دارد. اثر و رد پاشناسی از قدیم نزد عرب معمول و معروف بوده است. اعراب اموال و مواشی مسروقه و یا گم شده را در صحراها با همین وسیله پیدا می‌کردند؛ و عمده اعتمادشان در این کار به حس بینایی و تجربه و تمرین بود؛ و کمتر حدسشان به خطا می‌رفت. در این باره عجایبی از آنها منقول است که واقعاً انسان را دچار شگفتی و حیرت می‌کنند؛ مثلاً آنها می‌توانستند از اثر پا به مرد بودن یا زن بودن، بلند قامت بودن و یا کوتاه بودن، سالم بودن یا مریض بودن، حامله بودن یا نبودن و غیره، پی ببرند.

پس، مربی واقعی موجودات عالم به هر موجودی وسایل لازم برای ادامه حیات و تکامل را عطا کرده است؛ و مقصود از تربیت تکوینی همین است. خداوند بزرگ وسیله ترقی و تکامل هر موجودی را که امکان ترقی دارد در کمون و نهاد او گذارده و او را با وسایل گوناگون به منظور پیمودن راه‌های تکامل آماده کرده است. نهال کوچکی را در نظر بگیرید که ده‌ها عامل در اطراف

و در مرکز وجود او فعالیت می‌کنند تا رشد و نمو کرده و یک درخت کامل گردد. ریشه‌های نهال حداکثر فعالیت خود را به منظور رسانیدن مواد غذایی به کار انداخته و عروق گوناگون به طور عادلانه شیرهٔ مواد را به تمامی شاخه‌ها و برگها تقسیم می‌نمایند. ساختمان گلی را ملاحظه کنید که از ساختمان بقیه نباتات شگفت‌انگیزتر است. کاسه گل و وظیفه خود را که پوشانیدن سطح غنچه‌ها و حفظ گلبرگها و جام گل است، به طور کامل انجام می‌دهد؛ و همچنین بقیهٔ اعضای گل به طور منظم و خودکار فعالیت نموده تا یک گل خوشبو و معطر تحویل جامعه بشری دهد. و خلاصه تربیت تکوینی پروردگار سنتی است کلی که بر همه جهان آفرینش حکومت می‌کند؛ و این آیهٔ شریفهٔ زیر ناظر به آن است:

﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾؛^۱ گفت: پروردگار ما کسی

است که هر چیزی را خلقتی که درخور اوست داده، سپس آن را هدایت فرموده است.

ربوبیت تشریحی

انسان از بین موجودات علاوه بر تربیت تکوینی، مشمول تربیت دیگری است که مخصوص به خود اوست و آن عبارت از تربیت روحانی و عقلانی است.

ذات احد را سپاس و حمد ببايد	حمد و ستایش برای غیر او نشاید
هرچه رسد زو بود ز نعمت و احسان	لشکر حقند جمله ظاهر و پنهان
سیر فلک یا ستارگان فروزان	خیل ملک یا که انبیا و امامان
وحی نبی یا صفا و کشف ولایت	درک ملک یا که جندو عقل و درایت
عقل بشر یا که حس و جنبش حیوان	جان نباتی و یا جمادی بی‌جان
دست قدر یا عصای حضرت موسی	جنگ قضا یا که پنجه ید بیضا

۱. سوره طه، آیه ۴۹.

نظم اتم یا که نظم عالم کلی و آنچه به برهان فلسفی است مبرهن و آنچه بشاید و یا به فکر نشاید و آنچه به درک فرشته نیز نگنجد / و آنچه نبی هم بلوح غیب نخواند جمله ز آثار جلوه‌های الهی است

آنچه شود کسب و آنچه هست جبلی یا بتلسکوب مغربی شده روشن و آنچه به خاطر نیامده است و نیاید بلکه ترازوی عقل نیز نسنجد یعنی جز ذات کردگار نداند جلوه‌حق دائم است و نامتناهی است

کمال

قبل از ورود به بحث ربوبیت تشریحی ذکر مقدمه‌ای لازم است. آفریننده بزرگ جهان هر یک از موجودات را به دو قسم از کمال، مخصوص ساخته که یکی را کمال اول و دیگری را کمال دوم می‌نامند.

کمال اول هر موجود، هستی و وجود اوست، زیرا هر موجود به وسیله هستی از نقص نیستی بیرون آمده و به زیور هستی آراسته می‌شود. کمال دوم هر موجود، آن است که استعدادها و قابلیت‌هایی را که در نهاد او به ودیعت گذارده شده به فعلیت و بروز و ظهور برساند. مثلاً کمال اول یک بذر گل وجود آن است و کمال دومش آن است که سر از خاک بیرون آرد؛ و شاخه و ساقه و برگ پیدا کند.

برای اینکه موجودات عالم از مرتبه کمال اول به مرحله کمال دوم خود نائل شوند، ذات مقدس ربوبی برای آنها قوانین و مقرراتی به نام سنن و نوامیس طبیعی، معین فرموده که در اثر تبعیت از آن قوانین تدریجاً به کمال خود می‌رسند. و چون فاقد اراده و اختیارند به طور خودکار از این قوانین پیروی می‌کنند؛ و از حدود مصلحت خود گامی فراتر نمی‌گذارند و به بیراهه نمی‌روند؛ و نظم و ترتیب عجیب عالم، مولود همین انقیاد تکوینی می‌باشد. ولی انسان چون دارای اراده و اختیار است برای اینکه از این نعمت‌ها سوء استفاده نکند و

مواهب و نعم پروردگار را در راه افساد و انحطاط و ارضای بی‌جای تمایلات نفسانی به کار نیندازد؛ و برای رشد و نمو و ترقی و تکامل خود از آنها حداکثر استفاده را بکند، به یک مربی و راهنمای الهی محتاج و نیازمند بوده تا او را در رسیدن به مطلوب واقعی خود رهبری کند؛ و راه صحیح استفاده از مواهب خدادادی را به او نشان دهد. روشن است که باید راهنمای مورد نظر از طرف آفریننده و عطاکننده مواهب تعیین شود، تا اولاً، با بصیرت کامل و قدرت و توانایی وظایف سنگین خود را انجام دهد. و ثانیاً، برای اینکه انظار مردم را به خود متوجه نموده و آنها را برای اطاعت و انقیاد مهیا نماید. از نظر اخلاق و فضایل انسانی کاملاً آراسته بوده؛ و در مقایسه با سایرین در مرتبهٔ اعلی و اکمل باشد.

بنابراین، پروردگار عالم به آیین لطف از میان کاروان بشریت کامل‌ترین و صالح‌ترین افراد را اختیار کرده و طریق تربیت و هدایت نوع انسان را به ایشان یاد داده و این وظیفه را به آنها موکول فرموده است. این افراد برگزیده در اصطلاح دین، «پیغمبر» نامیده می‌شوند. این رجال الهی و مردان بافضیلت آنی از راهنمایی و رهبری غفلت فرموده و با کمال علاقه و دل‌سوزی راه خیر و شر، مصلحت و مفسدت، سعادت و شقاوت را به افراد انسانی یاد داده‌اند. آنها که طبیب روحانی اجتماع بوده و داروی سلامتی آنها را همراه دارند؛ و با کمال ایمان و استقامت در این راه کوشیده و همان‌طور که پزشکان ظاهری جریان خون و جهاز تنفسی و قلب و دماغ و مراکز اعصاب و همه دقایق جوارح بدن را به خوبی شناخته و داروی درد هر کدام را به خوبی می‌دانند؛ پیمبران و طبیبان روحانی اجتماع هم بر مجاری ارواح و محل وزش بادهای اندیشه‌های موافق و مخالف و پیچ و خمهای درونی مردم و علل امراض روحی و راه درمان آنها به طور کامل اطلاع دارند. به قول ملای روم:

ما طیبیانیم شاگردان حق
آن طیبیان طبیعت دیگرند
ما به دل بی واسطه خوش بنگریم
آن طیبیان غذایند و شمار
ما طیبیان فعالیم و مقال
کاین چنین فعلی ترا نافع بود
آن چنان و این چنین از نیک و بد
گر تو خواهی این گزین و خواهی آن

بسر قلم دید ما را فانلق
که به دل از راه نبضی بنگرند
کز فراست ما با علی منظریم
جان حیوانی بدیشان استوار
ملهم ما نور پاک ذوالجلال
وان چنان فعلی زره قاطع بود
پیش تو بنهیم و بنماییم جد
زهر و شکر، سنگ و گوهر شد عیان

این تربیت دهندگان جان بشر اختصاص به نقطه و مکان معین و یا دور و زمان خاصی نداشته‌اند، زیرا همه افراد بشر از اولین فرد این نوع تا آخر آنها یک سان، فیض حق و نور الهی به آنها تابش فرموده و هیچ امت و قومی نبوده که خداوند بزرگ برای تعلیم و تربیت آنها پیامبرانی نفرستاده باشد، بلکه هر یک نسبت به فهم و به فراخور حال شان، پیامبرانی داشته‌اند. این حقیقت در بسیاری از آیات شریفه قرآن از جمله آیات زیر بیان شده است:

۱. «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قَضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا

يُظْلَمُونَ»^۱؛ و هر امتی را پیامبری است. پس چون پیامبرشان بیاید، میانشان به عدالت داوری شود و بر آنان ستم نرود.

۲. «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»^۲؛ و هیچ امتی نبود مگر اینکه در آن هشدار دهنده‌ای گذشته است.

۳. «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»^۳؛

و در حقیقت، در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختم [تا بگوید:] و خدا را پرستید

۱. سوره یونس، آیه ۴۷.

۲. سوره فاطر، آیه ۲۴.

۳. سوره نحل، آیه ۳۶.

و از طاغوت | = فریبگر | پرهیزد.

۴. «و رُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ...»^۱؛ و پیامبرانی [را فرستادیم]

که در حقیقت [ماجرای] آنان را قبلاً بر تو حکایت نمودیم؛

۵. «و لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ

نَقُصُّ عَلَيْكَ...»^۲؛ و مسلماً پیش از تو فرستادگانی را روانه کردیم. برخی از

آنان را [ماجرایشان را] بر تو حکایت کرده‌ایم و برخی از ایشان را بر تو حکایت

نکرده‌ایم،

برخلاف عقیده یهود که مسئله نبوت و بعثت پیغمبران را مخصوص به

بنی اسرائیل دانسته و سایر اقوام و امم را قابل و لایق داشتن پیغمبر نمی‌دانند.

این مطلب را می‌توان از امتیازات قرآن عزیز دانست. خلاصه اینکه، برای

رسیدن به کمال واقعی و رشد روحی اقوام و ملل عالم، خداوند قادر نسبت به

فراخور حال و استعداد آنها مریبانی به نام نبی و پیغمبر مبعوث فرموده است. و

میزان شدت احتیاج انسان به این مریبی روحانی آن قدر زیاد است که به

هیچ وجه ممکن نیست به دست فراموشی سپرده شود. شیخ الرئیس، بوعلی سینا،

در کتاب شفا ضمن عبارت کوتاه و جالبی به این امر اشاره و می‌کند:

«وَ الْحَاجَةُ إِلَى بَعْثِ الرَّسُلِ فِي أَنْ يَبْقَى نَوْعُ الْإِنْسَانِ وَ يَتَحَصَّلَ وَجُودُهُ

أَشَدَّ مِنْ الْحَاجَةِ إِلَى أَثْبَاتِ الشَّعْرِ عَلَى الْأَشْغَارِ وَ عَلَى الْحَاجِبِينَ وَ تَقِيرِ

الْأَحْمَصِ مِنَ الْقَدَمَيْنِ وَ أَشْيَاءَ الْآخِرِ مِنَ الْمَنَافِعِ الَّتِي لَا ضَرُورَةَ فِيهَا فِي

الْبَقَاءِ... فَلَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْعَنَائَةُ الْإِزْلِيَّةُ تَقْضِي هَذِهِ»^۳ احتیاج بعثت

پیامبران در بقای نوع انسان و تحصیل کمالات از رویدن موی مژگان و ابرو و

۱. سوره نساء، آیه ۱۶۴.

۲. سوره غافر، آیه ۷۸.

۳. ابن سینا، النجاة، ص ۳۰۴، چاپ قاهره، به نقل از جعفر سبحانی در رسالت جهانی پیامبران.

فرورفتگی کف پاها و امثال این منافع که برای ادامه حیات انسان ضروری نیست، مسلماً بیشتر است.»

صدرالمتألهین نیز درباره لزوم بعثت پیامبران چنین می گوید:

«لأنه ذاته منبع الخيرات و منشأ الكمالات، فيضدر منه كل، يضرر على أقصى ما يتصور في حقه من الخير و الكمال و الزينة و الجمال سواء كان ضرورياً له كوجود العقل للإنسان و النبي للأمة و غير ضروري كانبات الشعر على الأشفار و الحاجبين و تعقير الإخصص على القدمين؛ ذات پروردگار منبع همه نوع خیر و سرچشمه کمالات است. بالاترین مرحله از کمال و زیبایی که درباره او قابل تصور است، از او صادر می شود، خواه وجود آن ضروری باشد، مانند عقل برای انسان، و پیامبر برای اجتماع، یا ضروری نباشد مانند رویدن مژه ها و ابروان و گودی کف پا...»

بنابراین، ممکن نیست عنایت ازلی آن منافع را ایجاب نموده و این را عملی نماید.

صلوات

«و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا».

و درود خدا بر آقای ما، محمد ۶ پیامبر خدا، و بر خاندانش، و درود بسیار.

«صلوات» جمع «صلوة» و به معنی دعاست؛ و در اصطلاح متشرعه به معنی «نماز» است. و در میان ما مسلمانان فارسی زبان در ذکر شریف «صلوات» استعمال می شود و این نحوه استعمال علمای ادب «عَلَّمَ بِالْغَلْبَةِ» یا مجاز مشهور اطلاق می کنند.

صلوات در قرآن

در عیون الاخبار در باب مجلس الرضا علیه السلام مع المأمون درباره فرق بین عترت و امت در ضمن حدیث مفصلی آمده است:

قالت العلماء: فاخبرنا هل فسرا لله تعالى الأصطفاء في الكتاب؟ فقال الرضا عليه السلام: فسّر الأصطفاء في الظاهر سوى الباطن في اثني عشر موطناً و موضعاً... الى قوله عليه السلام: أمّا الآية السابقة فقوله تعالى «ان الله و ملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه و سلموا تسليماً» و قد علم المعاندون منهم انه لما نزلت هذه الآية، يقال يا رسول الله قد عرفنا التسليم عليك فكيف الصلوة عليك؟ فقال: تقولون: «اللهم صل على محمد و آل محمد كما صليت و باركت على ابراهيم و آل ابراهيم انك حميد مجيد» و هل بينكم معاشر الناس في هذا خلاف؟ قالوا: لا. قال المأمون: هذا مما لا خلاف فيه اصلاً و عليه اجماع الامه

فهل عندك في الال أوضح من نداء في القرآن؟ قال: ابوالحسن عليه السلام نعم اخبروني عن قول الله تعالى «يس و القرآن الحكيم انك لمن المرسلين على صراطٍ مُستقيم» فمن عنى بقوله: يس؟ قالت العلماء «يس» محمد عليه السلام، لم يشك فيه احد. قال: ابوالحسن عليه السلام فان الله عزوجل اعطى محمد و آل محمد من ذلك فضلاً لا يبلغ احد كنه وصفه الا من عقله. و ذلك ان الله عزوجل لم يسلم على احد الا على الانبياء صلوات الله عليهم فقال تبارك و تعالى «سلام على نوح في العالمين»، «سلام على ابراهيم»، «سلام على موسى و هرون». و لم يقل «سلام على آل نوح» و لم يقل «سلام على آل ابراهيم» و لم يقل «سلام على آل موسى و هرون»، و قال: «سلام على آل ياسين»، يعنى آل محمد عليه السلام. فقال المأمون: قد علمت ان في معدن النبوة شرح هذا و بيانه.^۱

مرحوم صدوق در عيون الاخبار، باب ۲۳ می گوید: مأمون سؤالاتی از حضرت رضا عليه السلام نمود؛ و از جمله تفسیر آیه اصطفاء را پرسید. و امام عليه السلام پاسخ داد. سپس پرسید: فرق بین آل، عترت و امت چیست؟ امام عليه السلام فرمود: چون آیه «ان الله و ملائکته يصلون على النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسليماً» نازل شد، پرسیدند: ما معنی تسلیم را فهمیدیم؛ بفرمایید چگونه است صلوات بر شما؟ فرمود: «اللهم صل على محمد و آل محمد كما صليت و بارکت على ابراهيم و آل ابراهيم انك حميد مجيد» ای جمعیت آیا در این جمله خلاقی هست؟ مردمی که با مأمون در آن جلسه بودند، گفتند: نه. مأمون گفت: در این جمله اصلاً خلاقی نیست و امت بر این امر اجماع دارد، آیا شما طبق آیه ای از قرآن بیانی واضح تر بر اینکه «آل» جزء صلوات است، داری؟ امام علی بن موسی الرضا عليه السلام فرمود: مرا خیر دهید از این گفتار خدای تعالی: «يس و القرآن الحكيم انك لمن المرسلين على صراطٍ مُستقيم» مراد خداوند از این آیه چیست؟ و «يس» کیست؟ همه دانشمندانی که مجلس را تشکیل داده

۱. شیخ صدوق، عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۲۳۱.

بودند، گفتند: «یس» محمد ﷺ است و کسی در آن تردید ندارد. حضرت فرمود: خداوند به محمد و آل محمد ﷺ به واسطه این خطاب فضیلتی عطا فرموده است که کسی آن را نمی‌تواند وصف کند مگر آنکه از نور عقل بهره برده باشد. با این بیان: خداوند بر کسی جز پیامبران سلام نفرستاده است. خداوند فرموده است: «سلام علی نوح فی العالمین»^۱ و «سلام علی ابراهیم»^۲ «سلام علی موسی و هرون»^۳ ولی نفرموده است سلام بر آل نوح و آل ابراهیم و آل موسی و هارون، ولی خدای عزوجل فرموده است: «سلام علی آل یس»^۴ یعنی سلام بر آل محمد ﷺ. البته درباره «آل یس» بین مفسرین سخنان گوناگونی هست، ولی طبق روایات و شواهد متعدد، مقصود آل محمد ﷺ است. مأمون گفت: به حق فهمیدم که در شما خاندان که معدن نبوت هستید، چه ذخاثری است.

آیا این نحوه که ما شیعیان صلوات می‌فرستیم، از طرف شارع مقدس و پیامبر اکرم ﷺ صادر شده یا اینکه امریست اختراعی و مجعول؟
«صلوة» به معنی «طلب رحمت» است، ولی هنگامی که به ذات مقدس باری تعالی نسبت داده می‌شود، از معنی «طلب» جدا خواهد شد و از آن تنها رحمت اراده می‌شود.

خداوند برای گرامیداشت شخصیت جهانی پیامبر اکرم ﷺ در قرآن شریف بر او درود می‌فرستد. و به پیروان و امت پیامبر ﷺ دستور می‌دهد که بر آن حضرت درود بفرستند:

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ

۱. سوره صافات، آیه ۷۹.

۲. سوره صافات، آیه ۱۰۹.

۳. سوره صافات، آیه ۱۳۰.

۴. سوره صافات، آیه ۱۳۰.

سَلِّمُوا تَسْلِيمًا؛^۱ خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آوردید، بر او درود فرستید و به فرمانش به خوبی گردن نهید. از کلمه یُصَلُّونَ که فعل مضارع است، استمرار صلوات خداوند و فرشتگان بر رسول خدا ﷺ فهمیده می‌شود.

مفسرین امامیه اتفاق نظر دارند که درود فرستادن به رسول اکرم ﷺ باید ائمه اطهار را هم شامل گردد. و عده زیادی از علمای اهل سنت هم در این مسئله با علمای امامیه اتفاق نظر دارند.

محمد بن ادریس شافعی در کتاب مستند از ابراهیم بن محمد از صفوان ابن سلیم از ابی سلمة بن عبدالرحمان از ابوهریره نقل می‌کند که روزی به رسول اکرم ﷺ عرض کردم، چگونه بر تو درود فرستیم؟ آن حضرت فرمود: بگویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ». همان طور که بر ابراهیم رضی الله عنه درود می‌فرستید. تبرک بجوید به نام محمد و آل محمد رضی الله عنهم، آن چنان که به اسم ابراهیم و اولادش تبرک می‌جوید.

ابن حجر در کتاب صواعق از کعب بن عجره نقل می‌کند که:

وقتی این آیه شریفه بر پیامبر عالی مقام نازل شد؛ به آن حضرت عرض کردیم: كَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ؛ چگونه بر تو درود بفرستیم؟ فرمود: بگویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» و بعد فرمود: درود ناقص بر من نفرستید، پرسیدند: درود ناقص کدام است؟ فرمود: اینکه بگویید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ. و ذکری از آل من به میان نیاورید.

فخر رازی در تفسیر کبیر نقل می‌کند که از رسول خدا ﷺ سؤال کردند که چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟ پیامبر رضی الله عنه پاسخ داد:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ
وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.

با دقت در قرآن شریف، مشاهده می‌شود که در هنگام درود فرستادن به پیامبران گذشته اسمی از فرزندان آنان برده نشده است، مثلاً می‌فرماید: **سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ. سَلَامٌ عَلٰی اِبْرَاهِيمَ. سَلَامٌ عَلٰی مُوسٰى وَ هٰرُونَ. ولى همين** کتاب شریف درباره فرزندان حضرت ختمی مرتبت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «**سَلَامٌ عَلٰی آلِ يَسٍ**». مفسرین بزرگ، «یس» را به رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تفسیر کرده‌اند.

بعضی از علمای اهل سنت از جمله ابن حجر مکی نقل کرده است که جماعتی از ابن عباس روایت کرده‌اند که: «**إِنَّ الْمُرَادَ بِذَلِكَ: سَلَامٌ عَلٰی آلِ مُحَمَّدٍ؛ مراد از «آل یس» آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند.**»

فخر رازی می‌گوید:

إِنَّ أَهْلَ بَيْتِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُسَاوُونَهُ فِي خَمْسَةِ أَشْيَاءَ: فِي السَّلَامِ، قَال: السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ. وَ قَال السَّلَامُ عَلٰی آلِ يَسٍ. وَ فِي الصَّلَاةِ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ فِي التَّشَهُدِ. وَ فِي الطَّهَارَةِ قَالَ تَعَالَى: طَه، يَا طَاهِرٌ. وَ قَال يُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيراً. وَ فِي تَحْرِيمِ الصَّدَقَةِ وَ فِي الْمَحَبَّةِ، قَالَ تَعَالَى: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ. وَ قَال: لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؛ اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پنج چیز با او برابرنند: در سلام، زیرا خداوند فرموده است: سلام بر تو ای پیغمبر، و فرمود: «سلام بر آل یس» و در سلام بر آن حضرت و آلش در تشهد نماز؛ و در طهارت، خداوند فرمود: طه یعنی ای طاهر، و درباره اهل بیتش آیه تطهیر را نازل فرموده است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً». و در تحریم صدقه، که آن را به رسول گرامیش و اهل بیت بزرگوارش حرام فرموده است؛ و در محبت که خداوند فرمود: بگو: «اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستان بدارد.»؛ و درباره محبت به اهل بیت آن حضرت فرمود: ای رسول ما، به این امت بگو: من از شما اجر و مزد رسالت نمی‌خواهم، مگر دوستی اهل بیتم.

مرحوم فیض کاشانی در تفسیر صافی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل می‌کند که:

أَمَّا يَسٌ مِنْ أَسْمَاءِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ مَعْنَاهُ يَا أَيُّهَا السَّمِيعُ الْوَحِي.

در خصال شیخ صدوق رحمته الله از امام باقر رحمته الله نقل شده است که:

إِنَّ لِرَسُولِ اللَّهِ عَشْرَةَ أَسْمَاءَ. خَمْسَةٌ فِي الْقُرْآنِ وَ خَمْسَةٌ لَيْسَتْ فِي الْقُرْآنِ. وَأَمَّا الَّتِي فِي الْقُرْآنِ. مُحَمَّدٌ رحمته الله وَ أَحْمَدٌ رحمته الله وَ عَبْدِ اللَّهِ رحمته الله وَ يُسُ وَ نُونٌ.

همچنین در کافی از صادقین رحمته الله نقل شده که یس اسم مبارک پیامبر اسلام است.

در کتاب مجالس از علی رحمته الله نقل شده که راجع به سلام علی آل یس فرمود: یس محمد رحمته الله و نحن آل محمد رحمته الله.

نیشابوری در تفسیر خود، در ذیل آیه: قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى، می نویسد: همین اندازه در شرف و فضیلت فرزندان رسول خدا رحمته الله کفایت می کند که در هر نمازی بر آنها صلوات فرستاده می شود؛ و تشهد با ذکر نام آنها ختم می گردد.

محب الدین طبرسی در کتاب ذخائر العقبی، از جابر نقل می کند که اگر نمازی بخوانم بدون ذکر نام محمد رحمته الله و آل او آن نماز را صحیح نمی دانم.

ابن حجر در صواعق از ابن مسعود از رسول خدا رحمته الله نقل می کند که فرمود: هرکس نماز بخواند و در آن درود بر من و اهل بیت من نفرستد، نماز او قبول نیست.

از این رو شافعی صریحاً فتوی می دهد که صلوات بر محمد رحمته الله و آل او از واجبات نماز است.

یا اهل بیت رسول الله حبکم

کفاکم من عظیم القدر انکم

در صحیح بخاری، جزء چهارم، از عبدالرحمن ابی لیلی روایت می کند که گفت:

کعب بن عجره ملاقات کرد مرا و گفت: نمی خواهی مطلبی را که از پیغمبر رحمته الله

شنیدم به تو اهدا کنم؟ ابن ابی لیلی گفت: چرا، آن را به من هدیه کن. کعب گفت: از پیغمبر پرسیدیم یا رسول الله ﷺ، چگونه بر شما اهل بیت رسالت درود بفرستیم، چون خداوند ما را امر کرده که درود بر تو بفرستیم، پیغمبر فرمود: بگوئید: **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.**

ثلعبی در تفسیر خود از ام سلمه، همسر رسول خدا ﷺ، روایت می کند که گفت:

رسول اکرم ﷺ به فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: شوهرت و دو فرزندت را خبر کن تا بیایند. چون علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام آمدند، پیغمبر اکرم ﷺ کساء را روی خود و آنها انداخت، سپس دست خود را بالای سر آنها به طرف آسمان بلند کرد و فرمود: خداوندا، اینها آل محمد هستند، درود و برکات خود را بر محمد و آل محمد قرار ده **فَأَتَاكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ**. من هم کساء را برداشتم که زیر آن بخوابم، ولی رسول خدا ﷺ آن را کشید و فرمود خدا به تو خیر دهد.

موفق از انس بن مالک روایت کرده است که پیغمبر ﷺ فرمود: هرکس یک بار بر من درود بفرستد، خداوند ده بار بر او درود می فرستد و ده گناه او را می بخشد و ده درجه به وی می دهد.

حمویی از خالد بن سلمه روایت می کند که گفت: پیغمبر ﷺ فرمود: درود بر من بفرستید و در دعا کردن تلاش کنید و بگوئید: **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ مُحَمَّد.**

همچنین، از عمرو بن خالد روایت می کند که امام سجاد زین العابدین علیه السلام، فرمود:

پیغمبر اکرم ﷺ صلوات را بدین گونه، برای جدم علی بن ابیطالب علیه السلام برشمرد و پیغمبر فرمود: که جبرئیل نیز آن را به همین گونه بر آن حضرت برشمرد و گفت: خداوند چنین نازل کرده است:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ
 حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ
 وَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ. اللَّهُمَّ وَ تَحَنَّنْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ
 مُحَمَّدٍ كَمَا تَحَنَّنْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«كُلُّ دُعَاءٍ مَخْجُوبٌ عَنِ السَّمَاءِ حَتَّى يُصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ؛^۱
 میان هر دعایی و آسمان پرده‌ای پدید می‌آید، و وقتی که درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و
 آل او فرستاده گردد آن پرده، پاره می‌شود؛ و دعا به آسمان بالا می‌رود و اگر
 صلوات فرستاده نشود، دعا برمی‌گردد.»

شیخ صدوق رحمته الله از محمد بن ابی عمیر از عبدالله بن حسن از پدرش امام
 حسن مجتبی علیه السلام و آن حضرت از پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که
 پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

هرکس بگوید: صَلِّ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، خداوند متعال می‌فرماید: صَلِّ
 اللَّهُ عَلَيْكَ، درود بر تو. پس خوب است که بیشتر صلوات بفرستد. و هرکس
 بگوید: «صَلِّ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ» و صلوات بر آل او نفرستد، بوی بهشت را
 استشمام نخواهد کرد، با اینکه بوی بهشت از مسافت پانصد سال راه، به مشام
 می‌رسد.

صدوق از ابی حمزه و او از پدرش روایت می‌کند که گفت: از حضرت
 صادق علیه السلام راجع به آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ...» سؤال
 کردم و حضرت فرمود:

صلوات خدا بر پیغمبر صلی الله علیه و آله، رحمت او است. و صلوات فرشتگان، تزکیه
 آن حضرت است. و صلوات مردم دعا برای او است. و اینکه در آخر می‌فرماید:
 «وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» یعنی در برابر آنچه از پیغمبر صلی الله علیه و آله به شما می‌رسد، تسلیم

۱. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۹۳.

باشید. عرض کردم: بر محمد و آل او چگونه صلوات به فرستیم؟ فرمود: می‌گویید: صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ صَلَوَاتُ مَلَائِكَتِهِ وَ انبِيَائِهِ وَ رَسَلِهِ وَ جَمِيعِ خَلْقِهِ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

عرض کردم کسی که چنین صلواتی بر پیغمبر و آل او بفرستد، چه ثوابی دارد؟ فرمود: از گناهان خود بیرون می‌رود، مانند روزی که از مادر متولد شده بود.

مرحوم کلینی در کافی از ابوبصیر روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی نام پیغمبر برده شد، زیاد صلوات بر او بفرستید، زیرا هرکس یک بار صلوات بر آن حضرت بفرستد، خداوند هزار بار در هزار صف فرشتگان بر او درود می‌فرستد. و در این وقت تمام آفرینش بر آن بنده به خاطر درود خدا و پیغمبر درود می‌فرستند. پس هرکس مایل به صلوات فرستادن بر پیغمبر و آل او نیست، نادان و مغرور است. پس ما می‌گوییم: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.

فَرَقَ صَلَّوْا وَ سَلَّمُوا

«صلوا» به معنی امر به طلب رحمت و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله است. اما «سَلَّمُوا» یا به معنای تسلیم در برابر دستورات و فرامین رسول خدا صلی الله علیه و آله است. چنان که در این آیه انقیاد و تسلیم محض از دل و جان را در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله استفاده می‌کنیم:

﴿قُلْ أَوْ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾؛^۱ نه به پروردگارت سوگند اینان مؤمن نخواهند شد مگر اینکه در مشاجراتشان تو را داور و حکم قرار دهند وقتی هم تو دآوری کردی و حکم صادر نمودی، کوچک‌ترین ناراحتی از قضاوت

۱. سوره نساء، آیه ۶۵.

و حکم تو نداشته باشند و حتی در دل از قضاوتت کمترین ناراحتی نداشته و تسلیم مطلق گردند.

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام سؤال کرد مقصود از «صلوات» بر پیامبر صلی الله علیه و آله را فهمیدیم، اما تسلیم بر او چیست؟ امام فرمود: «هُوَ التَّسْلِيمُ لَهُ فِي الْأُمُورِ؛^۱ منظور تسلیم بودن در برابر او در هر کاری است».

با توجه به مقام والای پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، که انسان کامل است از صلوات چه بهره‌ای می‌برد؟ برای روشن شدن مطلب محتاج به ذکر مقدمه‌ای هستیم.

آنچه در عالم و جهان هستی می‌بینیم همه مسبوق به عدم هستند؛ یعنی روزی نبوده‌اند و بعد وجود پیدا کرده‌اند و لباس هستی پوشیده‌اند. بنابراین، موجودات معلول علتی هستند و از خود هستی ندارند. و هر معلولی وابسته به علت خود می‌باشد و سرپایش نیاز و احتیاج است. از طرفی اگر آن علت هم معلول علت دیگری باشد او هم به نوبه خود محتاج نیازمند خواهد بود اگر این امر تا بی‌نهایت تسلسل پیدا کند مجموعه‌ای از موجودات فقیر و محتاج خواهیم داشت و یقیناً چنین مجموعه وجود نخواهد یافت زیرا که بی‌نهایت نیاز، نیاز است و بی‌نهایت فقر، فقر. همه می‌دانیم از بی‌نهایت صفر عددی به وجود نخواهد آمد. از این بیان نتیجه می‌گیریم که سرانجام باید به وجودی برسیم که قائم بالذات است، علت است و معلول نیست و آن واجب‌الوجود است.

مقدمه‌ای که تقدیم شد اجمال بحث برهان امکان و وجوب است. فلاسفه امکان را به دو معنی تفسیر کرده‌اند، «امکان ماهوی» و امکان وجودی» نظر محققین از فلاسفه بر اصالة‌الوجود است بنا بر این نظر امکان را در اینجا باید به «امکان وجودی» تفسیر نمود، پس نیاز و احتیاج و وابستگی بر علت در اصل وجود است. پس نیاز و فقر با ذات ممکن توأم و عجین است و محال است ممکن‌الوجود مستغنی از واجب‌الوجود باشد و در غیر این صورت انقلاب لازم

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ذیل آیه مورد بحث.

می آید «وَالذَّاتِي لَا يَخْتَلِفُ وَلَا يَتَخَلَّفُ» و ممکن در هر مرتبه‌ای که واجد کمال باشد از حد امکان و احتیاج و فقر خارج نخواهد شد. و پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با همه کمالات باز ممکن است و نیازمند به واجب الوجود، چنان که خداوند متعال می فرماید «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»؛^۱ ای مردم شما نیازمند به خدا هستید و او از هر جهت بی‌نیاز و شایسته حمد و ستایش است.

و به رسولش که واجد اعلی مدارج کمال و علم بوده امر می فرماید: «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»؛^۲ بگو پروردگارا علم مرا افزون کن.

نکته جالبی که در آیه شایان توجه است: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با آن روح مملو از آگاهی و علم سرشار وقتی مأمور باشد که تا پایان عمر از خدا افزایش علم طلب کند وظیفه روشن است در اسلام در فراگیری علم مرز و حدی نیست. در بسیاری از امور افراط و افزون طلبی مذموم است ولی در علم ممدوح و پسندیده.

در اسلام کلمه «فارغ التحصیل» کلمه بی‌معنایی است. مسلمانان راستین همیشه دانشجو است محققین برآند وجود هر موجود هرچه قوی باشد به اندازه سعه وجودش تعلق و نیاز او به حضرت فیاض بیشتر است. فرازی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می بینیم در این زمینه: «الْفَقْرُ فَخْرِي» این فخر ذاتی است نه فقر مادی... نیاز به خالق و مشمول شدن به عطایای بی‌شمارش و توجه او به این محتاج افتخاری است و وصف ناشدنی. صلوات طلب رفعت درجه است برای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که درودهای ما در بالا رفتن مقام قرب آن حضرت اثر دارد. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «إِنَّ رَبِّي قَدْ وَعَدْتَنِي دَرَجَةً لَا تَنَالُ الْأُبْدَعَاءُ أُمَّتِي؛ البته پروردگار به من وعده داده است که مرا درجه و مقامی است که جز به دعای امتم به آن نائل نمی‌شوم».

۱. سوره فاطر، آیه ۱۵.

۲. سوره طه، آیه ۱۱۴.

چگونگی صلوات

ابو حمزه ثمالی از یکی از اصحاب پیامبر ﷺ به نام «کعب» چنین نقل می‌کند. وقتی آیه: **ان الله و ملائکة یصلون...** نازل شد عرض کردم یا رسول الله سلام بر تو را می‌دانیم صلوات بر تو چگونه است؟ فرمودند: **بگوئید: اللهم صلی علی محمد کما صلی علی ابراهیم انک حمید مجید، و باریک علی محمد و آل محمد کما باریک علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید.**^۱

صلوات ناقص

ابن حجر مکی که از راویان متعصب عامه است نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: **«لَا تُصَلُّوا عَلَی الصَّلَوةِ الْبَرَاءِ»**^۲ بر من صلوات ناقص نفرستید». ابتر به معنی ناقص و بی دنباله است. **أبتر مونت** و **أبتر مذکر** است. از حضرت پرسیدند: **وَمَا الصَّلَوةُ الْبَرَاءِ** یا رسول الله ﷺ؟ منظور از صلوات ناقص چیست؟ فرمود به اینکه بگوئید: **اللهم صل علی محمد ﷺ و آل را** نیاورید اینجا صلوات ناقص و ناتمام است، بلکه بگوئید: **اللهم صل علی محمد و آل محمد ﷺ.**

متأسفانه در همان بابی که طریقه صلوات فرستادن را از پیامبر اکرم ﷺ علمای عامه مانند مسلم در صحیح و دیگران نقل می‌کنند باز در عنوان بحث نوشته‌اند: **باب الصلوة علی النبی ﷺ.** بدون ذکر و آل محمد ﷺ وقتی از آنها علت نوشتن و اضافه نکردن آل محمد را می‌پرسند جواب می‌دهند درست است رسول خدا ﷺ دستور داده اما چون این شعار شیعه شده است ما نمی‌خواهیم از شعارهای شیعه، تبعیت کنیم چون شیعه (رافضی‌ها) این چنین صلوات می‌فرستند؛ و چه تعصب کوری! نه تنها صلوات را به خاطر تعصب ناقص

۱. مجمع‌البیان، ذیل این آیه.

۲. قندوری، ینابیع‌المودة، ج ۱، ص ۳۷.

می فرستند حتی در استفاده از انگشتر هم که خودشان پذیرفته اند که نبیّ عالی قدر اسلام ﷺ دستور فرموده انگشتر را در دست راست داشته باشید ولی عامه می گوید چون این شعار شیعه شده که انگشتر را در دست راست کنند ما نمی خواهیم از شیعه تبعیت کنیم راستی این تعصّب کور و مبغضانه نیست؟ صلوات ناقص، همین است آیا صلوات بدون ذکر «أل محمد» مورد قبول خداوند است؟

برکات صلوات

قال الصادق عليه السلام إِنَّ الصَّلَاةَ عَلَى نَبِيِّ اللَّهِ... وَهِيَ عَشْرُ حُسْنَاتٍ يَتَيَدَّرُّهَا ثَمَانِيَةَ عَشْرَ مَلَكًا أَيُّهُمْ يُبَلِّغُهَا آيَاءَهُ.^۱

صلوات ده حسنه است که هجده فرشته آن را استقبال و پیشدستی می کنند که کدام یک آنها را بردارند. ۱. بر طرف ساختن ظلمت ها و تاریکی ها که بر روح جان نشسته است ذکر صلوات آنها را به طرف می سازد و تاریکی ها را به نور مبدل می سازد. در زیارت جامعه می خوانیم: خَلَقَكُمْ اللَّهُ انواراً فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحَدِّقِينَ حَتَّى مَنَ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي بَيْوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذَكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَجَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا خَصَّنَا بِرَمْنٍ وَلَا يَتَّكُمُ طَيْباً لِخَلْقِنَا وَ طَهَارَةً لِانْفُسِنَا وَ تَزْكِيَةً لِنَا وَ كَفَّارَةً لذنُونِنَا.

خداوند شما خاندان نبوت را انواری آفرید و محیط بر عرش خود قرار داد و بر ما منت گذاشت و شما را در خانه جای داد که به اذن او رفعت یافته و کانون یاد او باشند پس چنان مقدر فرمود که صلوات ما بر شما و محبت ما نسبت به شما سبب پاکی سرشت و طینت ما و طهارت پاکیزگی جان های ما و تزکیه و پاک شدن اخلاق ما و کفاره گناهان ما گردد.

با توجه اندکی در این فراز، به چهار تاریکی در نهاد انسان اشاره شده است:

۱. سید احمد روحانی، سرالسعادة.

۱. ظلمت و تاریکی در فطرت و سرنوشت؛ ۲. ظلمت در افکار؛ ۳. ظلمت در اخلاق؛ ۴. ظلمت در اعمال. و چهار اثر برای صلوات به خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و محبت به آن انوار مقدسه و عرشی بیان شده است: ۱. «طیباً لخلقنا»، پاکیزگی در آفرینش و سرشت. اگر طینت انسان با شجره طیبه نبوت پیوند یافت، قطعاً آن طینت طیب و پاک می شود. ۲. «طهارة لانتفسنا»، پاکی جان و دل از افکار پلید. ۳. «تزکیة لنا» منزّه شدن از صفات پست که انسان را به ارتکاب گناهان می کشانند. ۴. «کفارة لذنوبنا» برطرف شدن آثار گناهان از درون انسان. «مَنْ صَلَّى عَلَي النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله صَلَوَةٌ وَاحِدَةٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ صَلَوَةٌ فِي أَلْفِ صَفٍّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَلَمْ يَبْقَ شَيْءٌ مِمَّا خَلَقَهُ اللَّهُ إِلَّا صَلَّى عَلَي الْعَبْدِ؛^۱ کسی که یک بار صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله بفرستد خداوند با هزار صف از فرشتگان هزار صلوات بر این شخص می فرستد».

در روایت دیگر امام صلی الله علیه و آله می فرماید:

آیا نمی شنوی گفتار خدا را: **أَمَّا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ».**^۲

مؤمنین همواره به یاد خدا هستند و متذکر به ذکر او، یکی از اذکار صلوات بر محمد و آل آن حضرت است چون مدام در حال تسبیح هستند خداوند بر شما تسبیح گویان حضرت حق درود و رحمت می فرستد و فرشتگان او نیز برای شما طلب رحمت می کنند تا شما را از ظلمت جهل و شرک و کفر بیرون آورد و به سوی نور ایمان و علم و تقوی هدایت شوید. اینجا هم «یصلی» می فرماید همواره درود می فرستد. درود حضرت باری تعالی نزول رحمت است و در مورد ملائکه استغفار و تقاضای رحمت، آن چنان که می فرماید: «وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ

۱. شیخ کلینی، کافی، ص ۴۹۲، حدیث ۶.

۲. سوره احزاب، آیه ۴۳.

آمَنُوا؛^۱ حاملان عرش خدا برای مؤمنان استغفار می‌کنند. این آیه هم بشارتی است برای سالکان راه حق که همواره زیر پوشش رحمت خداوند و ملائکه قرار دارند.

در ذکر صلوات اول اقرار به وجود خداوند می‌کنیم و او را می‌خوانیم: **اللَّهُمَّ**.
۲. با گفتن نام مبارک «محمد» که آن حضرت را به عنوان بنی پیامبر می‌خوانیم، اقرار به نبوت می‌کنیم.

۳. با اضافه کردن (و آل محمد) اقرار به امامت آل پیامبر می‌کنیم.

۴. از خدا می‌خواهیم به پیامبرش صلوات بفرستد یعنی علو درجات و رفعت مقام آن حضرت را در آخرت تقاضا می‌کنیم پس به معاد اظهار اعتقاد می‌کنیم.
عایشه می‌گوید: **سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: لَا يَقْبَلُ صَلَاةَ إِلَّا بِطَهْرٍ، وَ بِالصَّلَاةِ عَلَيَّ؛** نماز بدون طهارت و درود بر من قبول نخواهد شد.

فقهای عامه مانند شافعی صلوات را در تشهد دوم واجب می‌دانند و جمعی دیگر از فقها، ولی بعضی هم مانند «ابوحنیفه» آن را واجب شمرده‌اند.^۲
شافعی همین فتوا را در شعر معروف خود صریحاً اعلام کرده است:

يا اهل بيت رسول الله حُبُّكُمْ فَرَضُ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ
كَفَاكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْقَدْرِ أَنْكُمْ مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ

ای اهل بیت رسول خدا محبت شما

از سوی خداوند در قرآن واجب شده

در عظمت مقام شما همین بس

هرکس بر شما صلوات نفرستد نمازش باطل است^۳

۱. سوره غافر، آیه ۷.

۲. علامه، تذکره، ج ۱، ص ۱۲۶.

۳. الغدير، ج ۷، ص ۷.

اولیاء خداوند

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا جَرَى بِهِ قَضَاؤُكَ فِي أَوْلِيَائِكَ الَّذِينَ
اسْتَخْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَ دِينِكَ إِذْ اخْتَرْتَ لَهُمْ جَزِيلَ مَا عِنْدَكَ
مِنَ النِّعَمِ الْمَقِيمِ الَّذِي لَا زَوَالَ لَهُ وَلَا اِضْمِحَالٍ.

خدایا، سپاس بر آنچه از قضا و قدر تو دربارهٔ دوستانت جاری شد،
مخصوص تو است؛ آنان که وجودشان را برای خودت و دینت خالص و
مخصوص گردانیدی؛ و برای آنان نعمت‌های فراوانی از نعمت‌های پایدار
خود که زوال ندارند و نابود نمی‌گردند، برگزیدی.

حمد و ستایش خداوند شایسته‌ترین عمل است، چه در حال صحت و
سلامت و چه در حال بیماری و کسالت؛ چه در حال بی‌نیازی و چه در حال فقر
و نیاز، زیرا آنچه از طرف محبوب باشد، قطعاً مشتمل بر مصالح و منافع است.
علمای علم اخلاق خصلت «رضا» را افضل مقامات و در حالت اخلاقی و
اشرف منازل مقربین دانسته‌اند. موسی بن عمران علیه السلام به خداوند فرمود: «یا رَبُّ
دَلَّتْ عَلَيَّ أَمْرٌ فِيهِ رِضَاكَ؛ خدایا مرا بر امری که رضای تو در آن است راهنمایی فرما».
خداوند فرمود: «إِنَّ رِضَايَ فِي رِضَاكَ بِقَضَائِي؛ رضای من در رضای بودن تو است
به قضای من».

جابر بن عبدالله انصاری صحابی بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله به واسطه ضعف قوا و
پیری در بستر بود، امام باقر علیه السلام به عیادتش آمد، از حالش جو یا شد. او عرض
کرد. به جایی رسیده‌ام که پیری را بر جوانی، فقر را بر بی‌نیازی و کسالت را بر

سلامتی ترجیح می‌دهم. امام علیه السلام فرمود: ما خاندان آنچه را محبوب می‌پسندد، می‌پسندیم.

یکی درد و یکی درمان پسندد یکی وصل و یکی هجران پسندد
 من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد
 وَلِيٍّ از ماده «وَلِيَ يَلِي» گرفته شده و به معنی نبودن واسطه میان دو چیز و نزدیکی و پی‌درپی بودن آنها است. و به همین جهت به هر نسبت به دیگری قرابت و نزدیکی داشته باشد، از نظر مکان یا زمان یا مقام «ولی» گفته می‌شود. و گاهی هم به معنی سرپرست و دولت و مانند آن استعمال می‌شود.

بنابراین، اولیای خدا کسانی هستند که در پرتو نور عرفان و ایمان و عمل صالح خدا را با چشم دل می‌بینند و هیچ‌گونه تردیدی به دل‌هایشان راه پیدا نمی‌کند. و میان آنها و خالق حائل و فاصله‌ای نیست، چون این مقام را احراز کرده‌اند که ماسوی الله در نظرشان کوچک و بی‌مقدار و ناپایدار است. در نتیجه از قصد انجام گناهان و اعمال قبیح و ناروا منزّه می‌باشند، زیرا به مقام عصمت نائل آمده‌اند.

در اثر این پیوستگی به حق خداوند آنها را واسطه ابلاغ دین و احکام خود قرار داده است. بنابراین، آنها خوف و اندوهی ندارند و همواره در اطمینان خاطر به سر می‌برند. «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ آگاه باشید که اولیاء (دوستان) خدا نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند.

امیرالمؤمنین علی این آیه را تلاوت فرمود و سپس از یاران خود پرسید: می‌دانید «أَوْلِيَاءَ اللَّهِ» چه اشخاصی هستند؟ عرض کردند: یا امیرالمؤمنین، شما خود بفرمایید که آنها چه کسی هستند. امام فرمود: «هُمْ نَحْنُ وَ اتِّبَاعُنَا مِنْ بَعْدِنَا، طُوبَى لَنَا، وَ طُوبَى لَهُمْ أَفْضَلُ مِنْ طُوبَى لَنَا؛ دوستان خدا، ما و پیروان ما که بعد از ما می‌آیند هستند، خوشا به حال ما و بیشتر از آن خوشا به حال آنها».

قَالُوا يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا شَأْنُ طُوبَى لَهُمْ أَفْضَلُ مِنْ طُوبَى لَنَا؟ أَلَسْنَا نَحْنُ وَهُمْ عَلَيَّ أَمْرٌ؟ قَالَ لَا، إِنَّهُمْ حَمَلُوا مَالَهُمْ تَحْمُلُوا عَلَيْهِ، وَاطَّاقُوا مَالَهُمْ تَطِيقُوا؛ بعضی پرسیدند چرا بیشتر از ما؟ مگر ما و آنها هردو پیرو یک مکتب نیستیم و کارمان یکنواخت نمی‌باشد. فرمود: نه، آنها مسئولیت‌هایی بر دوش می‌کشند که شما ندارید و مشکلاتی تحمل می‌کنند که شما به آنها تن در نمی‌دهید.^۱

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

«طُوبَى لَشَيْعَةِ قَائِمِنَا الْمُنْتَظَرِينَ لِظُهُورِهِ فِي غَيْبَتِهِ، وَالْمَطِيعِينَ لَهُ فِي ظُهُورِهِ، أُولَئِكَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ الَّذِينَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛

خوشا به حال پیروان امام قائم علیه السلام که در دوران غیبتش انتظار ظهورش را می‌کشند. و در وقت ظهورش مطیع فرمان او هستند. آنها اولیاء خدا هستند، آنان که نه ترسی دارند و نه اندوهی.»

خداوند متعال بشر را آفرید، مخلوقی که به مصداق «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...»^۲ بر سایر مخلوقات برتری داده شده است. بلکه سایر موجودات، ابزاری برای زندگی او هستند. خداوند او را برای معرفت خود آفرید «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۳ آئی لِيَعْبُدُونِ

خداوند پیامبران را مبعوث کرد تا راه و رسم سیر به عالم معنی و قرب به حق و رسیدن به کمال را به او بیاموزند. پیامبران در این مسیر، مشکلات و مصائب طاقت‌فرسایی را متحمل شده و تمامی آزارها را به جان خریدند. و از همه مظاهر دنیا روی برتافتند. و عملاً شایستگی خود را برای مقام هدایت خلق ثابت کرده و مفتخر به سفارت و رسالت الهیه شدند.

۱. حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۳۰۹.

۲. سوره اسراء، آیه ۷۰.

۳. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

این بعثت لطف خداوند است به بنده‌اش، تا در بند شهوات نماند و به درجه «از جیبی الی ربک»^۱ نائل آمده و از سیر به سوی لقای خالق محروم نماند. «یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کذحاً فملاقیه»^۲ پس بعثت انبیا لطفی است از الطاف حضرت حق. «الله لطیف بعباده یرزق من یشاء و هو القوی العزیز»^۳.
ذات اقدس باری تعالی الطاف بی پایان دارد. که از جمله آنها رزق گسترده اوست. این روزی هم ارزاق معنوی را شامل می‌شود و هم ارزاق مادی را.
لطیف دو معنی دارد:

۱. صاحب محبت و رحمت.

۲. آگاه بودن از امور دقیق و پنهانی.

چون روزی دادن به بندگان نیازمند این است که از تمام آنها در سراسر زمین باخبر باشد، در این آیه ابتدا به لطیف بودن و سپس به مقام رزاقیت او اشاره شده است.

خداوند طبق قاعده لطف برای به کمال رسیدن انسان، برخی از همین انسان‌هایی را که خود از لیاقت و شایستگی آنها آگاهی داشت، مبعوث فرمود، تا هم انسان در اثر پیروی از قوانین الهی انسانیت خود را حفظ نماید، هم دین خدا از دستخوش فتنه گران در امان بماند و هم در روز حساب جایی برای اشکال و اعتراض ملحدین و منکرین باقی نماند. عقل به ما حکم می‌کند که خالق را در مقابل این نعمت‌ها، سپاس گوئیم.

پیامبران و برگزیدگان حضرت حق، از میان همین مردم‌اند. آنها بهترین و والاترین چهره‌های انسانی هستند که به این مقام نائل آمده و به رسالت رسیده‌اند. آنها انسان‌هایی هستند که قلبشان از هرگونه کدورت و شرک منزّه

۱. سوره فجر، آیه ۲۸.

۲. سوره انشقاق، آیه ۶.

۳. سوره شوری، آیه ۱۹.

گشته است تا توانسته‌اند به مقام بلند و منیع رسالت برسند. قرآن در این باره می‌فرماید:

«اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ»؛^۱ خدا از میان

فرشتگان رسولانی برمی‌گزیند، و نیز از میان مردم، بی‌گمان خدا شنوای بیناست.

«اصطفی» از ماده «صفو» بر وزن «عفو»، گرفته شده که به معنی «چیر خالص» است. بنابراین، «إِصْطَفَاء» به معنی انتخاب کردن قسمت خالص چیزی است.

قرآن شریف در آیه فوق می‌فرماید که پیامبران انتخاب شده حق‌اند؛ و خالص‌ترین انسان‌ها هستند که می‌توانند نبی و رسول شوند، و پیام پاک و خالی از خطا را دریافت و در نهایت امانت‌داری ابلاغ نمایند. قرآن نام بعضی دیگر از اصفیا را در آیه دیگری به این شرح ذکر می‌کند:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ *

ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»؛^۲ به یقین، خداوند، آدم و نوح و

خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است. فرزندان که

بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند، و خداوند شنوای داناست.

خداوند متعال، درباره حضرت موسی عليه السلام می‌فرماید:

«قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي...»؛^۳

فرمود: ای موسی، من تو را برگزیدم و تو مصطفی و انتخاب شده منی.

این انتخاب ممکن است هم از نظر تکوینی باشد و هم از نظر «تشریحی»؛ به این معنی که خداوند آفرینش آنها را از آغاز خلقت، آفرینشی ممتاز قرار داد. این آفرینش خاص زمینه مساعدی در آنها برای هدایت بشر به وجود آورده

۱. سوره حج، آیه ۷۵.

۲. سوره آل عمران، آیات ۳۳ - ۳۴.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۲۴.

است؛ آنها با اطاعت از فرمان خداوند و کوشش در راه هدایت انسان‌ها، نوعی امتیاز اکتسابی به دست آورند که با امتیاز ذاتی آنها آمیخته شده و به صورت انسان‌هایی برگزیده در آمدند.

گرچه این امتیاز ذاتی سبب اجبار آنها به پیمودن راه حق نیست؛ ولی آیا نوعی تبعیض محسوب نمی‌شود؟

یک آفرینش آمیخته با نظام أحسن چنین تفاوتی را ایجاد می‌کند. بدن انسان مصداق یک آفرینش منظم است، و این نظام تفاوت‌هایی را در میان اعضای آن طلب می‌کند. اگر همه سلول‌های بدن انسان به ظرافت شبکیه چشم و یا به محکمی و قدرت سلول‌های استخوان ساق پا، و یا به حساسیت سلول‌های مغز باشند، بدون شک سازمان بدن در هم خواهد ریخت. بلکه باید سلول‌هایی همچون مغز در بدن باشند و رهبری عضلات و اعضای بدن را به عهده بگیرند و سلول‌های محکم استخوانی استقامت بدن را حفظ کنند. هیچ کس نمی‌تواند بگوید چرا همه بدن مانند مغز نیست؟ همچنین، چرا در ساختمان یک گیاه همه سلول‌ها به ظرافت و لطافت گلبرگ نیست؟ روشن است که اگر چنین باشد، دیگر یک ساختمان و نظام کامل وجود نخواهد داشت.

این امتیاز ذاتی توأم با یک مسئولیت سنگین است. یعنی به همان نسبت که پیامبران امتیاز دارند، مسئولیت هدایت انسان را نیز به عهده دارند، ولی دیگران که فاقد این امتیاز هستند، مسئولیت کمتری نیز خواهند داشت. البته این امتیاز ذاتی برای تقرّب به خداوند کافی نیست؛ بلکه آنها باید امتیاز اکتسابی فراهم آورند.

هر انسانی به اندازه درجه وجودی خود، به پروردگار خود تعهد سپرده است، ولی پیامبران که از انسان‌های عادی برترند، تعهد قوی‌تری دارند. حتی پیامبران اولوالعزم که از بقیه برتر و برجسته‌ترند، تعهد محکم‌تری دارند. از این رو، گرفتن میثاق از پیامبران اولوالعزم را در کنار اخذ میثاق از سایر انبیا به عنوان «میثاق

«اخص» ذکر می کند.

﴿وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا * لِيُسْئَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا﴾^۱ و [یاد کن] هنگامی که از پیامبران پیمان گرفتیم، و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم، و از [همه] آنان پیمانی استوار گرفتیم. تا راستان را از صدقشان باز پرسد، و برای کافران عذابی دردناک آماده کرده است.

علت تقدم نام پیامبر خاتم ﷺ بر دیگر پیامبران اولوالعزم، عظمت و هیمنه‌ای است که آن حضرت بر انبیا دیگر دارد. ما تعهد غلیظ یعنی محکم گرفتیم؛ چون وظیفه اینها از انبیا دیگر سنگین تر است.

انبیا اولوالعزم که صاحبان شریعت خاص هستند و در اجرای رسالت الهی دارای عزم و اراده خلل ناپذیرند، پنج نفرند و تنها دارای رسالت جهانی اند. جز رسول عالی قدر اسلام که رسالتی جهانی و جاودانه دارد. پیامبران اولوالعزم عبارتند از: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد صلوات الله علیهم اجمعین.

میثاق مشترک پیامبران

خداوند از همه بنی آدم برای عبودیت خود تعهد گرفته است:

﴿وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾^۲ و هنگامی که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: «چرا، گواهی دادیم» تا مبادا روز قیامت بگویند ما از این [امر] غافل بودیم.

۱. سوره احزاب، آیات ۸ - ۷.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

اما از پیامبران علاوه بر این میثاق عمومی، تعهد خاص دیگری هم گرفته است؛ تا در اجرای رسالت خود بیش از مؤمنین دیگر از خود پایداری نشان دهند.

در تفسیر این آیه کریمه در بین مفسرین گفت و گوهای داغی وجود دارد. و در تفسیر آن روایات متعددی وارد شده است. خداوند روی سخن را در این آیه به رسول عالی قدر اسلام کرده، و می فرماید: به خاطر بیاور زمانی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنها را برگرفت و آشکار ساخت و آنها را شاهد بر خویشتن نمود و از آنها پرسید: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنها همگی گفتند: آری، گواهی می دهیم.

ذریه به معنی فرزندان کوچک است و گاهی نیز به همه فرزندان گفته می شود. درباره ریشه اصلی این لغت احتمالات متعددی داده شده است، بعضی می گویند: از ماده «ذَرَّ» (بر وزن زرع) به معنی مخلوق است. و بعضی آن را از ماده «ذَرَّ» (بر وزن شَرَّ) به معنی موجودات بسیار ریز می دانند. و گروهی نیز آن را از ماده «ذَرَوْ» (بر وزن مَرَوْ) به معنی پراکنده ساختن می دانند. زیرا فرزندان انسان پس از تکثیر به اطراف زمین پراکنده می شوند.

پس از آن خداوند متعال به هدف نهایی از این سؤال و جواب، و گرفتن پیمان از بنی آدم اشاره کرده و می فرماید: این کار را خداوند به این جهت انجام داد که در روز قیامت نگویید ما از توحید و وجود خداوند غافل بودیم.

﴿...أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾^۱ تا مبادا روز قیامت

بگویید ما از این [امر] غافل بودیم.

و در آیه بعد می فرماید:

﴿أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ»؛^۱ یا بگویید: پدران و مادران ما بت پرست بودند و ما هم فرزندانی بعد از آنها بودیم و چاره‌ای جز تبعیت از آنها نداشتیم، آیا ما را به گناه افراد بی‌هوده کار مجازات می‌کنی.

از این آیه استفاده می‌شود که روح توحید در آغاز خلقت با انسان بوده است.

ماهیت عالم ذر

از بعضی روایات استفاده می‌شود که این ذرات از گل آدم ساخته شده و دارای عقل و شعور کافی برای شنیدن سؤال، و قدرت لازم برای جواب دادن شده و سپس مورد خطاب قرار گرفتند که: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ»؛ آیا پروردگار شما نیستم؟ همگی جواب دادند: «بَلَىٰ شَهِدْنَا»؛ آری، همگی بر این حقیقت گواهی می‌دهیم.

در مورد ماهیت این پیمان دو دیدگاه به شرح زیر وجود دارد:

۱. این تعهد یک پیمان تشریحی و یک قرارداد خودآگاه بین انسان‌ها و خالقشان بوده است.

۲. این پیمان، پیمان فطرت است. و همه انسان‌ها دارای روح توحید هستند. سؤال خداوند به زبان تکوین و پاسخ انسان نیز به همین زبان است. در قرآن مجید در بعضی از آیات از زبان حال تعبیر به سخن گفتن شده است. از جمله:

«...فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ»؛^۲ خداوند

به آسمان و زمین فرمود: با میل و اختیار، یا از روی اجبار بیایید و سر به فرمان نهید، آنها گفتند: ما از روی میل آمدیم و سر به فرمان نهادیم.

برخی از محققین، به تفسیر اول اشکالاتی را به شرح زیر مطرح کرده‌اند:

۱. اگر این پیمان با عقل و شعور کافی گرفته شده، چگونه افراد آن را فراموش کرده‌اند؟

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۳.

۲. سوره فصلت، آیه ۱۱.

۲. اگر این امر به دلیل فاصله زیاد زمانی باشد؟ پس چرا محشریان تمام مآوق دنیا را به خاطر دارند، در حالی که فاصله زمانی، خیلی بیشتر است.

۳. اعتقاد به این عالم مستلزم نوعی تناسخ است. چون با تسلیم شدن به این تفسیر، باید پذیرفت که روح انسان قبل از تولد فعلی او یک بار دیگر در این عالم آمده و پس از دورانی کم یا زیاد، از این جهان رفته است. و در نتیجه بسیاری از اشکالات تناسخ بر این نظر، وارد می شود. برخلاف تفسیر دوم که سؤال و جواب را یک پیمان فطری می داند، یعنی هرکس در درون جان خود آن را درک می کند. و طبق تحقیقات روان شناسان «حسّ مذهبی» یکی از احساسات اصیل روان ناخودآگاه انسانی است. و همین حسّ است که در طول تاریخ بشر او را به خداشناسی رهنمون بوده و او با برخورداری از این فطرت هیچ گاه نمی تواند به این عذر که پدران ما بت پرست بوده اند، توسلّ جوید.

مرحوم فیض کاشانی در تفسیر صافی در ذیل آیه: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ» بحث مفصلی دارد، و در پایان این بحث، می گوید:

وَلَا يَبْعُدُ أَيْضاً أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ النُّطْقُ بِاللِّسَانِ الْمَلَكُوتِيِّ فِي عَالَمِ الْمَثَالِ
الَّذِي دُونَ عَالَمِ الْعَقْلِ، فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مَلَكُوتاً فِي ذَلِكَ الْعَالَمِ كَمَا أَشَارَ
إِلَيْهِ بِقَوْلِهِ (فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ) وَالْمَلَكُوتُ بَاطِنُ
الْمَلِكِ وَ هُوَ كُلُّهُ حَيَاةٌ وَ لِكُلِّ ذَرَّةٍ لِسَانٌ مَلَكُوتِي نَاطِقٌ بِالتَّسْبِيحِ وَ
التَّمْجِيدِ وَ التَّوْحِيدِ وَ التَّحْمِيدِ وَ بِهَذَا اللِّسَانِ نَطَقَ الْحَصِيُّ فِي كَفِّ
النَّبِيِّ ﷺ وَ بِهِ نَطَقَ الْأَرْضُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا» وَ بِهِ
تَنْطِقُ الْجَوَارِحُ أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ ۱

این آیه به یک اصل کلی اشاره می کند مبنی بر اینکه پیامبران سلف و به دنبال آنها پیروانشان با خدا پیمان بسته بودند که در برابر رسولانی که بعد از آنها مبعوث می شوند سر تسلیم فرود آورده و علاوه بر ایمان به خود آنها، در یاری

آنها جهت پیشبرد اهداف و مقاصدشان، از هیچ کمک و کوششی دریغ نکنند. یعنی همان طور که انبیا و اُمم بعدی نسبت به پیامبران پیش و آیین آنها احترام می گذارند، رسولان و امت های پیشین نیز نسبت به پیامبران بعد از خود چنین وظیفه ای را دارند. قرآن شریف کراراً به این اصل اشاره کرده و در جای دیگر می فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا

فَاعْبُدُونِ﴾^۱ ما قبل از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر اینکه به او وحی

فرستادیم که معبودی جز من نیست، و تنها مرا پرستش کنید.

و در پایان آیه میثاق می فرماید:

﴿... قَالَ أَتَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي...﴾^۲ آیا به این پیمان اقرار کردید و

عهد مرا پذیرفتید، و از پیروان خود بر این موضوع پیمان گرفتید؟ آنها جواب دادند:

﴿قَالُوا أَقْرَرْنَا﴾؛ آری، اقرار داریم. و برای تأکید این موضوع مهم بار دیگر فرمود:

﴿قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾؛ شما بر این موضوع گواه باشید و من هم

گواه بر شما و بر پیروان شما هستم.

اگرچه این آیه به ظاهر درباره پیامبران است، ولی روشن است که در مورد جانشینان آنها هم صادق است. آیات ۱۷۲ و ۱۷۳ سوره آل عمران، غرض از این استشهاد را بیان می کند. این آیات، دو حجتی را که ممکن است بندگان به آنها احتجاج کنند، ابطال می کنند. و می فهماند که اگر شهادت بندگان، و اخذ میثاق از آنها بر انحصار ربوبیت نبود، بندگان می توانستند در روز قیامت به یکی از آن دو تمسک جسته، و حجتی را که خداوند علیه آنها اقامه می کند، دفع نمایند.

مرحوم امام طباطبایی رحمته الله می فرماید: آیه ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ

۱. سوره انبیا، آیه ۲۵.

۲. سوره آل عمران، آیه ۸۱.

ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» به شرح حقیقتی می پردازد که آیات قبل به اجمال به آن اشاره داشت. یعنی یک نشأه انسانی که سابق بر نشأه دنیایی او است. نشأه ایست که خداوند در آن نشأه میان افراد و نوع انسان، تفرقه و تمایز قرار داده و هر یک از آن ها را بر نفس خود شاهد گرفته است که «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ»؛ آیا من پروردگار شما نیستم؟ «قَالُوا بَلَى» گفتند: آری.^۱

اینکه چرا خداوند متعال بعضی از افراد انسانی را به پیامبری برگزیده است؟ همواره ذهن عده ای از مردم را به خود مشغول کرده است. قبل از پاسخ دادن به این مسئله، ابتدا باید به سه نوع اختلاف موجود بین انسان ها اشاره گردد:

۱. اختلاف طبیعی انسان ها، به طور قطع می توان گفت که هرگز دو فرد انسانی که در همه جهات و خصوصیات مثل هم باشند، بلکه حتی دو موجود جزئی از جمادات که از همه جهات و خصوصیات یکی باشند، یافت نمی شود. این یک قاعده کلی است که هر چیزی با خصوصیات منحصر به خود در زنجیره وجود قرار می گیرد، و از همه جهات مثل فرد دیگر نخواهد بود. زیرا این یک اصل فلسفی است که: «الشیء ما لم یَشْخَصْ لَمْ یُوجَدْ؛ شیء مادامی که تشخیص نیابد، موجود نمی گردد».

یکی از فیزیک دانان می گوید: «حتی دو الکترون پیدا نمی شود که در تمام خصوصیات یکی باشند» همین که دو شیء تحقق پیدا کرد، حداقل از نظر فضایی که هر یک از آن دو اشغال کرده اند و از نظر خصوصیتی که در علت به وجود آورنده هر یک وجود دارد، با هم تفاوت دارند.

۲. اختلاف روانی انسان ها، نطفه اولیه انسان ها حاصل ویژگی های ژنتیکی و وراثتی خاص است و با توجه به محیط پرورش و تأثیرات محیطی، باعث اختلاف روانی انسان ها با هم می شود.

این دو نوع اختلاف، عین منطق و حکمت است. زیرا بدون اختلاف مزبور، ارتباط انسان ها با یکدیگر مانند ارتباط چند آجر است که روی هم گذاشته

۱. ر.ک: علامه طباطبایی، ترجمه المیزان، ج ۸، ص ۳۹۹.

شوند، و نتیجه‌ای جز افزایش کمیّت ندارد. در صورتی که بدون پیوستگی‌های تفاعلی و تکاپوهای ایجادکننده تأثیر و تأثر، زندگی حتی برای دو انسان هم قابل تصور نیست. این همان قانون کلی است که خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾؛^۱ ای مردم، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و شما را گروه‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا برای هماهنگی در زندگی معرفت به یکدیگر داشته باشید. با ارزش‌ترین شما در نزد خدا با تقواترین شما است.

۳. اختلاف در امتیازات - مسلم است که همه انسان‌ها از امتیازات و ارزش‌های یک‌سان برخوردار نیستند. این امتیازات ناشی از دو عامل اساسی است:

یکم: امتیازات طبیعی، مانند قدرت جسمانی بیشتر، نیروی مقاومت در مقابل حوادث و غیره. این نوع امتیازات داخل در ارزش‌ها نمی‌باشد، مانند روشنی آفتاب، و حیاتی بودن ماده آب و ارتفاع قله یک کوه و معادن گران‌قیمت. دوم: هدف‌گیری خود انسان و کوشش‌های اختیاری او برای وصول به آن هدف، امتیازاتی که ناشی از این عامل است، در منطقه ارزش‌ها قرار می‌گیرد، اگرچه ناچیزترین پدیده باشد.

فرض کنیم کوه دماوند به عللی مربوط به مواد زیرزمینی، منفجر شود، و صدها چشمه زلال از درون آن جاری شود و کویر ایران را چنان احیا کند که بتوان زندگی میلیون‌ها انسان را تأمین کرد. این امتیاز فوق‌العاده چشم‌گیر، انفجار دماوند را وارد منطقه ارزش‌ها نمی‌کند، زیرا آنچه که واقع شده است، این است که مقداری از عوامل طبیعی در گذشته، آب فراوانی در درون کوه دماوند جمع کرده، و امروز عوامل دیگری آن آب را بیرون آورده و به جریان انداخته

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳.

است. همه این پدیده‌ها جز جریان جبری در مسیر جبری نبوده است. در صورتی که یک پینه‌دوز که کفش شما را در مقابل پول معینی می‌دوزد، اگر چند بخیه دیگر بیش از کار مورد معامله به کفش شما بزند، با این هدف که این کفش چند روز بیشتر در پای یک انسان دوام پیدا کند، وارد منطقه ارزش‌ها می‌گردد. بنابراین، این اعتراض رفع می‌شود که چرا خداوند، بعضی از انسان‌ها را به واسطه مقام نبوت ممتاز نموده است؟ زیرا اولاً، همه آدمیان که برای پیامبری برگزیده نمی‌شوند؛ و نیز هرکس به مقام نبوت برسد همین سؤال وجود دارد که چرا خداوند این شخص را با نبوت ممتاز نموده است؟

ثانیاً، چنان که گفتیم: امتیازی که به اختیار و کوشش خود انسان مستند نباشد، وارد منطقه ارزش‌ها نمی‌گردد. اختصاص دادن یک فرد برای نبوت از آن جهت که وابسته به عوامل عالی خلقت است از امتیازات ارزشی محسوب نمی‌شود، مانند سرمایه کلانی که در اختیار کسی قرار می‌گیرد. امتیاز ارزشی هنگامی شروع می‌گردد که این سرمایه به طور منطقی به کار بیافتد، به همین جهت است که بیان امتیازات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آیات قرآنی ناشی از کار و کوشش‌هایی است که او چه به طور شخصی و چه به جهت داشتن سرمایه نبوت انجام داده است، نه تنها از آن جهت که او برای نبوت و رسالت برگزیده شده است.

بلی، مسلم است که برگزیده شدن یک انسان به مقام شامخ نبوت، بدون تصفیه روح و تحصیل شایستگی کامل، امکان‌پذیر نمی‌باشد. ولی صفای روح و شایستگی کامل درون، علت تامه نبوت نیست، تا اینکه یک فرد سال‌های متمادی در مسیر تطهیر درون بکوشد و رسیدن به پیامبری را هدف خود قرار دهد و سپس پیامبری را از خدا طلبکار باشد و بگوید: من کار کرده‌ام مزدم را می‌خواهم، یعنی علتی را به وجود آورده‌ام، معلولش (پیامبری) را باید به وجود بیاوری.

یک مثال ساده می‌تواند به توضیح این مسئله کمک کند و آن این است که وجود آب که در رودخانه جاری می‌شود و درختان و کشتگاه‌ها و گل‌ها را احیا

می‌کند، از ذات خود رودخانه نیست، یعنی این رودخانه نیست که آب را به وجود آورده است، بلکه آن فقط مسیر آب است. البته شخص خردمند مسیر آب رودخانه را از راهی قرار می‌دهد که آلوده به مواد مضر و سربالا نباشد که جلوی جریان آب را بگیرد. موضوع نبوت با نظر به دلایل عقلی و آیات قرآن شبیه به آب است که در درون پاک پیامبران به جریان می‌افتد و انسان‌ها را احیا می‌کند.^۱

امتیاز ارزشی پیامبران در این جریان، پاک بودن و پاک نگهداشتن درون است. به همین جهت است که پیامبران الهی، مخصوصاً پیامبر اسلام ﷺ در انجام تکالیف و تحمل مشقت‌ها و ناگواری‌ها و شب‌زنده‌داری‌ها از همه مردم کوشاتر بوده‌اند. چنان که در سوره مبارکه مزمل آمده است:

﴿يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ * قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا * نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا * إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا * إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا * إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا * وَادْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَلَّلْ إِلَيْهِ تَبْيِيلًا﴾^۲ ای پیچیده در لباس خواب، شب را جز کمی به پاخیز، نیمی از شب، یا کمی از آن را کم کن، و اگر قدرت داشتی بیش از نیم شب را به عبادت خداوندی برخیز. قرآن را با تأمل و دقت، و در نهایت روشنی و فصاحت، تلاوت کن، آماده باش ما به زودی سخنی سنگین بر تو القا خواهیم کرد، تحمل این سخن بسیار سخت است، و بدان جهت تو را به عبادت شبانگاهی تحریک می‌کنیم که حالات معنوی و روحانی، و جذب و نشاط ملکوتی، در دل و جان انسان در این ساعات پدید می‌آید، آثارش در روح انسان عمیق‌تر و دوامش بیشتر است.

این آیه از جمله آیاتی است که رساترین سخن را درباره عبادت شبانه و راز و نیاز با محبوب در سحرگاهان که فراغت خاطر از هر زمان دیگری فراهم‌تر

۱. محمدتقی جعفری، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۷۵.

۲. سوره مزمل، آیات ۸ - ۱.

است، بیان کرده است. شاید این به ما می‌گوید که: تو در طول روز وظایف سنگینی بر دوش داری، باید با عبادت شبانه خود را تقویت کنی، و آمادگی لازم را برای این فعالیت‌های گسترده، از قیام شب به دست آوری. با توجه به معنی «سَبَّحٌ» که به شنا کردن هم گفته شده است، گویی این آیه جامعه انسانی را به اقیانوس بیکرانی تشبیه می‌کند که جمع کثیری در آن در حال غرق شدن هستند، و امواج خروشان کشتی انسان‌ها را به هر سو می‌برد و مردم پناهگاهی می‌جویند. و رسول خاتم تنها نجات‌غریق؛ و قرآن تنها کشتی نجات در این اقیانوس است. آری، این شناگر بزرگ با عبادت شبانه خود را برای این مأموریت عظیم روزانه آماده می‌سازد.

به همین دلیل دوستان خدا، همیشه از عبادت‌های آخر شب برای تصفیه روح و حیات قلب و تقویت اراده و تکمیل اخلاص، نیرو گرفته‌اند. و در آغاز بعثت، رسول عالی‌قدر اسلام ﷺ با استفاده از همین برنامه روحانی مسلمانان را پرورش داد، و انسان‌هایی نو، مومن، مخلص و شجاع آفرید. دقت در فضیلت نماز شب روشنگر این حقیقت است.

با آنکه می‌دانیم کسی همچون علی علیه السلام هرگز نماز شب را ترک نمی‌کرد، در عین حال اهمیت موضوع تا آن پایه است که نبی عالی‌قدر صلی الله علیه و آله، در وصایایش به آن حضرت فرمود:

«أَوْصِيكَ فِي نَفْسِي بِخِصَالٍ فَأَحْفَظُهَا ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ أَعِنُهُ إِلَى أَنْ قَالَ وَ عَلَيْكَ بِالصَّلَاةِ اللَّيْلِ وَ عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ؛^۱ تو را به اموری سفارش می‌کنم همه را حفظ کن، سپس فرمود: خداوندا، او را بر انجام این وظایف یاری فرما، ... تا آنجا که فرمود: بر تو باد نماز شب، بر تو باد نماز شب، بر تو باد نماز شب».

به راستی آیا سزاوار نیست که مؤمنین بعد از مبارزه با غوغای زندگی و

۱. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۹۱.

دست و پنجه نرم کردن با مشکلات گوناگون در طول روز، شب هنگام که غوغای زندگی مادی فرو نشسته، رختخواب را ترک، سجاده را پهن و به مناجات و راز و نیاز با خداوند رئوف و رحیم بپردازند؟ و با نماز شب و استغفار، کدورت‌ها و زنگارها، و گرد و غبار نشسته بر دل از معصیت را شستشو داده و صفای باطن کسب کنند؟ مگر اسوه حسنه و الگوی الهی ما حضرت خاتم النبیین ﷺ نیست؟ پس سعادت دنیا و آخرت در تاسی و اقتدا به آن جناب است.

انجام سخن آنکه، قرآن کریم بر آن است که خطوط کلی معارف در نهان بشر وجود دارد، اعتقاد به خالق در درون انسان سرشته شده، اعتقاد به بیهوده نبودن خلقت و وجود عالم قیامت، در باطن انسان ریشه دارد، ممکن است آدمی جزئیات دین را نداند، ولی خطوط کلی دین را خداوند در نهادش قرار داده است. «كُلٌّ مَوْلُودٍ يُؤَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ»^۱.

برای اثبات این مسئله مهم که معارف اصلی دین، در سرشت انسان وجود دارد می‌توان به آیات زیر استناد کرد:

۱. «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ»^۲؛ یادآوری نما، چون کار تو فقط یادآوری است.

یعنی با گفتار پیامبر ﷺ پرده‌ها کنار می‌رود و آن‌گاه خود مردم آن معارف را به یاد می‌آورند.

۲. «فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُغْرَضِينَ»^۳؛ چرا اینها از یادآوری فرار می‌کنند؟

۳. «كَلَّا إِنَّهُ تَذَكِّرَةٌ»^۴؛ تحقیقاً قرآن یادآوری است.

۱. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۲.

۲. سوره غاشیه، آیه ۲۱.

۳. سوره مدثر، آیه ۴۹.

۴. سوره مدثر، آیه ۵۴.

عصمت انبیا

نخستین بحثی که در مورد صفات پیامبران جلب نظر می‌کند، موضوع عصمت است. عصمت عبارت است از یک نیروی درونی که صاحب آن را از هرگونه خطا و گناه باز می‌دارد. به عبارت دیگر، بصیرت و روشن بینی مخصوصی است که در عین اختیار، ابداً دارنده آن، دامنش به معصیت و گناه و خطا و لغزش آلوده نمی‌گردد. عصمت دارای دو شعبه است: ۱. مصونیت از گناه ۲. مصونیت از خطا و اشتباه. قبل از تشریح مطلب به بعضی اختلافات که در این موضوع بین دانشمندان امت وجود دارد، اشاره می‌شود:

عصمت از گناه

۱. آیا انبیا باید از تمامی گناهان معصوم باشند یا از گناهان خاصی؟ همه متفقند که آنها باید از کفر معصوم باشند. ولی نسبت به سایر گناهان، جمعی از اخباریین اهل تسنن صدور گناهان حتی کبیره از آنها را منافی مقام نبوت نمی‌دانند.

۲. آیا پیامبر باید نسبت به تمام گناهان چه عمدی و چه سهوی معصوم باشد؛ یا مصونیت از گناهان عمدی کافیه است؟ در این قسمت هم بعضی معتقدند که ارتکاب گناه سهواً مانع از احراز مقام نبوت نیست.

۳. آیا مصونیت از گناه باید از آغاز تا پایان عمر باشد؛ یا تنها بعد از مبعوث شدن به مقام نبوت کفایت می‌کند؟

در موضوع عصمت انبیا و تنها دسته‌ای که به لزوم عصمت پیامبران نسبت به تمام انواع گناهان در تمام دوران عمر به هر کیفیت چه پیش از عصمت و یا بعد

از آن معتقدند فرقه شیعه امامیه است. برای تکمیل بحث به بعضی از ادله شیعه بر عصمت انبیا اشاره می‌شود. شایان ذکر است که، اولاً، موجبات و عوامل گناه و معصیت در وجود آنان وجود ندارد. و ثانیاً، در صورت معصوم نبودن، اعتمادی به گفتار و اعمال آنها باقی نمی‌ماند.

هر عمل ناپسند، و هر گناهی که از انسان سر می‌زند بازگشتش به یکی از دو امر است: ۱. عدم تشخیص زشتی عمل ۲. غلبه شهوات و هوس‌ها به نحوی که نیروی عقل در برابر آن از کار افتاده و تحت الشعاع آن واقع شود. کسی که مرتکب عمل زشت می‌شود یا به مضار و زشتی آن عمل آشنایی داشته و عالم است یا نیست. در صورت اول معلوم می‌شود عقل و درکش مغلوب هوس‌ها و هوی‌ها قرار گرفته است. پس آشنایی تنها نمی‌تواند مانع انسان از اعمال زشت شود؛ بلکه علاوه بر این، تسلط بر اعصاب و نفس و هوی‌ها نیز لازم است.

از این جملات کوتاه چنین نتیجه گرفته می‌شود که اگر انسانی از مفاسد و مضار تمامی معاصی اطلاع کامل داشته و بر اعصاب و نفس سرکش مسلط باشد، در عین اختیار محال است معصیتی از او صادر شود. انبیای عظام و ائمه کرام به قدری اطلاعات‌شان دربارهٔ مصالح و مفاسد واقعیہ اعمال، و منافع و مضار خوبی‌ها و زشتی‌های کارها وسیع بوده؛ و میزان اعتقاد و ایمان آنها به مبدأ و معاد عمیق و ریشه دار و همت آنها عالی و بلند بوده که هیچ‌انگیزترین صحنه‌ها نتوانسته است در آنها اثر کرده و زمام قوه عاقله را از دست آنها بگیرد. کسی که در زندگی جز تحصیل رضای خدا هدفی نداشته و سرتا پا محو جمال حق بوده؛ مگر ممکن است قدمی برخلاف رضای حق برداشته و به غیر او توجه نماید.^۱

در این زمینه حدیث جالبی در کتاب *امالی* شیخ صدوق علیه السلام به شرح زیر نقل شده است:

۱. شیخ صدوق، *الامالی*، ص ۶۳۲.

«مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ قَالَ: سَمِعْتُ وَ لَا اسْتَفَدْتُ مِنْ هُشَامِ بْنِ حَكَمٍ فِي طَوْلِ صُبْحَتِي لَهُ شَيْئاً أَحْسَنُ مِنْ هَذَا الْكَلَامِ فِي عِصْمَةِ الْإِمَامِ. فَانِّي سَأَلْتُهُ يَوْمَماً عَنِ الْإِمَامِ أَهْوَى مَعْصُومٍ؟ فَقَالَ نَعَمْ. فَقُلْتُ فَمَا صِفَةُ الْعِصْمَةِ فِيهِ وَ بَيِّ شَيْ يُعْرَفُ؟ فَقَالَ: إِنَّ جَمِيعَ الذُّنُوبِ أَرْبَعَةٌ أَوْجُهُ لِأَخَامِسَ لَهَا الْحَرِصُ، وَ الْحَسَدُ، وَ الْغَضَبُ، وَ الشَّهْوَةُ... فَهَذِهِ مُنْتَقِيَةٌ عَنْهُ. لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ حَرِيصاً عَلَى هَذِهِ الدُّنْيَا وَ هِيَ تَحْتَ خَاتَمِهِ لِأَنَّهُ خَازِنُ الْمُسْلِمِينَ فَعَلَى مَاذَا يَحْرُصُ؟ وَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ حَسُوداً لِأَنَّ الْإِنْسَانَ أَمَّا يَحْسَدُ مَنْ فَوْقَهُ فَلَيْسَ فَوْقَهُ أَحَدٌ فَكَيْفَ يَحْسَدُ مَنْ هُوَ دُونَهُ. وَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَغْضِبَ لِشَيْءٍ مِنْ أُمُورِ الدُّنْيَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ غَضَبَهُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ فَرَضَ عَلَيْهِ إِقَامَةَ الْحُدُودِ وَ أَنْ لَا تَأْخُذَهُ فِي اللَّهِ لُومَةٌ لِأَيْمٍ وَ لَا رَأْفَةٌ فِي دِينِهِ حَتَّى يَقِيمَ حُدُودَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَبَّبَ إِلَيْهِ الْآخِرَةَ كَمَا حَبَّبَ إِلَيْنَا الدُّنْيَا وَ هُوَ يَنْظُرُ إِلَى الْآخِرَةِ كَمَا تَنْظُرُ إِلَى الدُّنْيَا. فَهَلْ رَأَيْتَ أَحَدًا تَرَكَ وَجْهًا حَسَنًا لَوَجْهِ قَبِيحٍ وَ طَعَامًا طَيِّبًا لِطَعَامٍ مُرٍّ وَ ثَوْبًا لَيِّنًا لِثَوْبٍ خَشِنٍ وَ نِعْمَةً لِدُنْيَا زَائِلَةٍ فَانْيَتِهِ»^۱.

محمد بن ابی عمیر می گوید:

«عالی ترین بیانی که در طول مصاحبت و همنشینم با هشام، بن حکم از وی شنیدم این بود که روزی از وی سؤال کردم: آیا امام معصوم است؟ هشام جواب داد آری، گفتم عصمت چیست و چگونه امام معصوم است؟ گفت برای اینکه سرچشمه تمام گناهان چهار چیز است: حرص، حسد، غضب، شهوت. و هیچ یک از این عوامل در وجود امام راه ندارد. چرا حریص باشد با اینکه بر همه چیز قدرت دارد؛ و حتی بیت المال مسلمین در اختیار اوست. چگونه ممکن است حسود باشد، در حالی که حسد برای کسی است که بالاتر از خود ببیند. از مقام شامخ امامت چه مقامی بالاتر؟ ممکن نیست امام خشم در امور دنیا کند، زیرا خداوند، کار و عملی

۱. شیخ صدوق، الامالی، المجلسی الثانی والتسعون، حدیث شماره ۵، ص ۶۳۲.

به دست او سپرده که با چنان خشمی هرگز درست در نمی آید و آن اجرای حدود الهی است. و اگر غضب مربوط به امور آخرت باشد که عیب نیست؛ و از کمالات محسوب می شود. چگونه ممکن است امام در چنگال شهوات و هوس ها اسیر گردد، با اینکه او به خوبی می داند لذات این جهان زودگذر است؛ و با آنچه که خداوند در آخرت برای کسانی که از شهوات چشم می پوشند، مهیا کرده، قابل مقایسه نیست».

فرمایشات بزرگان دین به طور وضوح استدلال هشام را ثابت می کند. مثلاً بیانی که امیر المؤمنین، علی بن ابیطالب علیه السلام، در اواخر خطبه حدیدیه نقل شده، که می فرماید:

«وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ إِلَّا قَالِيمَ السَّبْعَةِ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاحِهَا عَلَيَّ أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جِلْبَ شَعْرِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا، مَا لِعَلِيٍّ وَ لِنَعِيمِ يَفْنَى، وَ لَذَّةِ لَا تَبْقَى، نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ، وَ قُبْحِ الزَّلِيلِ، وَ بِهِ نَسْتَعِينُ؛^۱

به خدا قسم اگر هفت اقلیم را و آنچه در زیر افلاک آن واقع شده به من دهند تا درباره مورچه ای ستم نموده پوست جوی را از دهان او بیرون کشم و از این رهگذر خدای را معصیت کرده باشم، نخواهم کرد. و دنیای شما در نظرم از برگ نیم جویده در دهان ملخی پست تر است. علی را چکار با نعمت های ناپایدار و لذت های زودگذر، پناه می برم به خدا از خواب عقل (عدم ادراک آن) و زشتی لغزش ها، و از ذات مقدسش طلب یاری می کنم».

امام علیه السلام قسم یاد می کند که حاضر نیست در مقابل همه جهان، حتی پوست جوی را که ظاهراً اشکالی ندارد، از دهان مورچه ای بکشد. و این امر در نظر او عصیان در برابر پروردگار است. پس چگونه ممکن است که لغزش و خطای بزرگ تری مرتکب گردد؟

۱. فیض الاسلام، شرح نهج البلاغه، خطبه ۲۱۵، ص ۲۶۵.

عصمت از اشتباه

دانشمندان علم کلام بر آنند که، اگر انبیا و ائمه علیهم السلام، معصوم نباشند، نمی توانند اعتماد مردم را به خود جلب نمایند. زیرا وقتی مردم فطرتاً با اطمینان خاطر و آرامش، دستوراتی را عمل کرده و برنامه‌ای را اجرا می‌کنند که نسبت به صحت و درستی آن اعتماد کامل داشته باشند. در غیر این صورت، توجهی به آنها نخواهند داشت. مُبلِّغ و آورنده قانون تا عصمت و صلاحیت و فضیلتش بر مردم ثابت نشود، ممکن نیست که مردم زیر بار سخنان او رفته و دنبالش راه بیفتند. و در نتیجه، نقض غرض خواهد شد. مدعیان بی صلاحیت و نالایق، شاید بتوانند چند صباحی با حقه و تزویر، عده‌ای را به دور خود جمع نموده و آنها را وسیله رسیدن به مقاصد شخصی خود بکنند، ولی این امر دوامی نداشته، و بالاخره روزی پرده از روی فطرت و عقل برداشته شده و رسوایی آنها برملا خواهد شد. اما راهبران و راهنمایان واقعی که با سرچشمه وحی و عالم ربوبی ارتباط داشته و دارای تمامی کمالات و فضایل هستند، دستوراتشان برای همیشه عملی خواهد بود. زیرا محبت آنها در دل و مغز بشر ریشه دوانیده و قوانینشان بر فطرت دست نخورده و با عقل سلیم مطابقت کامل خواهد داشت.

ناموس ازلی و سنت الهی نسبت به قافله بشریت بر این بود که در بین آنها از جنس خودشان پیامبرانی قرار دهد تا آنان را در جاده‌ای سلوک دهند که منجر به خیر و صلاح و سعادت آنها باشد. تمامی آنها دارای یک هدف بوده و برنامه خاصی را دنبال کرده‌اند، با این تفاوت که استعداد و قابلیت مردم در نظر گرفته شده و بر این اساس، تعلیم و تربیت خود را شروع کرده‌اند. به عنوان مثال، نحوه تدریس و تعلیم در دبستانها و دبیرستانها را در نظر بگیرید. برای دوره ابتدایی برنامه‌ای تنظیم می‌شود که به درد دوره متوسطه نمی‌خورد. همین‌طور دوران متوسطه نسبت به دوران عالی، و هر کدام استاد و آموزگار مخصوص لازم دارند. ولی با این همه اختلافات، همه یک هدف را دنبال می‌کنند و آن تعلیم و تربیت است. انبیای عظام و سفرای الهیه هم اساس برنامه خود را روی اصل متوجه

کردن اجتماع به مبدأ و معاد و برقراری اصول انسانیت و کمالات معنویه قرار داده و این هدف عالی و مقدس را دنبال کرده‌اند. آن چنان که در آیات شریفه قرآن آمده است:

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ﴾^۱ و فرمان نیافته بودند جز اینکه خدا را بپرستند، و در حالی که به توحید گراییده‌اند [خود] را برای او خالص گردانند، و نماز برپا دارند و زکات بدهند؛ و دین [ثابت و] پایدار همین است.

و در قضیه حضرت مریم و اجتماع مردم اطراف آن زن پاک دامن و پرستش آنها درباره تولد بدون پدر حضرت عیسی علیه السلام و اشاره مریم به گهواره پسر و اینکه مردم این عمل را بعید می‌دانستند. این نوزاد علیه السلام از مادر خود دفاع نموده و شروع به سخن گفتن می‌نماید:

﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَنِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا وَ بَرًّا بِوَالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا﴾.^۲ گفتم: من بنده خدایم و به من کتاب داده و قرار داد مرا پیامبر و گردانید مرا با برکت هر کجا باشم و سفارش نمود مرا به نماز و زکوه مادامی که زنده هستم؛ و به نیکوکاری نسبت به مادرم و دور از سعادت قرارم نداد.

از این آیات به خوبی استفاده می‌شود که تمامی انبیا برای انجام یک هدف آمده و یک حقیقت را بیان کردند. اصل و جوهره دین و قوانینشان یکی است. آنچه برای بشر مفید بوده و هست اعلام فرموده و از آنچه که مضر است باز داشته‌اند. و هیچ‌گاه عملی را که با فطرت و عقل تناقی داشته، تجویز نکرده‌اند. و نسبت به اصول و کلیاتی که گذشت زمان بر آنها اثر نمی‌گذارد، اختلافی ندارند. این رجال الهی و مردان بزرگ یکی پس از دیگری رسالت خود را به طور

۱. سوره بینه، آیه ۵.

۲. سوره مریم، آیات ۳۲ - ۳۰.

کامل انجام دادند تا نوبت به وجود مقدس خاتم انبیا حضرت محمد، بن عبدالله صلی الله علیه و آله، رسید. حضرتش همان برنامه و هدف انبیا گذشته را تعقیب کرده‌اند، با این تفاوت که چون مردم در آن عصر دوران طفولیت را طی نموده و مراحل تکامل را پیموده بودند، لذا آن حضرت برنامه وسیع و کامل الهی را آوردند. وی برای آنها و مردمی که بعداً قدم به این عالم می‌گذارند، از طرف ذات اقدس پروردگار، قانونی آورد که بتواند بشر را از جمیع جهات اداره نماید و سعادت دنیا و آخرت آنها را تأمین کند. و جمله معروفی که از آن جناب نقل شده، پرده از روی این موضوع برمی‌دارد، «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛^۱ من فقط برای تکمیل اخلاق و صفات عالیهای که انبیا پیشین، مردم را وادار به تحصیل آن می‌کردند، مبعوث شده‌ام».

فرق نوابع و انبیا

به این ترتیب می‌توان به وضوح به تفاوت کامل و فرق فاحش بین انبیا و فلاسفه و مکتب آنها پی برد؛ و فهمید که سفرای الهی و راهنمایان واقعی بشر چون به عالم ربوبی و سرچشمه وحی ارتباط دارند، هیچ‌گونه اختلاف اصولی و اساسی بین آنها نبوده است. ولی فلاسفه چون در مکاتب خود متکی به افکار و انظار خود هستند و به مغز متفکر و قوه عاقله جهان ارتباطی ندارند، با هم اختلافات فاحشی داشته و صاحب افکار و نظریاتی متضاد هستند.

حضرت مسیح صلی الله علیه و آله در این باره می‌گوید: «من نیامده‌ام که کلمه‌ای بر تورات بیفزایم یا از آن بردارم». بر این اساس مسیحیان عهد عتیق و عهد جدید هر دو را با دیده تقدیس و احترام می‌نگرند. همچنین کتاب آسمانی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله نیز با احترام و تجلیل کامل از پیامبران گذشته نام می‌برد و دامن مقدس آنها را از نسبت‌های ناروایی که بر زبان یهود و نصاری و یا کتب تحریف شده آنها است،

۱. نوری، مستدرک، ج ۲، ص ۲۸۲.

پاک می فرماید. و آن در این باره می گوید:

﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ﴾.^۱

﴿إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى﴾؛^۲ قطعاً در

صحیفه‌های گذشته این [معنی] هست، صحیفه‌های ابراهیم و موسی.

اما دانشمندان صاحب نظر این چنین نیستند. یک کتاب فلسفه را باز کنید و با کمال دقت به آنها بنگرید؛ به آرا و عقاید مختلفی برخورد می کنید که حکایت از یک اختلاف عمیق فکری می کند. ارسطو بهترین شاگرد افلاطون است؛ ولی گفتار استاد را قبول ندارد، مکتب تازه‌ای باز می کند و می گوید: افلاطون را دوست دارم، اما به حقیقت و واقعیت بیش از افلاطون علاقه مندم. ولی شعار انبیا این جمله است:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا

فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾؛^۳ بگو: «ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که

میان ما و شما یکسان است بایستیم که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او

نگردانیم، و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد». پس اگر

[از این پیشنهاد] اعراض کردند، بگوئید: «شاهد باشید که ما مسلمانیم [نه شما]».

البته در بعضی امور جزئی و فرعی که در اصل و جوهره دین دخالت نداشته،

امکان تغییر و نسخ* بوده و اختلافاتی وجود دارد. از قبیل تغییر قبله و یا افزوده

شدن اجزا و شرایطی بر عبادات و معاملات که قبلاً وجود داشته و به اصطلاح از

۱. سوره آل عمران، آیه ۳.

۲. سوره اعلی، آیات ۱۹ - ۱۸.

۳. سوره آل عمران، آیه ۶۴.

*. نسخ در لغت به معنی زایل کردن و باطل نمودن است. البته نه به طور کلی بلکه زایل کردنی که جانشین داشته باشد. و در اصطلاح علم کلام و اصول، نسخ عبارت از زایل کردن حکم است. به عبارت دیگر اعلام پایان عمر و مدت حکمی است که اگر نسخ نمی شد، دائمی بود.

آنها به احکام «امضائیه» تعبیر شده است.

حال که رشته سخن به اینجا کشیده شد، بی مناسبت نیست، که اشاره‌ای به تغییر قبله شود.

تغییر قبله

﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا...﴾؛^۱ ما [به هر

سو] گردانیدن رویت در آسمان را نیک می‌بینیم. پس [باش تا] تو را به قبله‌ای که بدان خشنود شوی برگردانیم؛....

وقتی پیامبر به مدینه هجرت کرد، طولی نکشید که زمزمه مخالفت از جانب یهود بلند شد. ظاهراً پس از هفده ماه، دستور مؤکد آمد که قبله مسلمانان از این به بعد کعبه است. و آنها در مواقع نماز و سایر موارد باید رو به سوی مسجد الحرام کنند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سیزده سال در مکه به طرف بیت المقدس نماز می‌خواند؛ و پس از مهاجرت به مدینه نیز، دستور خداوند این بود که همان قبله یهودی‌ها، قبله مسلمانان باشد. و این خود عملاً یک نوع همکاری بین دو آیین قدیم و جدید بود.

رشد و پیشرفت مسلمانان باعث شد که محافل یهود وحشت زده شوند. زیرا پیشرفت سریع اسلام حکایت از آن داشت که این آیین پاک در اندک زمانی سراسر شبه جزیره حجاز را فرا گرفته؛ و موجودیت یهود را به خطر خواهد انداخت. بدین سبب شروع به کارشکنی کردند؛ و از طرق مختلف رهبر عالی قدر مسلمین و مسلمانان را مورد اذیت قرار دادند. از جمله مسئله نماز خواندن به طرف بیت المقدس را پیش کشیده و گفتند که محمد صلی الله علیه و آله مدعی است که دارای آیینی مستقل بوده و دین او ناسخ ادیان گذشته است؛ در حالی که قبله مستقلی ندارد و به قبله جامعه یهود نماز می‌گذارد. شنیدن این موضوع بر پیامبر

۱. سوره بقره، آیه ۱۴۴.

اکرم ﷺ گران آمد. نیمه‌های شب از خانه بیرون می‌آمد به آسمان نظاره می‌کرد؛ و در انتظار نزول وحی در این باره بود. قرآن مجید در آیه مذکور از این حقیقت حکایت می‌کند.

از آیات قرآن این طور استفاده می‌شود که تبدیل قبله علاوه بر اعتراض یهود جهت دیگری نیز داشت. از جمله اینکه مؤمن واقعی از منافق و مدعیان کاذب تمیز داده شوند، زیرا پیروی از فرمان دوم مبنی بر اینکه در حالت نماز متوجه مسجد الحرام گردند، نشانه اخلاص و ایمان و سرپیچی و توقف علامت دورویی و نفاق بود. چنان که قرآن در این باره می‌فرماید:

﴿وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ...﴾^۱ تغییر قبله از آن طرفی که نماز می‌گذاردید، برای این بود که مخالف را از موافق تمیز دهیم و این عمل برای غیر آن دسته که خداوند آنها را هدایت فرموده بسیار سنگین بود....

شاید علل دیگری هم بتوان تصور کرد. از قبیل نشان دادن عظمت محبوبیت خانه کعبه. تا باعث ترغیب اعراب به ایمان گردیده؛ و موجب دوری از یهود بشود.

بنابراین، درحالی که پیامبر بزرگ ﷺ دو رکعت از نماز ظهر را خوانده بود، امین وحی الهی فرود آمد و پیامبر ﷺ را مأمور کرد که رو به سوی مسجد الحرام کرده و بقیه نماز را به جانب کعبه معظمه بخواند. در بعضی از روایات آمده است که او دست رسول اکرم ﷺ را گرفته و رو به سوی مسجد الحرام نمود. مردان و زنانی که در مسجد بودند از آن حضرت پیروی کردند و از آن روز کعبه، قبله مستقل مسلمانان اعلام گردید. شدت احتیاج مسلمانان به تشخیص قبله برای خواندن پنج مرتبه نماز در شبانه روز، و ذبح

۱. سوره بقره، آیه ۱۴۳.

حیوانات و امثال آن، از همان اول آنها را وادار به تحقیق دربارهٔ قبله و تعیین جهت آن نمود. البته آنها در ابتدا به ظن و تخمین عمل می‌کردند، اما بعداً این احتیاج دانشمندان ریاضی را وادار کرد که موضوع را از راه‌های علمی و نزدیک به واقع، تعقیب کنند. لذا با استفاده از جدول‌هایی که برای طول و عرض جغرافیایی نقاط و شهرهای مختلف در علم هیئت وجود دارد؛ و به نام «زیج» معروف است، جهت قبله را برای هر محلی تعیین کردند. این کوششها گرچه در خور تقدیر فراوان است، ولی استمداد از زیج‌های قدیم برای تعیین درجه انحراف و تعیین خط نصف‌النهار، خالی از اشتباهات نبود. ولی در عصر کنونی در اثر دسترسی به وسایل گوناگون و سهولت در ارتباطات، تعیین طول جغرافیایی به طور دقیق کار آسانی شده است.

کرامت علمی پیامبر اکرم ﷺ

علامه طباطبایی رحمته الله در تفسیر المیزان در بحث از قبله می‌فرماید: خوشبختانه اخیراً دانشمند شهیر مرحوم حیدرقلیخان، معروف به سردار کابلی، دامن همت به کمر زده و با استمداد از اصول جدید برای تعیین قبلهٔ نقاط مختلف جهان اقدام اساسی کرده و بالاخره رسالهٔ معروف خود را به نام: *تحفة الاجله فی معرفة القبلة*، در این باره تألیف نمود. او در این رساله با ارزش، طریقه به دست آوردن قبله را با بیان ریاضی تشریح کرده و جدول‌های مفصلی برای تعیین قبلهٔ بلاد مختلف تنظیم نموده است، که از هر حیث شایان تقدیر است.

از موضوعات جالب و قابل توجهی که در این رساله دیده می‌شود، تحقیقی است دربارهٔ قبلهٔ محراب مسجد النبی ﷺ که پرده از روی یکی از کرامات پیغمبر اسلام ﷺ می‌دارد:

طبق محاسبات قدما عرض جغرافیایی مدینه ۲۵ و طول آن ۷۵ درجه و ۲۰ دقیقه است. هنگامی که مطابق این اعداد قبله مدینه را محاسبه می‌کردند، با قبله

بعضی دیگر را انکار می‌کنند، به بی‌دینی محکوم می‌کند. آنجا که می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا، أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَاعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا، وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾^۱ آنان که به خداوند و فرستاده‌های او کافر شده و می‌خواهند بین او و فرستادگانش تفرقه و جدایی اندازند، می‌گویند: ایمان می‌آوریم به بعضی از آنها و کافر می‌شویم به بعضی دیگر؛ و می‌خواهند در این میان راهی انتخاب نمایند. حقا که آنانند کافران. و آماده کرده‌ایم برای کفار عذاب مذلت باری. و آنان که به خدا و فرستادگانش ایمان آورده و بین هیچ‌یک از فرستادگانش فرقی نمی‌گذارند، به زودی به آنان پاداش‌هایشان داده خواهد شد؛ و خداوند بخشنده و مهربان است.

اسلام به موجب این آیات، اخوت و برادری و یگانگی را در میان پیروان ادیان برقرار ساخته است، زیرا مردم وقتی به همه پیامبران ایمان ورزیدند، الفت و تفاهمشان سهل شده و باب یکی از راه‌های احتمالی اختلاف مسدود می‌شود. این هم یکی از مزایای اختصاصی دین مقدس اسلام است که به این ترتیب خواسته هم‌زیستی میان ملل مختلف را به بهترین وجه فراهم سازد.

ملای روم به همین مناسبت چنین سروده است:

هر یکی باشد به صورت غیر آن	ده چراغ ار حاضر آری در میان
چون به نورش روی آری بی‌شکی	فرق نتوان کرد نور هر یکی
لانفرق بین آحاد الرسل	اطلب المعنى من الفرقان و قل
در معانی تجزیه افراد نیست	در معانی قسمت و اعداد نیست

۱. سوره نساء، آیات ۱۵۳ - ۱۵۰.

پارسایی پیامبران

بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فِي دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدَّنِيَّةِ وَ زُخْرُفِهَا،
وَزِبْرِجِهَا فَشَرَطُوا لَكَ ذَلِكَ وَ عَلِمْتَ مِنْهُمْ الْوَفَاءَ بِهِ فَقَبِلْتَهُمْ وَ قَرَّبْتَهُمْ.
پس از آنکه از آنها تعهد گرفتی که نسبت به مقامات این دنیای پست و
زیورها و جاذبه‌های آن زهد پیشه کنند و آنها این تعهد را پذیرفتند و
وفاداری آنها به آن برای تو معلوم گردید. پس از آن آنها را قبول کرده و به
خود نزدیک ساختی.

مرحوم راغب اصفهانی در کتاب مفردات خود زهد را چنین معنی می‌کند:
زهد و رغبت در مقابل هم قرار دارند. «زهد» اعراض و بی‌میلی و «رغبت» میل
و کشش است.^۱ و «زهد» در کتاب «لسان العرب» چنین معنی شده است: زهد در
مقابل رغبت و حرص بر دنیا است.^۲

عالمان اخلاق می‌گویند: زهد عبارت است از روگرداندن از متاع دنیا و
خوشی‌های آن از قبیل اموال و مناصب و چیزهایی که با مرگ زوال می‌پذیرد.^۳
بنابراین، زهد نقطه مقابل رغبت و میل، یعنی بی‌میلی و روگرداندن و اعراض
است.

در قرآن شریف وقتی حضرت یوسف عليه السلام در معرض فروش قرار داده شد،
چون فروشندگان و خریداران هیچ‌کدام رغبتی به معامله نداشتند از آنها به عنوان

۱. اصفهانی، راغب، مفردات، ص ۲۲۰.

۲. ابن منظور، لسان العرب، ج ۳، ص ۱۹۶.

۳. نراقی، جامع السعادات، ج ۱، ص ۵۵.

زاهد یاد شده است: «وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ»؛ زاهد در اصطلاح قرآن و حدیث نیز کسی است که توجهش را از دنیا و مادیات قطع کرده و همت خود را در احراز مقامات و درجات معنوی قرار داده است.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این باره می فرماید:

«الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ؛ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَ لَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ؛^۱

زهد در دو جمله قرآن خلاصه شده است: اینکه بر آنچه از مادیات دنیا از شما فوت می شود، متأسف نشوید؛ و بر آنچه که خدا به شما می دهد، شاد نگردید، هرکس بر گذشته اندوه نخورد و برای آینده شادمان نشود، بر هر دو جانب زهد دست یافته است».

و در خطبه دیگری، زهد را چنین تعریف می فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ؛ الزَّهَادَةُ قِصْرُ الْأَمَلِ، وَ الشُّكْرُ عِنْدَ النُّعْمِ، وَ التَّوَرُّعُ عِنْدَ الْمُحَارِمِ؛^۲ ای مردم، زهد عبارت است از: کوتاهی آرزو، و سپاسگزاری هنگام نعمت، و پارسایی نسبت به آنچه که نهی شده است».

آیا زهد اعراض روحی از مادیات و مشتتهیات نفسانیه است؟ یا جنبه عملی هم دارد؟

طبق تعریفی که حضرت علی علیه السلام از زهد فرموده اند: زاهد هم به مظاهر مادی زندگی بی اعتنا است و هم در زندگی عملی خویش، سادگی و قناعت پیشه می کند و از تنعم و لذت گرایی فاصله می گیرد، و به حدّ اقل از مادیات اکتفا می کند، البته این به معنی اعراض از زندگی و دور شدن از جامعه نیست. زیرا این تفکر در اسلام نادرست و بدعت پنداشته شده است. و رهبانیتی است که رسول

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۹؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۸۷.

۲. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۷۹، ص ۱۰۶.

خدا ﷺ درباره آن فرمود: «لَا رُهْبَانِيَّةَ فِي الْأَسْلَامِ»^۱ اسلام کار دنیا و آخرت را از یکدیگر جدا نمی‌داند.

زهد، در عین جامعه‌گرایی، زندگی ساده و خالی از تجمل داشتن است.^۲ راهب، دنیا و آخرت را جدای از هم دانسته و متضاد می‌داند، او بر آن است که موجبات سعادت دنیا و وسایل سعادت آخرت متفاوت و مجزا می‌باشند. ولی در جهان بینی زاهد، دنیا و آخرت به یکدیگر پیوسته‌اند، تا آنجا که دنیا را کشتزار آخرت تلقی می‌کند. «الدُّنْيَا مَرْعَى الْأُخْرَى»^۳

زاهد ساده و بی‌تکلف زندگی می‌کند و به کم از بهره‌های مادی قناعت می‌کند، تا به دیگران آسایش و راحتی برساند، روزی شاد است که دردمندی نباشد، لذت او، در رفع نیاز نیازمندان است. اسلام احراز کردن این مرحله را ایثار می‌نامد. به قول یکی از بزرگان علم و تقوی زهد از پرشکوه‌ترین جلوه‌های «جمال و جلال» انسانی است. در زمانی که جامعه به دو قشر محروم و مرفه و مترف، تقسیم می‌شود، مردان حق، احساس مسئولیت کرده، و از خود می‌گذرند، و برای رفاه محرومان به پا می‌خیزند.

به این قسمت از خطبه شفشقیه توجه فرماید:

«أَمَّا وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ، لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ، وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ، وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُوا عَلَى كِبْطَةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعْبِ مَظْلُومٍ، لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا، وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا، وَ لَأَلْقَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ، هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنزٍ»^۴ بدانید، سوگند به کسی که لانه را شکافته و جانداران را آفریده، که اگر انبوه آن جماعت

۱. محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۵۵.

۲. رک: نهج البلاغه، خطبه ۸۱.

۳. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۴۲.

۴. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه شفشقیه، ص ۴۹.

نمی‌بود، یا گرد آمدن یاران حجت را بر من تمام نمی‌کرد و خدا از عالمان پیمان نگرفته بود که در برابر شکمبارگی ستم‌کاران و گرسنگی ستمکشانش خاموشی نگزینند، افسارش را برگردنش می‌افکندم و رهایش می‌کردم و در پایان با آن همان می‌کردم که در آغاز کرده بودم. و می‌دیدید که دنیای شما در نزد من از عطسه ماده‌بزی هم کم‌ارج‌تر است».

امیرالمؤمنین، علی علیه السلام، در بصره برای عیادت علاء پسر زیاد حارثی که از اصحاب آن بزرگوار به شمار می‌رفت، تشریف برد، و چون وسعت خانه او را دید، فرمود:

«مَا كُنْتَ تَصْنَعُ بِسَعَةِ هَذِهِ الدَّارِ فِي الدُّنْيَا؟ وَأَنْتَ إِلَيْهَا فِي الْآخِرَةِ كُنْتَ أَخْوَجُ؛^۱ این خانه‌ای است که چندی بیش در آن نخواهی ماند، چه خواهی کرد؛ و حال آنکه به خانه آخرت که جاویدان است، نیازمندتری»؟

جز اینکه با فراخی این خانه، منزل آخرت را دریابی. میهمان در آن پذیرایی کنی، و خویشاوندان را مورد لطف قرار داده؛ و ارحام را صله نمایی، و حقوق شرعیّه (خمس، زکوة، صدقات و دیگر حقوق واجب و مستحبه) را ادا کنی. در این صورت با فراخی این منزل، خانه آخرت را احراز کرده‌ای.

علاء از برادرش عاصم بن زیاد شکایت کرد. حضرت علی علیه السلام فرمود: چه شده؟ عرض کرد: چون رهبانان گلیمی به خود پیچیده و از دنیا دوری گزیده است. حضرت فرمود:

«يَا عُدَيَّ نَفْسِهِ لَقَدْ اسْتَهَامَ بِكَ الْخَيْثُ؛ ای دشمنک خود، شیطان پلید و ناپاک می‌خواهد تو را سرگردان کند».

«أَمَا رَحِمْتَ أَهْلَكَ وَوَلَدَكَ؟ أَيَا بَهْ زَنِّ وَفِرْزَنْدَتِ رَحْمِ نَكْرَدِي؟»
«اترَى اللّٰهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ وَهُوَ يَكْرَهُ أَنْ تَأْخُذَهَا أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَى اللّٰهِ مِنْ ذَلِكَ؛ آیا باورت این است که خداوند متعال برای تو پاکیزه‌ها را حلال کرده،

و کراهت دارد و نمی‌خواهد تو از آنها بهره‌گیری؟ (در صورتی که در قرآن شریف می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ...﴾^۱) تو پست‌تری از اینکه خداوند نعمتی را به تو حلال کند و نخواهد از آن بهره‌بری.

«قال يا امير المؤمنين هذا انت في خشونة ملابسك و جشونة ما كلك؛ عاصم عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، کار من مانند کار تو است که لباس زبر و خشن پوشیده و غذایی این چنین می‌خوری».

حضرت فرمود:

«وَيَحَكَ إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ؛ وای بر تو، من مانند تو نیستم».

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَى أُمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ يَقْدَرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرَهُ؛^۲ خداوند بر پیشوایان حق فرض کرده است که زندگی خود را با طبقه ضعیف تطبیق کنند که رنج فقر، مستمندان را ناراحت نکند».

همچنین، در ضمن نامه‌ای که به عثمان بن حنیف نگاشته، چنین می‌فرماید:

«أَأَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ هَذَا امِيرًا مُؤْمِنِينَ وَ لَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ؟ أَوْ أَكُونُ أَسْوَأَ لَهُمْ فِي جُشُونَةِ الْعَيْشِ وَ مَا خُلِقْتُ لِيشغَلَنِي أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ مَرْبُوطَةٍ هَمُّهَا عَلْفُهَا؛ آیا با عنوان و لقب امیرالمؤمنین که مرا با آن خطاب می‌کنند، خودم را قانع سازم و در سختی روزگار با مؤمنین شرکت نداشته باشم، و یا در فقیرانه زندگی کردن، پیشوای آنها نباشم؟»

«وَ لَوْ شِئْتُ لَا هَتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَى هَذَا الْعَسَلِ وَ لُبَابِ هَذَا الْقَمَحِ وَ نَسَائِجِ هَذَا الْقَرِّ، وَ لَكِنْ هِيَ هَاتِ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَ يَقُودَنِي جَشَعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعِمَةِ وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ وَ لَا عَهْدَ لَهُ بِالشُّبَعِ، أَوْ أَيْتَ مِبْطَانًا وَ حَوْلِي بَطُونٌ غَزَتْنِي، وَ اكْبَادٌ حَرَّتْ؛^۳ اگر

۱. سوره اعراف، آیه ۳۲.

۲. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹، ص ۳۲۵.

۳. همان، من کتاب له الی عثمان بن حنیف، ص ۴۱۹.

بخواهم از بهترین غذا و مُصفاًترین عسل‌ها و لطیف‌ترین جامه‌ها استفاده می‌کنم، ولی چه دور است که هوای نفس بر من غلبه کند و مرا به سوی انتخاب بهترین خوراکی‌ها بکشاند. در صورتی که شاید در حجاز و یمامه افرادی یافت شوند که امید به یک قرص نان هم ندارند، و دیر زمانی است که شکمشان سیر نشده است. آیا سزاوار است شب را با سیری صبح کنم در صورتی که در اطرافم شکم‌های گرسنه و جگرهای سوزان قرار دارد».

قرآن مجید ایثار خاندان وحی را چنین شرح می‌دهد: ابن عباس می‌گوید: حسن و حسین علیهما السلام، بیمار شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله با جمعی از یاران به عیادتشان تشریف آوردند و به مولا امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: ای ابوالحسن، خوب بود، نذری برای شفای فرزندان خود می‌کردی. علی و فاطمه و فضّه که خادمه آنها بود، نذر کردند که اگر آنها شفا یافتند سه روز، روزه بگیرند. طبق بعضی از روایات حسنین علیهما السلام نیز گفتند: ما هم سه روز روزه نذر می‌کنیم. چیزی نگذشت که هر دو شفا یافتند، و در حالی که مواد غذایی نداشتند، علی علیه السلام سه من جو قرض کرد. و حضرت زهرا یک سوم آن را آرد کرد و نان پخت، هنگام افطار سائلی بر در خانه آمد و گفت: السلام علیکم اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله؛ سلام بر شما ای خاندان محمد صلی الله علیه و آله؛ نیازمندی هستم از نیازمندان مسلمین، غذایی به من دهید خداوند به شما از غذاهای بهشتی عطا کند. اعضا محترم خاندان وحی مسکین را بر خود مقدم داشتند و سهم خود را به او دادند، و آن شب جز آب نوشیدند. روز دوم را هم روزه گرفتند و در موقع افطار وقتی که همان نان جوین را آماده کرده بودند، یتیمی بر در خانه آمد، آن روز نیز ایثار فرمودند و غذای خود را به او دادند، و باز هم با آب افطار کردند و روز بعد نیز روزه گرفتند. روز سوم اسیری به هنگام افطار آمد، باز سهم خود را به او دادند. فردای آن روز علی علیه السلام در حالی که دست حسنین علیهما السلام را در دست داشت، به حضور حضرت رسول اکرم شرف یاب شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده فرمود که آنها از شدت گرسنگی بر خود می‌لرزند، فرمود: این حال شما بر من بسیار ناگوار و سخت است. سپس برخاست و با آنها وارد خانه حضرت فاطمه علیها السلام شد؛ و دید که آن

مخدره در محراب عبادت است. در این موقع جبرئیل نازل شد و سوره هل اتی را آورد، و گفت: خداوند با چنین خاندانی به تو مباحثات می‌کند. مرحوم علامه امینی در الغدیر جلد ۳ صفحه ۱۰۷ از ۳۶ نفر از علما عامه نقل می‌کند که این واقعه را در کتب خود آورده‌اند.

﴿يُوقُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا * وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا * إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا﴾^۱؛ آنها به نذر خود وفا می‌کنند، و از روزی که عذابش گسترده است می‌ترسند. و غذای خود را با اینکه به آن علاقه (نیاز) داشته و دارند به مسکین و یتیم و اسیر می‌دهند. (و می‌گویند) ما شما را برای خدا اطعام می‌کنیم، و هیچ پاداشی و تشکری از شما نمی‌خواهیم. ما از خدایمان خائفیم در آن روز که عبوس و شدید است.

در این قضیه قرآن کریم، ایثار علی علیه السلام و خاندان گرامی‌اش را منعکس فرموده است.

حضرت امام مجتبی علیه السلام از مادرش، که شب‌ها به نماز می‌ایستاد و دعا می‌کرد؛ ولی نامی از آنها نمی‌برد، پرسید: مادر چرا اسمی هم از ما نمی‌بری؟ فرمود: «يَا بَنِيَّ الْجَارِ ثُمَّ الدَّارِ». حتی در دعا کردن هم دیگران را مقدم می‌داشتند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمود: خداوند مرا پیشوای خلق قرار داده است و به همین جهت بر من واجب گردانید که زندگی خود را در خوراک و پوشاک در حد ضعیف‌ترین طبقات اجتماع قرار دهم، تا از طرفی مایه تسکین آلام فقیر و از طرف دیگر سبب جلوگیری از طغیان غنی گردد.^۲

پس در اسلام زهد، غیر از رهبانیت است. اسلام ماده پرستی و پول پرستی را محکوم می‌نماید، چون خداوند پیامبران و ائمه علیهم السلام را پیشوای خلق قرار داده

۱. سوره انسان، آیات ۱۰-۷.

۲. شهید مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص ۲۲۸.

است، در زندگی دنیا از نعم مادی به قدر محروم‌ترین خلق بهره بردند؛ و در مقابل، در احساس مسئولیت نسبت به اجتماع فوق‌العاده بودند، تا آنجا که به خاطر یک بی‌عدالتی کوچک و به خاطر یک رنج دیده و محروم، شب را به خواب نمی‌رفتند، تا مبادا که در دور افتاده‌ترین بلاد، گرسنه‌ای یافت شود.

بعد از ائمه علیهم‌السلام علما و بزرگان دین همین احساس مسئولیت را داشته‌اند. برای نمونه به قضیه زیر توجه فرمایید: در حالات مرحوم سیدالفقها وحید بهبهانی، رضون‌الله تعالی علیه، چنین ثبت کرده‌اند که:

روزی یکی از عروس‌های خود را مشاهده می‌کند که پیراهنی الوان از نوع پارچه‌هایی که زنان اعیان آن عصر استفاده می‌کرده‌اند، به تن کرده است. فرزندشان، مرحوم آقا محمد اسماعیل، شوهر آن خانم، را مورد ملامت قرار دادند. او در جواب پدر این آیه را می‌خواند:

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ...﴾؛^۱ بگو

چه کسی زینت‌هایی را که خدا برای بندگانش آفریده و همچنین روزی‌های پاکیزه را تحریم کرده است؟

ایشان فرمودند: من نمی‌گویم خوب پوشیدن و خوب نوشیدن و از نعمت‌های الهی بهره بردن حرام است، خیر، در اسلام چنین ممنوعیت‌هایی وجود ندارد. ولی مطلب دیگری هم هست و آن اینکه ما و خانواده ما به اعتبار اینکه پیشوای دینی مردم هستیم وظیفه خاصی داریم. خانواده‌های فقیر، وقتی که اغنیا را می‌بینند که از همه چیز برخوردارند، طبعاً ناراحت می‌شوند. یگانه عاملی که می‌تواند تسکین‌دهنده آلام و ناراحتی‌هایشان باشد، این است که ببینند، ما هم، چون خود آنها زندگی می‌کنیم. ولی اگر ما هم چون ثروتمندان زندگی کنیم؛ این وسیله و عامل تسکین هم از بین می‌رود.

ما که توان تغییر وضع همه افراد دردمند جامعه را نداریم، حداقل این مقدار هم دردی را دریغ نداریم. آری، طبقه اغنیای متدین باید زندگی خود را در حد

۱. سوره اعراف، آیه ۳۲.

اعتدال قرار دهند تا مردم محروم از رنج فقر کمتر به خود بپرزند و متألّم شوند. ابوسعید خدری، از بزرگان اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله، در توصیف آن حضرت می گوید:

«كَانَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَفِيفَ الْمُؤُونَةِ؛ حضرت کم خرج بودند، و با خرج بسیار ناچیز می توانست زندگی کند».

بله، عامل بزرگی که به انسان حریت و آزادی می بخشد، ترک لذت گرایی و تکیه به دنیا و امور مادی است و آنچه ذلت و خواری به وجود می آورد، طمع و آزاست، لذا، حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«الدُّنْيَا دَارٌ مَمَرٌ لَا دَارٌ مَقَرٌّ، وَ النَّاسُ فِيهَا رَجُلَانُ: رَجُلٌ بَاعَ فِيهَا نَفْسَهُ فَأَوْبَقَهَا، وَ رَجُلٌ اشْتَرَى نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا؛^۱ دنیا گذرگاه و محل عبور است، نه قرارگاه، و مردم در این معبر و گذرگاه، دو دسته هستند: دسته ای خود را می فروشند و برده می سازند، و برخی برعکس خویشتن را می خرند و آزاد می سازند».

پس، خداوند متعال از انبیا تعهد گرفته که به زخارف دنیا دل نبندند و تسلیم آن نشوند، زیرا سرایی است در نهایت مرتبه پستی؛ آن کس که هم رنگ آن شود، چون او در پستی خواهد بود. و توجه به عالم باقی که علو است، ارتقا و سربلندی و رفعت می آفریند. اگر بزرگان خود چنین باشند، مردم جامعه هم به دنبال آنها به حقایق عالم توجه پیدا می کنند و خود را اسیر متاع قلیل دنیا نمی سازند. بنابراین، یکی از مهم ترین آثار زهد اسلامی، همگامی و هم دردی با بینوایان است.

و چون پیامبران برای اجرای حق و عدالت مبعوث شده اند؛ پس انجام این وظیفه بدون زهد ممکن نیست. لذا فرمود: **بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ...**

۱. سید رضی، نهج البلاغه، ص ۴۹۳ و نیز، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۰۷.

آوازه بلند پیامبران

وَقَدَّمْتُ لَهُمُ الذُّكْرَ الْعَلِيَّ وَ الثَّنَاءَ الْجَلِيَّ.

و آنها را بلند آوازه و ثنا و مدح آشکار عطا کردی.

انسان‌ها به مقتضای فطرت و طبیعت نسبت به یکدیگر مأنوس و مهربان‌اند. و دشمنی و عداوت بر طبیعت و فطرت آدمی عارض می‌گردد و پیدایش و بروز آن به واسطه متخلق شدن به اخلاق رذیله است. اگر انسان به اخلاق حسنه رو آورد این سچیّه پاک و طبیعت دست‌نخورده و بی‌آلایش ثابت و پایدار می‌ماند؛ و بلکه هر لحظه مکارم و محاسن و خوهای انسانی‌اش شکوفا نمی‌شود. رسیدن به این موفقیت و احراز این مرتبه از شرافت فقط در مکتب اعتقاد به یگانگی خدا و دعوت پیامبران و عمل صالح به دست می‌آید. زیرا اعمال صالحه که از ایمان به خدا و پیامبرش حاصل می‌شود، بازتابی غیرقابل تصور در فکر، گفتار و کردار انسان دارد.

قرآن دستور می‌دهد: «ادْفَعِ بِأَلْتِي هِي أَحْسَنُ»؛ با روشی که بهتر است بدی‌ها را پاسخ‌گوی و دفع‌کن، و با این سلاح به جنگ رذایل برو.

نتیجه این کار این خواهد شد که دشمنان سرسخت همچون دوستان صمیمی شوند. «فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»^۱.

آخرین تحقیقات روان‌شناسان نیز به همین منتهی می‌شود که با دشمن لجوج و نادان باید چنین بود؛ و این ظریف‌ترین، مهم‌ترین و پربثمرترین روش و تبلیغ است.

۱. سوره فصلت، آیه ۳۴.

قرآن به پیامبر اکرم خطاب می‌کند که نیروی بس عظیمی برای نفوذ در مردم و اداره اجتماع در دست داری: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفُتِنُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»؛^۱ به موجب رحمت الهی تو بر ایشان نرم دل شدی که اگر تندخو و سخت دل بودی از پیرامونت پراکنده می‌گشتند پس از آنان درگذر و بر ایشان آمرزش بخواه و در کار با آنان مشورت کن. در این آیه شریفه علت گرایش مردم را به پیامبر اکرم اخلاق حسنه آن حضرت معرفی می‌کند. به راستی هریک از صفات نیک و اخلاق نورانی نبوی به منزله شمشیری بران در دفع رذائل و راندن مکائد و جلب محبت و اتحاد و وحدت بود.

جان گرگان و سگان از هم جداست متحد جان‌های شیران خداست
چون نماند خانه‌ها را قاعده مؤمنان مانند نفس واحده
(مثنوی مولوی)

اسلام قانون محبت است و خداوند پیامبر اسلام را چنین معرفی می‌کند:
«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»؛^۲ نفرستادیم تو را مگر برای آن که مهر و رأفت و رحمتی باشی برای جهانیان.

آن حضرت به هر کس و به هر چیز با دیده محبت و لطف می‌نگریست؛ لذا مسلمانان از عمق وجود به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عشق می‌ورزیدند. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سوی تبوک (در صد فرسخی شمال مدینه) حرکت کرد. عده‌ای چون منافقین به کارشکنی پرداختند، و جمعی تعلل ورزیدند. بالاخره لشگری نیرومند حرکت کرد لشکر اسلام از نظر تجهیزات ضعیف و از نظر آذوقه در تنگی و سختی قرار گرفته؛ به طوری که گاهی چند نفر با خرمایی می‌گذرانند. ولی چون ایمان داشتند همه سرزنده بودند؛ و جذبه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیرو و قدرتشان بخشیده

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

بود. ابوذر غفاری در میان این شیفتگان بود، در بین راه چند نفر عقب کشیدند و هر کدام که عقب می کشیدند به رسول خدا ﷺ اطلاع داده می شد و هر بار آن حضرت می فرمود: «اگر در او خیری است خداوند او را برمی گرداند و اگر در او خیری نباشد، همان بهتر که برود». شتر لاغر و ضعیف ابوذر از رفتن بازماند، ابوذر هم عقب ماند، یا رسول الله، ابوذر نیز رفت! حضرت باز همان جمله را تکرار کرد: «اگر خیری در او هست خداوند او را به ما باز می گرداند و اگر در او خیری نیست بهتر که برود». لشگر به سیر خود ادامه می دهد. ابوذر عقب مانده است. اما تخلف نیست مرکبش از راه مانده، هر چه کرد حرکت نکرد. شتر را رها کرد و بارش را به دوش کشید. در آن هوای گرم بر روی ریگ های سوزان به راه افتاد. از تشنگی داشت هلاک می شد به صخره ای در سایه کوهی برخورد کرد، در میان آن آب باران جمع شده بود، آن را چشید و سرد و خوشگوار یافت. گفت: هرگز نمی آشامم تا دوستم رسول خدا ﷺ بیاشامد. مشکش را پر کرد، آن را به دوش گرفت و به سوی سپاه اسلام حرکت کرد. از دور شبی دیدند، یا رسول الله، شبی را می بینیم که به سوی ما می آید. فرمود: باید ابوذر باشد. نزدیک آمد، آری ابوذر بود، اما تشنگی و خستگی او را از پای درآورده بود. تا رسید، افتاد. حضرت فرمود: زود به او آب رسانید، با صدای ضعیفی گفت: آب همراه دارم. پیامبر فرمود: آب به همراه داشتی و از تشنگی نزدیک بود هلاک شوی. آری، یا رسول الله، وقتی که آب را چشیدم، دریغ آمد که قبل از دوستم رسول خدا ﷺ از آن بنوشم؟^۱

این نمونه کوچکی است از شگفتی هایی که پیامبر اکرم به وجود آورده بود که در هیچ یک از مکتب های جهان نظیر آن را نمی توان یافت. خداوند راه و رسم کسب محبوبیت و جلب نفوس و عقول، و طریق آقایی و حکومت بر دل ها را خدمت به مردم و برقراری عدل و انصاف می داند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام در

۱. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۱۵.

فرمان خویش به مالک اشتر آن گاه که او را به فرمانداری مصر منصوب می‌کند، درباره رفتار با مردم چنین توصیه می‌کند:

«وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللَّطْفَ بِهِمْ... فَاغْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تَحِبُّ أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَصَفْحِهِ؛^۱ احساس مهر و محبت به مردم را در دلت بیدار کن و با آنها همواره از در لطف بیرون آی از عفو و گذشت با آنان بهره‌ای بده همچنان که دوست داری خداوند از عفو و گذشتش تو را بهره‌مند سازد».

ایجاد این محبت از محدوده ماده و مادیات خارج است، زیرا این عشق معنوی و انسانی است و همین علاقه و محبت است که پیامبرانی چون حضرت خلیل الرحمان علیه السلام از خداوند تقاضا کرد تا مردم آن را نسبت به ذریه‌اش دارا باشند:

«فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ»؛^۲ خداوند! تو قلوب گروهی از مردم را به آنها متوجه ساز و مهر آنها را در دل‌هایشان بیفکن.

و حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله هم به دستور خداوند برای خویشانش آن را درخواست کرد:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؛^۳ بگو: من از فردی از شما در برابر رسالت جز محبت نزدیکانم نمی‌طلبم.

امام صادق علیه السلام فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخر نماز خود با صدای بلند، به طوری که همه می‌شنیدند، در حق امیرالمؤمنین علی علیه السلام چنین دعا می‌کرد:

«اللَّهُمَّ هَبْ لِعَلِيِّ الْمَوَدَّةَ فِي صُدُورِ الْمُؤْمِنِينَ، وَالْهَيْبَةَ وَالْعَظَمَةَ فِي صُدُورِ الْمُنَافِقِينَ، فَانزِلْ اللَّهُ: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۳۷.

۳. سوره شوری، آیه ۲۳.

لَهُمُ الرَّحْمَنُ وَدُّاءُ^۱؛ خداوندا، محبت علی علیه السلام را در دل‌های مؤمنین بیفکن؛ و هیبت و عظمت او را در دل‌های منافقان. در این هنگام این آیه نازل شد: کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند خداوند رحمان محبت آنها را در دل‌ها می‌افکند».

ثعلبی در تفسیر خود از براء بن عازب نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: قُلِ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي عِنْدَكَ عَهْدًا، وَ اجْعَلْ لِي فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مَوَدَّةً، فَاَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وَدُّاءً^۲؛ بگو خداوندا برای من عهده‌ی نزد خودت قرار ده و در دل‌های مؤمنین مودت و دوستی مرا بیفکن در این هنگام این آیه شریفه نازل شد....

در بسیاری از کتب عامه، علاوه بر کتب شیعه، این مطلب را می‌بینیم. لذا محمد حنفیه در تفسیر این آیه چنین نقل می‌کند: لَا يَبْقَى مُؤْمِنٌ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ وَدٌّ لِعَلِيٍّ وَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ^۳. هیچ فرد باایمانی پیدا نمی‌شود، مگر اینکه در درون قلبش محبت علی علیه السلام و خاندان او است. به همین دلیل خود آن حضرت فرمود: لَوْ ضَرَبْتُ حَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذَا عَلَيَّ أَنْ يَبْغُضَنِي مَا ابْغُضَنِي وَلَوْ حَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَّاتِهَا عَلَيَّ الْمُنَافِقَ عَلَيَّ أَنْ يَحْبَبَنِي مَا أَحَبَبَنِي وَ ذَلِكَ أَنَّهُ قَضَى قَالِقُضَى اَعْلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ أَنَّهُ قَالَ: لَا يُغْضِبُكَ مُؤْمِنٌ وَلَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ^۴؛ اگر با این شمشیر بر بینی مؤمن بزنم که مرا دشمن دارد، هرگز دشمن نخواهد داشت؛ و اگر تمام دنیا و نعمت‌هایش را در کام منافق فرو بریزم که مرا دوست بدارد، هرگز دوست نخواهد داشت. این به خاطر آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به صورت یک حکم قاطع به من فرموده است: ای علی، هیچ مؤمنی تو را دشمن نخواهد داشت و هیچ منافقی محبت تو را در دل نخواهد گرفت.

۱. نورالثقلین، ج ۳، ص ۳۶۳.

۲. شوشتری، احقاق الحق، ج ۳، ص ۸۳.

۳. همان.

۴. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۲۵.

نزل فرشتگان بر پیامبران

وَ أَهْبَطتَ عَلَيْهِم مَّلَائِكُكَ.

و فرشتگان خود را بر آنها نازل کردی.

فرشتگان موجودات لطیف و فعالی هستند که در سراسر عالم وجود منتشرند و هر یک در تدبیر این عالم و عوالم دیگر به امر خداوند انجام وظیفه می‌کنند. درحقیقت «مَلَك» اختلاف است، متکلمین که جواهر مجرده را باور ندارند، برآند که ملائکه و جن اجسام لطیفی‌اند که می‌توانند به اشکال مختلف درآیند. صاحب شرح مقاصد می‌گوید: ملائکه اجسام لطیف و نورانی می‌باشند که در علم و قدرت بر کارهای دشوار در حد کمال‌اند. شأن‌شان طاعت، و مسکن‌شان آسمان‌ها است، آنها پیک‌های پروردگارانند نزد پیامبران؛ و شب و روز در تسبیح خداوندگار خویش‌اند که هرگز خسته نگردند، خدای را فرمان‌بردارند، و به هرچه امر شوند، انجام دهند.

به قسمتی از شئون و وظایف ملائکه از زبان قرآن مجید توجه فرماید:

۱. حامل وحی

﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ﴾^۱ روح‌الامین آن را (قرآن را) بر قلب تو نازل

کرده است.

﴿فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى﴾^۲

۱. سوره شعرا، آیه ۱۹۴.

۲. سوره آل عمران، آیه ۳۹.

(هنگامی که ذکر یا) در محراب ایستاده و مشغول نیایش بود، فرشتگان او را صدا زدند که خدا تو را به یحیی بشارت می‌دهد.

۲. حاملان عرش

«الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ»؛^۱ فرشتگانی که حامل عرشند و آنها گرداگرد آن تسبیح و حمد خدا می‌گویند.

۳. عصمت ملائکه

«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ»؛^۲ آنها گفتند خداوند رحمان برای خود فرزندی (فرشتگان) انتخاب کرده است آنها بندگانی شایسته و تسلیم و سر بر فرمان خدا هستند.

«وَعَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاطٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ»؛^۳ فرشتگانی بر این آتش گمارده شده که خشن و سخت‌گیرند و هرگز معصیت خدا نمی‌کنند و هر دستوری که به آنها دهد، بدون چون و چرا اجرا می‌کنند.

۴. قبض‌کننده روح آدمیان

«قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ»؛^۴ بگو فرشته مرگ بر شما مأمور شده (روح) شما را می‌گیرد، سپس به سوی پروردگارتان بازمی‌گردید.

۵. نگهبانی آدمیان

«لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ»؛^۵ برای انسان‌ها مأمورانی است که پی‌درپی و از پیش رو، و از پشت سرش او را از حوادث (غیرحتمی) حفظ می‌کنند.

۱. سوره غافر، آیه ۷.

۲. سوره انبیاء، آیه ۲۶.

۳. سوره تحریم، آیه ۶.

۴. سوره سجده، آیه ۱۱.

۵. سوره رعد، آیه ۱۱.

۶. شفاعت‌کنندگان

﴿وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾؛^۱ فرشتگان پیوسته تسبیح و حمد پروردگار خود را به‌جای می‌آورند و برای کسانی که در روزی زمین هستند استغفار می‌کنند.

در اینجا سؤالی به ذهن می‌آید و آن این است که جمله: ﴿يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾ مطلق است؛ و نشان می‌دهد که ملائکه برای تمام اهل زمین استغفار و طلب آمرزش می‌کنند، اعم از مؤمن و کافر، آیا واقعاً این چنین است؟ آیه هفتم سوره مبارکه «مؤمن» می‌فرماید: ﴿وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾؛ برای آنها که مؤمن هستند، استغفار می‌کنند. پس شرط شفاعت ایمان است. به اضافه ملائکه معصومانند و امکان ندارد برای آنهایی که زمینه آمرزش ندارند، تقاضای محال کنند.

۷. مراقبان اعمال

﴿إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ﴾؛^۲ به خاطر بیاورید هنگامی را که دو فرشته سمت راست و چپ انسان که مراقب و ملازم او هستند اعمال او را گرفته و ضبط می‌کنند. این دو فرشته بر شانه راست و چپ یا دندان انیاب راست و چپ انسان همیشه نشسته‌اند و اعمال او را ثبت می‌کنند.

﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾؛^۳ هیچ سخنی را انسان تلفظ نمی‌کند مگر اینکه نزد آن فرشته‌ای مراقب و آماده انجام مأموریت است.

غالب مفسرین برآنند که «رقیب و عتید» همان دو فرشته‌ای است که در آیه قبل به عنوان «متلقیان» از آنها یاد شده است. فرشته سمت راست نامش «رقیب»

۱. سوره شوری، آیه ۵.

۲. سوره ق، آیه ۱۸.

۳. همان، آیه ۱۹.

و فرشته سمت چپ نامش «عتید» است.

این فرشتگان چه سخنی را می‌نویسند؟

عده‌ای از مفسرین برآنند که هرچه بر زبان آورده شود می‌نویسند حتی ناله‌های شخص دردمند را. بعضی می‌گویند که آنها تنها الفاظ خیر و شر؛ مستحب، واجب، حرام و مکروه را ثبت می‌کنند؛ و کارهای مباح را نمی‌نویسند. ولی از عمومیت آیه استفاده می‌شود که تمامی گفتار را ثبت می‌کنند.

«صاحب الیمین امیر علی صاحب الشمال، فاذا عمل حسنة كتب لها صاحب الیمین بعشر امثالها و اذا عمل سيئة فاراد صاحب الشمال ان يكتبها قال له صاحب الیمین: امسك فيمسك عنه سبع ساعات، فان استغفرالله منها، لم يكتب عليه شيء، و ان لم يستغفرالله كتب له سيئة واحدة؛^۱

فرشته سمت راست نویسنده حسنات است و فرشته سمت چپ نویسنده سیئات. فرشته اول فرمانده فرشته دوم است هنگامی که انسان عمل نیکی انجام دهد فرشته سمت راست ده برابر می‌نویسد. و هنگامی که عمل بدی انجام دهد و فرشته سمت چپ می‌خواهد آن را بنویسد فرشته اول می‌گوید: عجله مکن لذا او هفت ساعت به تأخیر می‌اندازد اگر پشیمان شد و توبه کرد چیزی نمی‌نویسند و اگر توبه نکرد تنها یک گناه برای او می‌نویسند».

رسول الله ﷺ فرمود:

«ان الله تعالى و كلّ بعده ملكين يكتبان عليه فاذا مات قالا يا رب قد قبضت عبدك فلاناً فالى أين؟ قال: سمائي مملوءة بملائكتي يعبدونني، وارضى مملوءة من خلقى يطيعونني، اذهبوا الى قبر عبدى فسبحانى و كبرانى و هلائى، فاكتبا ذلك حسنات عبدى الى يوم القيمة؛^۲

۱. مجمع البيان، ج ۹، ص ۲۴۰.

۲. همان.

وقتی انسان مؤمن از دنیا می‌رود آنها می‌گویند پروردگارا بنده‌ات را قبض روح کردی، مأموریت ما کجا است؟ می‌فرماید: آسمان من مملو از فرشتگان من است که پیوسته مرا عبادت می‌کنند و زمین من مملو از بندگان مطیع است. شما به سوی قبر بنده‌ام بروید و در آنجا تسبیح و تکبیر و تهلیل گوید و آن را تا روز قیامت در دفتر حسنات بنده‌ام ثبت کنید».

امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا قَعَدَا يَتَحَدَّثَانِ قَالَتِ الْحَفِظَةُ بَعْضُهَا لِبَعْضٍ اعْتَزَلُوا ابْنَا، فَلَعَلَّ لِهَٰمَا سِرًّا وَقَدْ سَتَرَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا؛ هنگامی که دو مؤمن کنار هم می‌نشینند و بحث‌های خصوصی می‌کنند، حافظین اعمال به یکدیگر می‌گویند: ما باید کنار رویم شاید آنها سرتی دارند که خداوند آن را پنهان داشته».

راوی می‌گوید: مگر خداوند عزوجل نمی‌فرماید: «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» هیچ سخنی انسان نمی‌گوید مگر اینکه فرشته‌های مراقبت و آماده برای ثبت اعمال نزد او حاضرند؟ امام علیه السلام فرمود: ان كانت الحفظة لا تسمع فان عالم السرى يسمع ويرى؛^۱ اگر حافظان سخنان آنها را نشنوند، خداوندی که از اسرار باخبر است، می‌شنود.

در ذیل آیه: «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا»^۲ نماز صبح مورد مشاهده است. روایاتی عامه و خاصه ذکر کرده‌اند مبنی بر این که فرشتگان شب که مراقب بندگان خدایند جای خود را به فرشتگان روز می‌دهند و چون نماز صبح در همان آغاز طلوع انجام گیرد، هر دو گروه آن را مشاهده کرده و بر آن شهادت می‌دهند. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: تشهد ملائكة الليل و ملائكة النهار؛^۳ بر نماز صبح فرشتگان شب و روز شهادت می‌دهند.

۱. نورالثقلین، ج ۵، ص ۱۱۰.

۲. سوره اسراء، آیه ۷۸.

۳. آلوسی، تفسیر روح المعانی، ج ۱۵، ص ۱۲۶.

از مجموع این روایات استفاده می‌کنیم که چقدر خداوند برای مؤمن اکرام و احترام روا می‌دارد. آیا سزاوار نیست که از نافرمانی و معصیت او اجتناب کنیم و آنچه سبب خشنودی ذات اقدس ربوی است، انجام دهیم.

ایمان به فرشتگان

در دین مقدس اسلام ایمان به فرشتگان در ردیف ایمان به خدا و روز قیامت شمرده شده است:

«لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ...»^۱ نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید، بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورد.

در ادیان گذشته هم با عناوین گوناگون بحث از فرشتگان مطرح بوده است. در دین اسلام در مورد وجود فرشتگان هیچ‌گونه تردیدی وجود ندارد. در قرآن شریف سیزده مورد کلمه مَلَك و مَلَکین، و در حدود هفتاد و سه مورد کلمه مَلَائِكَة، ذکر شده است.

بعضی از اندیشمندان معاصر، برای آنکه هر حقیقتی را با چهره طبیعی آن بپذیرند، فرشتگان را انواعی از قوا و نیروهای مخفی طبیعت تلقی نموده‌اند، و برآنند تا استبعاد افرادی را که در طبیعت نمی‌توانند غیر از طبیعت، واقعیت دیگری را بپذیرند، منتفی و برطرف سازند. لذا، می‌گویند: فرشته یعنی قوه‌ای مخفی از قوای طبیعی، و این خود یک سطحی‌نگری در شناسایی، و ناشی از تفسیر نابجای طبیعت است.

طبق نص قرآن فرشتگان وجود دارند. و اگر محسوس نبودن وجود فرشتگان را دلیل بر نیستی آنها بدانیم، نیمه‌اساسی معلومات خود که عبارت است از

۱. سوره بقره، آیه ۱۷۷.

واقعیات نامحسوس، منکر شده‌ایم. و هیچ خردمندی نمی‌تواند، قضیه «نمی‌بینم پس وجود ندارد» را مبنای جهان‌بینی خود قرار داده، و حکم کند که آنچه از حوزه حواس، بیرون است، وجود ندارد. بدیهی است که اجسام، اشکال و رنگ‌ها در فاصله‌های معینی برای ما قابل رؤیت‌اند، ارتعاشات صوتی را که از حدّ معینی بگذرند، نمی‌شنویم. به راستی آیا نیروهای درونی مانند: اندیشه، تخیل، اراده، حقیقتی که مدیریت قوی انسان را در اختیار دارد و «من» نامیده می‌شود، قوه جاذبه، الکترون‌ها و انرژی که محسوس نیستند، وجود ندارند؟ قطعاً فرشته وجود دارد و این سنخ موجودات از جنس پدیده‌های عالم محسوس نیستند، و ماهیت مخصوص به خود را دارند.

قرآن مجید ویژگی‌های فرشتگان را چنین ذکر می‌کند:

۱. موجوداتی عاقل و باشعور و بندگان گرامی خدا هستند. ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ﴾^۱.

۲. مطیع خداوند بوده و هیچ‌گاه معصیت خدا را نمی‌کنند. ﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾^۲.

۳. پیوسته مشغول تسبیح و تقدیس خدا هستند. ﴿... وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ...﴾^۳؛ و فرشتگان به سپاس پروردگارشان تسبیح می‌گویند و بر کسانی که در زمین هستند....

۴. شایسته مخاطب خدا بودن هستند. ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ...﴾^۴؛ و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: «من در زمین جانشینی خواهم گماشت».

۱. سوره انبیاء، آیه ۲۶.

۲. همان، آیه ۲۷.

۳. سوره شوری، آیه ۵.

۴. سوره بقره، آیه ۳۰.

۵. از فرشتگان رسولانی انتخاب می‌شوند. ﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ...﴾؛^۱ خدا از میان فرشتگان رسولانی برمی‌گزیند، و نیز از میان مردم.
 ۶. فرشتگان به توحید شهادت می‌دهند. ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ...﴾؛^۲ خدا که همواره به عدل، قیام دارد، گواهی می‌دهد که جز او معبودی نیست، و فرشتگان [او] و دانشوران [نیز] گواهی می‌دهند که:....

۷. فرشتگان واسطه‌هایی برای اجرای مشیت الهی در امورند. ﴿تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾؛^۳ در آن [شب] فرشتگان، با روح، به فرمان پروردگارشان، برای هر کاری [که مقرر شده است] فرود آیند؛

۸. عاملان عرش‌اند.^۴ ۹. مدبرات امراند.^۵ ۱۰. مأمور قبض ارواح هستند.^۶
 ۱۱. مراقب اعمال‌اند.^۷ ۱۲. حافظان انسان از خطرات هستند.^۸ ۱۳. مأمور عذاب اقوام سرکش‌اند.^۹ ۱۴. امدادگران الهی نسبت به مؤمنین در جنگها هستند.^{۱۰}

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه سه موضوع را راجع به فرشتگان مطرح فرموده‌اند:

۱. عبادت فرشتگان

۱. سجده ۲. رکوع ۳. صف کشیدن ۴. تسبیح ۵. امین وحی بودن ۶. زبان‌هایی

۱. سوره حج، آیه ۷۵.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۸.

۳. سوره قدر، آیه ۴.

۴. سوره حاقه، آیه ۱۷.

۵. سوره نازعات، آیه ۵.

۶. سوره اعراف، آیه ۳۷.

۷. سوره انفطار، آیه ۱۰.

۸. سوره انعام، آیه ۶۱.

۹. سوره هود، آیه ۷۷.

۱۰. سوره احزاب، آیه ۹.

برای پیامبران ۷. فعالیت در اجرای قضا و امر الهی ۸. نگهبانی بندگان. ۹. نگهبانی درهای بهشت.

۲. مشخصات وجودی فرشتگان

گسترده به طول و عرض زمین و آسمان‌ها. زیرا چون مجرد هستند، تراحم وجودی ندارند.

۳. وضع درونی فرشتگان

۱. خسته نمی‌شوند. ۲. نمی‌خوابند. ۳. دچار سهو نمی‌شوند. ۴. فراموشی به آنها راه ندارد. ۵. درباره خداوند دچار توهم نمی‌شوند. ۶. صفات مخلوقات را به خداوند نسبت نمی‌دهند. ۷. خدا را محدود در مکان نمی‌کنند. ۸. با مثل و نظیر به خداوند اشاره نمی‌نمایند.

ثُمَّ فَتَقَ مَا بَيْنَ السَّمَوَاتِ الْعُلَا، فَمَلَأَهُنَّ أَطْوَاراً مِنْ مَلَائِكَتِهِ، مِنْهُنَّ سُجُودٌ
لَا يَزْكَعُونَ، وَ رُكُوعٌ لَا يَنْتَصِبُونَ، وَ صَافُونَ لَا يَتَزَابِلُونَ، وَ مُسَبِّحُونَ لَا
يَسْأَمُونَ، لَا يَغْشَاهُمْ نَوْمُ الْعُيُونِ، وَ لَا سَهُوُ الْعُقُولِ، وَ لَا فِتْرَةُ الْأَبْدَانِ، وَ
لَا غَفْلَةُ النُّسِيَانِ، وَ مِنْهُمُ أَمْنَاءٌ عَلَى وَحْيِهِ، وَ أَلْسِنَةٌ إِلَى رُسُلِهِ، وَ مُخْتَلِفُونَ
بِقَضَائِهِ وَ أَمْرِهِ، وَ مِنْهُمُ الْحَفِظَةُ لِعِبَادِهِ، وَ السَّدَنَةُ لِأَبْوَابِ جَنَانِهِ، وَ مِنْهُمُ
الثَّابِتَةُ فِي الْأَرْضِينَ السُّفْلَى أَقْدَامُهُمْ، وَ الْمَارِقَةُ مِنَ السَّمَاءِ الْعُلْيَا
أَعْنَاقُهُمْ، وَ الْخَارِجَةُ مِنَ الْأَقْطَارِ أَرْكَانُهُمْ، وَ الْمُنَاسِبَةُ لِقَوَائِمِ الْعَرْشِ
أَكْتَاْفُهُمْ نَاكِسَةٌ دُونَهُ أَبْصَارُهُمْ، مُتَلَفِّعُونَ تَحْتَهُ بِأَجْنِحَتِهِمْ، مَضْرُوبَةٌ بَيْنَهُمْ
وَ بَيْنَ مَنْ دُونَهُمْ حُجُبُ الْعِزَّةِ وَ أَسْتَارُ الْقُدْرَةِ، لَا يَسْتَوَهُمُونَ رَبَّهُمْ
بِالتَّصْوِيرِ، وَ لَا يُجْرُونَ عَلَيْهِ صِفَاتِ الْمَصْنُوعِينَ، وَ لَا يَحْدُونَهُ بِالْأَمَاكِنِ،
وَ لَا يُشِيرُونَ إِلَيْهِ بِالنَّظَائِرِ.^۱

از روایات استفاده می‌شود که تعداد فرشتگان به قدری زیاد است که قابل مقایسه با تعداد انسان‌ها نیست. از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدند: آیا عدد

۱. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه اول، ص ۴۲ - ۴۱.

فرشتگان بیشتر است یا انسان‌ها؟ امام علیه السلام فرمود: سوگند به خدایی که جانم به دست اوست، فرشتگان خدا در آسمان‌ها بیشترند از عدد ذرات خاکهای زمین، و در آسمان جای پای نیست مگر آنکه در آنجا فرشته‌ای تسبیح و تقدیس خدا می‌کند.

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَا يَأْكُلُونَ وَلَا يَشْرَبُونَ وَلَا يَنْكِحُونَ وَإِنَّمَا يَعِشُونَ بِنَسِيمِ الْعَرْشِ؛^۱ فرشتگان غذا نمی‌خورند و آب نمی‌نوشند و ازدواج نمی‌کنند، بلکه با نسیم عرش الهی زنده‌اند.

از مطالب مشروحه و آیات کریمه و فرمایشات حضرت علی علیه السلام و دیگر ائمه اطهار علیهم السلام استفاده می‌شود که فرشتگانی با این اوصاف را نمی‌توان از ماده کثیف عنصری دانست. اما، آیا این موجودات مجرد مطلق‌اند یا مجرد نسبی؟ و آیا مجرد مطلق به غیر از ذات حضرت باری تعالی وجود دارد؟

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۱۷۴.

نزل وحی بر پیامبران

وَكَرَّمْتَهُمْ بِوَحْيِكَ^۱

به وسیله وحی خود آنها را گرامی داشتی.

یکی از پر بارترین مواهب پروردگار برای جهان انسانیت مسئله وحی و ارتباط پیامبران با خدا است. وحی سرچشمه علوم و معارف پیامبران الهی است.

وحی یعنی اخذ برنامه‌ها و دستورات الهی از جهان ماوراءالطبیعه توسط شخص پیامبر. وحی درکی است غیر عادی که به وسیله حس مخصوصی که ویژه حضرات رسولان الهی است، انجام می‌پذیرد.

ادراکات بشری از پدیده‌های طبیعی است که به وسایل مختلف در محیط فکر انسانی وارد می‌شوند. ولی آنچه پیامبران از طریق وحی درک می‌کنند، شباهتی به ادراکات بشری ندارد. انبیاء علیهم‌السلام با این حس مرموز بدون اسباب ظاهری با باطن جهان ارتباط دارند و پیام‌های الهی را بدون کم و کاست، و به صورت قوانین و دستورات (دین) در اختیار مردم قرار می‌دهند و کوچک‌ترین تصرفی در آن نمی‌کنند.

وحی در لغت

راغب در مفردات می‌گوید:

اصل الوحی الإشارة السریعة لتضمن الشزعة. قیل: أمر وحی، و ذلك یكون بالكلام علی سبیل الرمز. والتعرض و قد یكون بصوت مجرد عن التركيب، و

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۴.

بِإِشَارَةِ بَعْضِ الْجَوَارِحِ، وَبِالْكِتَابَةِ؛

وحی اشاره سریع است، خواه با کلام باشد یا صدای خالی از ترکیب کلامی و یا اشاره با
اعضاء (چشم و دست و سر) و یا با نوشتن.

فرق وحی و الهام

وحی آن علم خاصی است که شخص آن را در خود احساس می‌کند و یقین
دارد که از جانب خدا است، خواه واسطه‌ای در کار باشد یا نباشد.

ولی در الهام اگرچه حالت ادراک و یقین موجود است ولی شخص الهام شده
به سرچشمه آن آگاه نیست؛ ولی در خود علم و ادراکی بسان سایر وجدانیات
مانند گرسنگی و تشنگی، احساس می‌کند.^۱

وحی به هفت قسم تقسیم شده، و بعضی از آنها می‌تواند شاخه‌هایی داشته
باشد. و به حسب آن اقسام، موارد استعمال وحی در کتاب و سنت افزایش
می‌یابد. تفلیسی اقسام وحی را به ده وجه رسانده است و بعضی هم اقسام آن از
این عدد بیشتر دانسته‌اند؛ که از جمله آنها وحی تشریحی و تکوینی است.^۲

وحی تشریحی

وحی تشریحی همان است که به انبیاء فرستاده می‌شد؛ و فرمان‌ها و دستورات
الهی را از این طریق دریافت می‌کرده‌اند.

وحی تکوینی

همان استعدادها و غرایزی است که خداوند در درون موجودات مختلف قرار
داده است.

وحی در قرآن

در قرآن شریف وحی در معانی مختلفی به کار رفته است که بازگشت همه به
همان معنای اصلی است:

۱. سبحانی، رسالت جهانی پیامبران، ص ۱۹۸.

۲. وجوه القرآن.

۱. وحی به معنی «نبوت» که کراراً در قرآن مجید به کار رفته است:
 ﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا﴾؛^۱ خداوند با هیچ انسانی جز از طریق وحی سخن نمی‌گوید.

۲. وحی به معنای «الهام»، چه الهام خود آگاه (در مورد انسان‌ها) مانند:
 ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَاِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ...﴾؛^۲ به مادر موسی الهام کردیم که (در خواب) نوزادت را شیر ده و هرگاه از دست یافتن دشمن بر او ترسیدی او را به آغوش امواج دریا بسپار.

و چه در مورد الهام ناخود آگاه و غریزی، مانند الهام به زنبور عسل:
 ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ﴾؛^۳ پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد که خانه ای از کوه‌ها و درختان و داریست‌هایی که مردم درست می‌کنند، انتخاب کن.

یقیناً وحی در این آیه همان فرمان غریزه و گرایش‌های ناخود آگاهی است که خداوند در جانداران مختلف آفریده است.

۳. وحی به معنای اشاره، که در مورد حضرت ذکریا به کار رفته است:
 ﴿فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ وَ أَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾؛^۴ ذکریا با اشاره به مردم گفت: صبح و شام ذکر بگویید.

۴. وحی به معنی رساندن پیام مخفیانه، مانند آیه:
 ﴿...يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا...﴾؛^۵ شیاطین انسانی و غیر انسانی مطالب گمراه‌کننده را به طور مرموز و مخفیانه به هم می‌رسانند.

۱. سوره شوری، آیه ۵۱.

۲. سوره قصص، آیه ۷.

۳. سوره نحل، آیه ۶۸.

۴. سوره مریم، آیه ۱۱.

۵. سوره انعام، آیه ۱۱۲.

﴿...إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ...﴾^۱ و در حقیقت، شیطان‌ها به دوستان خود وسوسه می‌کنند تا با شما ستیزه نمایند.

یکی از نعمتهای بزرگ خداوند متعال برای انسان‌ها وحی و ارتباط پیامبران با خالق متعال است. نخست می‌فرماید: شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن گوید (زیرا او منزّه از جسم و جسمانیت است)، جز از طریق وحی به قلب او. ﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا...﴾^۲ هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز [از راه] وحی یا از فراسوی حجابی؛ یا شنیدن سخنان پروردگار از پشت حجاب ﴿أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ﴾^۳ همان‌طور که حضرت کلیم از طریق امواج صوتی که خداوند در فضا ایجاد می‌کرد، در کوه طور سخن می‌گفت و پاسخ می‌شنید. و یا از طریق فرستادن رسولی که پیام الهی را به او ابلاغ کند. ﴿أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا﴾^۴ آن‌گونه که جبرئیل امین بر رسول عالی قدر نازل می‌شد. آری، از بیان آیه فوق چنین نتیجه گرفته می‌شود که راه ارتباط پیامبران با خدا منحصر به سه راه است:

۱. وحی به قلب، مانند حضرت نوح علیه السلام که خداوند می‌فرماید: ﴿فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا...﴾^۵ به نوح علیه السلام گفتیم که کشتی را در حضور ما و مطابق فرمان ما بساز.
۲. سخن گفتن از پشت پرده، مانند سخن گفتن خداوند با موسی در کوه طور: ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا﴾^۶ سخن گفتن من وراء حجاب را شامل رویای صادقانه نیز دانسته‌اند.

۱. سوره انعام، آیه ۱۲۱.

۲. سوره شوری، آیه ۵۱.

۳. همان، آیه ۵۱.

۴. همان.

۵. سوره مؤمنون، آیه ۲۷.

۶. سوره نساء، آیه ۱۶۴.

۳. ارتباط از طریق ارسال رسول، آن گونه که در مورد نبی عالی قدر اسلام آمده است:

﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرَائِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾؛^۱ بگو کسی که دشمن جبرئیل باشد (دشمن خدا) است، چرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرد.

وحی به قلب گاهی در بیداری محقق شده که آیه فوق به آن اشاره دارد؛ و گاهی نیز الهام در عالم خواب و رؤیای صادقانه رخ می دهد، مانند خواب ابراهیم علیه السلام در مورد ذبح فرزندش، اسماعیل علیه السلام البته، بعضی این مورد را از مصادیق سخن گفتن من وراء حجاب دانسته اند، ولی نباید از نظر دور داشت که سه راه مزبور شاخه های اصلی وحی هستند. در عین حال هر یک از این شاخه ها هم شاخه های فرعی دیگری دارند. چنان که بعضی برآنند که نزول وحی از طریق فرستادن فرشته به چهار طریق صورت می گرفته است:

۱. فرشته بی آنکه بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر شود، بر قلب او وحی را القا می کرد. چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند:

«إِنَّ رُوحَ الْأَمِينِ نَفَثَ فِي رُوحِي أَنَّهُ لَنْ تَمُوتَ نَفْسٌ حَتَّىٰ تَسْتَكْمِلَ رِزْقَهَا فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاجْمَلُوا فِي الطَّبِّ؛ روح القدس این معنی را در من دمیده که هیچ کس نمی میرد تا روزی خود را به طور کامل بگیرد. بنابراین از معاصی پرهیزید و در طلب روزی حریص نباشد».

۲. گاهی فرشته به صورت انسانی در می آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را مخاطب قرار می داد، مانند ظهور جبرئیل به صورت وحید کلبی،^۲ که برادر رضاعی رسول عالی قدر اسلام بود و از زیباترین مردم آن زمان بود. هنگامی که جبرئیل به خدمت پیامبر اکرم می رسید، به دو صورت نمایان می شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وحید کلبی را در سال ۶ یا ۷ هجری به مأموریت نزد قیصر روم «هرقل» فرستاد،

۱. سوره بقره، آیه ۹۷.

۲. به نقل از وحید کلبی، از مجمع البحرین از ماده وحی.

و او تا زمان معاویه زنده بود.^۱

آیا جبرئیل به صورت اصلی بر رسول اکرم نازل شده است؟ آری، بیک وحی به چهره اصیلش، دو بار در تمام عمر آن حضرت نازل شد، ۱. در آغاز ارتباط و نزول وحی ﴿وَلَقَدْ زَااهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ﴾؛^۲ و قطعاً بار دیگر هم او را دیده است. ۲. در قضیه معراج.

جامع ترین سخن در زمینه وحی و تقسیمات آن، سخنی است که مولا امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب سؤال از وحی، فرمودند:

۱. وحی به معنای رسالت و نبوت:

﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ...﴾؛^۳ ما همچنان

که به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم؛ به تو [نیز] وحی کردیم؛

۲. وحی به معنای الهام:

﴿وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ...﴾؛^۴ پروردگار تو به زنبور عسل وحی [= الهام

غریزی] کرد.

۳. وحی به معنای اشاره:

﴿فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَ

عَشِيًّا﴾؛^۵ پس از محراب بر قوم خویش در آمد و ایشان را آگاه گردانید که روز

و شب به نیایش پردازید.

۴. وحی به معنای تقدیر:

﴿وَ أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا﴾؛^۶ خداوند در هر آسمانی تقدیر و تدبیر لازم

را فرمود.

۱. لغت نامه دهخدا.

۲. سوره نجم، آیه ۱۳.

۳. سوره نساء، آیه ۱۶۳.

۴. سوره نحل، آیه ۶۸.

۵. سوره مریم، آیه ۱۱.

۶. سوره فصلت، آیه ۱۲.

۵. وحی به معنای امر:

﴿وَإِذْ أَوْحَيْنَا إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي﴾^۱؛ به خاطر بیاورید

وقتی را که به حواریین امر کردم که به من و فرستاده من ایمان بیاورید.

۶. وحی به معنای دروغ پردازی:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ

إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا﴾^۲؛ این چنین در برابر هر پیامبری دشمنی از

شیاطین و جن قرار دادیم که سخنان فریبنده و دروغ را مخفیانه به یکدیگر

می گفتند.

۷. وحی به معنای خبر:

﴿وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ...﴾^۳؛ آنها

را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند و انجام کارهای نیک را

به آنها خبر دادیم.

وحی و مشتقات به دو گونه است: وحی تشریحی و وحی تکوینی. وحی

تشریحی همان است که بر پیامبران علیهم السلام نازل می شد؛ و وحی تکوینی همان غرایز

و استعدادهایی است که خداوند در درون و ذات موجودات گوناگون جهان قرار

داده است.^۴

حقیقت وحی

درباره ماهیت وحی سخنان بسیاری گفته شده است، ولی چون فهم این

ارتباط از محدوده توانایی ما بیرون است، تصوّر درست و روشنی از این

۱. سوره مائده، آیه ۱۱۱.

۲. سوره انعام، آیه ۱۱۲.

۳. سوره انبیاء، آیه ۷۳.

۴. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۵۴.

موضوع نمی توانیم داشته باشیم. آیا وحی نبوغ فکری است؟ آیا وحی اتصال فوق العاده نفس پیامبر ﷺ با «عقل فعال» است که سایه آن بر حس مشترک و خیال نیز گسترده می باشد؟ آیا وحی یکی از مظاهر شعور باطن است؟ یقیناً هیچ کدام از اینها نیست. و بر هر یک از این تعریفها اشکالاتی وارد شده است. تنها مطلب معقول، وجود امکان چنین ارتباط مرموزی است. به قول مرحوم شیخ الرئیس ابوعلی سینا: هر امر عجیبی که می شنوی، آن را انکار مکن و در بقعه امکان قرار ده، مادام که دلیل قاطعی مانع از آن نشود.

حالات پیامبر ﷺ در هنگام نزول وحی

از امام صادق علیه السلام سؤال شد:

آن حالت مدهوشی که به رسول خدا دست می داد، چه بود؟ امام فرمود: در هنگامی که بین او و خداوند واسطه ای نبود و خداوند مستقیماً بر او تجلی می کرد، این حالت به او دست می داد.^۱

امام صادق علیه السلام فرمود:

«كَانَ جِبْرَائِيلُ إِذَا أَتَى النَّبِيَّ ﷺ قَعَدَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَعْدَةَ الْعَبْدِ؛ وَكَانَ لَا يَدْخُلُ حَتَّى يَسْتَأْذِنَهُ؛^۲ آن گاه که جبرئیل حضور پیامبر می آمد، همچون بندگان در مقابل آن حضرت می نشست و هرگز بدون اجازه وارد نمی شد.»

و در جای دیگر می فرماید:

«مَا عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ جِبْرَائِيلُ ﷺ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ إِلَّا بِالتُّوفِيقِ؛^۳ رسول خدا ﷺ نمی دانست جبرئیل از طرف خدا است، مگر از طریق توفیق الهی.»

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۵۶ و شیخ صدوق، التوحید، ص ۲۱۵.

۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۵۶.

۳. همان.

خداوند متعال نزول وحی (قرآن) را قول ثقیل خوانده است. سنگین بودن از ابعاد گوناگون، از نظر محتوا و از نظر مفهوم آیات شریفه، از نظر تبلیغ و سختی های ابلاغ. ابن عباس در این باره می گوید:

هنگامی که بر رسول خدا ﷺ وحی نازل می شد، احساس درد شدید می کرد و سرشان درد می گرفت و در خود سنگینی فوق العاده احساس می فرمودند.^۱

و خداوند در قرآن می فرماید: ما به زودی گفتار سنگین القاء می کنیم. و ابن عباس می گوید: من شنیده ام که جبرئیل شصت هزار بار به پیامبر ﷺ نازل شده است.

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۶۱.

علم پیامبران

وَرَفَدَتْهُمْ بِعِلْمِكَ^۱.

و با علم خود از آنها پذیرایی کردی.

علم و آگاهی از دو طریق به دست می آید: ۱. از طریق اکتساب، تعلیم و تعلم. ۲. با افاضه و اشراقات الهیه و معنوی، یعنی علم لدنی، که بی واسطه دریافت می شود. علم لدنی علمی است که در آن هیچ واسطه‌ای بین متعلم و معلم وجود ندارد.

علم دو علم است اول کسبی که در آموزی چو در مکتب صبی
علم دیگر چشمه یزدان بود ریشه او در میان جان بود
چون سلسله انبیاء و ائمه علیهم السلام انسان‌های کامل هستند، علم آنها لدنی است؛ یعنی بین آنها و خداوند متعال واسطه‌ای در تعلیم وجود ندارد. ولی علوم غیر پیامبران و ائمه اکتسابی است، حتی فرشتگان هم علوم را با واسطه فرامی گیرند، خداوند در قضیه جعل خلافت حضرت آدم علیه السلام می فرماید:

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ...﴾^۲؛ ما حقایق و معارف را به حضرت آدم تعلیم دادیم؛ و سپس آنها را بر ملائکه عرضه کردیم. شایان توجه است که منظور از این اسما که به حضرت آدم علیه السلام تعلیم داده شده، الفاظ و مفاهیم نیستند، زیرا در آن مقام جای قرار دادن لفظ برای معنی نیست، بلکه آن جا بحث حقایق است.

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۴ و سید ابن طاوس، اقبال، ص ۲۹۵.

۲. سوره بقره، آیه ۱.

و درباره خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله می فرماید: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ»؛^۱ «روح الامین» آنرا بر دلت نازل کرد، تا از [جمله] هشداردهندگان باشی؛ «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى»؛^۲ آنکه قدرتش فوق العاده است او را تعلیم داد. و آن ذات مقدس پروردگار است. حضرت جبرائیل نه واسطه وحی بود و نه معلم. و تعبیر / «عَلَّمَهُ» را قرآن شریف در مورد جبرئیل به کار نبرده است.

خداوند به آدم علیه السلام اسرار آفرینش را آموخت تا همه اسرار مادی و معنوی موجودات را بشناسد؛ و از اسامی و خواص آنها آگاه شود. و او را به فلسفه وجود آشنا ساخت. استعدادی به او ارزانی داشت تا قدرت نام گذاری اشیا را پیدا کند (نه اینکه عین آنها را به او نشان دهد). اعطای این استعداد از نعمت های بزرگی است که به واسطه آن توان نوشتن و تنظیم کتاب عاید انسان شده است. و اگر این استعداد نبود، علوم پیشینیان به آیندگان منتقل نمی شد. ولی این استعداد در فرشتگان نبود. یعنی ساختمان وجودی آنها استعداد چنین تعلیماتی را نداشت. آنچه هم به آنها داده شده، از قبیل عبادت و تقدس، از رهگذر تعلیم انسان کامل است. اینکه فرشتگان می گویند: «...نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ...»^۳ ما تو را از هر عیب و نقص تنزیه می کنیم، برای آن است که انسان های کامل تسبیح و تقدیس را به آنان یاد داده اند.

علی علیه السلام فرمود:

إِنَّا آلُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله كُنَّا أَنْوَاراً حَوْلَ الْعَرْشِ، فَأَمَرَنَا اللَّهُ بِالتَّسْبِيحِ فَسَبَّحْنَا
فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا، ثُمَّ أَهْبَطْنَا إِلَى الْأَرْضِ، فَأَمَرَنَا اللَّهُ بِالتَّسْبِيحِ
فَسَبَّحْنَا، فَسَبَّحَتْ أَهْلُ الْأَرْضِ بِتَسْبِيحِنَا، فَإِنَّا نَحْنُ الصَّافُونَ وَ إِنَّا لَنَحْنُ
الْمُسَبِّحُونَ.^۴

۱. سوره شعرا، آیات ۱۹۲-۱۹۳.

۲. سوره نجم، آیه ۵.

۳. سوره بقره، آیه ۳۰.

۴. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۸۸؛ استرآبادی، تأویل الآیات، ص ۴۸۷.

یعنی، ما تسبیح و تقدیس را به فرشتگان و انسان‌ها آموختیم. و آنان را به اندازه سعه و گنجایش وجودیشان، از حقایق عالم، آگاه کردیم. تمامی انبیاء علیهم‌السلام انسان‌های کامل هستند و خداوند متعال معلم آنها است و آگاهی آنان لدنی است. ولی بعضی از انبیاء علیهم‌السلام بر بعضی دیگر، بنص قرآن شریف برتری داده شدند.

﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ...﴾^۱؛ برخی از آن پیامبران را بر

برخی دیگر برتری بخشیدیم.

﴿...وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ...﴾^۲؛ در حقیقت، بعضی از انبیاء را

بر بعضی برتری بخشیدیم.

ولی برتری و تفضیل بعضی از آنها، مانع از اشتراک آنها در اصول کلی نیست. دانشمندان اسلامی توحید را به چند نوع تقسیم کرده‌اند:

۱. توحید ذات، ۲. توحید صفات، ۳. توحید افعال، ۴. توحید عبادت.

بحث ما به مناسبت این فراز از دعا اشاره‌ای است به توحید صفات. منظور از توحید صفات این است که صفات خدا عین ذات اوست؛ یعنی اگر می‌گوییم خدا عالم است یعنی خدا عین علم است، نه اینکه به این معنی باشد که ذات خدا جدا و علم او جدا باشد، همین‌طور نسبت به بقیه صفات او. خدا عین قدرت است، عین حیات است و مانند آن.

اگر غیر این باشد، نتیجه این می‌شود که خداوند از دو جزء (ذات و صفت) مرکب باشد و ترکیب مستلزم احتیاج و نیاز است؛ و نیاز با خدا بودن که باید از هر جهت غنی و بی‌نیاز باشد، سازگار نیست. و هرگاه بگوییم که خداوند از ترکیب «ذات» و «صفت» پدید آمده است، در این صورت خداوند مرکبی می‌شود که به اجزای خود نیازمند است. یعنی اگر هر یک از این دو جز نباشد،

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۳.

۲. سوره اسراء، آیه ۵۵.

خدایی وجود نخواهد داشت. برحسب بعضی آیات شریفه قرآن علم الهی قابل افاضه است. و به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله فرمان می دهد که رو به درگاه او آورد و چنین نیایش کند: «رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»؛^۱ پروردگارا بر دانش من بیفزای.

در مورد دانش سلیمان و داود می فرماید: «وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا»؛^۲ و به هر یک از دو پیغمبر خویش حکمت و دانش ارزانی داشتیم.

در مورد حضرت آدم می فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»؛^۳ و خدا همه مفاهیم و نامها را به آدم آموخت.

به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ»؛^۴ و خدا کتاب و حکمت را بر تو فرو فرستاد و آنچه نمی دانستی به تو آموخت.

از روایات مأثوره هم استفاده می شود که ذات مقدس الهی دو نوع علم دارد. اول علم اختصاصی که مختص به خود آن ذات اقدس است. دوم علم افاضی که به انبیا و اولیا و ملائکه افاضه می شود.

امام باقر علیه السلام فرمود:

«إِنَّ لِلَّهِ عِلْمَيْنِ، عِلْمًا مَبْدُولًا، وَعِلْمًا مَكْفُوفًا فَأَمَّا الْمَبْدُولُ فَاتَّه لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ يَعْلَمُهُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّسُلُ إِلَّا نَحْنُ نَعْلَمُهُ، وَأَمَّا الْمَكْفُوفُ فَهُوَ الَّذِي عِنْدَ اللَّهِ فِي أَمِّ الْكِتَابِ»؛^۵

خداوند متعال دوگونه علم دارد: علم افاضی و علم اختصاصی، علم افاضی علمی است که به ملائکه و انبیا افاضه می شود و ما هم از آن علم بهره می بریم؛ و اما علم اختصاصی متعلق به خود اوست و در ام الكتاب محفوظ است.»

۱. سوره طه، آیه ۱۱۴.

۲. سوره انبیاء، آیه ۷۹.

۳. سوره بقره، آیه ۳۱.

۴. سوره نساء، آیه ۱۱۳.

۵. بحار الانوار، ج ۴، ص ۸۹.

خداوند خلفای الهیه را به زیور علم مزین فرمود؛ چنان علمی که از رهگذر تعلیم و تعلم نیست. «العلم نورٌ یقذفه الله فی قلب من یشاء». سرپرستی خلق و تصدی این مسئولیت عظیم بر عهده کملین و برگزیدگان و نخبه‌هایی است که همه مزایا را واجد باشند. جانشینان و اوصیای آنها نیز چنین‌اند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام چون خود پیامبر گرامی است، جز در نبوت. زیرا به نصّ قرآن علی علیه السلام نفس و جان رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ «أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ». و ائمه دیگر واجد همه این کمالات‌اند.

مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«لو تُنیت الوسادة لحکمتُ بین اهل القرآن بالقرآن؛ حتی یزهر الی الله. و لحکمتُ بین اهل التوریه بالتوریه حتی یزهر الی الله. و لحکمتُ بین اهل الانجیل بالانجیل حتی یزهر الی الله. و لحکمتُ بین اهل الزبور بالزبور حتی یزهر الی الله... و لولا آیه فی کتاب الله لانباتکم بما یکون حتی تقوم الساعة؛

اگر کرسی داوری را برای من بگذارند، خواهی دید که در میان رهروان قرآن به وسیله قرآن داوری می‌کنم تا نور و روشنایی آن تا بارگاه خدا فروغ افکن گردد، و در میان پیروان تورات به وسیله تورات داوری می‌کنم و در میان پیروان انجیل به وسیله کتابشان داوری می‌نمایم. و در میان پیروان زیور به وسیله زیور داوری می‌کنم... اگر آیه‌ای در قرآن نبود که مرا بازدارد از همه رویدادهای آینده تا برپایی رستاخیز شما را آگاه می‌ساختم».

رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ائمه طاهرین اولین موجودی هستند که خداوند متعال انوار آنها را آفریده است. و این معلمان نه فقط برای تعلیم انسان آمده‌اند، بلکه به فرشتگان نیز راه و رسم عبادت را آموختند.

ابوالصلت هروی از حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیه السلام و آن حضرت از جدّ بزرگوارش مولای پرهیزگاران و آن حضرت نیز از پیامبر

اکرم ﷺ نقل می کند که:

«یا علی، ما خلق الله خلقاً افضل مني ولا اكرم مني. يا علي ان الله فضل انبياءه المرسلين على ملائكة المقربين؛ وفضلتي على جميع النبيين والمرسلين. والفضل من بعدي لك يا علي وللائمة من بعدك و ان الملائكة لخذامنا و خدام محبيننا. لولا نحن ما خلق الله آدم ولا حوا ولا الجنة ولا النار ولا السماء ولا الارض، فكيف لا نكون افضل من الملائكة؟ و قد سبقناهم الى معرفة ربنا و تقديسه، لان اول ما خلق الله خلق ازواحن نوراً واحداً اشتغظوا امرنا، فسبحنا التلعن الملائكة انا مخلوق و انه منزّه عن صفاتنا فسبخت الله الملائكة بسبيحنا؛^۱

یا علی، خدا مخلوقی را نیافرید که ارجمندتر و برتر از من باشد... یا علی، خدا پیامبران مرسل خود را بر ملائکه و مقربین برتری بخشید و ما را بر همه پیامبران و فرشتگان برتر داشت. و برتری بعد از من برای تو است و پس از تو برای ائمه علیهم السلام است. فرشتگان خدمتگزاران ما و خادمین دوستداران ما می باشند. و اگر ما نبودیم (خدا ما را نمی آفرید) خدا آدم و حوا و بهشت و آسمان و زمین را نمی آفرید. چگونه و چرا برتر از ملائکه نباشیم؟ درحالی که ما در شناختن پروردگار و تقدیس او بر ملائکه سبقت گرفتیم؛ چه اینکه نخستین مخلوق ارواح ما بود که به توحید و تمجید و ستایش وی زیان گشود. سپس ملائکه را آفرید، وقتی آنها ارواح ما را نور واحدی یافتند، مقام ما را بزرگ پنداشتند و ما تسبیح گفتیم تا ملائکه بدانند ما مخلوق هستیم و خدا از صفات ما منزّه است و بدین سان ملائکه پس از تسبیح ما تسبیح گفتند».

پیامبران وسایل فیض خداوند

وَجَعَلْتَهُمُ الذَّرِيعَةَ إِلَيْكَ وَ الْوَسِيلَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ.

و ایشان را واسطه به سوی خود، و وسیله به سوی خوشنودی خود قرار دادی.

راغب اصفهانی، در کتاب «مفردات فی غریب القرآن» در تعریف وسیله

می گوید:

«الْوَسِيلَةُ التَّوَصُّلُ إِلَى الشَّيْءِ بِرَغْبَةٍ؛ وَسِيلَةُ تَقَرُّبٍ جَسْتَنَ بِهِ شَيْءٌ مِنْ رُوحِيَّةٍ»

علاقه و رغبت است».

بر این معنی آیه زیر است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ

لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ»؛^۱ ای کسانی که ایمان آورده اید، پرهیزگاری پیشه کنید، و

وسيله ای برای تقرب به خدا انتخاب نمایید، و در راه او جهاد کنید. باشد که

رستگار شوید.

بنابراین «وسيله» معنی وسیعی دارد و چیزی را که باعث نزدیک شدن به

پیشگاه اقدس باری تعالی شود، شامل می گردد؛ و مهم ترین آنها، ایمان به خدا و

پیامبر اکرم ﷺ، جهاد، عبادت، زکات، صلّه رحم، انفاقات واجبه و مستحبّه

می باشد.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این باره می فرماید:

«إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى، الْإِيمَانُ بِهِ

وَ بِرَسُولِهِ. وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ فَإِنَّهُ ذِرْوَةٌ الْإِسْلَامِ، وَ كَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ،

فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ. وَ إِقَامُ الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا الْمِلَّةُ، وَ إِيتَاءُ الزَّكَاةِ فَإِنَّهَا فَرِيضَةٌ
وَاجِبَةٌ وَ صَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِنَّهَا جُنَّةٌ مِنَ الْعِقَابِ. وَ حَجُّ الْبَيْتِ وَ
اعْتِمَارُهُ فَإِنَّهُمَا يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَ يَزَحْضَانِ الدَّنْبَ وَ صَلَاةُ الرَّحِمِ فَإِنَّهَا مَثْرَاةٌ
فِي الْمَالِ، وَ مَنْسَأَةٌ فِي الْأَجْلِ، وَ صَدَقَةُ السَّرِّ فَإِنَّهَا تُكَفِّرُ الْخَطِيئَةَ. وَ
صَدَقَةُ الْعَلَانِيَةِ فَإِنَّهَا تَدْفَعُ مِئَةَ الشُّوْءِ، وَ صَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ فَإِنَّهَا تَقِي
مَصَارِعَ الْهَوَانِ؛^۱

و بهترین چیزی که به وسیله آن، می توان به خدا نزدیک شد، ایمان به خدا و
پیامبر او، و جهاد در راه خدا است که قله کوهسار اسلام است، و همچنین کلمه
اخلاص (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) که همان فطرت توحید است. و برپا داشتن نماز که آیین
اسلام است. و زکات است که فریضه واجب است، و روزه ماه رمضان که سپری
است در برابر گناه و کیفرهای الهی. و حج و عمره که فقر و پریشانی را دور
می کند و گناهان را می شوید. و صلوات رحم که ثروت را زیاد، و عمر را طولانی
می کند، انفاق های پنهانی که گناهان را جبران می نماید. و انفاق آشکار که
مرگ های ناگوار و بد را دور می سازد، و کارهای نیک که انسان را از سقوط
نجات می دهد».

گام نهادن در جای پای پیامبر و امامان عليهم السلام و پیروی از آنها، موجب قرب و
نزدیکی به خدا می باشد.

قرآن و توسل

از بعضی آیات کریمه استفاده می شود که وسیله قرار دادن انسان شایسته و
صالح در پیشگاه خداوند به هیچ وجه ممنوع نیست و منافات با توحید ندارد.
۱. در سوره مبارکه نساء می فرماید:

﴿... وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمْ

۱. فیض الاسلام، نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹، ص ۱۲۶.

الرَّسُولُ لَوْ جَدُّوا اللَّهَ تَوَاباً رَحِيماً؛^۱ اگر آنها وقتی به خود ستم کردند و مرتکب گناهی شدند به سراغ شما می آمدند و از خداوند طلب آمرزش می کردند و تو هم برای آنها طلب بخشش می کردی، خدا را توبه پذیر و رحیم می یافتند.

۲. همچنین در سوره مبارکه یوسف می فرماید: وقتی بشیر همان بشارت دهنده وصال که حامل پیراهن یوسف علیه السلام بود، خدمت حضرت یعقوب علیه السلام آمد و پیراهن را به صورت ایشان انداخت، حضرت یعقوب علیه السلام که دیدگان بی فروغش قدرت دیدن پیراهن را نداشت. احساس کرد که بوی آشنایی از آن به مشام می رسد؛ و در یک لحظه احساس کرد تمام وجودش روشن شده است، دیگر غم ها و اندوه ها، پایان یافته و از همه جا فریاد شادی بلند شده و نسیم رحمت از هر سو می وزد، حضرت یعقوب احساس کرد که چشمانش روشن شده و همه جا را می بیند.

﴿فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا...﴾؛^۲ پس چون مژده رسان آمد، آن [پیراهن] را بر چهره او انداخت، پس بینا گردید.

برادران یوسف علیه السلام و همه نزدیکان اشک شوق و شادی ریختند، حضرت یعقوب علیه السلام با لحنی قاطع به آنها فرمود:

﴿قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ نگفتم من از خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید؟

وقتی این معجزه شگفت انگیز را همه مشاهده کردند، برادران جسور، سخت در فکر فرو رفتند و به رفتار نادرست خود نسبت به یوسف علیه السلام، و به گذشته تاریک خود می اندیشیدند و راستی چه گذشته سراپا عصیان که چشم تنگی و حسد، آنها را بر آن همه ناروایی واداشته بود. انقلابی در وجودشان پدید آمد و به فکر جبران گذشته برآمدند. به دامن پدر در آویختند و عرضه داشتند:

۱. سوره نساء، آیه ۶۴.

۲. سوره یوسف، آیه ۹۶.

﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾؛^۱ ای پدر، از خدا بخواه که خطاها و گناهان ما را ببامرزد، که ما گناهکار و خطاکار بودیم.

چقدر تحسین برانگیز است که انسان وقتی متوجه اشتباهات خود می شود، فوراً برگردد و توبه کند و به فکر اصلاح و جبران اعمال ناشایست و خلاف خود بیفتد؛ و با شفیع قرار دادن رسول خدا ﷺ و ائمه هدی ﷺ از خداوند متعال عازانه و مخلصانه بخواهد که گناهان و خطاهای او را ببخشد.

یعقوب علیه السلام این پیامبر بزرگ که ظرفیت و جودیش از هر اقیانوسی گسترده تر است، بدون آنکه آنها را ملامت و سرزنش کند؛ به آنها وعده داد که من به زودی برای شما از پروردگارم آمرزش می طلبم.

﴿قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي﴾؛ گفت: به زودی از پروردگارم برای شما آمرزش می خواهم، و امیدوارم که از گناهان شما درگذرد، زیرا او آمرزنده و رحیم است. ﴿إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^۲

۳. ﴿الَّذِينَ يَخْمَلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴾؛^۳ فرشتگانی که حاملان عرشند و فرشتگانی که در اطراف و گرداگرد عرش قرار دارند، تسبیح و حمد خدا می گویند، به او ایمان دارند و برای مؤمنین استغفار می کنند. گفتار آنها این است: پروردگارا، رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته (تو از معاصی بندگان باخبری و نسبت به آنها رحیمی) بارالها، آنها که توبه کرده اند و پیروی از طریق تو می کنند را ببامرز و آنها را از عذاب دوزخ نگهدار.

﴿رَبَّنَا وَادْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنِ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ

۱. سوره یوسف، آیه ۹۷.

۲. سوره یوسف، آیه ۹۸.

۳. سوره غافر، آیه ۷.

أَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛^۱ پروردگارا آنها را در باغ‌های بهشت جاویدان که به آنها وعده فرموده‌ای داخل فرما. و صالحان از پدران و پسران و فرزندان آنها را چرا که تو بر هر چیز توانایی.

«وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛^۲ آنها را از بدی‌ها نگاه دار که هرکس را در آن روز از بدی‌ها نگهداری، رحمتت را شامل حال او قرار داده‌ای؛ و این است رستگاری بزرگ.

توسل در روایات

روایات متعددی نیز از فریقین در دست داریم که معنی توسل به خوبی از آنها استفاده می‌شود. از جمله: صاحب کتاب «التَّوَسُّلُ إِلَى حَقِيقَةِ التَّوَسُّلِ» که در موضوع توسل معروف به سخت‌گیری است. ۲۶ حدیث از مآخذ مختلف نقل می‌کند، احادیثی که نتوانسته است آنها را نادیده انگارد؛ زیرا این احادیث به حد توأتر رسیده است. برخی از این روایات به شرح زیر است:

۱. ابن حجر مکی در کتاب «صواعق» نقل می‌کند از پیشوای معروف اهل تسنن «امام شافعی» که او به اهل بیت پیامبر ﷺ توسل جست و چنین می‌گفت:

أَلِ النَّسَبِ ذَرِيعَتِي وَ هُمْ إِلَيْهِ وَسِيلَتِي
أَرْجُوَابِهِمْ أُعْطِيَ غَدَاً بِيَدِ الْيَمِينِ صَحِيفَتِي

خاندان پیامبر وسیله من هستند؛ در پیشگاه خداوند وسایل تقرب من می‌باشند. امیدوارم به وسیله آنها فردای قیامت، نامه عمل من به دست راستم سپرده شود.

۲. بیهقی نقل می‌کند که در زمان خلافت خلیفه دوم، قحطی شد. بلال حبشی

۱. سوره غافر، آیه ۸.

۲. سوره غافر، آیه ۹.

مؤذن رسمی رسول خدا ﷺ با جمعی از صحابه، کنار قبر پیامبر عالی قدر ﷺ آمد و چنین گفت:

«يَا رَسُولَ اللَّهِ اسْتَسْقِ لِأُمَّتِكَ... فَانَّهُمْ قَدْ هَلَكُوا؛ ای رسول خدا ﷺ، از خداوند برای امتت باران بخواه... که ممکن است هلاک شوند».

۳. صحیح «دارمی» از ابی الجوزاء نقل می کند:

«سالی در مدینه قحطی سختی پدید آمد. بعضی به عایشه شکایت بردند. عایشه دستور داد که بر فراز قبر رسول خدا ﷺ، روزنه‌ای در سقف ایجاد کنند تا به برکت قبر رسول خدا ﷺ، خداوند باران نازل فرماید. این عمل را انجام دادند؛ و باران فراوانی بارید».

۴. «ابن حجر» در کتاب الخیرات الحسان می گوید:

«امام شافعی در روزگاری که در بغداد به سر می برد، به زیارت قبر ابوحنیفه می رفت و برای قضاء حوائجش به ابوحنیفه متوسل می شد».

۵. دانشمند معروف عالم تسنن «سمهودی» صاحب کتاب «وفاء الوفاء» دربارهٔ توسل می گوید:

«مدد گرفتن و طلب شفاعت در پیشگاه خداوند از پیامبر، هم قبل از تولد آن حضرت و هم بعد از ولادتش مجاز است. همچنین، بعد از رحلت، در دوران برزخ و روز قیامت».

آن گاه به این روایت استناد می کند که: خلیفهٔ دوم گفت که: آدم ابوالبشر روی اطلاعی که از خلقت پیامبر اسلام در آینده داشت، به پیشگاه خداوند چنین عرضه داشت:

«يَا رَبِّ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ لِمَا غَفَرْتَ لِي؛ ا خداوندا، به حق محمد ﷺ از تو تقاضا می کنم که مرا ببخشی».

۶. راویان حدیث از جمله «نسایی» و «ترمذی» دانشمندان معروف

اهل تسنن، نقل می کنند که:

مرد ناینایی از محضر رسول خدا ﷺ تقاضای دعا کرد. برای آنکه خداوند نعمت بینایی به او عطا کند، پیامبر عالی قدر به او دستور داد که چنین دعا کند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَآتُوجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكَ إِلَى رَبِّي حَاجَتِي لِتَقْضِيَ إِلَيَّ، اللَّهُمَّ شَفِّعْهُ فِيَّ؛^۱ خداوند! من از تو به خاطر پیامبرت، پیامبر رحمت تقاضا می کنم و به تو روی می آورم، ای محمد ﷺ، به وسیله تو به سوی پروردگارم، برای انجام حاجتم متوجه می شوم، خداوند! او را شفیع من قرار ده.»

این حدیث را علمای معروف عامه هم درست می دانند. حتی نویسنده معاصر وهابی، «رفاعی» که کوشش می کند احادیث توصل را بی اعتبار سازد، در مورد این حدیث می گوید: «تردید نیست که این حدیث صحیح و مشهور است...»^۲

۷. مرد حاجتمندی در روزگار عثمان، کنار روضه رسول خدا ﷺ آمد، و نماز خواند و چنین دعا کرد:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَآتُوجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ، نَبِيِّ الرَّحْمَةِ، يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي أَتُوجَّهُ بِكَ إِلَى رَبِّكَ أَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي؛^۳ خداوند! من از تو تقاضا می کنم و به وسیله پیامبر ما محمد ﷺ، پیامبر رحمت رو به سوی تو می کنم. ای محمد ﷺ، من به وسیله تو متوجه پروردگار تو می شوم تا اینکه مشکلم حل شود.

چیزی نگذشت که مشکل این شخص حل شد.»

۸. عطیه عوفی، از «ابوسعید خدری» نقل می کند که رسول گرامی اسلام ﷺ

فرمود:

۱. همان، ص ۱۳۷۲.

۲. التوصل الى حقيقة التوصل، ص ۱۵۸.

۳. همان، ص ۱۳۷۳.

هرکس برای نماز از منزل خود بیرون رود؛ و در این حال دعای زیر را بخواند با رحمت خدا روبرو می‌گردد و هزار فرشته برای او طلب آمرزش می‌کنند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ السَّائِلِينَ عَلَيْكَ وَ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مَمَشَايَ هَذَا فَإِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَ لَا بَطْرًا وَ لَا رِيَاءً وَ لَا سُمْعَةً وَ خَرَجْتُ إِتْقَاءَ سَخَطِكَ وَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِكَ فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُعِيدَنِي مِنَ النَّارِ وَ أَنْ تَغْفِرَ لِي ذُنُوبِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ»^۱

پروردگارا! از تو درخواست می‌کنم به حق سؤال کنندگان و به حرمت گام‌هایی که به سوی تو برمی‌دارم، من از روی نافرمانی و برای خوش‌گذرانی، و یا رياء و شمه از خانه بیرون نیامده‌ام. من برای پرهیز از خشم تو و تحصیل رضای تو خارج شده‌ام، از تو می‌خواهم مرا از آتش باز داری، و گناهان مرا ببخشی، زیرا جز تو کسی گناهان را نمی‌بخشد».

هنگامی که فاطمه دختر اسد، درگذشت، رسول خدا ﷺ پس از اطلاع از مرگ وی بر بالین او نشست و فرمود: ای مادرم، پس از مادرم، خدا تو را رحمت کند. سپس از اسامة بن زید، ابویوب، عمر بن الخطاب و غلام سیاهی خواست تا قبری آماده سازند، وقتی قبر آماده شد، پیامبر خدا ﷺ با دست خود لحدی ساخت و خاک آن را با دست خود درآورد، و در قبر رو به پهلو دراز کشید و این چنین دعا کرد: خدایی که زنده می‌کند و می‌میراند و او زنده است و نمی‌میرد. فاطمه مادرم، دختر اسد، را بیامرز و جایگاه او را وسیع قرار ده، به حق پیامبرت و پیامبرانی که پیش از من بودند.^۲

راستی چقدر تأسف آور است که وهابیت دشمنی با بزرگان دین و اهل بیت علیهم‌السلام را سرسختانه دنبال کرده‌اند تا آنجا که گروه وهابی، دشمنی با

۱. پند احمد، ج ۳، حدیث ۲۱.

۲. کشف الارتیاب، ص ۳۱۲.

بزرگان دین و اهل بیت علیهم السلام را به آنجا کشانده‌اند که حتی موالید و وفیات آنها را حرام و بدعت می‌دانند و اجتماع در جلسات و محافل بزرگداشت آنان را خلاف و گناه می‌شمرند.^۱

«محمد حامد فقهی» رئیس جماعات «انصار السنة المحمدیة» در پاورقی‌های خود بر «الفتح المجید» چنین می‌نویسد:

«الذِّكْرِيَّاتُ الَّتِي مَلَأَتْ الْبِلَادَ بِأَسْمِ الْأَوْلِيَاءِ هِيَ نَوْعٌ مِنَ الْعِبَادَةِ لَهُمْ وَ تَعْظِيمُهُمْ؛^۲ یادواره‌ها و برپا کردن مجالس جشن در ایام ولادت یا وفات اولیا، پرستش آنان حساب می‌شود و یک نوع عبادت و تعظیم نسبت به آنان است».

شایان ذکر است که «بن باز» مفتی سعودی که هر نوع بزرگداشت را برای میلاد مسعود حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله بدعت و حرام می‌داند، خود، «فیصل سعودی» را در دوران سلطنتش امیرالمؤمنین خطاب می‌کرد. و این عمل به قدری زننده بود که حتی «خان» هم فهمید. و فیصل سعودی از پذیرش این لقب متواضعانه عذر خواست.^۳ و بزرگی که به گفته‌اش اعتماد دارم، نقل کرده است که همین «بن باز» با کمال صراحت مفتخرانه اعلام کرد: «چهل سال در مسجد النبی صلی الله علیه و آله نماز خواندم و یک بار توجه به قبر پیامبر نکردم و نگفتم السلام عليك يا رسول الله».

آیا هر احترام و تکریمی عبادت است؟ خداوند متعال در قرآن شریف گروهی از انبیا و اولیا را با عباراتی بلند و رسا ستوده است. از جمله درباره حضرت زکریا علیه السلام و حضرت یحیی علیه السلام می‌فرماید:

﴿...إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا

۱. همان.

۲. فتح المجید، ص ۱۵۴.

۳. سبحانی، آیین و هابیت، ص ۱۷۶.

خَاشِعِينَ؛^۱ آنان که به کارهای نیکو می‌شتافتند و با امید و بیم ما را می‌خواندند و در برابر ما فروتن بودند.

بنابراین وقتی ما، حضرات انبیا و اولیا را توصیف می‌کنیم و محافل بزرگداشت تشکیل می‌دهیم، جز پیروی از قرآن مجید کاری انجام نداده‌ایم. اما در منابع شیعه موضوع توسل به پیامبر ﷺ و امامان و صالحین به قدری روشن است که تصور نمی‌کنم احتیاجی به نقل حدیث باشد. شایان ذکر است که هرگز مقصود از توسل این نیست که از شخص پیامبر ﷺ یا امام علیؑ مستقلاً تقاضا کنند، بلکه منظور این است که با انجام اعمال صالح یا پیروی از پیامبر و امام، یا شفاعت آنان و یا سوگند دادن خداوند به مقام آنها از خداوند چیزی را بخواهند. این معنی نه بوی شرک می‌دهد؛ و نه برخلاف آیات مقدس قرآن است. چنان که بعضی از نویسندگان مخصوصاً «وهابی‌ها» با تعصب عجیبی سعی دارند تمام احادیث وارده در این زمینه را تضعیف کرده؛ و عقیدهٔ سخیف خود را تحمیل کنند. خوشبختانه روایات توسل به حد تواتر رسیده و مجالی برای این سخنان باقی نگذارده است.

۱. سورهٔ انبیاء، آیهٔ ۹۰.

خلقت آدم ﷺ

فَبَعْضٌ أَسْكَنَتْهُ جَنَّاتُكَ إِلَىٰ أَنْ أَخْرَجْتَهُ مِنْهَا.

بعضی را در بهشت جای دادی تا آنکه او را از بهشت بیرون کردی.

خدای تعالی پس از خلقت زمین و آسمان و ایجاد فرشتگان، اراده‌اش بر این تعلق گرفت و حکمتش چنین اقتضا نمود که آدم و ذریه‌اش را خلق کند تا در زمین سکونت کنند. فرشتگان را خبر داد که مخلوق تازه‌ای در زمین خواهم آفرید که خلیفه من باشد. چون ملائکه حکمت خلقت و استخلاف او را نمی‌دانستند، لذا گفتند: کسی را در زمین خلیفه قرار می‌دهی که در آنجا فساد می‌کند و خونها می‌ریزد، در صورتی که ما تو را تسبیح می‌گوییم و تقدیس می‌کنیم؟ ﴿وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ﴾^۱ البته این سخن به خاطر این بود که خداوند به ایشان الهام کرد که بیشتر افراد این نوع در تقوی و تسبیح و تضرع به پایه ملائکه نمی‌رسند.

خداوند به ایشان جوابی داد که از حیرت رهایی یافتند. ﴿... إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲ «شما از راز آفرینش بی‌خبرید. من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید».

استاد بزرگوار ما در تفسیر جواب خداوند به فرشتگان می‌فرمود: در واقع خداوند به فرشتگان می‌گوید: من مقدّس لازم ندارم می‌خواهم آدم خلق کنم. پس از آن ملائکه را امر فرمود، در مقابل آدم به سجده درآیند. شیطان که در

۱. سوره بقره، آیه ۳۰.

۲. همان.

صف فرشتگان بود، از سر کبر از فرمان خداوند سرپیچی کرد. خداوند در بازخواست از شیطان، به او فرمود: چه چیز تو را بر آن داشت که سجده نکردی؟ جواب داد: من از جهت عنصر از آدم برترم، من از گوهر فروزان آتش آفریده شده‌ام و او از عنصر تیره گل. خداوند او را به کیفر سرپیچی ندا داد که از بهشت سعادت بیرون شو و تا روز بازپسین بر تو نفرین باد.^۱

شیطان از خداوند خواست زندگیش را تا روز قیامت دوام بخشد. خداوند خواهشش را پذیرفت. آن گاه بی ادبانه گفت: در مقابل گمراهیم در سر راه آدم و ذریه‌اش خواهم نشست. خداوند فرمود: آنچه خواهی کن، اما بدان: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَنٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾؛^۲ من هرگز دست تو را بر آن بندگان مخلص که اراده قوی و عقیده صحیح دارند، باز نخواهم گذاشت؛ و بر ایشان تو را مسلط نخواهم ساخت.

آدم ﷺ و همسرش در بهشت مسکن گزیدند و همه نعمت‌های آن بر آنان مباح شد، مگر میوه یک درخت که از نزدیک شدن به آن، منع شدند و به آدم ﷺ و همسرش هشدار داده شد که از آن اجتناب کنند.

آدم و حوا روزگاری در آغوش سعادت به سر بردند، ولی این کام‌یابی مانند خاری در دل و چشم شیطان بود. زیرا، دشمن را کام‌یاب و خویش را محروم می‌دید. از این رو برای انتقام از آدم و حوا با حيله به بهشت درآمد و در لباس ناصحی مشفق ظاهر شد و ایشان را از زوال نعمت و سعادت بیم داد و گفت: سر آنکه خداوند شما را از نزدیک شدن به این درخت نهی فرموده، جز این نیست که اگر از آن استفاده نمایید دو فرشته مجرد خواهید شد و یا در بهشت جاوید خواهید ماند. شیطان همچنان به وسوسه خود ادامه می‌داد، تا دید اثری ندارد. دست به دامن قسم شد و سوگند یاد کرد که من در مقام شما ناصحی امینم، تا آنجا که دستشان را به خوردن میوه آن درخت آلوده کرد.

۱. سوره بقره، آیه ۳۴.

۲. سوره حجر، آیه ۴۲.

چون به دام شیطان درافتادند، خداوند ایشان را از نعمت بهشت محروم ساخت؛ و ندا داد که: آیا شما را از این درخت نهی نکردم و نگفتم که شیطان دشمنی آشکار است؟

﴿نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكَمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُل لَّكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾^۱.

در این موقع آدم و حوا از کرده خود نادم شده و گفتند:

﴿قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۲؛ خدایا، ما درباره خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحم نکنی هر آینه از زیان کاران خواهیم بود.

پس خدای تعالی فرمود: از بهشت بیرون روید، شما در زمین سکونت خواهید داشت و تا روز بازپسین باهم دشمن خواهید بود. سپس توبه آدم و حوا را پذیرفت؛ و آنان را مورد عفو قرار داد.

البته، عملی که از حضرت آدم علیه السلام سر زده العیاذبالله گناه و نافرمانی نبوده، بلکه به اصطلاح علمی، ترک اولی بوده است، یعنی عملی که انجام ندادنش بهتر بود.

چنان که از آیه سی‌ام سوره مبارکه بقره استفاده می‌شود، حضرت آدم علیه السلام به عنوان سرپرست و خلیفه در زمین آفریده شد؛ و هنگامی سرپرست در زمین است، که خود در زمین زندگی کند. اکنون ممکن است این اشکال مطرح شود که، چرا او را مدتی در باغی سرسبز و پر از نعمت، سکونت دادند؟

شاید بتوان گفت که چون آدم علیه السلام می‌بایست در زمین زندگی کند، لازم بود با چگونگی‌های عالم ماده آشنا شود. اینجا عالم تکلیف است، پس باید از اوامر و

۱. سوره اعراف، آیه ۲۲.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۳.

نواحی آگاه شود، و اوامری که انجام آنها موجب سعادت و رفاه و ترک آنها موجب رنج و مجازات است را، بشناسد. زیرا زندگی در زمین وقتی سعادت آفرین است که همراه با اطاعت از اوامر الهیه باشد.

نه فقط خود حضرت آدم ﷺ، بلکه همه فرزندان آن حضرت که بعداً می آیند، نیازمند به این اصول هستند. جریان فریب خوردن از شیطان هم به منظور توجه دادن به دشمن است. ولی آدم فریب خورد و از آنچه نباید بخورد، خورد، در نتیجه، مجازات شد و محیط امن و دامان سراپا آرامش را از دست داد. و به خود ستم کرد؛ با آنکه خداوند متعال به او و همسرش سفارش فرموده بود:

﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا

وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۱؛ گفتیم ای آدم، تو با همسرت

در بهشت سکونت کن، و از آن نعمتهای گوارا هرچه می خواهید بخورید و

نزدیک به این درخت نشوید، که از ستمگران خواهید شد.

هدف آفرینش شیطان

گاهی انسان از خود می پرسد: چرا خداوند متعال شیطان را خلق فرمود تا دست به این وسوسه ها بزند؟ شاید بتوان گفت که: اولاً، شیطان ذاتاً موزی و وسوسه گر آفریده نشده است، او بر فطرت پاک خلق شد و توانست در صف فرشتگان قرار بگیرد. ولی از این آزادی سوء استفاده کرد، خود را برتر دید و سر به طغیان و سرکشی برداشت؛ تا آنجا که آیه ﴿وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾^۲ درباره او صادر شد. ثانیاً، شیطان قدرت و وسوسه کردن به انجام گناه را در هر کس نخواهد داشت، و از تأثیرگذاری در وجود افراد مؤمن، معتقد و افراد با تقوا، سخت

۱. سوره بقره، آیه ۳۵.

۲. سوره بقره، آیه ۳۴.

ناتوان است. لذا، خداوند متعال خطاب به شیطان می‌فرماید:

﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾^۱

به درستی که بر بندگانم (که مرا پیروستند) تسلط نخواهی یافت، مگر گمراهانی که از تو پیروی می‌کنند.

ثالثاً، وجود این دشمن سبب می‌شود که انسان کاملاً مواظبت کند و همواره بیدار باشد تا از هجوم او در امان بماند، مگر نه، این است که همیشه مردمی پیروزند که با دشمن در ستیز بوده، استعداد و نبوغ خود را به کار گرفته و از آنها بهره‌برداری می‌کنند. «تو این بی» یکی از فلاسفه بزرگ تاریخ معاصر می‌گوید: هیچ تمدن درخشانی در جهان پیدا نشد، مگر اینکه، ملتی مورد هجوم یک نیروی خارجی قرار گرفت، و بر اثر این تهاجم نبوغ و استعداد خود را به کار انداخت، و در نتیجه تمدن درخشانی به وجود آورد.^۲

شیطان و ابلیس

«شیطان» از ماده «شطن» گرفته شده، و «شاطن» به معنای خبیث و پست آمده است. و شیطان به معنایی متمرّد و سرکش است، چه انسان باشد و چه جن و چه از موجودات دیگر. و این کلمه به معنی روح شریر و موذی و دور از حق نیز آمده است که برگشت همه به یک معنی است. بنابراین، شیطان اسم جنس و عام است، و ابلیس اسم خاص و عَلَم. پس شیطان به هر موجود شریر، موذی و سرکشی اطلاق می‌شود. ولی ابلیس نام شیطانی است که حضرت آدم علیه السلام را گول زد، و هم اکنون خود و جنودش مشغول فریب دادن فرزندان آدم‌اند و در کمین آنها نشسته‌اند.

۱. سوره حجر، آیه ۴۲.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۳۸.

شیطان در قرآن

در قرآن شریف هم شیطان به موجود موذی، مضر و شریر اطلاق شده است. مثلاً در این آیات آمده است:

﴿ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ ﴾^۱ بدین گونه، ما

برای هر پیغمبری دشمنی از شیطانهای انسانی و یا جن قرار دادیم.

﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ ﴾^۲ شیطان

می خواهد بین شما دشمنی و کینه ایجاد کند.

کلمه «یرید» فعل مضارع است و فعل مضارع دلالت بر استمرار دارد. یعنی این دشمن همواره در کمین است تا فتنه و فساد بیافریند. و خداوند سبحان می خواهد ما را متوجه این دشمن بفرماید.

شیطان در روایات

در روایات فراوانی ائمه علیهم السلام، کلمه شیطان را در هر موجود موذی و مضر به کار برده اند: امیرالمؤمنین، علی علیه السلام، می فرماید:

«و لا تَشْرَبُوا الْمَاءَ مِنْ ثُلْمَةِ الْإِنَاءِ وَ لَا مِنْ عُرْوَتِهِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَسْقَعُهُ

عَلَى الْعُرْوَةِ وَ الثُّلْمَةِ»^۳ آب را از قسمت سوراخ شده و از طرف دستگیره ظرف

نخورید، زیرا شیطان بر روی دستگیره و قسمت سوراخ شده ظرف جایگاه اختیار

می کند.»

امام صادق علیه السلام می فرماید:

وَ لَا يُشْرَبُ مِنَ الْأُذُنِ الْكُوزِ وَ لَا مِنْ كَشْرِهِ إِنْ كَانَ فِيهِ، فَإِنَّهُ مَشْرَبٌ

۱. سوره انعام، آیه ۱۱۲.

۲. سوره مائده، آیه ۹۱.

۳. کلینی، کافی، ج ۶، باب الاوانی، ص ۳۸۵.

الشَّيَاطِينُ؛^۱ از دستگیره و قسمت شکسته کوزه، اگر شکسته باشد، آب نخورید که جایگاه آشامیدن شیطان‌ها است.

و در همین باب از رسول عالی قدر اسلام ﷺ، نقل شده است:

موهای شارب (سیل) را بلند مگذارید، زیرا شیطان آن را محیط امنی برای زندگی خویش قرار داده، و در آنجا پنهان می‌گردد.

بنابراین، شیطان به هر موجود موذی و مضری گفته می‌شود، از جمله میکروب‌ها. و چه زیبا و رسا است، جمله بلند مرحوم امام خمینی علیه السلام: «آمریکا شیطان بزرگ است»؛ زیرا همه فسادها و شرها، آشوب‌ها و فتنه‌ها زیر سر اوست. و آن چنان که باید از ابلیس و سوسه گر ترسید، به حق باید همه ملل به ویژه ممالک اسلامی از فتنه و شرّ این دولت خود را حفظ کنند، و فریب او را نخورند. زیرا بزرگ‌ترین لشگر و مجهزترین یار شیطان است. و ایادی او در ممالک اسلامی به فتنه‌گری و اختلاف‌افکنی مشغول‌اند. وظیفه هر مسلمان آگاهی است که نسبت به رخنه دشمنان اسلام در صفوف مسلمین، جامعه را بیدار کرده، و از امر به معروف و نهی از منکر دریغ نکنند.

بهشت آدم علیه السلام

آیا مقصود همان بهشتی است که خداوند متعال به مؤمنین وعده داده تا در جهان دیگر در آن زندگی کنند؟ در این صورت کسی که بدان محل قدم بگذارد، او را بیرون نمی‌کنند! پس آدم علیه السلام از کجا اخراج شد؟ آیا محل آباد و باغ و بوستانی در همین جهان و عالم ماده بوده است؟

شاید بتوان بهترین پاسخ را از روایات ائمه علیهم السلام دریافت کرد. از جمله:

از امام صادق علیه السلام، از چگونگی بهشت حضرت آدم سؤال شد، آیا از بهشت‌های دنیایی بود یا از بهشت‌های آخری؟ امام علیه السلام فرمود: باغی از باغ‌های دنیا بود که

۱. کلینی، کافی، ج ۶، همان.

خورشید و ماه بر او می‌تابید. و اگر بهشت اُخروی بود، هرگز از آن رانده نمی‌شد.^۱

این نکته را نباید از نظر دور داشت که بهشت نتیجه اعمال صالح آدمی در عالم تکلیف است، وقتی مؤمن به عالم باقی وارد شد، پاداش اعمال نیک خود را که رضای خداوند و دخول در بهشت است، دریافت می‌کند. نتیجه آنکه بهشت حضرت آدم ﷺ محلی مصفا در همین عالم بوده است.

مفهوم سجده فرشتگان به آدم

طبق آیات کریمه قرآن، امر به سجده بر آدم، قبل از اعلام خلافت آدم در زمین و گفت‌وگو با ملائکه بوده است. زیرا قرآن می‌فرماید:

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾؛^۲ هنگامی که

آفرینش او را پایان دادم و جان در او دمیدم به خاطر او سجده کنید.

﴿...ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ

السَّاجِدِينَ﴾؛^۳ آن‌گاه به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید». پس [همه]

سجده کردند، جز ابلیس که از سجده‌کنندگان نبود.

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ

خَلَقْتَ طِينًا﴾؛^۴ و هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید» پس

[همه] جز ابلیس سجده کردند. گفت: «آیا برای کسی که از گل آفریدی سجده

کنم».

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۶۱.

۲. سوره حجر، آیه ۲۹.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۱.

۴. سوره اسراء، آیه ۶۱.

فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ...»^۱؛ و [یادکن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «آدم را سجده کنید»، پس [همه] - جز ابلیس - سجده کردند، که از [گروه] جن بود و از فرمان پروردگارش سرپیچید.

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى﴾^۲؛ و [یادکن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید». پس، جز ابلیس که سر باز زد [همه] سجده کردند.

اگر سجده فرشتگان بعد از روشن شدن مقام خلیفه الهی حضرت آدم بوده باشد. دیگر امتثال فرمان و انجام سجده افتخار و مزیتی برای ملائکه محسوب نمی شود.

نکته مهم تر آنکه انسان آن قدر شرافت و ارزش دارد که وقتی آفریده می شود، به فرشتگان دستور داده می شود که در برابر او خضوع کنند. از طرفی دیگر، شکی نیست که سجده به معنی پرستش مخصوص ذات اقدس الهی است؛ پس سجده فرشتگان برای آدم پرستش انسان نبود، بلکه در واقع پرستش خدایی بود که چنین موجودی را آفرید. و سجده در اینجا به معنی خضوع است، نه پرستش. و از این بیان پی می بریم که سجده پدر و مادر و برادران حضرت یوسف علیه السلام هم به معنی خضوع بوده، نه سجده به معنی پرستش.

شیطان دشمن انسان

وقتی شیطان فرمان الهی را رد کرد و همراه فرشتگان دیگر بر آدم علیه السلام سجده نکرد؛ مورد بازپرسی قرار گرفت، و به او گفته شد، چرا با سجده کنندگان نیستی؟
﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ﴾^۳.

شیطان که مست غرور و خودخواهی بود، جواب داد:

۱. سوره کهف، آیه ۵۰.

۲. سوره طه، آیه ۱۱۶.

۳. سوره حجر، آیه ۳۲.

﴿قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ﴾؛^۱ من

هرگز برای بشری که او را از خاک خشکیده‌ای که از گِل بدبویی گرفته شده است، آفریده‌ای سجده نخواهم کرد.

یعنی من از آتش فروزنده‌ام، چگونه در مقابل موجود آفریده شده از خاک خضوع کنم.

بلافاصله خداوند به او فرمود که از صفوف فرشتگان، از بهشت، از آسمان‌ها، و بالاخره هر جایگاهی که در اثر عبادت کسب کردی، خارج شو، که رانده شده در گاه مایی؛ ﴿فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ﴾.^۲ شیطان وقتی دید که بال و پر و موقعیت معنوی خود را از دست داده است، آتش کینه و لجاجت در وجودش شعله ور شد، و برای آنکه از فرزندان آدم انتقام بگیرد، گفت:

﴿...رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾؛^۳ پروردگارا، حال که چنین است، به من تا روز رستاخیز مهلت ده. خداوند فرمود: ﴿فَأِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ﴾.^۴ به تو مهلت دادیم، ولی تا زمان معینی؛ ﴿إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾؛^۵ تا روز [و] وقت معلوم. اما وقت معلوم چه زمانی است، روز قیامت، یا زمانی که فقط خدا می‌داند؟ یا تا وقتی که دوران تکلیف انسان ادامه دارد؟

بهترین پاسخ و عالی‌ترین تفسیر در این باره فرمایش امام صادق علیه السلام است. اسحق بن عمار می‌گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم:

«وقت معلوم» کی خواهد بود؟ فرمود: روز قیام قائم علیه السلام ما است. وقتی که خداوند او را برمی‌انگیزد، او در مسجد کوفه است. در آن وقت شیطان در حالی که با زانوهای خود راه می‌رود، به آنجا می‌آید و می‌گوید: ای وای از خطر

۱. سوره حجر، آیه ۳۳.

۲. سوره حجر، آیه ۳۴.

۳. سوره ص، آیه ۳۶.

۴. سوره حجر، آیه ۳۷.

۵. سوره حجر، آیه ۲۸.

امروز! حضرت قائم علیه السلام پیشانی او را گرفته و گردنش را می‌زند. آن روز «وقت معلوم» است.^۱

از این قضایا نکات آموزنده‌ای استفاده می‌شود که برجسته‌ترین آنها جنبه آموزشی و تربیتی این قضیه است. شیطان با آنکه در اثر بندگی درجات عالی‌های را احراز کرده بود، ولی به واسطه یک لحظه غرور و خودپرستی، بدون اینکه در مقام عذر خواهی و توبه برآید، همه را از دست داد و چنین مورد خطاب قرار گرفت:

«فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ * وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»^۲ «از

این [مقام] بیرون شود که تو رانده شده‌ای. و تا روز جزا بر تو لعنت من باد».

به راستی این سقوط فقط برای ابلیس بود؟ یا هر انسانی که بر این مرکب سوار شود، و دنیا و متاع آن او را کور و کر سازد و دستورات الهیه را نادیده گیرد نیز چنین سرنوشتی خواهد داشت.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام شیطان را اِمَامِ الْمُتَعَصِّبِينَ و سرسلسله مستکبران

می‌نامد:

پس دشمن خدا - شیطان - پیشوای متعصبین است، و پیشرو مستکبران، پایه عصیّت را نهاد، و بر سر لباس کبریایی با خدا درافتاد. رخت عزّت را دربر کرد، و لباس خواری را از تن درآورد. نمی‌بینید چگونه خداوند او (شیطان) را به دلیل تکبر و سرکشی، خُرد و کوچک، و به سبب بلند پروازی پست نمود؟ و او را در دنیا از «رحمت» خود محروم. و در آخرت برای او آتش برافروخته‌ای آماده کرد.^۳

«فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِابْلِيسَ؛ پس در کار خداوند نسبت به ابلیس

۱. تفسیر صافی، ج ۲، ص ۲۴۲.

۲. سوره حجر، آیات ۳۵-۳۴.

۳. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱.

(ای بندگان خدا) عبرت گیرید. و مطیع و متقاد اوامر خداوند باشید.

از آیات وارده در این زمینه استفاده می‌شود که شیطان تنها دشمن شخص آدم نیست، بلکه دشمن مقام آدمیت است، تا کسی به مقام شامخ انسانیت نائل نشود. این صیاد کارش شکار این مقام است و با صید شده‌های خود بس صمیمی است؛ و آنها نیز اولیا شیطانند، و تحت ولایت شیطان، و تا وقتی مقام انسانیت وجود دارد، دشمنی شیطان قطعی است. و اگر این دشمنی شخصی بود، چرا ابلیس از خداوند مهلت می‌خواهد که تا ذریه آدم هست او نیز باقی بماند؟ از جمله این آیات است:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى * فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْوَجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى﴾؛^۱ ما به فرشتگان گفتیم، در برابر آدم سجده کنید، همه سجده کردند، مگر ابلیس. آن‌گاه به آدم گفتیم. تحقیقاً این دشمن تو و همسر تو است.

از تعبیر «وَ لِرِزْوَجِكَ» استفاده می‌شود که شیطان دشمن همه انسان‌ها است. زیرا همسر آدم نه خلیفه الله بود و نه مسجود ملائکه، پس خداوند می‌فرماید: شیطان دشمن هر انسانی است که در مسیر کسب مدارج آدمیت باشد.

﴿يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾؛^۲ ای فرزندان آدم، شیطان شما را نفریبد آن‌چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد، و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد. چه اینکه او و همکارانش شما را می‌بینند و شما آنها را نمی‌بینید. ما شیاطین را اولیا کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند.

۱. سوره طه، آیه ۱۱۷-۱۱۶.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۷.

این آیه مبارکه به همه فرزندان آدم هشدار می‌دهد که مراقب فریب‌کاری شیطان باشند. زیرا سابقه دشمنی او با پدرتان روشن است. چنان که لباس بهشتی را به واسطه وسوسه از اندام او بیرون کرد، در صدد است لباس مقدس و موزون تقوی را از اندام شما بیرون کند. تلاش شیطان این است که آبروی انسان را ببرد؛ و زشتی‌های او را آشکار سازد. وقتی کسی آبرویش را از دست داد، انسانیتش را باخته است.

سپس برای بیداری بیشتر نسبت به گید و مکر این دشمن، تأکید می‌کند که حساب این دشمن و همکارانش از سایر دشمنان جدا است. شیطان و یاران و همکارانش، شما را می‌بینند، در حالی که شما آنها را نمی‌بینید. و باید از چنین دشمنی بترسید «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ»؛ در حقیقت، او و قبیله‌اش، شما را از آنجا که آنها را نمی‌بینید، می‌بینند.

ولی پایان آیه نویدی است برای مؤمنین:

«إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»^۱؛ ما شیاطین را سرپرست

افراد بی‌ایمان قرار دادیم.

ولی کسی که مطیع وسوسه آنها قرار نگیرد و در مسیر آنها حرکت نکند، روح او قوی‌تر و جان او نیرومندتر و بلندتر از آن است که آشیانه شیاطین و مسخر این پلیدان گردد.

در آیه دیگری نیز این مؤده را می‌دهد که:

«إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»^۲؛ تسلط

شیطان بر آنهایی است که او را دوست دارند و سرپرست خود انتخاب کرده‌اند.

بلی، ما شیطان را نمی‌بینیم و همکارانش را مشاهده نمی‌کنیم. ولی در مجالس گناه و معصیت، پای سخنان فریبنده دنیاپرستان نشستن، تسلیم خشم و غضب

۱. سوره اعراف، آیه ۲۷.

۲. سوره نحل، آیه ۱۰۰.

شدن، قدرت مالی و مقامی دنیا را اصلی و اصولی دانستن، بندگان دیگر خدا را ناچیز شمردن، اینها و صدها خصلت و صفت ناپسند و غیر مشروع دیگر، رد پای شیطان و همکاران و ایادی او، و وسوسه‌های او هستند.

حقیقت شیطان

آیا می‌شود شیطان را دید، در کجاست و چه زمانی با ماست؟

اگر دقیقاً به روایت زیر توجه گردد، جواب این سؤال به دست می‌آید.

«لَمَّا نوحٌ دَعَا رَبَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَىٰ قَوْمِهِ أَتَاهُ ابليس لعنه الله. فقال يا نوح، إِنَّ لَكَ عِنْدِي يَدًا. أُرِيدُ أَنْ أَكْفِيكَ عَلَيْهَا. فقال نوح ﷺ إِنَّهُ لَيَبْغِضُ إِلَيَّ أَنْ يَكُونَ لَكَ عِنْدِي يَدٌ فَمَا هِيَ؟ قَالَ بلى دَعَوْتُ اللهَ عَلَىٰ قَوْمِكَ فَأَغْرَقْتَهُمْ، فَلَمْ يَبْقَ أَحَدٌ أَغْوِيهِ فَأَنَا مُسْتَرْيِعٌ حَتَّىٰ يَنْسِقَ قَرْنٌ أُخَرَ وَ أَغْوِيَهُمْ. فقال لَهُ نوح ﷺ مَا الَّذِي تُرِيدُ أَنْ تُكْفِنِي بِهِ؟ قَالَ اذْكُرْنِي فِي ثَلَاثِ مَوَاطِنٍ فَأَنى أَقْرَبُ مَا أَكُونُ إِلَى الْعَبْدِ: إِذَا كَانَ فِي أَحْدَاهُنَّ. اذْكُرْنِي إِذَا غَضِبْتَ وَ اذْكُرْنِي إِذَا حَكَمْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ. وَ اذْكُرْنِي إِذَا كُنْتَ مَعَ امْرَأَةٍ خَالِيًا لَيْسَ مَعَكُمَا أَحَدٌ»

هنگامی که نوح ﷺ به قوم خود نفرین کرد و هلاک آنها را از خدا تقاضا کرد. (و طوفان همه را در هم کوبید) ابلیس نزد حضرت نوح آمد و گفت شما حقی به گردن من داری که من می‌خواهم آن را تلافی کنم. نوح فرمود: بسیار بر من گران است که حقی بر تو داشته باشم، چه حقی؟ گفت همان نفرینی که درباره قومت کردی و آنها را غرق نمودی و احدی باقی نماند که من او را گمراه سازم، بنابراین من تا مدتی راحتم، تا وقتی که نسل دیگری بیاید و من به گمراه ساختن آنها مشغول شوم. به ابلیس گفت: حالا چه جبرانی می‌خواهی بکنی؟ گفت در سه موقع و سه وقت به یاد من باش. که من نزدیک‌ترین فاصله را به بندگان خدا در این سه وقت دادم.

۱. وقتی خشم تو را فرا می‌گیرد، به یاد من باش.
۲. و هنگامی که میان دو نفر قضاوت می‌کنی، به یاد من باش.
۳. و وقتی که با زن بیگانه‌ای تنها هستی و هیچ‌کس در آنجا نیست، به یاد من باش.^۱

ابلیس و سپاهیان او، و شیاطین در کمین انسان نشستند تا مقام او را صید کنند. آنها طمع در شکار همه دارند، خداوند متعال در این زمینه می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ﴾^۲ و پیش از تو [نیز] هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم جز اینکه هرگاه چیزی تلاوت می‌کرد، شیطان در تلاوتش القای [شبهه] می‌نمود.

گرچه به خود پیامبران، چون بندگان مخلص هستند، دسترسی ندارند و نفوذی نخواهند داشت، اما می‌کوشند تا امت آنها را فریب دهند. قرآن بر آن است که انسان مقام خلیفه‌الهی و رسیدن به قله رفیع کمال را هدف و ایده حقیقی خود قرار داده و تسلیم و سوسه‌های شیطان، این دشمن قسم خورده، و جنود و ایادیش، نشود. زیرا این تسلیم گمراهی است، و اگر به این سقوط مبتلا گشت، قرآن درباره‌ او چنین می‌گوید:

(ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ)^۳؛ اینها را واگذار تا بخورند و بهره‌برند و آرزوها سرگرمشان کند. و به آرزوها سرگرم باشند.

بازگشت آدم به سوی خدا

بالاخره وقتی آدم و حوا، به نقشه شیطان و خیانت او آگاهی پیدا کردند و از دست دادن آن زندگی خود را مولود فریب این دشمن دیدند، متوجه شدند که امر

۱. علامه مجلسی بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۳۱۸.

۲. سوره حج، آیه ۵۲.

۳. سوره حجر، آیه ۳.

ارشادی حضرت حق را امتثال نکرده‌اند، و به فکر جبران و تدارک افتادند. در ابتدا اعتراف به ستم‌کاری بر خود کردند؛ زیرا هر نافرمانی و معصیت خداوند، ظلم به خویشتن است.

﴿...إِنَّمَا بَغَيْكُم عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ...﴾؛^۱ سرکشی شما فقط به زیان خود شماست.

اقرار و اعتراف اولین گام توبه است، لذا حضرت آدم و حوا، از این موهبت استفاده کرده و گفتند:

﴿قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ

الْخَاسِرِينَ﴾؛^۲ پروردگارا ما بر خویشتن ستم کردیم. و اگر ما را نیامرزی و

رحمت خود را شامل حال ما نفرمایی، از زیان کاران خواهیم بود.

با آنکه عمل آنها «ترک اولی» بود (یعنی بهتر بود انجام ندهند)، ولی به خطای خود اعتراف کرده و گفتند: (اغفر لنا)؛ خدایا! خطای ما را ببخش. و با این قدم به اصلاح اشتباه خود پرداختند، و خداوند غفور، رحیم و تواب، توبه آنها را پذیرفت (فتاب علیه). البته اثر وضعی آن فریب و توجه نکردن به آن نهی، آن شد که:

۱. ﴿قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ...﴾؛^۳ فرمود: شما و شیطان دشمن

خواهید بود.

۲. ﴿وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾؛^۴ زمین تا مدت معینی

قرارگاه و وسیله بهره‌گیری شما خواهد بود.

۳. ﴿قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ﴾؛^۵ در این زمین

زندگی می‌کنید و هم در آن می‌میرید و از همان برای حساب در روز رستاخیز

برانگیخته خواهید شد.

۱. سوره یونس، آیه ۲۳.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۳.

۳. سوره اعراف، آیه ۲۴.

۴. همان.

۵. سوره اعراف، آیه ۲۵.

کلمات دریافتی آدم

﴿فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾؛^۱ سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود؛ و [خدا] بر او ببخشود؛ آری، او [است که] توبه‌پذیر و مهربان است.

در اینکه کلماتی که به حضرت آدم [لقا شد چه کلماتی بوده است، بین مفسرین اختلاف است. مشهور این است که همان جملات سوره مبارکه اعراف بوده است:

﴿قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾؛^۲ خداوندا، ما بر خود ستم کردیم، اگر تو ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، زیان‌کار خواهیم بود.

مرحوم فیض کاشانی در تفسیر صافی به نقل از کتاب اصول کافی از یکی از صادقین علیه السلام [امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام] می‌فرماید که آن کلمات به این شرح بوده است:

اللهم لا إله إلا أنت، سبحانك و بحمدك، ربّ ائى ظلمت نفسى فاغفر لى
انك خير الغافرين.^۳

لا إله إلا أنت سبحانك اللهم و بحمدك عملت سوءاً و ظلمت نفسى
فارحم منى انت أرحم الراحمين.^۴

لا إله إلا أنت سبحانك اللهم و بحمدك ربّ ائى ظلمت نفسى فتاب علىّ
إنك أنت التّوابّ الرحيم.^۵

۱. سوره بقره، آیه ۳۷.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۳.

۳. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۵۷.

۴. همان، ج ۳، ص ۱۱۹.

۵. همان، ج ۱۱، ص ۱۵۷.

و في رواية: بحق محمد و علي و فاطمة و الحسن و الحسين. و في اخرى: بحق محمد و آل محمد ﷺ.

و في تفسير الامام ﷺ، لما ذلّت من آدم الخطيئة و اعتذر الى ربه عزوجل، قال: يا ربّ، تُب عليّ و اقبل معذرتي و اعدني الى مرتبتي و ارفع لَدَيْكَ دَرَجَتِي فقد تبين نقص الخطيئة و ذلّها باعضائي و ساير بدني. قال الله تعالى يا ادمَ اَما تذكر امرى اياك بان تدعوني بمحمد و اله الطيبين عند شدائدك و دواهيك و في النوازل التي يتهظك. قال ادم: يا ربّ بلى. قال الله عزوجل فيهم بمحمد و عليّ و فاطمة و الحسن و الحسين خصوصاً فادعني اجبك الى مهلتك و ازدك فوق مرادك. فقال ادم: يا ربّ الهى و قد بلغ عندك من محلهم انك بالتوسل بهم تقبل توبتي و تغفر خطيئتي و انا الذي اسجدت له ملائكتك و ابحتته جنتك زوجته حواء اَمَتِكَ و اخدمته كرام ملائكتك. قال الله تعالى: يا ادم انما امرت الملائكة بتعظيمك بالسجود لك اذ كنت و غاء هذه الانوار، و لو كنت سالتني بهم قبل خطيئتك ان اعصمك منها و ان افطنك لدواعي عدوك ابليس حتى تخترز منها لكنت قد جعلت ذلك، و لكن المعلوم في سابق علمي يجرى موافقاً لعلمي، فالان فيهم فادعني لا جيبك. عند ذلك قال ادم:

اللهم بجاه محمد و علي و فاطمه و الحسن و الحسين و الطيبين من الهم، لما تفضلت بقبول توبتي و غفران زلّتي و اعادتي من كراماتك الى مرتبتي. فقال الله عزوجل قد قبلت توبتك و اقبلت برضواني عليك و صرفت الاني و نعمائي اليك، واعدتكَ الى مرتبتك من كراماتي و فرت بضعك من رحماتي، فذلك قوله عزوجل: ١

﴿فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾؛^۱ سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود؛ و [خدا] بر او ببخشود؛ آری، او [است که] توبه‌پذیر مهربان است.

خدایا، به حق محمد و اله الطیبین الطاهرین ما را پیامرز، خدایا، ما اقرار به گناه و نافرمانی داریم، ولی پروردگارا، این نافرمانی نه از رهگذر کبر و غرور، بلکه از سر نادانی و جهل است، خدایا، به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه معصومین از ولد حسین علیهم السلام ما را ببخش؛ و به ما توفیق بندگی و اخلاص در عمل عطا فرما.

۱. سوره بقره، آیه ۳۷.

نوح علیها السلام

وَبَعْضٌ حَمَلَتْهُ فِي فُلِكَ وَ نَجَّيْتَهُ وَ مَنْ أَمِنَ مَعَهُ مِنَ الْهَلَكَةِ
بِرَحْمَتِكَ.^۱

و بعضی را به همراه آنان که با او ایمان آوردند به رحمتت در کشتی خود
حمل کرده و از هلاکت نجات دادی.

یکی از انبیای اولوالعزم حضرت نوح علیها السلام است که اولین کتاب آسمانی بر او
نازل شد و اولین شریعت برای انسان بود. دوران رسالت و تبلیغ بس طولانی در
نهد و پنجاه سال، مواجه بودن با قومی لجوج و سرکش و به هلاکت رسیدن
آنها، استقامت و پایداری او، کلاس درسی پر از اسرار و رموز، و سرشار از
دقایقی آموزنده و مفید است.

بلندی مقام، شرح صدر، بردباری، آگاهی به غیب و حسن معاشرت
آن حضرت در چهارده سوره قرآن آمده، تا آنجا که یک سوره به نام این پیامبر
عالی مقام نام گذاری شده است. و قسمت مهمی از زندگی او را شرح می دهد، و
خداوند متعال او را در ردیف پیامبران اولوالعزم ذکر می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْغَالِمِينَ﴾^۲

به یقین، خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان
برتری داده است.

خداوند او را بسیار سپاس گزار و شکور معرفی می کند: ﴿إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا

۱. سید ابن طاوس، اقبال، ص ۲۹۵.

۲. سوره آل عمران، آیه ۳۳.

شُكُوراً^۱؛ شاکر در مقابل همه نعمت‌های خداوند بر او چنین درود می‌فرستد: «سَلَامٌ عَلٰی نُوْحٍ فِی الْعَالَمِیْنَ»^۲؛ درود بر نوح در میان جهانیان. راستی افتخاری از این بالاتر تصور می‌شود که خداوند بر او سلام می‌فرستد. چنان سلامی که دامنه‌اش نه تنها انسان‌ها را، بلکه عالم ملکوت را دربر گرفته است. و خداوند در پایان می‌فرماید: این درجات و مقامات را به نوح بخشیدیم، چون از بندگان مؤمن ما بود. برای آنکه دیگران هم بدانند که اگر این مسیر را انتخاب کنند، پاداش و برکات و الطاف الهیه شامل حالشان خواهد شد.

«إِنَّا كَذَلِكْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ»^۳؛ ما این‌گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. ولی این پیامبر عظیم‌الشان با امتی روبه‌رو بود که به شکل‌های مختلف، آن حضرت را رنج می‌دادند. نسبت‌های ناروا، استهزا، هتاک و حتی دیوانه خواندن او. آن قدر اذیت و آزار، و زخم زبان را زیاد کردند که قلب این انسان کامل و سراپا عاطفه و محبت شکست، و به درگاه حضرت حق عرض کرد:

«قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ»^۴؛ خداوندا؛ مرا در مقابل تکذیبشان یاری

فرما.

دستور ساختن کشتی داده شد. یک کشتی غیرعادی، باید آن قدر وسعت داشته باشد که علاوه بر مؤمنین راستین، از هر حیوانی یک جفت، و آذوقه فراوان که مدت‌ها بتوانند از آنها استفاده کنند را در خود جای دهد. و نیز بتواند امواج کوه‌پیکر آب را تحمل کند. طبق روایات این کشتی یک‌هزار و دویست ذراع^۵ طول، و ششصد ذراع عرض داشته و فرمان صادر شد و آب از درون تنور جوشیدن گرفت.

۱. سوره اسراء، آیه ۳.

۲. سوره صافات، آیه ۷۹.

۳. سوره صافات، آیه ۸۰.

۴. سوره مؤمنون، آیه ۳۹.

۵. هر ذراع نیم متر است.

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ...﴾؛^۱ تا آن‌گاه که فرمان ما در رسید و تنور فوران کرد،

آن‌گاه خداوند به حضرت نوح علیہ السلام فرمود: از هر جنسی یک نر و یک ماده بگیر، تا مایه حفظ نسل‌های بعد شود. و از اهلت هرکس را که ایمان آورد با خود ببر؛ ولی گروهی اندک به او ایمان آوردند. آن‌گاه نوح علیہ السلام، به پیروان خود، دستور داد:

بر کشتی سوار شوید که حرکت و سکون کشتی به نام خدا است. و خدا آمرزنده و مهربان است.

کشتی بر روی آب سرنشینان را سیر می‌داد و امواج همچون رشته کوهی بودند. در چنین شرایطی که فرزند نوح از پدر فاصله گرفته بود، حضرت نوح با صدای رسا او را دعوت کرد:

﴿...يَا بُنَيَّ اِزْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ﴾؛^۲ ای پسرک من با ما سوار شو و با کافران مباش.

پسر جواب داد: به کوه پناه می‌برم. نوح فرمود:

﴿...لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ...﴾؛^۳ امروز هیچ نگهدارنده‌ای از فرمان خدا نیست مگر کسی که [خدا بر او] رحم کند.

عبارت «لا عاصم الیوم» گویای این حقیقت است که تکیه بر غیر خدا بی‌فایده است و علم، مال، قدرت، عنوان، عشیره و غیره، همه اوهام و خیالات واهی به شمار می‌روند.

طولی نکشید که امواج، پسر مغرور، و در باطن بی‌اعتقاد به مکتب الهی را در کام خود کشیده و غرق کرد. پس از آن فرمان صادر شد که زمین آب‌ها را فرو

۱. سوره هود، آیه ۴۰.

۲. سوره هود، آیه ۴۲.

۳. سوره هود، آیه ۴۳.

ببرد، و آسمان از باریدن خودداری کند. زمین و آسمان هم اطاعت کردند. آنها که باید هلاک شوند، هلاک شدند، کشتی روی کوهی به نام «جودی» فرود آمد.

﴿وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^۱ و گفته شد: «ای زمین! آب خود را فرو بر، و ای آسمان، [از باران] خودداری کن». و آب فروکاست و فرمان گزارده شده و [کشتی] بر جودی قرار گرفت و گفته شد: «مرگ بر قوم ستم‌کار».

زندگی حضرت نوح علیه السلام مشحون از نکات دقیق و مواعظ و نصایح بس سودمند است. بعد از ایمان کامل او به حضرت باری تعالی، مهم‌ترین درس، استقامت او در راه هدف است، ارشاد خلق و توجه دادن مردم به خدایشان که نه قرن و نیم ادامه داشت.

هرکس معمولاً در مشکلات به چیزی پناه می‌برد، جمعی به قدرتشان، دسته‌ای به مال و ثروتشان، گروهی به هنر و تخصص خود، برخی به علم و دانش خود، و افرادی هم به عشیره و قبیله‌شان، ولی قصه فرزند نوح، به ما می‌آموزد که همه اینها خانه عنکبوت است که در مقابل کوچک‌ترین حادثه مقاومت خود را از دست می‌دهد. ﴿...إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ...﴾^۲ سست‌ترین خانه‌ها همان خانه عنکبوت است.

تنها پناهگاهی که می‌توانیم با آن از غضب خدا در امان بمانیم، تکیه به ذات پاک خداوندی است. چنان که امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: (هَارِبٌ مِنْكَ إِلَيْكَ).^۳ کشتی نجات تنها وسیله‌ای که از چوب و دیگر ادوات ساخته می‌شود، نیست، نیرومندترین وسیله برای مصون ماندن از گرداب‌ها، طوفان‌های هولناک و

۱. سوره هود، آیه ۴۴.

۲. سوره العنکبوت، آیه ۴۱.

۳. شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی.

انحرافات فکری، اخلاقی، عقیدتی، مکتب حیات بخش اهل بیت علیهم السلام است. خوش بختانه طبق نقل عامه و خاصه همین تعبیر از پیامبر عالی مقام اسلام صلی الله علیه و آله رسیده است: **مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَ فِي بَعْضِ رَوَايَاتٍ** این جمله هم اضافه شده است. **فَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ**.^۱ حنش بن مغیره، می گوید:

همراه ابوذر غفاری کنار خانه کعبه آمدم، ابوذر دست در حلقه درب خانه کعبه کرد و فریاد برآورد: **مَنْ ابُوذَرِ غَفَارِي، هَرَكَسَ مَرَامِي شَنَاسِدَ، بِشَنَاسِدِ، مَنْ هَمَانِ، جُنْدَبٌ هَسْتُمْ**.^۲ من یار پیامبرم، با دو گوش خود شنیدم که فرمود: **مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فَيَكُمُ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَجَّ فِي النَّارِ**؛^۳ مثل اهل بیت من، مثل کشتی نوح است که هرکس به آن پناه برد، نجات می یابد و کسی که از آنها تخلف کند، در آتش خواهد بود.

این حدیث به ما می فهماند که در مواقع هجوم طوفان های فکری و اجتماعی، تنها راه نجات، پناه بردن به مکتب محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت معصوم آن حضرت است.

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۷، ص ۲۰.

۲. جندب نام اصلی ابوذر بود.

۳. شیخ صدوق، عیون الاخبار الرضا علیهم السلام، ج ۲، ص ۲۷.

ابراهیم علیه السلام

و بَعْضٌ اِتَّخَذَتْهُ لِنَفْسِكَ خَلِيلاً سَأَلَكَ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْاٰخِرِيْنَ
فَاجَبْتَهُ وَ جَعَلْتَ ذٰلِكَ عَلِيًّا ۱

و بعضی را برای خود به دوستی برگزیدی؛ و او از تو درخواست کرد که
در میان امم اخیر زبان صادق باشد، و تو به او پاسخ مثبت داده و وی را
به مقام والا رساندی.

حضرت ابراهیم از پیامبران بزرگ الهی و پدر امت اسلامی است. قرآن
شریف در بیست و پنج سوره سخن از آن حضرت به میان آورده است؛ و در
حدود شصت و نه مورد نام مقدس این پیامبر اولوالعزم برده شده، و خصال
ارزنده‌ای از او، ذکر شده است. برخی از این موارد به شرح زیر است:

۱. ﴿... وَ اتَّخَذَ اللهُ اِبْرَاهِيْمَ خَلِيْلًا﴾^۲ خداوند ابراهیم را به‌عنوان دوست و
خلیل خود انتخاب کرد.

اگر ریشه واژه «خلیل» از ماده (خَلَّتْ) بر وزن (حُجَّتْ) باشد، به معنی دوستی
است. و اگر از ماده (خَلَّتْ) بر وزن (ضَرَبَتْ) باشد، به معنی احتیاج است. اما
کدام یک از این دو معنی به مفهوم آیه نزدیک‌تر است؟ جمعی بر آنند که معنی دوم
یعنی، احتیاج و نیاز، به مفهوم آیه نزدیک‌تر است. زیرا، برای حضرت
ابراهیم علیه السلام کاملاً محسوس بود که همه موجودات به حضرت حق جلّ و علا
نیازمند و محتاج‌اند.

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۴.

۲. سوره نساء، آیه ۱۲۵.

گروه دیگر می گویند که نیازمندی موجودات به ذات پروردگار، اختصاص به حضرت ابراهیم علیه السلام ندارد، همه به او محتاج اند و قرآن در این زمینه می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾؛^۱ ای مردم، شما به خدا نیازمندید، و خداست که بی نیاز و ستوده است.

علاوه بر این، آیه مذکور می فرماید که خداوند این مقام را به ابراهیم عطا کرد. پس باید مراد از آن لطف خاص دیگری باشد و آن انتخاب حضرت ابراهیم علیه السلام به عنوان «دوست» است.

اما ابراهیم علیه السلام چه امتیازی داشت که خداوند او را دوست خود قرار داده است؟

انسان همواره در معرض امتحان است. و آیات و روایات بر این موضوع شهادت می دهند. هیچ انسان و حتی پیامبری از این قانون مستثنی نیست. بنابراین، از حضرت ابراهیم علیه السلام نیز آزمایشاتی به عمل آمد؛ و بعد از طی مراحل و پیروز شدن در همه میدان ها به مقام رفیع خلیل اللهی نایل آمد.

امام صادق علیه السلام در این باره فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا. وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا. وَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ إِمَامًا...»^۲

خداوند ابراهیم را بنده خود قرار داد، پیش از اینکه پیامبرش قرار دهد. و خداوند او را به عنوان پیامبر انتخاب کرد، پیش از آنکه او را رسول خود سازد. و او را رسول خود قرار داد، پیش از آنکه او را خلیل خود انتخاب کند. و او را خلیل خود قرار داد، پیش از آنکه او را امام قرار دهد.

«إِنَّمَا اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا لِأَنَّهُ لَمْ يَرُدَّ أَحَدًا وَ لَمْ يَسْأَلْ أَحَدًا قَطُّ

۱. سوره فاطر، آیه ۱۵.

۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۷۵.

غَيْرَ اللَّهِ تَعَالَى؛^۱ خداوند ابراهیم را به عنوان خلیل خود انتخاب فرمود، زیرا هرگز تقاضاکننده‌ای را محروم نساخت و هیچ‌گاه از کسی تقاضا نکرد».

«أَنَا اتَّخَذَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا لِكثْرَةِ صَلَوَاتِهِ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ؛^۲ خداوند ابراهیم را به خاطر فراوان صلوات فرستادن بر محمد و آل‌ه آن حضرت خلیل خود قرار داد. (اللهم صل على محمد و آل محمد)».

«وَعَنِ النَّبِيِّ ﷺ: لِأَطْعَامِهِ الطَّغَامَ، وَ صَلَاتِهِ بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ نِيَامُ؛^۳ رسول خدا فرمود: ابراهیم عليه السلام به واسطه اطعام گرسنگان و نماز خواندن در دل شب، آن‌گاه که مردم به خواب رفته بودند، این مقام را احراز کرد».

۲. «وَ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ؛^۴ و هنگامی که با قلب سلیم به نزد پروردگارش آمد. یعنی بنده صددرصد تسلیم در برابر فرمان خداوند.

۳. «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ؛^۵ ابراهیم عليه السلام مردی بردبار و پر حوصله و اهل توبه بود.

۴. «...لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ؛^۶ غروب‌کنندگان را دوست ندارم.

۵. «...أَنْتِي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ؛^۷ ای قوم من، من از آنچه [برای خدا] شریک می‌سازید، بیزارم.

جلوه دیگری از آن حضرت را در این آیات می‌بینیم که با استدلال‌های محکم، عقیده‌های خرافی پرستش خورشید، ماه و ستارگان را بی‌ارزش و باطل اعلام می‌کند.

۱. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۴۱.

۲. همان، ج ۷، ص ۱۹۴.

۳. همان، ج ۸، ص ۱۵۶.

۴. سوره صافات، آیه ۸۴.

۵. سوره هود، آیه ۷۵.

۶. سوره انعام، آیه ۷۶.

۷. همان، آیه ۷۸.

۶. ﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ﴾؛^۱ برای تجدید بنای کعبه و برپا داشتن نماز، خاندان خویش را در سرزمینی خشک و بی آب فرود آورد.

۷. ﴿وَإِذ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ...﴾؛^۲ به عنوان تجدید کننده بنای کعبه مورد سخن واقع شده است.

۸. ﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ...﴾؛^۳ گفتند: او را بسوزانید.

ابراهیم خلیل تنها فردی است که به خاطر انجام وظیفه و مبارزه با بت پرستی و شرک به درون آتش انداخته شد.

۹. ﴿وَ أَدْنَىٰ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ...﴾؛^۴ ابراهیم است که مردم را به سوی خانه خدا (حج) دعوت می کند.

۱۰. ﴿... وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى...﴾؛^۵ زائران خانه خدا موظف اند در مقام او عملاً به او اقتدا نمایند (نماز بخوانند).

۱۱. ﴿وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ...﴾؛^۶ و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیاموزد، و وی آن همه را به انجام رسانید.

این کلمات چه بوده اند؟ از آیات کریمه قرآن و فرمایشان ائمه معصومین علیهم السلام به دست می آید که یک سلسله وظایف مشکل برعهده حضرت ابراهیم علیهما السلام بوده و او به خوبی آنها را انجام داده است. گاه مبارزه با بت پرستان و گاه در دل آتش فرورفتن، دست زن و بچه را گرفتن و به سرزمین خشک و بی آب و علف مکه هجرت کردن و بالاخره کارد را در دست گرفتن و اقدام به قربانی کردن فرزند جوانش کردن.

۱. سوره ابراهیم، آیه ۳۷.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۷.

۳. سوره انبیاء، آیه ۶۸.

۴. سوره حج، آیه ۲۷.

۵. سوره بقره، آیه ۱۲۵.

۶. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

﴿وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ. قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا﴾؛^۱ او را ندا دادیم که ای

ابراهیم! رؤیا [ی خود] را حقیقت بخشیدی.

ای صبا از من به اسماعیل قربانی بگو

زنده برگشتن ز قربانگاه شرط عشق نیست

امام صادق علیه السلام فرمود: کلماتی که آدم علیه السلام به درگاه حضرت باری تعالی عرضه

داشت و به وسیله گفتن آنها پذیرفته شد، این کلمات بود:

يا رب اسئلك بحق محمد و علي و فاطمه و الحسن و الحسين عليهم السلام ألا

تبت عليّ، فتأب الله عليه، انه هو التواب الرحيم.^۲

از امام علیه السلام سؤال شد: مراد از کلمه «اتمهن» در مورد حضرت ابراهیم

چیست؟

فرمود: ابراهیم امتحان کامل داد.

در تفسیر عیاشی آمده است:

قال اتمهن بمحمد و علی و الائمه من ولد علی علیه السلام و قال ابراهیم: یا

ربّ فعجل لمحمد و علی ما وعدتني فيهما و عجل نصرک لهما.^۳

امامت ابراهیم علیه السلام

علاوه بر مقام نبوت، خداوند به او مقام امامت هم بخشید. مقام امامت بالاتر

از مقام نبوت و رسالت است، و ابراهیم علیه السلام مقام نبوت را داشت؛ ولی مقام امامت

را دارا نبود، و بعد از آزمایش‌هایی، شایستگی این مقام را از جانب خداوند

دریافت نمود.

بسیاری از انبیای عظام، دارای مقام نبوت و امامت بوده‌اند؛ و آیاتی از قرآن

۱. سوره صافات، آیه ۱۰۵ - ۱۰۴.

۲. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۱۶۷.

۳. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۱ و تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۵۷.

شریف بر این مطلب اشاره دارد. از جمله:

۱. ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا...﴾^۱ آنها را امامانی قرار دادیم که مردم

را به فرمان ما هدایت کنند.

۲. ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا...﴾^۲ هنگامی که

استقامت نشان دادند از میان آنها افرادی انتخاب نمودیم که به فرمان ما مردم را

هدایت و رهبری کنند.

و در آیه زیر نیز خداوند متعال می فرماید که وقتی ابراهیم از عهده آزمایش ها به خوبی برآمد ما او را، امام و رهبر مردم قرار دادیم. ابراهیم گفت: از دودمان من (نیز امامانی قرار بده). ما به او گفتیم: پیمان ما (مقام امامت) به ستم کاران نمی رسد. (و تنها آن دسته از فرزندان تو) که معصوم باشند؛ لایق این مقام اند.

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا
قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۳ و چون ابراهیم را

پروردگارش با کلماتی بیازمود، و وی آن همه را به انجام رسانید، [خدا به او]

فرمود: «من تو را پیشوای مردم قرار دادم». [ابراهیم] پرسید: «از دودمانم

[چطور]؟» فرمود: «پیمان من به بیدادگران نمی رسد».

نه فقط آدم و ابراهیم علیهما السلام در اثر توسل به حضرات چهارده معصوم علیهم السلام به درجات کامله نائل و از دشمن رهایی یافتند، یوسف علیه السلام نیز وقتی برادران، او را در قعر چاه انداختند و دست خود را از هرچیز کوتاه دید؛ جبرئیل نزد او آمد و گفت: ای کودک، اینجا چه می کنی؟ او در جواب گفت: برادرانم مرا در چاه انداخته اند. جبرئیل گفت: دوست داری از چاه خارج شوی؟ گفت: با خدا است، اگر او بخواهد مرا بیرون می آورد. جبرئیل گفت: خدای تو دستور داده این دعا

۱. سوره انبیاء، آیه ۷۳.

۲. سوره سجده، آیه ۲۴.

۳. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

را بخوان تا بیرون آیی. پرسید: کدام دعا؟ جبرئیل گفت: بگو:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمَنَّانُ، بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ: ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ
تَجْعَلَ لِي مِنْ أَمْرِي فَرْجًا وَمَخْرَجًا؛^۱

پروردگارا! من از تو تقاضا می‌کنم. ای که حمد و ستایش برای تو است. معبودی
جز تو نیست. تویی که بر بندگان نعمت می‌بخشی. آفریننده آسمان‌ها و زمینی.
صاحب جلال و اکرامی. تقاضا می‌کنم که بر محمد و آلش درود بفرستی. و
گشایش و نجاتی از آنچه در آن هستم برای من قرار دهی.»

«رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ الْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ * وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي
الْآخِرِينَ»؛^۲ پروردگارا! به من دانش عطا کن و مرا به صالحان ملحق فرمای، و
برای من در میان آیتدگان آوازه نیکو گذار،

راغب اصفهانی در کتاب مفردات، حکمت را چنین معنی می‌کند:

«فالحكمة اصابة الحق بالعلم و العقل. فالحكمة من الله تعالى معرفة
الاشياء و ايجادها على غاية الاحكام. و من الناس معرفة الموجودات و
فعل الخيرات، و هذا هو الذي وصف به لقمان في قوله عزوجل (و لقد
اتينا لقمان الحكمة)؛

حکمت یعنی به حق رسیدن با علم و عقل. پس حکمت خدای تعالی شناسایی اشیا
و ایجاد آنها از سوی اوست بر نهایت استواری. و حکمت انسان شناختن
موجودات و انجام نیکی‌ها و خیرات است. و این همان چیزی است که قرآن با آن
لقمان را توصیف کرده است.

ابراهیم عليه السلام اولین تقاضایی که از پیشگاه خداوند می‌کند، این است:
پروردگارا، به من علم و دانش و حق بینی کرامت فرما و مرا به صالحان
ملحق کن.

۱. عیاشی، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۰.

۲. سوره شعراء، آیه ۸۴ - ۸۳.

«رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ»

ابتدا تقاضای مقام «حکم» و بعد از آن پیوستن به صالحان را می‌کند. حکم و حکمت را از یک ریشه می‌دانند و آن چنان که سخن مرحوم راغب را نقل نمودیم، حکمت معرفت معیارهایی است که انسان به وسیله آن بتواند هر کجا حق هست آن را بشناسد؛ و باطل را هم در هر صورت و لباسی باشد، تشخیص دهد که بعضی از حکماء آن را «کمال قوه نظریه» دانسته‌اند.

شیخ الرئيس حکمت را چنین معنی می‌کند:

الحكمة استكمال النفس الانسانية بتصور الامور والتصديق بالحقائق النظرية والعملية على قدر طاقة البشريه. وَ الْحِكْمَةُ الْمُتَعَلِّقَةُ بِالْأُمُورِ النَّظَرِيَّةِ الَّتِي إِنَّا إِن نَعْلَمَهَا وَ لَيْسَ إِنَّا أَن نَعْمَلَهَا تُسَمَّى حِكْمَةً نَّظَرِيَّةً. وَ الْحِكْمَةُ الْمُتَعَلِّقَةُ بِالْأُمُورِ الْعِلْمِيَّةِ الَّتِي إِنَّا أَن نَعْلَمَهَا وَ نَعْمَلَهَا تُسَمَّى حِكْمَةً عَمَلِيَّةً.^۱

و در جای دیگر می‌گوید:

الحكمة معرفة الوجود الواجب و هو الاول، و أخرى بِأَنَّ الْحِكْمَةَ مَعْرِفَةُ وَجُودِ الْحَقِّ.

«کندی» در تعریف حکمت می‌گوید: معرفة الانسان نفسه.^۲

به هر حال ابراهیم علیه السلام در ابتدا از خدای تعالی، شناخت عمیق و صحیح و توأم با حاکمیت تقاضا می‌کند و به دنبال آن ملحق شدن به صالحان را که حکمت عملی است. طلب می‌نماید.

آری، ابراهیم هر دو بال را داشت، ولی چون دامنه صالح بودن و حکمت که مقام معنوی است، محدود نیست، او آرزو می‌کند که خدایا، بر دامنه این بال و پرم بیفزای، تا از مواهب بیشتری بهره گیرم.

اگر آدمی این مقام را احراز کند، با شعاع این چراغ باطل را تمیز داده و در

۱. بوعلی سینا، شیخ الرئيس، شفاء، طبیعیات.

۲. رسائل کندی.

طریق حق ثابت و در کشاکش بین دو قوه شیطانی و الهی لغزشی عارض او نمی‌شود و از وساوس منحرف کننده مصون خواهد ماند.

قرآن شریف از این نعمت به «خیر کثیر» تعبیر می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا...﴾^۱ و به هرکس که حکمت

داده شود به یقین، خیری فراوان داده شده است؛

سپس درخواست مهم‌تری، با این عبارت از درگاه الهی می‌کند:

﴿وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾^۲

خداوندا! برای من در میان امت‌های آینده، ذکر خیر قرار ده، یاد من، خاطره من، مکتبی که به فرمان تو تأسیس کردم، عملی که مأمورم کردی انجام دهم، با مرگ من از میان نرود؛ آیندگان به من تأسی کنند، و پیرو قوانین و دستورات تو باشند.

خداوند هم دعای ابراهیم را مستجاب فرمود، ﴿...وَاجْعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ

عَلِيًّا﴾^۳ ما برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب ذکر خیر و لسان صدق و والا قرار دادیم.

روشن است با ظهور حضرت ختمی مرتبت ﷺ تقاضای این پیامبر اولوالعزم تحقق پیدا کرد؛ و لسان صدق (ذکر خیر) ابراهیم عليه السلام از این طریق در این امت بزرگ تداوم یافت.

حکمت لقمان

اما لقمان از چه طریقی به حکمت دست یافت؟ و آیا لقمان پیامبر بود؟

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ...﴾^۴ و به راستی، لقمان را حکمت دادیم.

از عبارات بعضی از مفسرین استفاده می‌شود که لقمان پیامبر بوده است، ولی

۱. سوره بقره، آیه ۲۶۹.

۲. سوره شعراء، آیه ۸۴.

۳. سوره مریم، آیه ۵۰.

۴. سوره لقمان، آیه ۱۲.

دلیل محکم و غیر قابل خدشه‌ای در دست نیست، بلکه شواهدی برخلاف آن وجود دارد.

در حدیثی که از رسول عالی قدر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده چنین می‌بینیم:

«حَقًّا أَقُولُ لَمْ يَكُنْ لِقْمَانَ نَبِيًّا وَلَكِنْ كَانَ عَبْدًا كَثِيرَ التَّفَكُّرِ، حَسَنَ الْيَقِينِ، أَحَبَّ اللَّهُ وَأَحَبَّهُ وَمَنْ عَلَيْهِ الْحِكْمَةُ؛^۱ به حق می‌گویم که لقمان پیامبر نبود، بلکه بنده‌ای بود که بسیار فکر می‌کرد، ایمان و دینش عالی بود، خدا را دوست می‌داشت، و خدا هم او را دوست داشت. و نعمت حکمت را بر او بخشید».

شخصی از لقمان پرسید: مگر تو با ما شبانی نمی‌کردی؟ جواب داد آری، گفت: پس از کجا این همه علم و حکمت نصیب تو شده است؟ جواب داد:

«قَدْرَ اللَّهِ وَادَاءِ الْأَمَانَةِ، وَصَدَقَ الْحَدِيثُ، وَالصَّمْتُ عَمَّا لَا يَعْنِينِي؛^۲ به خواست خدا بود. و به دلیل ادا امانت کردن، و راستگویی، و سکوت درباره آنچه که مربوط به من نبود».

ذکر نمونه‌ای از مواعظ او خالی از لطف نیست:

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به هشام بن حکم فرمود: لقمان به فرزندش چنین موعظه کرد:

«يَا بَنِيَّ إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ. قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ. فَلْتَكُنْ سَفِينَتَكَ فِيهَا تَقْوَى اللَّهِ وَحَشْوُهَا الْإِيمَانَ، وَشِرَاعُهَا التَّوَكُّلَ، وَقَيْمُهَا الْعَقْلَ وَدَلِيلُهَا الْعِلْمَ، وَسُكَّانُهَا الصَّبْرَ؛^۳ پسر، دنیا دریای عمیقی است که جمع کثیری در آن غرق شدند. کشتی تو در این دریا باید تقوای الهی باشد، زاد و توشه‌ات ایمان به خدا، و بادبان این کشتی توکل، و ناخدای آن عقل و راهنمای آن علم، و سرنشینان آن صبر و تحمل».

۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۹۴.

۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۴۲۳.

۳. کلینی، کافی، ج ۱، کتاب العقل و الجهل، ص ۱۵.

موسی علیه السلام

و بَعْضُ كَلِمَتِهِ مِنْ شَجَرَةٍ تَكْلِيمًا وَ جَعَلَتْ لَهُ مِنْ أَخِيهِ رِدْءًا وَ
وَزِيْرًا.^۱

و با برخی از طریق درخت به نیکی سخن گفتی و برادرش را وزیر و معین
او قرار دادی.

لازم بود که موسی علیه السلام روزگار ده ساله‌ای را شبانی کند و در محضر پیامبری که خطیب الانبیا است، سال‌های شیرین عمرش را بگذراند، و برای انجام یک مأموریت خطیر ساخته و پرداخته شود. موسی علیه السلام سال‌ها در کاخ فرعون بسر برد، و اکنون باید زندگی کوخ‌نشینان را لمس کند تا به زودی به واسطه فرمانی که به او داده می‌شود، به یاری مظلومان بشتابد. به راستی مگر محلی بهتر و آرام‌تر از بیابان مدین تصور می‌شود که موسی علیه السلام در آنجا به تفکر در اسرار آفرینش پردازد؟ آن هم در کنار انسان کاملی چون شعیب علیه السلام.

شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد که چند سال به جان خدمت شعیب کند بالاخره آن ایام پایان می‌پذیرد و موسی علیه السلام باید به یاری قوم در بند ظلم و نادانی بشتابد. طبق بعضی از روایات، حضرت شعیب علیه السلام برای قدردانی از زحمات موسی علیه السلام قرار گذاشته بود گوسفندانی را که با علائم مخصوصی متولد می‌شوند به او ببخشد. اتفاقاً در سال خداحافظی موسی علیه السلام تمام یا غالب نوزادان گوسفندان با همان علائم خاص متولد شدند. و شعیب علیه السلام با کمال میل آنها را به

۱. علامه مجلسی. بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۴ و سید ابن طاوس، اقبال، ص ۲۹۵.

موسی علیه السلام بخشید.^۱

موسی علیه السلام بار سفر را بست، ولی راه را گم کرد. شبی سرد و تاریک بود، گوسفندان در بیابان متفرق شدند، بر آن شد که آتشی برافروزد، تا خود و اهلیش از رنج سرما برهند، ولی از آتش زنه کاری برنیامد. در این لحظات حساس بود که همسرش [صفورا] دچار درد وضع حمل شد. در این لحظه، شعله‌ای از دور به چشمش خورد، ولی آتش نبود، نور الهی بود. موسی علیه السلام به تصور اینکه آتش است، برای برگرفتن آن به راه افتاد.

«فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى»؛^۲ هنگامی که نزد آتش آمد صدایی شنید که او را مخاطب ساخت: ای موسی، «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى»؛^۳ این منم پروردگار تو، پای پوش خویش بیرون آور که تو در وادی مقدس «طوی» هستی.

از آیه ۳۰ سوره مبارکه قصص چنین استفاده می‌شود که موسی علیه السلام ندا را، از جانب درختی که آنجا بود (درخت عنابی) شنید:

«نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»؛^۴ پس چون به آن [آتش] رسید، از جانب راست وادی، در آن جایگاه مبارک، از آن درخت ندا آمد که: «ای موسی، منم، خداوند پروردگار جهانیان.

از درون شاخه سبزی آتش می‌درخشید، و هر لحظه بر فروغش افزوده می‌شد. با شاخه کوچکی که در دست داشت خم شد تا کمی از آن بگیرد، آتش به طرف موسی علیه السلام آمد، او به وحشت افتاد و به عقب برگشت و پشت سر خود را

۱. اعلام قرآن، ص ۴۰۹.

۲. سوره طه، آیه ۱۱.

۳. سوره طه، آیه ۱۲.

۴. سوره قصص، آیه ۳۰.

نگاه نکرد، ناگاه ندایی برخاست و به او بشارت وحی داد.
 آری، موسی علیه السلام آتشی دید، اما خالی از حرارت و سوزندگی، ولی سراسر نور و صفا. چون موسی انسانی با قدرت محدود است با او از طریق درخت سخن می گوید. وی نخستین جمله وحی را چنین دریافت کرد: «من الله» هستم، معبودی جز من نیست». خداوند وادی طور را سرزمین مقدس و مبارک معرفی نمود، چون منزله از شرک است، و مظهر قداست. مجلای توحید است و مظهر جمال و برکت حق.

قداست این وادی به واسطه آتشی است که در آن افروخته شد، آری، هر مکان و سرزمینی که از شرک پاک و مظهر توحید گشت، هم مبارک است و هم مقدس.

موسی ای نیست که تا صوت اناالحق شنود

ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست

به موسی علیه السلام دستور داده شد تا به احترام این سرزمین مقدس، کفش هایش را از پای در آورد، و با خضوع در این وادی قدم نهد. امام صادق علیه السلام جنبه دیگری از این ماجرا را به شرح زیر بیان می کند:

«كُنْ لِمَا لَاتَرْجُوا أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُوا، فَإِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ خَرَجَ لِيُقْبِسَ لِأَهْلِهِ نَاراً فَرَجَعَ إِلَيْهِمْ وَهُوَ رَسُولٌ نَبِيٌّ؛^۱ نسبت به چیزهایی که امید نداری بیشتر از چیزهایی که امید داری، امیدوار باش. چرا که موسی بن عمران به دنبال یک شعله آتش رفت، اما با مقام نبوت و رسالت باز گشت».

این بیان کنایه از این است که بسیار می شود که انسان به چیزی امیدوار است، اما به آن نمی رسد، ولی چیزهای مهم تری که امیدی نسبت به آن ندارد، به لطف خداوند برای او فراهم می شود.

همچنین خداوند فرمود:

۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۳۷۴، س ۵.

«فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ، اَيَّ خَوْفَيْكَ: خَوْفَكَ مِنْ ضِيَاعِ اَهْلِكَ، وَخَوْفَكَ مِنْ فِرْعَوْنَ»^۱

مقصود از «فاخلع نعلیک» این است که دو ترس را از خود دور کن: خوف از اینکه خانواده‌ات که مورد علاقه تو است، در این بیابان از بین برود؛ و خوف از فرعون».

احمد بن اسحاق می‌گوید: به امام عسکری علیه السلام عرض کردم اینکه خداوند به حضرت موسی علیه السلام فرمود: «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ اِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى»^۲ مقصود چه بود؟ چون برخی بر آنند که نعلین حضرت موسی علیه السلام از پوست مردار بوده است. فرمود:

هرکس این عقیده را داشته باشد به موسی علیه السلام افترا بسته و آن پیغمبر را جاهل دانسته است. عرض کردم: پس تأویل این آیه چیست؟ فرمود: در آن شبی که موسی علیه السلام با زن خود در صحرای سینا بود و از دور آتشی دید و زنش را رها کرد و به دنبال آتش به کوه طور آمد. موسی علیه السلام در آن بیابان مقدس با خدا مناجات نمود و عرض کرد: «پروردگارا، من محبت خود را نسبت به تو خالص گردانیده‌ام و دلم را از غیرتو شستشو داده‌ام»، ولی در عین حال علاقه زیادی به زن خود داشت که او را در بیابان در حال وضع حمل رها کرده بود. خداوند فرمود: «فاخلع نعلیک» نعلینت را از پا در آور. یعنی اگر دوستی تو نسبت به من خالص است و دلت را از توجه به غیر من شستشو داده‌ای، ریشه محبت زن و فرزندت را از دل بکن.

آری، دوست باید محبت غیر را از لوح دل بزداید؛ و تمام امور را به او واگذارد. چه نیکو سروده، مؤلف «کشف الجلیل»، مرحوم عبدالحسین آیتی:

شبی تاریک‌تر از جان فرعون رهی باریک‌تر از احسان فرعون
هوا ز انفاس قدسی سردتر بود رخ بانو ز سبطی زردتر بود

۱. همان، ج ۳، ص ۳۷۴، س ۴.

۲. سوره طه، آیه ۱۲.

کواکب روی خود بنهفته در ابر
 بناگه آتش دیرینه دوست
 ندا آمد که ای هم صحبت ما،
 اگر سرد است تن گرمی ز ما جو
 بکن نعلین یعنی مهر اولاد
 که گردد مهر فرزندان فراموش
 شکیبایی ز دلها رفته و صبر
 ز سینا شعله زد بر سینه دوست
 بسین در تار نور طلعت ما
 خشونت کن رها، نرمی ز ما جو
 گزین مهر مهین ربّ ایجاد
 نگردد نارِ عشقِ دوست خاموش

موسی علیه السلام پس از دریافت فرمان رسالت باید سند آن را هم دریافت نماید؛ لذا در همان شب از خداوند متعال دو معجزه بزرگ دریافت نمود. قرآن مجید در این باره چنین می فرماید: به موسی خطاب شد: چه چیز در دست راست تو است ای موسی؟ «وَمَا تِلْكَ يَمِينِكَ يَا مُوسَى»^۱. این سؤال در آن لحظات حساس برای موسی بسیار تسکین دهنده و آرام بخش بود. و موسی برای بازگو کردن حقیقت گفت: «هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَ أَهْشُ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَ لِي فِيهَا مَأْرِبٌ أُخْرَىٰ»^۲؛ این قطعه چوب عصای من است که بر آن تکیه می زنم و به وسیله آن گوسفندانم را می رانم، و فوائد دیگری نیز برای من دارد.

این پاسخ مگر کافی نبود، پس چرا به منافع و بهره‌هایی که این قطعه چوب برای او دارد، می پردازد؟

موسی که نور توحید قلبش را منور ساخته، و افتخار هم سخن شدن با خداوند را پیدا کرده، به خود اجازه نمی دهد که ساکت بماند تا باب گفت و گو با محبوب بسته شود و این لذت وصف ناپذیر از دست رود. شاید هم با خود می اندیشید که نکند تنها گفتن «این عصای من است» کافی نباشد، و منظور بیان فوائد و آثار عصا است؛ لذا اضافه کرد: من بر آن تکیه می کنم «أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا»؛ و برگ درختان را با آن برای گوسفندام می ریزم «وَأَهْشُ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي»؛ علاوه بر اینها فوائد

۱. سوره طه، آیه ۱۷.

۲. سوره طه، آیه ۱۸.

دیگری هم برایم دارد ﴿وَلِي فِيهَا مَارِبٌ أُخْرَى﴾.

موسی علیه السلام از این سؤال غرق در تعجب و حیرت بود که ناگهان به او فرمان داده شد، ای موسی، عصایت را بیفکن ﴿قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى﴾. موسی فوراً عصا را افکند، ناگهان مار عظیمی شد و شروع به حرکت کرد؛ ﴿فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى﴾.^۱ و به موسی دستور داده شد که آن را بگیر و نترس، ما آن را به همان صورت اولین در می آوریم.

سپس خداوند برای دادن معجزه دوم به موسی علیه السلام به وی دستور داد:

﴿وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَى﴾؛^۲

دستت را (ای موسی) در گریبان تو فروبر، تا سفید و روشن بیرون آید، بدون آنکه در آن عیبی باشد. و این معجزه و برهان دیگری است برای تو.

موسی علیه السلام پس از دریافت فرمان رسالت و مسلح شدن به سلاح اعجاز، اکنون رسول الهی است تا قدرتمندترین و طاغی ترین فرد را، از طغیان و ظلمش باز دارد، و به اصلاح محیط آلوده پردازد:

﴿إِذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى﴾؛^۳ به سوی فرعون برو که وی سر برداشته

است.

آری، سردمداران اگر اصلاح و هدایت شوند، ملت به صلاح در می آیند، اگر مردان الهی و دل سوزان مردم مستضعف، چون موسی با طاغوت مبارزه اساسی کنند، یقیناً پیروزند؛ زیرا، خداوند به آنان که برای نجات اسیران در چنگال ظالمین، قیام کنند وعده نصرت داده، و آنها را فراموش نمی فرماید. قرآن در مورد موسی علیه السلام و هارون می فرماید: این دو پیامبر بیم داشتند که فرعون قبل از شنیدن سخنشان، شدت عمل به خرج دهد؛ و یا بعد از شنیدن کلام آنها به چنین

۱. سوره طه، آیه ۲۰.

۲. سوره طه، آیه ۳۲.

۳. سوره نازعات، آیه ۱۷.

عملی اقدام کند و در نتیجه، مقصود حاصل نشود:

﴿قَالَ رَبَّنَا إِنَّنا نَخافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَينا أَوْ أَنْ يَطْغى﴾؛^۱ آن دو گفتند:

«پروردگارا، ما می‌ترسیم که [او] آسیمی به ما برساند یا آنکه سرکش کند».

اما خداوند به آنها به طور قاطع فرمود:

﴿قال لا تخافا اننى معكما اسمع وارى﴾؛^۲ شما هرگز نترسید، من خود با

شما هستم، می‌شنوم و می‌بینم.

موسی عليه السلام تأملی نسبت به مسئولیت خطیرش نموده، و تقاضای ابزار پیروزی در این میدان را کرد؛ روحی بزرگ که در سایه آن بتواند این راه پر از حوادث هولناک و مشکلات طاقت‌فرسا را طی کند؛ و در راه رسیدن به هدف به او پایداری بخشد.

﴿قال رب اشرح لى صدرى﴾؛^۳ پروردگارا، سینه مرا گشاده بدار.

به راستی اولین ابزار توفیق، روحی بزرگ و سینه‌ای گشاده است.

امیرمومنان عليه السلام، در این زمینه فرمود:

آلة الرياسة سعة الصدر؛^۴ وسیله رهبری سینه گشاده است.

موسی عليه السلام خود به مشکلات مأموریت، آگاهی دارد؛ و برای حل آنها تقاضا

می‌کند: ﴿وَيَسِّرْ لى امرى﴾؛^۵ و کار مرا آسان گردان.

خدایا! بیانی فصیح و رسا که قادر بر رساندن منظورم باشد، به من عنایت

فرما.

﴿يفقهوا قولى﴾؛^۶ تا سخنان مرا درک کنند.

۱. سوره طه، آیه ۴۶.

۲. همان، آیه ۴۶.

۳. همان، آیه ۲۵.

۴. سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۱۷۶، ص ۵۰۱.

۵. سوره طه، آیه ۲۶.

۶. همان، آیه ۲۸.

برای رساندن این بار سنگین محتاج به یار و یاور هستیم، آن هم یآوری که نسبت به او شناخت کامل داشته باشم؛ و پیوند روحی او به من مسلم باشد. لذا درخواست می‌کند: ﴿وَاجْعَلْ لِي وَّزِيرًا مِّنْ أَهْلِي﴾؛^۱ وزیر و یاورم را از خاندانم قرار ده.

آن هم برادرم هارون ﴿هُرُونَ أَخِي﴾.^۲ هارون سه سال از موسی بزرگ‌تر بود، قامتی بلند و بیانی رسا داشت. تقاضای یاور کرد تا به کمک او قدرت و توان بیشتری کسب کند؛ ﴿أَشِدُّدْ بِهِ أَدْرِي﴾؛^۳ پشتم را با او محکم کن. و او را در کار من شریک گردان؛ ﴿وَاشْرِكْهُ فِي أَمْرِي﴾.^۴ آری؛ هارون شریک در امر رسالت و پیرو حضرت موسی بود.

اما هدف از این مأموریت چه بود؟ او برای ریشه کن کردن شرک و زدودن عوارض دوری از توحید آمده است. باید مردم را به یکتاپرستی متوجه و از اسارت هواها نجات بخشد. عبادت و بندگی خالص را به مردم بیاموزد؛ و ستم را برانداخته و عدل و داد را برپا دارد.

﴿كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا﴾؛^۵ تا تو را

فراوان تسبیح گوئیم، و بسیار به یاد تو باشیم، زیرا تو همواره به [حال] ما بینایی.

خداوند می‌داند موسی مخلص است و بر آن است تا خدمت را کامل کند؛

بلافاصله، خواسته‌هایش را برآورده کرده و فرمود:

﴿قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى﴾؛^۶ آنچه خواسته بودی به تو داده شد ای

موسی.

۱. همان، آیه ۲۹.

۲. همان، آیه ۳۰.

۳. همان، آیه ۳۱.

۴. همان، آیه ۳۲.

۵. همان، آیات ۳۳-۳۵.

۶. همان، آیه ۳۶.

رسول خدا ﷺ نیز چیزهایی را که موسی ﷺ برای پیشرفت اهدافش از خداوند درخواست کرده بود، تقاضا کرد؛ با این تفاوت که به جای نام هرون، نام علی ﷺ را برده است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا سَأَلَكَ أَخِي مُوسَىٰ أَنْ تَشْرَحَ لِي صَدْرِي؛ وَأَنْ تَيْسِّرَ لِي أَمْرِي. وَأَنْ تَحُلَّ عَقْدَةٌ مِنْ لِسَانِي، يَفْقَهُوا قَوْلِي، وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي، عَلِيًّا أَخِي، أَشَدُّ بِهِ أَرْزِي، وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي، كُنْ نَسْبُحُكَ كَثِيرًا. إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا؛^۱

پروردگارا، من از تو همان درخواست را می‌کنم که برادرم موسی از تو تقاضا کرد؛ از تو می‌خواهم سینه‌ام را گشاده گردانی؛ و کارها را بر من آسان کنی. گره از زبانم بکشایی تا سخنانم را درک کنند؛ فردی از خاندانم را وزیرم قرار دهی، یعنی برادرم علی را. خداوندا، پشتم را به او محکم کن، و او را در کار من شریک گردان تا تو را بسیار تسبیح گویم و تو را بسیار یاد کنیم که تو به حال ما بصیر و بینایی.»

قرآن از حضرت هارون به عنوان رحمت یاد می‌کند. رحمت مصادیق گوناگونی دارد و در چهره‌های مختلف متجلی است. اوصاف حسنه رحمت‌اند، علم و آگاهی رحمت است. و توفیق انجام اعمال صالحه رحمت است. فرزندان صالح و همسر صالحه رحمت است. برادران صالح، و مؤمن و مددکار، رحمت‌های حضرت حق تعالی هستند. آنکه ما را در تقوی و هدایت، کمک کار باشد، رحمت الهی است. بنابراین، قرآن کریم در مورد هارون می‌فرماید: «وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا»؛^۲ و ما از رحمت خود برادرش هارون را که پیامبر بود به او بخشیدیم.

۱. کراچکی، کنز الفوائد، ج ۱، ص ۲۹۶.

۲. سوره مریم، آیه ۵۳.

عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَبَعْضُ أَوْلَادَتِهِ مِنْ غَيْرَ أَبِي وَآتِيَتْهُ الْبَيِّنَاتُ وَآيَاتُهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ.
و بعضی را بدون پدر [تنها از مادر] ایجاد کردی، و به او معجزات عطا
فرمودی، و او را به روح قدس الهی مؤید داشتی..

در اینجا قدری درباره شخصیت حضرت عیسی عليه السلام سخن می‌گوییم.

مفهوم لغوی عیسی

صاحب کتاب المنجد کلمه «عیسی» را عبرانی دانسته و «مسیح» را غسل
داده به روغن، ترجمه کرده است. نباید فراموش کرد که لقب «مسیح» منحصر در
حضرت عیسی عليه السلام نیست؛ و به افراد دیگری هم نسبت داده شده است. در تفاسیر
در حدود هفت معنی برای این لقب ذکر کرده‌اند. این لقب چنان که نویسنده
«قاموس مقدس» ادعا می‌کند، در حدود سیصد بار در انجیل ذکر شده؛ و مراد از
آن حضرت عیسی عليه السلام است.

مادر عیسی عليه السلام [مریم عليها السلام]

شناسایی حضرت عیسی عليه السلام تا اندازه‌ای توقف بر شناختن مادرش مریم عليها السلام
دارد. همان‌طور که صاحب کتاب انسان موجود شناخته نشده می‌گوید: کودک
مدتی طولانی با پدر و مادر محشور است و خصایص آنان را کسب می‌نماید، و
چون قدرت تقلیدش قوی است، رفته‌رفته به آنان شبیه می‌شود و قیافه حقیقی
آنها را به خود می‌گیرد. و چون آن‌طور که شایسته مقام مادر یک پیغمبر است،

حضرت مریم در کتب اناجیل معرفی نشده، موقعیت او را از نظر قرآن کریم تا اندازه‌ای شرح می‌دهیم.

مریم علیها السلام در قرآن

در میان یک صد و چهارده سوره قرآن، یک سوره به نام این زن پاک دامن نامیده شده است؛ و در آیات دیگر هم از او یاد شده است. با اینکه این کتاب مقدس آسمانی هیچ وقت راجع به امور آمیزشی با صراحت سخن نگفته، در قضیه حضرت مریم و در داستان مهیج او با نهایت صراحت به پاک‌دامنی و عفتش گواهی داده و دامنش را از نسبت‌های ناروا پاک داشته است. آنجا که می‌فرماید:

﴿وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ﴾^۱؛ به یاد آور آن زنی را که عفت خویش را نگاهداشت، پس ما از روح خود بر او دمیدیم و خود و فرزندش را عبرت و نشانه‌ای برای جهانیان قرار دادیم.

و در جای دیگر می‌فرماید:

﴿وَمَرْيَمَ ابْنَتِ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا ذِكْرٌ وَإِسْمَاءُ مَرْيَمَ﴾^۲؛ و مریم، دختر عمران که عفت خویش را نگاهداشت، پس ما از روح خود در او دمیدیم و کلمات و کتاب‌های پروردگار خود را پذیرفت و از فرمان بران بود.

قرآن مجید عیسی را فرزند مریم می‌داند و موضوع باردار شدنش را بنحو خلاصه و اجمال چنین بیان می‌کند:

زمانی که مریم از اهل خود کناره گرفت و در مکانی اقامت گزید و در مقابل خود

۱. سوره انبیاء، آیه ۹۱.

۲. سوره تحریم، آیه ۱۲.

پرده‌ای آویخت، در این حال روح خود را بر او فرستادیم که به شکل انسانی کامل بر مریم نمودار شد. مریم از دیدن او ناراحت شد و گفت از تو به خدای رحمان پناه می‌برم اگر پرهیزگاری. او گفت ناراحت نباش که من از جانب پروردگارت فرستاده شده‌ام تا پسری پاکیزه به تو عنایت کنم. مریم از روی تعجب گفت: چگونه من دارای پسر خواهم شد، در صورتی که بشری با من تماس نگرفته و زن ناپاکی نبوده‌ام؟ گفت پروردگارت فرموده این عمل برای من آسان است، تا او را برای مردم از جانب خود نشانه و رحمتی قرار دهم. ای مریم، خدا تو را به کلمه خویش نوید می‌دهد که نام وی مسیح عیسی بن مریم است. و او در دنیا و آخرت آبرومند است و با مردم در گهواره و در بزرگی سخن می‌گوید و از شایستگان است و او را کتاب و حکمت و تورات و انجیل می‌آموزد، و به سوی بنی اسرائیل فرستاده می‌شود.

مریم عیسی را حامله شد و از مردم عزلت گزید تا اینکه درد زاییدن او را گرفت و به تنه درختی پناه برد و از شدت ناراحتی گفت: ای کاش پیش از این مرده و فراموش شده بودم. در این موقع، از پایین پای وی ندایی آمد که غم مخور پروردگارت در زیر پای تو نهی قرار داده و تنه درخت خرما را به سوی خود تکان بده که خرمای تازه پیش تو خواهد افکند. بخور و بیاشام و دیدگانت روشن باد. و چنانچه مردم را با این وضع ملاقات نمودی، بگو: من امروز برای خدا روزه گرفته‌ام، به عنوان نذر، که با کسی سخن نگویم. [چون در آن زمان یک قسم روزه معمول بوده به نام «روزه خاموشی» که علاوه بر اجتناب از خوردن و آشامیدن سایر مفطرات، می‌بایست از سخن گفتن نیز خودداری کنند.] وقتی عیسی متولد شد، او را برداشت و به سوی قوم خود آمد.^۱

مریم با آن سابقه تقوی و پاک‌دامنی، دختری که هنوز در محیط مقدس زناشویی قدم نگذاشته، اکنون پسری در بغل دارد! این جریان چه صدایی در

دهکده ناصریه کرد، و چه وضع غیر منتظره‌ای به وجود آورد، مردم قریه با ناراحتی و بهت زده دور مریم را احاطه کرده و گفتند:

﴿يَأْخُذَتَّ هَرُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ أَمْرًا سَوِيًّا وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا﴾؛^۱ خواهر

هارون پدرت مرد بدی نبود و مادرت نیز زن آلوده‌ای نبود.

مادر پاک دامن و نیرومند به نوزاد خود اشاره کرد که آنها با او سخن بگویند، گفتند چگونه با کودکی که در گهواره است سخن گوئیم؟ در این حال حضرت مسیح به اذن و قدرت پروردگار عالم به زبان آمد و فرمود:

﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا

كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا، وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ

يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا، وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ

حَيًّا، ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ، مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ

يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سَبْحَنَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾؛^۲ آری،

من بنده خدایم، مرا کتاب داده و پیغمبر نموده است و هر کجا که باشم با برکت

قرار داده و به نماز گذاردن و زکوة دادن مرا امر فرموده است. و سفارش کرده مرا

که نسبت به مادرم نیکوکار باشم. و گردن‌کش و نافرمان قرارم نداده است. درود

بر من روزی که تولد یافته و روزی که بمیرم؛ و روزی که برانگیخته شوم. به

راستی این است عیسی بن مریم که درباره او شک می‌کنند. خدا را نشاید که

فرزندی برای خود اختیار کند، او منزّه است چون کاری را اراده کند او فقط گوید:

باشد، و وجود پیدا می‌کند.

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ ءَادَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ

فَيَكُونُ﴾؛^۳ حکایت عیسی در نزد خدا همچون حکایت آدم است که او را از

۱. سوره مریم، آیه ۲۸.

۲. سوره مریم، آیات ۳۵ - ۳۰.

۳. سوره آل عمران، آیه ۵۹.

خاک آفریده به او گفت باش، وجود یافت.

خداوند متعال در مورد باردار شدن حضرت مریم و وضع حملش، پنج معجزه ظاهر فرموده است: ۱. تکلم فرشته با مریم؛ ۲. سبز شدن شاخه خشک خرما؛ ۳. پیدا شدن آب در جوی خشک شده؛ ۴. سخن گفتن حضرت عیسی در گهواره؛ ۵. خبر دادن حضرت عیسی از رسالت خود.

مریم علیها السلام در انجیل

مقایسه‌ای بین قرآن و اناجیل به عمل می‌آوریم تا ببینیم، آیا انجیل هم مثل قرآن حضرت مریم را از تهمتها مبرا نموده و دامنش را از آلودگی‌ها پاک کرده یا خیر؟

در انجیل لوقا باب ۱ آیه ۲۶ نحوه باردار شدن حضرت مریم را این‌طور بیان می‌کند: در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدای به بلدی از الخلیل که ناصره نام داشت، فرستاده شد نزد دختر باکره‌ای نامزد مردی به نام یوسف از خاندان داوود و نام آن باکره مریم بود، پس فرشته نزد او آمده گفت: سلام بر تو ای نعمت رسیده، خداوند با تو است و تو در میان زنان مبارک هستی. مریم چون او را دید از سخنانش مضطرب و متفکر شد که این چه نوع تهنیت است. فرشته به دو گفت: ای مریم ترسان مباش، زیرا که نزد خداوند نعمت یافته‌ای و اینک حامله شده‌ای. پسری خواهی زایید و او را «عیسی» خواهی نامید، او بزرگ خواهد بود.

مریم به فرشته گفت: این چگونه می‌شود و حال آنکه من مردی را نشناختم؟ فرشته در جواب وی گفت: روح القدس بر تو خواهد آمد. و قدرت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند از آن جهت، آن مولود مقدس پسر خوانده خواهد شد.

زن زکریا (خاله مریم) از خویشاوندان تو نیز در پیری به پسر حامله شده و

این ماه ششم است هم او را که نازادش می خوانند، زیرا در نزد خداوند هیچ امری محال نیست. مریم گفت: اینک کنیز خداوندم تا مرا بر حسب سخن تو واقع شود. پس فرشته از نزد او رفت و در آن روز مریم برخاست و به بلدی از کوهستان یهودیه با شتاب رفت و به خانه زکریا درآمد، ایصابات بروح القدس پر شده بود. با آواز بلند صدا زد و گفت تو در میان زنان مبارک هستی، و مبارک است ثمره رحم تو و از کجا این به من رسیده که مادر خداوند من به نزد من آید. زیرا اینک که آواز سلام تو گوشزد من شد، بچه از خوشی در رحم من به حرکت آمد.

و در باب ۲ انجیل لوقا آیه ۴ آمده است: و یوسف نیز از جلیل از بلدة ناصره از یهودیه به شهر داود که بیت اللحم نام داشت رفت، زیرا که او از خاندان آل داود بود تا نام او با مریم که نامزد او بود و نزدیک زاییدن بود ثبت گردد و وقتی که ایشان در آنجا بودند هنگام وضع حمل او رسیده بود، پسر نخستین خود را زایید و آن را در قنذاقه‌ای پیچیده در آخور خوابانید، زیرا برای ایشان در منزل جای نبود....

اکنون آیات شریفه قرآن را با آیات انجیل مقایسه کرده ببینید چگونه نویسندگان انجیل محرف، حقایق را مستور داشته‌اند، بلکه به خرافات مبدل نموده‌اند. در قرآن کریم به چند معجزه برای حضرت مریم در جریان باردار شدن و وضع حملش اشاره شده. در انجیل تنها یکی از آنها را نقل کرده که تکلم فرشته با مریم باشد، یا اینکه بین انسان و حیوان این عمل معمول است که توجه بیشتری به کودک نوزاد می‌کنند؛ ولی مریم و خانواده‌اش به هیچ وجه توجهی به این شخص الهی نمی‌کنند؛ او را در آخور می‌خوابانند. وقتی این موضوع را با صحبت کردن حضرت مسیح در گهواره مقایسه کنید، معلوم می‌شود که اناجیل فعلی ساخته دست بشر بوده و ابداً ارتباطی با خداوند ندارند.

همچنین، از آیات شریفه قرآن استفاده می‌شود که فرزند مریم مولود نفخ

روح فرشته طبق امر پروردگار عالم بوده و برای او از جنس بشر پدری نبوده است. این مطلب به وضوح از قرآن و روایات پیشوایان دین استفاده و به دست می آید و در همه جا آن حضرت را به مادر منسوب دانسته و به عیسی بن مریم تعبیر نموده اند. اما در اناجیل در مواضع عدیده برای عیسی پدر معرفی نموده و او را فرزند بشری دانسته اند.

در انجیل متی باب ۱ آیه ۱۶ می نویسد: یعقوب، یوسف شوهر مریم را آورده که عیسی مسمی به مسیح از او متولد شد و پس تمام طبقات از ابراهیم تا داود چهارده طبقه و از داود تا جلای بابل تا مسیح چهارده طبقه است. در باب ۱۲ انجیل لوقا آیه ۲۳ می نویسد: به حسب گمان خلق او پسر یوسف بن هالی بود. و پس از ذکر پنجاه تن از اجداد یوسف می نویسد: انوش بن شیث بن آدم بن الله. و در باب ۱ آیه ۲۳ می نویسد: خداوند بر وی شهادت دادند و همه از سخنان فیض آمیزی که از دهانش صادر می شد، تعجب نموده گفتند: مگر این پسر یوسف نیست؟

در این چهار مورد طبق سلسله نسب و شهرت بین مردم، حضرت عیسی فرزند پدری معرفی شده، ولی در آیات مربوط به وضع حمل مریم، مریم نامزد یوسف معرفی گردیده و بی اطلاع یوسف او را از روح القدس حامله یافتند؛ فرشته خداوند در خواب بر وی ظاهر شده گفت: ای یوسف، پسر داود، از گرفتن زن خویش مریم مترس. زیرا آنچه در وی قرار گرفته است، از روح القدس است.

و در آیه ۱۹ انجیل متی می نویسد: و شوهرش یوسف چون مردی صالح بود و نخواست او را عبرت نماید، تصمیم گرفت او را پنهانی رها کند.

در نتیجه، از بعضی آیات اناجیل استفاده می شود که عیسی علیه السلام فرزند یوسف بود. و از بعضی دیگر از آیات به دست می آید که از مریم از طریق نامشروع پیدا شده؛ و لذا او را رها می کند. ولی از بعضی رساله های پولس که مرجع اناجیل

اربعه بوده مطلب دیگری به دست می آید و آن فرزندی عیسی برای خدا است. دلیلی که پولس برای پسر خداوند بودن عیسی اقامه می کند، دمیده شدن روح در بدن عیسی است، ولی این موضوع دلیل بر این مطلب نبوده و اختصاص به حضرت عیسی علیه السلام هم ندارد. زیرا در همه مردم روح دمیده شده است. و اگر مراد روح قدسی باشد، باید همه پیامبران، پسران خدا باشند. البته، در عالم مسیحیت به اینجا هم قناعت نشده و عنوان خدایی به او داده شده، از زبان خود حضرت مسیح علیه السلام هم نقل می کنند، در آن وقت که عیسی توجه نموده و گفت: ای پدر، مالک آسمان و زمین، تو را ستایش می کنم بلی، ای پدر، زیرا که چنین مورد نظر تو هم بود. پدر همه چیز را به من سپرده است؛ و کسی پسر را نمی شناسد جز پدر. و پدر را هیچ کس نمی شناسد، غیر از پسر. و کسی که پسر خواهد بدو مکشوف سازد.^۱ در باب ۱ انجیل متی آیه ۱۹ و ۲۰ می نویسد: اما ولادت عیسی مسیح چنین بود که چون مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود، قبل از ازدواج با او، به وسیله روح القدس آبستن شد.

سرانجام عیسی علیه السلام

صاحب کتاب «المنجد» می نویسد: صلیب چوب محترمی است که بر آن سید ما مسیح مصلوب گردید. و صلیبی به این اعتبار گفته می شود که بر لباس ها و پرچم های خود صلیب را نقش کرده بودند.

صلیب از نظر تورات بدترین عذاب ها بوده و صاحب آن ملعون است. چنان که در تورات باب ۲۱، تشبیه، آیه ۲۲ می گوید:

و اگر کسی گناهی را که مستلزم موت است، مرتکب شده و کشته شود و او را به دار کشیده باشی، بدنش در شب بردار نماند، او را در همان روز دفن کن، زیرا آنکه به دار آویخته شود؛ ملعون خداست.

۱. آیات ۲۵ از باب ۱۱ انجیل متی.

در بین یهود هم رسم بوده که گناهکار را برهنه نموده و بر میخ بلندی می بستند و با چوب یا تازیانه چرمی که دارای تکمه‌های سربی بود می زدند و اغلب اوقات گناهکار از شدت درد می مرد؛ و اگر فرضاً نیمه جان از زیر تازیانه‌ها برمی خاست، چوبه‌دار را بدوشش نهاده و او را به قتلگاهش می بردند و به دار می آویختند؛ و چه بسا بدنش چند روزی بالای دار مانده تا می مرد. و چون چوبه دار به شکل (X) یا (T) بود، دست‌های مصلوب را به وسیله میخ با آن چوب افقی ارتباط می دادند و پاها را به اندازه یک متر از زمین به بالا با ریسمان می بستند؛ و پس از به دار آویختن تقصیر نامه او را نوشته نزدیک او می گذاشتند.

در باب ۱۹ انجیل یوحنا آیه ۱۶ آمده است: مجری قانون به دار آویختن، تقصیر نامه‌ای نوشت و بر صلیب گذارد، نوشته این بود: «عیسی ناصری پادشاه یهود» و این تقصیر نامه را بسیاری از یهود خواندند. زیرا آن مکانی که عیسی را صلیب زدند نزدیک شهر بود؛ و آن را به زبان عبرانی و یونانی و لاتینی نوشته بودند. آن گاه آب دهان به رویش انداخته او را طپانچه می زدند و بعضی سیلی زده می گفتند: ای مسیح، به ما نبوت کن. چه کسی تو را زده است.^۱ پس او را بند نهاده بردند؛ و به نپتیوس پیلاتن والی تسلیم کردند. عیسی را تازیانه زدند و او را عریان ساخته لباس قرمزی به دو پوشانیدند و تاجی از خار بافته بر سرش گذاردند و نی به دست راست او دادند و پیش وی زانو زده استهزاکنان به او می گفتند: سلام ای پادشاه یهود؛ و آب دهان بر وی افکنده نی را گرفته بر سرش می زدند و بعد از آنکه او را استهزا کرده بودند، آن لباس را از تن وی کنده جامه خودش را پوشانیدند و او را به جهت مصلوب بودن بیرون بردند. قرآن کریم و تاریخ درخشان اسلام موضوع به دار آویخته شدن حضرت مسیح علیه السلام را با کمال صراحت انکار نموده و قضیه را به شخص دیگری نسبت می دهد.

۱. باب ۲۶ متی، آیه ۶۷.

«إِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَى ابْنُ مَرْيَمَ مَا مَنَعَكَ إِذْ أَقْبَلْتَهُمْ فَاقْتُلَهُمْ وَجَعَلَ عِلْمًا مِّنَ الْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلْنَا فِي التَّورَةِ يَتَّبِعُونَ»^۱ چون خداوند گفت: ای عیسی، من تو را به سوی خود آورم و از زمین بر می‌گیرم و تو را از کفار جدا می‌کنم و پیروانت را تا روز قیامت بر کفار مسلط می‌نمایم. آن‌گاه فرجام شما به سوی من است، پس در آنچه به سر آن اختلاف می‌کردید میان شما داوری خواهم کرد.

و در آیه دیگر می‌فرماید:

«وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُكُونُونَ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا»^۲ اینکه می‌گویند ما رسول خدا عیسی بن مریم را کشتیم، در صورتی که او را نکشتند و به دار آویختند، ولی امر بر آنها مشتبه شد و آنها درباره او اختلاف کردند؛ و در کشتن او شک داشتند. اینها علم ندارند؛ فقط پیروی گمان می‌کنند او را یقیناً نکشتند، بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد چون دانا و قادر است. همه اهل کتاب پیش از مرگش به او ایمان می‌آورند و روز قیامت بر آنها گواه خواهد بود.

۱. سوره آل عمران، آیه ۵۵.

۲. سوره نساء، آیات ۱۵۹ - ۱۵۷.

ضرورت همیشگی حجت و شریعت

و كُلِّ شَرَعَةٍ لَهُ شَرِيعَةٌ وَ نَهَجَتْ لَهُ مِنْهَا جَاءٌ، وَ تَخَيَّرَتْ لَهُ اَوْصِيَاءَ مُسْتَحْفَظًا بَعْدَ مُسْتَحْفَظٍ مِنْ مَدَّةٍ اِلَى مَدَّةٍ، اِقَامَةٌ لَدُنَيْكَ وَ حُجَّةٌ عَلَيَّ عِبَادِكَ وَ لئَلَّا يَزُولَ الْحَقُّ عَنْ مَقَرِّهِ وَ يَغْلِبَ الْبَاطِلُ عَلَيَّ اَهْلِهِ وَ لَا يَقُولُ اِحْدٌ لَوْلَا اَرْسَلْتَ اِلَيْنَا رَسُوْلًا مُنْذِرًا وَ اَقَمْتَ لَنَا عِلْمًا هَادِيًا فَتَتَّبِعْ اِيَامَكَ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَنْزِلَ وَ نَحْزِي.

و برای هر یک از پیامبران شریعت و طریقه و اوصیائی قرار دادی تا یکی پس از دیگری هر یک برای مدتی نگهبان دین و شریعت بوده، دین تو را اقامه کنند و حجتی بر بندگانت باشند، تا اینکه حق از مقرّ خودش زایل نشود و باطل بر اهلش چیره نگردد، هیچ کسی نگوید که خدایا، چرا به سوی ما رسولی نفرستادی که به ما هشدار دهد؟ و چرا رهبری برای ما نگماشتی تا ما از آیات تو، پیش از آنکه خوار و رسوا شویم، پیروی کنیم.

ضرورت بعثت

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ اِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ؛^۱ اوست آن کسی که در میان بی سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند، و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد، و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

۱. سوره جمعه، آیه ۲.

فلاسفه، متکلمین دانشمندان علم الاجتماع در این مورد تعابیر مختلفی دارند که ممکن است همه آنها به اصل کلی احتیاج بشر به تعاون و اجتماع که مفاد جمله معروف «الانسان مدنی بالطبع» برگردد.

مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی (م. ۶۷۲) در شرح اشارات ابن سینا برای اثبات نبوت به همین مقدمه استدلال نموده است. ابن خلدون عالم اجتماعی مسلمان و فیلسوف (م. ۸۰۸) در مقدمه نفیس خود این مطلب را نیکو شرح داده است. قبل از این دو شخصیت بزرگ غزالی در جزء سوم احیاء العلوم در ذیل بیان حقیقت دنیا مشروحاً موضوع را مورد بحث قرار داده و حق مطلب را ادا کرده است. بیان او به شرح زیر است:

دنیا عبارت است از مجموعه موادی که انسان از آنها برای زندگی خود استفاده می‌کند؛ و برای اینکه بتواند از آنها بهره برداری نماید، باید خود آنها را برای استفاده آماده کند. مانند زمین و موادی که از آن پیدا می‌شود. و خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾؛^۱ آنچه بر

زمین است زیور قرار دادیم تا آدمیان را بدین وسیله آزمایش کنیم که کدامشان نیکوکارترند.

۲. مردم به آن مواد علاقه قلبی دارند. و زمین جایگاه آدمیان است و آنچه از زمین پدید می‌آید خوراک و پوشاک آنها است.

به طور کلی محصولات زمین سه قسم است: معادن، رویدنی‌ها، جانوران. آدمیان معادن از قبیل آهن، مس، طلا و غیره را می‌خواهند، برای آنکه در زندگی مورد استفاده قرار داده و زیور خود سازند.

رویدنی‌ها از قبیل حبوبات، اشجار، پنبه، کتان و غیره را می‌خواهند، برای خوراک و پوشاک. جانداران هم دو دسته‌اند: یک دسته خود آدمیان و یک دسته باقی جانوران از قبیل گاو، گوسفند، اسب، شتر و غیره. اینها را می‌خواهند تا

۱. سوره کهف، آیه ۷.

برای خوراک و پوشاک یا سواری و باربری از آنها استفاده کنند. و آدمیان را که از جنس خودشان هستند می خواهند، برای اینکه یا بر بدن‌های آنها مسلط شوند، مثل آنکه آنان را غلام و کنیز خود کنند؛ یا بر دل‌های آنها مسلط شوند، مانند آنکه دل‌های آنها را مسخر و به خود متوجه سازند. اینها مواد است که برای زندگی انسان مورد حاجت بوده و به تمام اینها در این آیه شریفه اشاره شده است:

﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَمِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَتَابِ﴾^۱؛ لذا دنیا در نظر آدمیان جلوه کرده از قبیل زنان و پسران و مبالغ زیاد از طلا و نقره و اسب‌های نشان دار و چهارپایان و مزارع، اینها وسایل زندگی دنیا است و عاقبت نیکو در نزد خداست.

انسان به این مواد دو نوع علاقه دارد، یکی علاقه قلبی که چون مواد نام برده وسیله زندگی اوست آنها را دوست می‌دارد و می‌خواهد هرچه بیشتر از آنها ذخیره کرده؛ و آنها را وسیله کمال و رونق زندگی خود قرار دهد. به دلیل این علاقه است که بعضی صفات بد از قبیل تکبر و کینه و حسد و بخل و سوءظن و ریا و مفاخره و امثال اینها پدید می‌آید.

و دیگر علاقه بدنی که باید با عمل خود این مواد را به صورتی در آورد که به کار زندگیش بخورد. براساس همین علاقه حرفه زراعت و انواع صناعات و معاملات و ضمناً انواع تجارت پدید آمده است.

احتیاج اولی انسان به سه چیز است: خوراک، پوشاک، مسکن. این سه چیز برای انسان فوری خلق نشده، چنان که برای بعضی از حیوانات خلق شده است. زیرا حیوانات گیاه یا بعضی از حشرات را می‌خورند و پشم یا موی یا پوست آنها لباس آنها می‌باشد و در دشتهای و شکاف کوه‌ها زندگی می‌کنند. اما آدمیان باید با زحمت و به کار انداختن صنعت مواد زمین را برای خوراک و پوشاک و

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۴.

مسکن خود آماده سازند. به این جهت آدمیان به پنج صنعت محتاج شده‌اند؛ زراعت، دام پروری، به دست آوردن مواد از زمین و دریا، نساجی و بنایی. اینها صنایع اولیه‌اند که در میان افراد انسانی پدید آمده است؛ و چون هریک از اینها محتاج به آلات و ادواتی هستند. سه صنعت دیگر در کنار آنها به وجود آمد، یعنی: صنعت نجاری، آهنگری، و چرم سازی. پس از اینها انواع صنایع دیگر به وجود آمد که همه زائیده این هشت صنعت‌اند؛ و آنها مادر صنایع به شمار می‌روند. احتیاج به این صنایع برای زندگی و همچنین نیاز به ازدواج برای بقا نسل آدمیان را مجبور کرد تا با هم اجتماع کرده و هرکدام گاری به عهده گیرند تا بتوانند زندگی کنند از این راه خانواده‌ها و دهات و شهرها و ممالک به وجود آمد. در زندگی اجتماعی معاملات و حقوق و تجاوزات پیش می‌آید، زیرا در وجود انسان‌ها غرائز و حالات مختلفی است که هریک به تنهایی ایجاد مزاحمت برای دیگری کرده و منافع را برای خود می‌خواهد. مانند غریزه حب ذات، حب جاه، حسد، غریزه جنسی و غیره. بشر به حکم فطرت، اجتماعی خلق شده و نمی‌تواند بدون اجتماع ادامه حیات دهد ناچار گرد هم جمع می‌شوند، ولی افراط و تفریط در غرائز مانع و رادع بقاء این اجتماع است. یکی از فلاسفه بیانی دارد که کاملاً بر وضع خلقت انسان و زندگی اجتماعی او و غرائز و مزاحمت غریزه‌ها منطبق و صادق است، او می‌گوید:

در میان جانورانی که در فصل زمستان از سرما بسیار رنج می‌برند، خاریشت است، زیرا این حیوان نه پر و بالی دارد که در برابر فشار سرما خود را حفظ و از آن استفاده کند، و نه کرک و پشمی دارد که آن را محافظ خود قرار دهد. از این جهت چون فصل زمستان پیش می‌آید و سرمای شدید آغاز می‌گردد، افراد این نوع به حکم غریزه به طرف یکدیگر رهسپار می‌شوند، در کنار هم قرار می‌گیرند و از حرارت جزیی بدن خود، یک حرارت کلی و مرکزی به وجود آورده و در پناه آن حرارت مرکزی جان خود را از دستبرد هلاکت می‌رهانند.

خاریشت‌ها برای تامین این منظور و به پیروی از غریزه حب ذات و حیات به طرف هم می‌روند، ولی به مجرد آنکه به یکدیگر نزدیک می‌شوند، خارهای بلند

و تیزشان در پهلو و تهیگاه هم فرو رفته و ایجاد زخم و سوزش می‌نماید، به طوری که ناچار می‌شوند از خیر این تعاون و اجتماع گذشته و به اطراف پراکنده و متواری شوند.

آری، آدمیان به حکم فطرت و خلقت و برای ادامه حیات ناچار از اجتماع و اجتماعی شدن هستند. ولی همین تجمع و تعاون مفاسدی را بار می‌آورد که مانع بهره‌مند شدن و دوام پیدا کردن اجتماع و زندگیست، خارها و نیش‌های غرائز، آنان را از یکدیگر دور می‌کند و به جان هم می‌اندازد و انحرافات فراوانی به دنبال خود می‌آورد. بر همین اساس، خدای علیم و قادر متعال برای حفظ اجتماع و مدنیت و بقای زندگی و برقرار نمودن تعادل میان غرائز، مریبان و راهنمایی فرستاده است که با تنظیم قوانین محکم و متقن چرخهای اجتماع را در مسیر صحیح به کار بیندازند. این حقیقت را می‌توان به طور وضوح از این آیه شریفه فهمید:

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفوا فِيهِ...﴾^۱ مردم گروه واحد بودند، پس خدا پیمبران را برانگیخت درحالی که مژده دهنده و ترساننده بودند و کتاب را به حق با آنها فرستاده تا بین مردم حکم کنند؛ در آنچه اختلاف داشتند.

در نتیجه، افراد بشر چون اجتماعی بوده و به حالت دسته جمعی زندگی می‌کنند؛ و در وجود آنها غرائزی است که به مقتضای افراط و تفریط و برهم زدن تعادل میان آنها بعضی می‌خواهند تمامی منافع و دست رنج دیگران را به طرف خود کشانده و حقوق آنها را تزییع نمایند. از این رو براساس حکمت و لطف، لازم است بر آنها قوانین و مقرراتی حکم فرما باشد تا بتوانند در سایه آن حقوق خود را استیفا نموده و نسبت به دیگران تجاوز نکنند؛ و با کمال آرامش خاطر به زندگی خود ادامه دهند.

۱. سوره بقره، آیه ۲۱۳.

قانونی که بتواند به طور کامل به این اهداف لباس عمل پوشانیده و بشر را به سعادت و خوشبختی همه جانبه برساند، قانونی است که از جانب خالق موجودات و مربی عالم، به وسیله انبیای عظام فرستاده شده و تشریح گردیده است.

زیرا از قوانین خدایی و آسمانی که بگذریم سایر قوانین مولود و زاییده افکار و مغزهای بشری بوده، و بشر ناقص، محدود و آلوده به اغراض و شهوات نمی تواند قانون کامل و همه جانبه به وجود و تشریح نماید.

راغب در مفردات می گوید: **سَمِيتِ الشَّرِيعَةَ شَرِيعَةً تَشْبِيهَا بِشَرِيعَةِ الْمَاءِ الْمَصْدُوقَةِ رَوِيٍّ وَ تَطَهَّرَ.**

«شرع» و «شریعه» راهی را می گویند که به طرف آب می رود و به آن منتهی می شود و از این جهت دین را «شریعت» می گویند که به حقایق و دستوراتی منتهی می گردد که مایه پاکیزگی و طهارت و حیات انسانی است.
راغب می گوید:

النَّهْجُ وَ الْمَنْهَاجُ الطَّرِيقُ الْوَاضِعُ؛ یعنی راه روشن است. بعد می گوید: **قال ابن عباس: الشَّرْعَةُ مَا وَرَدَ بِهِ الْقُرْآنُ وَالْمَنْهَاجُ مَا وَرَدَ بِهِ السُّنَّةُ وَ قَوْلُهُ: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ» فَإِشَارَةٌ إِلَى الْأَصُولِ الَّتِي تَتَسَاوَى فِيهَا الْمَلَلُ فَلَا يَصْحُحُ عَلَيْهَا النَّسْخُ كَمَعْرِفَةِ اللَّهِ تَعَالَى.**

راغب از قول ابن عباس فرق بین «شرعة» و «منهاج» را چنین بیان می کند: که «شرعة» به آنچه در قرآن وارد شده اطلاق می شود، و «منهاج» به اموری که در سنت پیامبر ﷺ وارد گردیده. بعضی از مفسرین هم برآنند که فرق است بین دین و شریعت، دین عبارت است از اصل توحید و دیگر اصول که میان همه مذاهب مشترک است ولی «شریعت» به قوانین و احکامی گفته می شود که در مذاهب با هم تفاوت دارند.

بعضی ها برآنند که این دو در بعضی موارد در یک معنی استعمال می شود. اصل دین عبارت است از اعتقاد به یگانگی ذات حضرت احدیت و صفات جمالیّه و جلالیّه او و اعتقاد به معاد و جزای اعمال و متصف بودن به اخلاق

حسنة و انجام اعمال صالحه و نیک و اجتناب از رذائل و اعمال قبیح و ناپسند و تمام ادیان در این اصول با یکدیگر اتفاق دارند. چنان که در این آیه مبارکه این حقیقت را می بینیم:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾؛^۱ بگو ای اهل کتاب (یهود و نصاری و مجوس) بیاید به سوی کلمه‌ای که بین ما و شما یک‌سان و مشترک است که جز خداوند یکتا را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر را، غیر از خداوند یگانه به خدایی نپذیرند. هرگاه از این دعوت سربرتابند بگویند گواه باشید ما مسلمانیم.

در مأموریت همه انبیا و پیامبران وحدت دارند. قرآن این وحدت در هدایت و اصول را در چنین شرح می دهد:

﴿وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾؛^۲ و آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کردند و انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم، و آنها فقط مرا عبادت می کردند.

الْحِجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَ مَعَ الْخَلْقِ وَ بَعْدَ الْخَلْقِ؛^۳ حجّت قبل از خلق، همراه با خلق و پس از خلق وجود دارد.

چون غرض از آفرینش انسان کمال اوست؛ و کمال و سعادت به دست نمی آید، مگر با وضع قوانین. و قوانین باید الهی باشند؛ زیرا قوانین بشری ناتوان از هدایت تام و کامل است. براساس براهین عقلی و دلایل استوار فطری، خداوند متعال برای عموم افراد بشر تکالیف و برنامه‌هایی مقرر داشته تا سعادت

۱. سوره آل عمران، آیه ۶۴.

۲. سوره انبیاء، آیه ۷۳.

۳. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۷۷.

و تکامل انسان تضمین شود. زیرا انسان در این مسیر، به قوانین الهی نیازمند است؛ و بدون چنین هدایت‌هایی به هیچ مرحله‌ای از کمال نمی‌تواند نائل آید؛ و اگر خداوند چنین تکالیفی را که سعادت بشر در گرو آنها است، مقرر ندارد، یا در نتیجه عدم اطلاع خداوند از احتیاج بشر است، در صورتی که خداوند از جهل و نادانی منزّه و مبرّا است. یا خداوند نمی‌خواهد بشر به چنین کمالی نائل آید، و این بخل است که نسبت به خداوند کریم و بخشنده غیرممکن است و با غرض خلقت منافات دارد. و اگر قائل شویم که خداوند می‌خواهد بشر به سعادت و کمال برسد، ولی انجام آن برای وی غیرمقدور است؛ این هم عجز و ناتوانی است که از ساحت مقدس او به دور است.

در نتیجه، بر خداوند است که برای تأمین سعادت و تکامل انسان، تکالیف و قوانینی مقرر داشته و به اطلاع بشر برساند. و روشن است که باید این تکالیف الهی توسط فردی از افراد بشر ابلاغ گردد، و این فرد، هم‌نوعان خود را به آن وظائف و تکالیف آشنا سازد، تا حجت خداوند بر آنها تمام گردد، و افراد از راه دلیل و برهان، یکی از دو راه سعادت یا هلاکت را انتخاب کنند. چنان که قرآن می‌فرماید:

﴿...لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ...﴾^۱؛ و تا کسی که

[باید] هلاک شود، با دلیلی روشن هلاک گردد و کسی که [باید] زنده شود، با

دلیلی واضح زنده بماند،

عذاب کافران و تبه‌کاران نیز پس از اعزام پیامبران است ﴿...وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ

حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً﴾^۲؛ و ما تا پیامبری را برنینگیزیم، به عذاب نمی‌پردازیم.

﴿وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ

شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۳؛

۱. سوره انفال، آیه ۴۲.

۲. سوره اسراء، آیه ۱۵.

۳. سوره توبه، آیه ۱۱۵.

در اصول فقه اثبات شده است مادامی که حکمی به کسی نرسد در برابر آن مسئولیتی ندارد. مگر اینکه در فراگرفتن حکم کوتاهی کرده باشد.^۱ بنابراین خداوند بدون اینکه رسولی برای قومی مبعوث فرماید چگونه عذاب می‌کند؟ ﴿...لَا تُذِرْكُمْ بِهِ وَ مَن بَلَغَ...﴾؛^۲ این قرآن به من وحی شده تا به وسیله آن، شما و هر کس را [که این پیام به او] برسد، هشدار دهم.

بنابراین، همان‌طور که پرورش تکوینی انسان در پرتو قوانین تکوینی پروردگار است. تربیت تشریحی او نیز جز از راه تدوین قواعد اعتباری او نخواهد بود. و هیچ قانونی جز قانون آسمانی سعادت ابدی جوامع بشری را تأمین نمی‌کند. زیرا قانونی می‌تواند ضامن سعادت بشر باشد که هماهنگ با نظام تکوین باشد. و هماهنگی این دو قانون تنها بر عهده کسی است که به همه موجودات آگاه باشد؛ و آورنده آن قانون الهی پیامبر است. پس هیچ عصر و زمانی بدون پیامبر نبوده و نخواهد بود.

و هیچ امتی نیست جز اینکه دارای پیامبر است. ﴿إِنَّ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾؛^۳ هر امتی در گذشته انذار کننده‌ای داشته است. امکان ندارد جمعیتی در منطقه‌ای زندگی کنند؛ و خداوند برای آنها راهنما نفرستد.

﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾؛^۴ خداوند مردم را خواه موحد و خواه غیر موحد از نبوت عامه، منفک و جدا نمی‌کند.

اما، چرا همه انبیاء عليهم السلام از آسیا برخاسته‌ند؟

ممکن است جمعیتی در جای دیگر زندگی نمی‌کرده تا بعثت و ظهور پیامبری را سبب شود. شاید خداوند پیامبرانی به آن دیار فرستاده است، ولی نامی از آنها

۱. قبح عقاب بلا میان.

۲. سوره انعام، آیه ۱۹.

۳. سوره فاطر، آیه ۲۴.

۴. سوره بینه، آیه ۱.

در قرآن نیامده است؛ چون قرآن تنها اسامی بعضی از آنها را ذکر کرده است:
 ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ، مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ
 نَقْصُصْ عَلَيْكَ...﴾؛^۱ ما پیش از تو رسولانی فرستادیم، سرگذشت گروهی از
 آنان را در قرآن برای تو بازگو کرده‌ایم، و سرگذشت برخی را نیز حکایت
 نکردیم.

بیان سرگذشت انبیا گاهی به عنوان ﴿قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ﴾ بوده است. و از «ارمیا»
 در آیه ۲۵۹ سوره بقره به عنوان ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ﴾ یاد شده است؛ و از
 «یوشع» در آیه ۶۰ سوره کهف به عنوان ﴿وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَتَاهُ﴾ ذکر می‌شود که میان
 آمده است؛ و از «خضر» در آیه ۶۵ سوره کهف به عنوان ﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ
 عِبَادِنَا﴾ نام برده شده است.^۲

مرد بودن پیامبران

پیامبر باید مرد باشد. چون نبوت و رسالت کار اجرایی و مستلزم تماس با
 مردم است؛ و در آن صلح و جنگ، آموزش احکام، پاسخ به پرسش‌ها، امامت
 در جماعات و... مطرح است، پس مجری آن باید مرد باشد. مرد است که
 می‌تواند این بار مسئولیت را به دوش کشد. و این امر منافاتی با مقام زن ندارد،
 بلکه ممکن است زن به مقام ولایت معنوی برسد، چنان که حضرت صدیقه
 طاهره فاطمه علیها السلام، به آن مقام بس بلند و والا دست یافت.
 ولایت مقامی است ملکوتی و معنوی، زن و مرد در آن اشتراک دارند و آنکه
 به این مقام نائل می‌شود، یقیناً به خداوند نزدیک‌تر است. پس هر پیامبری
 دارای ولایت است؛ لیکن هر ولی دارای نبوت نیست.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ﴾؛^۳ هیچ
 پیامبری را اعزام نکردیم مگر از جنس بشر و از صنف مرد بوده است.

۱. سوره غافر، آیه ۷۸.

۲. نقل از تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۱۸۵، س ۱۰ - ۱.

۳. سوره یوسف، آیه ۱۰۹.

پیامبری از جنس بشر

کفار متکبر، بهانه جو و منفی باف، در مقابل پیامبر ﷺ ایستادند و گفتند: چرا پیامبر به تنهایی به این مأموریت بزرگ دست زده است؟ چرا موجودی از غیر جنس بشر و از جنس فرشتگان او را در این مأموریت همراهی نمی‌کند، مگر انسانی که از جنس خود ماست قدرت دارد بار رسالت را بر دوش کشد؟

﴿وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ...﴾^۱ چرا فرشته‌ای بر او نازل نشد؟

فرشته نه قدرتی بالاتر از انسان دارد و نه استعدادی برای رسالت. بلکه آمادگی انسان به مراتب از فرشته بیشتر است. خداوند متعال در قرآن شریف با دو جمله به این گفته جواب می‌دهد:

۱. اگر فرشته نازل شود و آنها ایمان نیاورند، به حیات آنها خاتمه داده خواهد شد؛ ﴿وَلَوْلَا أَنْزَلْنَا مَلَكَ لَقُضِيَ الْأَمْرُ لَكُمْ لَا يَنْظُرُونَ﴾^۲.

اما چرا با آمدن فرشته و همراهی او با پیامبر، منکران گرفتار هلاکت می‌شوند؟ دلیل آن این است که اگر نبوت جنبه شهودی و حسّی پیدا کند؛ یعنی با آمدن فرشته، غیب به شهود تبدیل شود، و مردم همه چیز را با چشم ببینند، این آخرین مرحله اتمام حجّت است. در این حال اگر کسی مخالفت کند، مجازات و کیفر او قطعی و مسلم است. ولی از آن طرف خداوند متعال به خاطر لطف و مرحمتی که نسبت به بندگان دارد، و برای آنکه فرصت و زمانی برای تجدید نظر در اعمال خود، داشته باشند، این کار را نمی‌کند؛ جز در مواردی که طرف استحقاق نابودی را پیدا کرده باشد.

۲. رهبر باید با امت و مردم در تمام غرائز و صفات از یک جنس باشد، تا خواسته‌های آنها را درک کند و سرمشق و الگوی زندگی آنها باشد. ولی فرشته قابل رویت نیست و از دردها و غرایز انسان بی اطلاع می‌باشد. به همین دلیل

۱. سوره انعام، آیه ۸.

۲. همان.

رهبر نباید موجودی باشد که از هر جهت با او تفاوت دارد. از این جهت می‌فرماید: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا»^۱.

اگر ما او را فرشته قرار می‌دادیم حتماً او را به صورت مردی در می‌آوردیم. انبیا و پیامبران گرچه از نظر زمان و مکان و سایر لوازم مادی از یکدیگر ممتاز و جدا هستند، ولی یک واحد متصل و پیوسته‌اند، چون حق در مظاهر گوناگون جلوه می‌کند. سیره آنها مشترک است. همه از یک منبع الهام می‌گیرند و از یک منشأ برخاسته‌اند، و تمامی آنها به توحید و یکتاپرستی دعوت می‌کنند:

«وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»^۲؛

قرآن به سخن یهود و نصاری که هر کدام پیامبر خود را برتر و محق دانسته و در این باب در برابر مسلمانان افتخار می‌کردند، چنین پاسخ می‌گوید:

«...لَا تَفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ...»^۳؛ میان هیچ‌یک از فرستادگانش فرق نمی‌گذاریم.

چون ارشاد و هدایت هدف مشترک آنها است، بنابراین، تفاوتی در اصل رسالت و لزوم قبول رسولان وجود ندارد. و پذیرش یک پیامبر مستلزم پذیرش رسالت همه رسولان است و قبول نکردن دعوت یک پیغمبر و رسالت او مستلزم انکار دعوت همه آنها است. لذا می‌فرماید:

«وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ»^۴؛ و اهل «حجر» [نیز] پیامبران [ما] را تکذیب کردند.

می‌فرماید اصحاب حجر همه پیامبران را تکذیب کردند، در حالی که اصحاب حجر فقط یک پیامبر داشتند. این بدان جهت است که سخن پیامبر اصحاب حجر سخن همه انبیای گذشته و آینده بوده است.

۱. سوره انعام، آیه ۹.

۲. سوره بینه، آیه ۵.

۳. سوره بقره، آیه ۲۸۵.

۴. سوره حجر، آیه ۸۰.

پس در این فقره از دعای شریف برای لزوم بقا حجّت چهار برهان آورده شده است. ۱. اقامه دین تا باقی بماند ۲. پیامبر و امام، حجّت بر مردم اند تا مردم را به دین حق دعوت نموده، و حجّت بر آنان تمام شود.

۳. تا دین حق زائل نگردد، و باطل جای آن را نگیرد و بر اهل حق پیروز نگردد. /

۴. حق اعتراض برای کسی باقی نماند که خدایا، چرا پیامبری فرستادی تا از او پیروی کنیم.

خداوند متعال به فراخور حال و فهم اقوام در هر دوره و زمانی پیامبری را مبعوث فرموده است و هیچ‌گاه زمین خالی از حجت نبوده است و این حقیقت را در آیات بسیاری از قرآن و احادیث متواتره می‌بینیم: ۱. «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ»؛^۱ برای هر امتی رسول و پیامبری است. ۲. «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»؛^۲ هیچ امتی نبوده مگر اینکه پیامبر اندازکننده در میان آنها بوده است. ۳. «ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا»؛^۳ سپس رسولان خود را یکی پس از دیگری فرستادیم. این آیه می‌فرماید دعوت پیامبران در طول تاریخ هیچ‌گاه قطع نشده است، ما رسولان خود را پشت سر هم و پیاپی مبعوث نمودیم.

این حجت چه به صورت نبی و رسول و چه به صورت وصایت و جانشینی در میان خلق برقرار بوده است و روزی این اتصال قطع نشده است. زیرا تکامل اجتماع از این رهگذر ممکن است. و همه پیامبران شالوده زحمات خود را طبق فرمان پروردگار به افراد شایسته و لایق می‌سپردند که از این نهال که به دست پیغمبر غرس شده، در تربیت بشر همت گمارد و آن را به کمال لایق و شایسته برساند. انجام سخن آنکه، لزوم بقای حجت برای چند امر است:

۱. اقامه دین حق و حفظ مقررات.

۱. سوره یونس، آیه .

۲. سوره فاطر، آیه .

۳. سوره مؤمنون، آیه ۴۴.

۲. اتمام حجت بر بندگان، تا جای عذری نباشد؛ ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾،^۱ رشته وحی همواره در میان بشر بوده است و ممکن نیست ما افراد انسان را بدون راهنما واگذاریم، این پیامبران را بشارت دهنده و انذار کننده قرار دادیم یا بر حجت و پاداش الهی امیدوار سازند، و از کیفرهای او بیم دهند، تا اتمام حجت بر آنها شود و بهانه‌ای نداشته باشند.

۳. ثابت بودن حق در جهان و غلبه آن بر باطل. هوالذی ارسل رسوله بالحق لیظهره علی الدین کله. اللهم بلی لا تخلوا الارض من قائم لله بحجة اما ظاهراً مشهوراً و اما خائفاً مغموراً لئلا تبطل حجج الله و بیئاته؛^۲

زمین خالی از حجت نمی ماند تا دین خدا را برپا دارد و آن حجت یا آشکار است و مشهور مانند (ائمه یازده گانه) یا ترسان و پنهان مانند (امام دوازدهم). تا دلیل‌ها و حجت‌های روشن خدا (احکام دین و معارف الهیه) از بین نرود.

ابوبصیر از صادقین نقل می کند: **إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَدَعْ الْأَرْضَ بغير عالم و لولا ذلك لم يعرف الحق من الباطل؛**^۳ خداوند زمین را از حجت خالی نمی گذارد، زیرا در غیر این صورت حق از باطل شناخته نمی شود.

پس در هر زمانی حجتی از طرف خداوند از جمع خلق خدا هست تا شرایع و حق را نگهبان باشد؛ تا دست هواپرستان از خدشه وارد کردن در شرایع کوتاه شود.

۴. کسی نتواند اعتراض کند که چرا پیامبری را مبعوث نکردی تا او را متابعت کنیم و به ذلت گناه و محرومیت از لطف تو مبتلا نشویم. لذا می فرماید: «و إن من أمة إلا خلا فيها نذير»؛ همیشه در میان اقوام و ملل پیغمبر بوده است.

۱. سوره نساء، آیه ۱۶۵.

۲. نهج البلاغه. حکمت ۱۳۹.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۸.

فصل دوم

ستایش خداوند برای بعثت محمد ﷺ

و طهارت خاندانش

إِلَى أَنْ أَنْتَهَيْتَ الْأَمْرَ إِلَى حَبِيبِكَ وَنَجِيبِكَ مُحَمَّدٍ ﷺ فَكَانَ كَمَا
انْتَجَبْتَهُ سَيِّدًا مَنِ خَلَقْتَهُ وَصَفْوَةً مَنِ اصْطَفَيْتَهُ وَأَفْضَلَ مَنِ اجْتَبَيْتَهُ وَ
أَكْرَمَ مَنِ اعْتَمَدْتَهُ، قَدَّمْتَهُ عَلَى أَنْبِيَائِكَ.

تا اینکه امر رسالت را به جیب گرامی ات و رسول برگزیده ات محمد ﷺ
رساندی؛ و همان طور که او را آقای همه مخلوقات خود، و برگزیده همه
برگزیدگان خود، برترین همه انتخاب های خود، و گرامی ترین معتمدان
خود قرار دادی، بر همه پیامبرانت او را مقدم داشتی.

حضرت خاتم النبیین ﷺ، دارای مزایای متعدد و ویژه ای است که به بعضی
از آنها اشاره می شود.

ادبا و شعرای فارسی زبان از محبت و عشق به «اکسیر» تعبیر کرده اند؛ چون
کیماگران معتقد بودند که در عالم ماده ای وجود دارد به نام «اکسیر» یا «کیمیا»
که می تواند ماده ای را به ماده دیگر مبدل سازد. زیرا محبت است که می تواند
ماهیت را عوض کند. محبت و عشق قدرت آفرین است. فرد و جامعه محب و
عاشق همواره در تکاپو و جهش است. و نیروی محبت از نظر اجتماعی نیرویی
بس عظیم است. لذا بهترین اجتماعات، اجتماعی است که با نیروی محبت اداره
شود.

برای محبت و عشق مراتبی ذکر کرده اند که به قسمتی از آنها اشاره می شود:
۱. «هوی» به معنی تمایل است، ۲. «علاقه» یعنی محبتی که ملازم قلب است،
۳. «کلف» به معنی شدت محبت، ۴. «عشق»، ۵. «شعف» یعنی حالتی که قلب در
آتش عشق می سوزد و از این سوزش احساس لذت می کند، ۶. «لوعه»،

۷. «شَغَف» یعنی مرحله‌ای که عشق تمام زوایای دل را مسخر کرده است،
 ۸. «تَدَلَه» و آن مرحله‌ای است که عشق عقل انسان را می‌رباید، ۹. «هیوم» یعنی
 بی‌قراری مطلق که شخص عاشق را بی‌اختیار به هر سو می‌کشاند.^۱
 بعضی نیز برای محبت سه مرتبه قائل‌اند: ۱. علاقه، ۲. عشق، ۳. انتحار در راه
 محبوب.

ثَلَاثَةُ أَحْبَابٍ فَحَبُّ عِلَاقَةٍ وَ حُبُّ تِمْلَاقٍ وَ حُبُّ هَوَالِقَتِ

دوستی سه نوع است: ۱. علاقه و دل‌بستگی، ۲. عشق و دوستی شدید، ۳. و
 شدیدتر از آن انتحار در راه محبوب.^۲

در وادی عشق و عالم محبت انتخاب محبوب اهمیت اساسی دارد؛ زیرا
 دوستی، هم رنگ‌ساز است و هم زیباساز و هم غفلت‌آور. هر جا را فتح کرد و
 مسخر ساخت، عیب و نقص در آن منتفی است. هر چه می‌بیند گل است و یاسمن.
 «حب الشيء یعنی و یصنم؛ دوستی هر چیز، کور و کر می‌کند».

اصیل‌ترین و برترین نوع محبت و عشق، محبتی است که از محدوده مادیات
 بیرون باشد و آن محبت به سرچشمه همه فضائل و شیفتگی‌ها یعنی، عشق به
 حضرت باری تعالی است که در بسیاری از آیات قرآن مجید به «محبت» و
 «مودت» از آن یاد شده است. محبت یعنی کشش به سوی محبوب. وقتی که
 محب در محبوب کمال می‌بیند، جذب او می‌شود. و نشانه این جذب انجام
 فرامین و خواسته‌های او است؛ و این محبت چون آثار عملی دارد، اساسی
 است. پس محبت تنها یک علاقه قلبی نیست، بلکه باید آثار آن در عمل انسان
 منعکس باشد. آنکه مدعی «حب» پروردگار است، اولین علامت و نشانه او این
 است که از فرستاده او یعنی پیامبر او پیروی کند. «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ
 فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»؛^۳ بگو اگر خدا را دوست می‌دارید از من

۱. تفسیر روح المعانی، ج ۱۲، ص ۲۰۳.

۲. مجمع البحرین، ذیل کلمه «ملق».

۳. سوره آل عمران، آیه ۳۱.

پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد.

اگر بنده‌ای به این مقام نائل آید همواره به انجام اعمال خیر موفق بوده، و اندیشه‌ای جز لقاء دوست ندارد، و فکری جز جلب رضای او در مخیله‌اش خطور نمی‌کند. این است اثر لطف محبوب.

روح دین غیر از محبت چیزی نیست، برید عجلای نقل می‌کند که مردی از خراسان بر امام باقر علیه السلام وارد شد، در حالی که آن مسافت را پیاده طی کرده بود وقتی کفش را درآورد پاهایش شکافته و ترک برداشته بود، گفت: به خدا قسم مرا به حضور شما نیاورد، جز محبت و دوستی شما اهل بیت، امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند اگر سنگی ما را دوست بدارد، خداوند آن را با ما محشور می‌کند وَ هَلْ الدِّينَ إِلَّا الْحُبُّ؛ آیا دین چیزی غیر از دوستی است؟^۱

مردی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: ما فرزندانمان را به نام شما و پدرانمان نام‌گذاری می‌کنیم، آیا این کار برای ما سودی دارد؟ حضرت فرمود: آری، به خدا قسم، وَ هَلْ الدِّينَ إِلَّا الْحُبُّ؟ مگر دین چیزی غیر از دوستی است؟ سپس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ محبت واقعی است که اطاعت می‌آورد، و اگر کسی معصیت خدا کرد او مدعی حُبِّ است.

تَعَصَى إِلَهِهَ وَائْتِ تَطَهَّرُ حَبَّةً
هَذَا لَعْمَرِي فِي الْفِعَالِ بَدِيعِ
لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَا طَعَنَهُ
إِنَّ الْمَحَبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مَطِيعٌ

خدا را نافرمانی می‌کنی و اظهار دوستی او می‌کنی

به جان خودم قسم این رفتاری تازه است

اگر دوستیت راستین بود اطاعتش می‌کردی

زیرا که محب مطیع کسی است که او را دوست دارد

مردی از علمای یهود از امیرالمؤمنین علی علیه السلام سؤالاتی کرد و آن حضرت

جواب دادند؛ از جمله فرمود: لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ وَمحمد صلوات الله عليه الْقَى إِلَيْهِ مَحَبَّةٌ مِنْهُ

۱. شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۰۱، ماده حُبِّ.

فَسَمَاهُ حَبِيبًا، وَ ذَلِكَ إِنْ لَمْ يَرِ إِبْرَاهِيمَ صُورَةَ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ أُمَّتِهِ، فَقَالَ: يَا رَبِّ مَا رَأَيْتُ مِنْ أُمَّمِ الْأَنْبِيَاءِ أَنْوَرَ وَلَا أَزْهَرَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ، فَمَنْ هَذَا؟ فَتَوَدِدِي هَذَا مُحَمَّدَ حَبِيبِي، لَا حَبِيبَ لِي مِمَّنْ خَلَقِي غَيْرُهُ...^۱

خداوند متعال آن چنان محبتی از خود در دل او انداخت که او را «حبیب» نامید و صورت او و امتش را به ابراهیم نمود. ابراهیم گفت: خدایا، من در میان امت‌های پیامبران، امتی نورانی‌تر و درخشانده‌تر از این امت ندیدم! این شخص کیست؟ ندا آمد که این شخص حبیب من محمد است و در میان افراد بشر، مرا حبیبی جز او نیست.

فرق خلیل و حبیب

اگر خلیل را از ماده «خَلَّتْ» بر وزن (حَجَّتْ) بدانیم، به معنی «دوستی» است. و اگر از ماده «خَلَّتْ» بر وزن (ضَرَبَتْ) باشد، به معنی «احتیاج» است. خداوند حضرت ابراهیم را به عنوان خلیل خود انتخاب فرمود: ﴿وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾. مفسرین در اینکه خلیل در این آیه به کدام یک از این دو معنی نزدیک‌تر است، گفت‌وگو دارند، ولی چون آیه می‌فرماید: خداوند این مقام را به ابراهیم داد، معنی دوستی از آن استفاده می‌شود.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: امتیازی که در ابراهیم علیه السلام سبب شد این مقام را احراز کند: إِنَّمَا اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا لِأَنَّهُ لَمْ يَرِدْ أَحَدًا وَلَمْ يُسْأَلْ أَحَدًا قَطُّ غَيْرَ اللَّهِ؛^۲ خداوند ابراهیم را به عنوان خلیل خود برگزید، زیرا هرگز تقاضامندی را محروم نساخت و هیچ‌گاه از کسی غیر از خداوند، تقاضایی نکرد.

تفاوت مقام حبیب و خلیل

۱. حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام بعد از آنکه خداوند او را از کید دشمنان نجات داد و آتش را بر او سرد و سلامت ساخت، فرمود: ﴿وَ قَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ

۱. بخاری، ج ۱۶، ص ۳۴۷.

۲. تفسیر صافی، ذیل آیه.

رَبِّي»؛^۱ من به سوی پروردگارم هجرت می‌کنم. و به طرف شام رفت. ولی حبیب یعنی حضرت خاتم النبیین ﷺ، خداوند او را به معراج و بالاترین نقطه برد؛ دَنِي فَتَدَلِي، فَكَانَ قَابَ قَوْصَيْنِ اَوْادَتِي. سبحان الذي اسرى بعيدته. ابراهيم خود به طرف محبوب می‌رفت! ولی حبیب را محبوب به سوی خود برد.

۲. ابراهيم خليل عليه السلام می‌گوید: «وَ الَّذِي اَطْمَعُ اَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ»؛^۲ امیدوارم در موضع ورود به صحرای محشر خدا مرا بیامرزد. ولی خدا به حبیب یعنی حضرت محمد ﷺ می‌فرماید: «لِيَغْفِرَ لَكَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ»؛^۳ غرض این بود که خداوند گناهان گذشته و آینده‌ای را که به تو نسبت می‌دادند، ببخشد.

مقصود گناه حقیقی نیست. بلکه گناهی است که کفار و مشرکین برای پیامبر قایل بودند. مراد مبارزه آن حضرت با شرک و بت پرستی و شکستن بت‌ها و دعوت آن حضرت به عبادت خدای یگانه بود. گناه آن حضرت را جهاد و پیکار با آیین پرستی می‌دانستند و پس از آنکه اسلام پیروز شد، رفته رفته دستورات پیامبر ﷺ را فهمیدند و متوجه شدند که خود گناهکارند. خداوند به حبیبش بخشودگی را در تمام مراحل عطا فرموده است.

خلیل بهشت آروز می‌کند: «وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ»؛^۴ خدایا آن چنان کن که یاد من در خاطره‌ها بماند؛ و برنامه من در میان اینان ادامه یابد. ولی خداوند به حبیبش خطاب می‌فرماید: «وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ»؛^۵ راستی چیزی بالاتر از این هست که اسم محمد ﷺ به اسم خداوند مقرون باشد و

۱. سوره صافات، آیه ۹۹.

۲. سوره شعراء، آیه ۸۲.

۳. سوره فتح، آیه ۲.

۴. سوره شعراء، آیه ۸۷.

۵. سوره انشراح، آیه ۴.

طاعت او با طاعت خداوند؛ «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»؛^۱ و در اذان، هر شبانه روز نام محمد به عنوان رسول خدا اعلام شود.

خلیل بهشت آروز می کند: «وَ اجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ»؛^۲ خدایا مرا از وارثان بهشت پر نعمت قرار ده. ولی خداوند به حبیبش محمد ﷺ می فرماید: «وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا»؛^۳ آخرت بهتر است برای تو از دنیا. قبلاً نعمت های آن عالم برای حبیب آماده شده است.

به خلیل خطاب می شود: «أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ»؟ آیا ایمان نیاورده ای؟ ولی خدا درباره حبیب می فرماید: «آمَنَ الرَّسُولُ»؛^۴ خداوند به ایمان حبیب شهادت می دهد. خلیل به خدا قسم می خورد: «تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ»؛^۵ به خدا قسم من دشمن بت های شما هستم. ولی خداوند به جان حبیبش قسم می خورد: «لَعَنُوكَ»؛^۶ به جان تو قسم.

خداوند مقام خلیل را قبله قرار داده: «وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ».^۷ ولی مقام حبیب را چنین فرمود: «عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ مَقَاماً مَحْموداً». یعنی به او مقام شفاعت عطا فرمود.

خلیل منادی حج است: «وَ أَدُّنْ فِي اللَّهِ بِالْحَجِّ»؛^۸ مردم را دعوت عمومی به حج کن. ولی حبیبش منادی ایمان به خداوند است: «مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ

۱. سوره انشاء، آیه ۸۰.

۲. سوره شعرا، آیه ۸۵.

۳. سوره ضحی، آیه ۴.

۴. سوره بقره، آیه ۲۸۵.

۵. سوره انبیاء، آیه ۵۷.

۶. سوره حجر، آیه ۷۲.

۷. سوره بقره، آیه ۲۵۹.

۸. سوره حج، آیه ۲۷.

آمِنُوا بِرَبِّكُمْ»؛^۱ به پروردگار خود ایمان بیاورید. خلیل تقاضا می کند: «وَ اجْتَنِبِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ»؛^۲ خدایا من و فرزندانم را از پرستش بت ها دور نگهدار. ولی در مورد حبیبش محمد ﷺ و فرزندانش می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُم تَطْهِيراً»؛^۳ خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و شما را کاملاً پاک سازد.

امتیاز دیگر محمد ﷺ

در قرآن شریف می بینیم خداوند متعال انبیای گذشته را با نام مخاطب قرار داده: «يُوسُفَ أَغْرِضْ عَنْ هَذَا»؛^۴ «أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ»؛^۵ «يَا نُوحُ»؛^۶ «يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ»؛ «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ»؛ «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً».
ولی خاتم انبیا را با لقب: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ»؛^۷ «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ»؛^۸ «يَا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ»؛^۹ «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ»؛^{۱۰} و در جاهایی هم نام آن حضرت را برده شده. خداوند شهادت به رسالت آن حضرت داده است: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ»؛^{۱۱} «عَلَى نُزُلٍ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ هُوَ

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۹۳.

۲. سوره حج، آیه ۳۵.

۳. سوره احزاب، آیه ۳۲.

۴. سوره یوسف، آیه ۲۹.

۵. سوره صافات، آیه ۱۰۴.

۶. سوره هود، آیه ۴۲.

۷. سوره انفال، آیه ۷۳.

۸. سوره مائده، آیه ۴۱ و ۶۷.

۹. سوره مزمل، آیه ۱.

۱۰. سوره مدثر، آیه ۱.

۱۱. سوره احزاب، آیه ۱۴.

الْحَقُّ؛^۱ «يَأْتِي بِرَسُولٍ مِنْ بَعْدِي»^۲؛ «اسْمُهُ أَحْمَدُ»^۳؛ «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ»^۴.

این امتیازات نه فقط در مورد حضرت ابراهیم خلیل الرحمان است؛ بلکه در مورد تمام پیامبران در قرآن شریف مشاهده می‌شود. ولی به خاطر اختصار از ذکر آنها خودداری شد.^۵

خاتمیت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

قرآن شریف می‌فرماید:

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ...»^۶ محمد پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است.

راغب در مفردات می‌گوید: و هو خاتم النبیین لانه ختم النبوة انی تممها بمجيئه. خاتم به معنی چیزی است که به وسیله آن چیزی پایان داده می‌شود، و نیز به معنی چیزی آمده که با آن اوراق و مانند آن را مهر می‌کنند. و به همین مناسبت هم به انگشتر، خاتم اطلاق می‌شود، چون در گذشته نقش مهرها را روی انگشترها می‌کردند و به وسیله انگشتر نامه‌ها را مهر می‌کردند.

وقتی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تصمیم گرفت به پادشاهان و سلاطین روی زمین نامه نوشته، و آنها را به اسلام دعوت کند، دستور داد انگشتری برایش ساختند که

۱. سوره محمد، آیه ۱۴.

۲. سوره صف، آیه ۶.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

۴. همان.

۵. ر.ک: علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۰.

۶. سوره احزاب، آیه ۴۰.

روی آن «محمد رسول الله» حک شده بود، و نامه‌های خود را با آن مهر می‌کرد.^۱

بنابراین، ریشه خاتم از «ختم» به معنی پایان است. و این ماده در قرآن شریف در موارد متعددی به کار رفته و در همه موارد به معنی پایان دادن و مهر نهادن است. برخی از این آیات به قرار زیر است:

اليوم نَخْتَمُ عَلَىٰ أَقْوَامِهِمْ وَ تَكَلَّمْنَا أَيَّدِيهِمْ؛ روز قیامت مهر بر دهانشان می‌گذاریم و دست‌های آنها با ما سخن می‌گویند.

﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَ عَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ...﴾؛^۲ خداوند بر دل‌ها و گوش‌های منافقین مهر نهاده تا هیچ حقیقتی را درک نکنند و بر چشم‌های آنها پرده افکنده است.

﴿وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا...﴾؛^۳ ما تو را جز برای عموم مردم به عنوان بشارت و انذار نفرستادیم.

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾؛^۴ بگو ای مردم، من فرستاده خدا هستم بر همه شما.

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾؛^۵ جاوید و پربرکت است خداوندی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا تمام جهانیان را انذار کند.

﴿...وَ أَوْحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَ مَن بَلَغَ...﴾؛^۶ این قرآن بر من وحی شده تا شما و تمام کسانی را که این قرآن به آنها می‌رسد انذار کنم.

۱. ابن سعد، طبقات کبری، ج ۱، ص ۲۵۸.

۲. سوره بقره، آیه ۷.

۳. سوره سبأ، آیه ۲۸.

۴. سوره اعراف، آیه ۱۵۸.

۵. سوره فرقان، آیه ۱.

۶. سوره انعام، آیه ۱۹.

وسعت مفهوم «وَمَنْ بَلَغَ»؛ تمام کسانی که این سخن به آنها می‌رسد؛ از یک طرف رسالت جهانی پیغمبر ﷺ اسلام، و از سوی دیگر مسئله خاتمیت را روشن می‌سازد. واژگانی مانند: «عالمین»، «ناس» و «کافة» نیز مؤید خاتمیت آن حضرت است.

رسول خدا ﷺ فرمود:

«حَلَالٌ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. لَا يَكُونُ غَيْرُهُ؛ وَلَا يَجِيءُ غَيْرُهُ؛^۱ حَلَالٌ مُحَمَّدٍ ﷺ هَمِيشَه حَلَالٌ اسْتِ تَارُوْز قِيَامَتِ؛ وَ حَرَامٌ اَوْ هَمِيشَه، تَا قِيَامَتِ، حَرَامٌ اسْتِ. غَيْرِ اَوْ نَخَوَاهِدُ بُوْدُ وَ غَيْرِ اَوْ نَخَوَاهِدُ اَمَدُ.»

همچنین، فرمود:

«حَلَالِي حَلَالٌ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامِي حَرَامٌ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛^۲ حَلَالٌ مِنْ تَارُوْز قِيَامَتِ حَلَالٌ اسْتِ؛ وَ حَرَامٌ مِنْ تَارُوْز قِيَامَتِ حَرَامٌ اسْتِ.»

پیامبر اکرم ﷺ در حدیث منزلت نیز که بین شیعه و سنی معروف است، به علی عليه السلام فرمود:

«اَنْتَ مِنْنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى؛ تُوْ نَسَبْتِ بِي مِنْ، بِي مَنْزِلَةِ هَارُونَ نَسَبْتِ بِي مِنْ مُوسَى هَسْتِي.» «اِلَّا اِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؛^۳ جَزَايْنِكِهْ بَعْدَ اَزْ مِنْ پِيَامْبِرِي نِيَسْتِ.»

علی عليه السلام در نهج البلاغه درباره خاتمیت رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«اَرْسَلْتُهُ عَلَيَّ حِيْنَ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ تَنَازُعٍ مِنَ الْاَلْسُنِ، فَفَقَيْتُ، بِهِ الرُّسُلَ وَ خَتَمْتُ بِهِ الْوَحْيِ؛^۴ اَوْ رَا پَسْ اَزْ يَكِ دُوْرَانِ فِتْرَتِ بَعْدَ اَزْ پِيَامْبِرَانِ گَزِشْتِهْ فَرَسْتَادِ، تَا بِي هَنْگَامِي كِه مِيَانِ مَذَاهِبِ مَخْتَلَفِ نَزَاعِ دَرگِرْفْتِهْ بُوْدِ، بِي وَسِيْلَهْ اَوْ

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۸.

۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۶۰.

۳. کلینی، کافی، ج ۸، ص ۱۰۶.

۴. سید رضی، نهج البلاغه، ص ۱۹۱.

سلسله نبوت تکمیل و وحی را با او ختم نمود».

«إِلَىٰ أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ لِإِنِّجَازِ عِدَّتِهِ وَ إِيْتِمَامِ نُبُوَّتِهِ؛^۱
تا زمانی که خداوند سبحان محمد ﷺ رسولش را برای تحقق بخشیدن به
وعددهایش و پایان دادن به سلسله نبوت مبعوث فرمود».

«رسول الله امین وحیه و خاتم رُسُلُهُ و بَشِيرٌ رَحْمَتِهِ و نَذِيرٌ نِقْمَتِهِ؛^۲
محمد ﷺ امین وحی خدا، و خاتم پیامبران، و بشارت دهنده رحمت و
هشداردهنده نسبت به عذاب او بود».

امام صادق علیه السلام نیز درباره خاتمیت فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ خَتَمَ بِنَبِيِّكُمْ النَّبِيِّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ أَبَدًا وَ خَتَمَ بِكُتُبِكُمْ
الْكِتَابَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ أَبَدًا؛^۳

خداوند با پیامبر شما سلسله انبیا را ختم کرد. بنابراین، بعد از او هرگز پیامبری
نخواهد آمد. و با کتاب آسمانی شما کتب آسمانی را به پایان رساند. پس کتابی
بعد از آن نازل نخواهد گشت».

در خطبه حجة الوداع، یعنی خطبه‌ای که رسول اکرم در آخرین سال عمر
مبارکش در غدیر خم ایراد فرمود، آورده است:

«أَلَا فَلْيَبْلُغْ شَاهِدُكُمْ غَائِبِكُمْ: لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ لَا أُمَّةَ بَعْدِكُمْ؛^۴ حاضران به
غائبان این سخن را برسانند که بعد از من پیامبری نیست و بعد از شما امتی
نخواهد بود».

سپس دست‌های خود را به سوی آسمان بلند کرد، آن چنان که سفیدی زیر
بغلش نمایان گشت و عرض کرد:

۱. همان، خطبه اول، ص ۴۲.

۲. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳، ص ۲۴۷.

۳. کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶۹.

۴. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۳۸۰.

«اللهم أشهد أنني قد بلغت؛^۱ خدایا، شاهد باش که آنچه را من باید بگویم، گفتم».

محمد ﷺ کلمه خدا

پیامبران کلمات برجسته حضرت حق جل و علا در عالم آفرینش؛ و وجود آنها بهترین دلیل بر ذات اقدس او است؛ و خداوند آنها را کلمات خود نامیده است. از جمله درباره حضرت یحیی می فرماید:

﴿...مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ...﴾؛^۲ یحیی، که تصدیق کننده [حقانیت] کلمه الله [عیسی] است،

و درباره حضرت مسیح می فرماید:

﴿...إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ...﴾؛^۳ خداوند تو را به کلمه‌ای از جانب خود، که نامش مسیح، عیسی بن مریم است مژده می دهد،

انبیا سخن حضرت حق هستند؛ و او پایان کلماتش را با نبوت حضرت محمد، بن عبدالله ﷺ، ختم، و صحیفه رسالت و بعثت انبیا را با وجود مبارک حضرت خاتم النبیین مَهر فرموده است.

امیرالمؤمنین علی عليه السلام درباره آن حضرت می گوید:

اجعل شرائف صلواتك و نوامی برکاتك علی محمد عبدك و رسولك الخاتم لما سبق و الفاتح لما انغلق و المعلن الحق بالحق.^۴

همچنین، ائمه طاهریں عليهم السلام نیز کلمات الله هستند. نحن کلمات الله التامات.

۱. همان، ج ۷۴، ص ۱۱۹.

۲. سوره آل عمران، آیه ۳۹.

۳. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

۴. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۳۸۷.

محمد ﷺ صادر اول

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي.

هیچ کس در رتبه وجودی حضرت خاتم النبیین ﷺ قرار ندارد. وی خود فرمود که اول کسی خواهم بود که در قیامت محشور می شوم. از ائمه علیهم السلام نقل شده است که هیچ نبی مرسل و ملک مقرب نمی تواند به بارگاه حضرت خاتم ﷺ راه پیدا کند. شناخت پیغمبر ﷺ بدون شناخت قرآن ممکن نیست. و همان طور که شناخت حقیقت قرآن برای خیلی از افراد مقدور نیست، شناخت حقیقت رسول خدا نیز برای آنها ممکن نیست. مقام او آن قدر والا و بلند است که خداوند به او دستور می دهد که بگو: من اولین مسلمانم: ﴿وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾؛^۱ و من نخستین مسلمانم.

چنین تعبیری را درباره حضرت آدم ابوالبشر یا درباره شیخ الانبیا حضرت نوح ﷺ یا درباره حضرت ابراهیم ﷺ که مقدم و سرسلسله انبیا ابراهیمی بودند، نمی بینیم. تنها کسی که قرآن از او به عنوان «اول المسلمین» یاد می کند، حضرت خاتم المرسلین است. و رمز این امر در این است که وجود مقدسشان اولین صادر از خداوند است. بنابراین، به او دستور داده می شود که بگوید:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾؛^۲ بگو نماز و سایر عباداتم چون حج و مرگ و زندگیم برای خدایی است که پروردگار جهانهاست و هیچ شریکی برای او نیست و به توحید و نفی شرک مأمور شدم، و در صفوف مسلمانان پیش گامم.

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۳.

۲. همان، آیات ۱۶۳-۱۶۲.

رسول خدا ﷺ به امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«یا علی لما عرف الله حق معرفته غیری و غیرک، و ما عَرَفَكَ حق معرفتك غیر الله و غیری؛^۱ یا علی، به حقیقت شناخت خداوند غیر از من و تو کسی دست نیافت، و به حقیقت شناخت تو جز خداوند و من کسی راه نیافت». موجودات همه به سوی خداوند در حرکت اند؛ ولی همه به اوج کمال و قرب الهی نمی رسند.

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»؛^۲ ای انسان، حقا که تو به سوی پروردگار خود به سختی در تلاشی، و او را ملاقات خواهی کرد. حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، از پدران گرام خود از رسول خدا ﷺ نقل فرمود که: اَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ لَا فَخْر.

و در جای دیگر فرمود: انا سيد ولد آدم يوم القيمة و لا فخر، و انا اول من تنشق الارض عنه و لا فخر، و انا اول شافع و اول مشفع.^۳ همچنین فرمود: «من منتخب انتخاب شدگانم». این بیان اشاره است به روایت دیگری که در آن فرمود:

ان الله اصطفى من ولد ابراهيم اسماعيل و اصطفى من اسماعيل كنانة، و اصطفى من كنانة قريشاً. و اصطفى من قريش بني هاشم، و اصطفاني من بني هاشم.^۴

قريش خیار بنی آدم
و خیر بنی هاشم
رسول الله إلى العالم

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۸۴.

۲. سوره انشقاق، آیه ۶.

۳. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۳۲۶.

۴. همان، ص ۳۲۵.

محمد ﷺ مانع نزول عذاب

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾^۱ و[الی] تا تو در میان آنان هستی، خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند، و تا آنان طلب آمرزش می‌کنند، خدا عذاب‌کننده ایشان نخواهد بود. از امتیازات حضرت خاتم النبیین ﷺ، بر پیامبران سلف این است که هنگامی که آنها حیاة داشتند و در بین امت‌های خود بودند، ممکن بود عذاب بر آنها نازل شود. درباره حضرت نوح می‌فرماید: او و همراهانش را نجات بخشیدم و بقیه را در کام طوفان فرو بردیم. و بر قوم لوط، موسی، صالح و هود با آنکه انبیای عظام در بین آنها بودند، عذاب نازل شد.

امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا ﷺ در بین جمعی از اصحابش چنین فرمود:

انّ مقامی بین اظهرکم خیر لکم و انّ مفارقتی ایاکم خیر لکم. فقام الیه جابر بن عبدالله الانصاری فقال: یا رسول الله اما مقامک بین اظهرنا خیر لنا فقد عرفنا، فکیف یكون مفارقتک ایانا خیر لنا؟ فقال: اما مقامی بین اظهرکم فان الله یقول: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾. و اما مفارقتی لکم فهو خیر لکم، لانّ أعمالکم تُعرضُ علی اثنین و خمیس، فما كان من حسن حمدتُ الله علیه، و ما كان من سیئ استغفر الله لکم.^۲

ابن عباس می‌گوید که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

«كان في الارض امانان من عذاب الله، وقد رفع أحدهما قدونکم الآخر فتمسکوا به، اما الامان الذي رفع فهو رسولُ الله ﷺ و اما الامانُ

۱. سورة انفال، آیه ۳۳.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۵ - ۵۲.

الباقی فالأستغفار؛^۱ در زمین دو وسیله امنیت از عذاب الهی وجود داشت، یکی از آنها وجود حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود که برداشته شد. و اکنون به دوّمی یعنی، استغفار، تمسک جوید.

و سپس امام علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: «وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ...»؛^۲ والی! تا تو در میان آنان هستی، خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند، امام صادق علیه السلام، هم در این مورد فرمود:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَالْأَسْتِغْفَارُ حَصْنَيْنِ لَكُمْ مِنَ الْعَذَابِ فَمَضَى أَكْبَرُ الْحَصْنَيْنِ وَ بَقِيَ الْأَسْتِغْفَارُ، فَاكْتُرُوا مِنْهُ، فَإِنَّهُ مَنْجَاةٌ لِلذُّنُوبِ وَ أَنْ شِئْتُمْ فَاقْرَءُوا، ثُمَّ تَلَا آيَةَ»؛^۳

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و استغفار، دو دژ و سنگر نجات و امان از عذاب الهی بودند، با رحلت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله دژ محکم‌تر از دست رفت و استغفار باقیمانده است، پس طلب آمرزش فراوان از خدای غفور بنمایید که استغفار از بین برنده گناهان است. سپس آن حضرت آیه مذکور را تلاوت نمودند.

بعد از آن همه لجاجت و طغیان که حضرت نوح علیه السلام از قوم خود دید، برای هدایت و تشویق آنان به آنها وعده داد، که اگر از شرک و نافرمانی توبه کنند، خداوند درهای رحمت را از هر سو به روی آنها می‌گشاید و به درگاه پروردگار چنین گفت: «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً»؛^۴ خداوندا، من به آنها گفتم: از پروردگار خویش تقاضای آمرزش کنید که او بسیار آمرزنده است.

نه تنها شما را می‌آمرزد، بلکه اگر توبه کنید، باران‌های پربرکت آسمان را پی‌درپی بر شما می‌فرستد، «يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً»؛^۵ آسمان بر شما

۱. سید رضی نهج البلاغه، حکمت ۸۸، ص ۴۸۳.

۲. سوره انفال، آیه ۳۳.

۳. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۴.

۴. سوره نوح، آیه ۱۰.

۵. همان، آیه ۱۱.

می فرستد، یعنی آن قدر باران می بارد که گویی آسمان دارد نازل می شود. اموال و فرزندان شما را افزون می کند ﴿وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ﴾؛^۱ و برای شما باغ‌های خرم و سرسبز و نهرهای آب جاری، قرار می دهد. ﴿وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً﴾.

آثار استغفار

ریزش باران به موقع و مفید، فزونی اموال، فزونی فرزندان، باغ‌های پربرکت و نهرهای آب جاری گوشه‌ای از آثار مترتبه بر توبه و استغفار از معاصی است. طبق این آیات که از زبان شیخ الانبیا حضرت نوح عليه السلام بیان شده است، محصول ایمان و تقوی آبادی دنیا و عمران سرای باقی است.

خداوند درباره پیامبر خاتم ﷺ فرموده: ﴿وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى﴾؛^۲ و اینکه پایان [کار] به سوی پروردگار توست. در این آیه پیامبر اکرم به جامع‌ترین کلمه که هویت مطلقه است، منتسب شده است که عالی‌ترین اسم از اسما حسنا ی پروردگار است. قرآن وقتی می خواهد عنوان «عبد» را نسبت به سایر انبیا به کار برد، نام آنها را می برد؛ مثلاً: ﴿وَ ادْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارِ﴾؛^۳ و بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که نیرومند و دیده‌ور بودند به یاد آور. ولی از پیامبر خاتم ﷺ، بدون نام بردن به «عبد» مطلق، نام می برد: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾؛^۴ بزرگ او خجسته [است کسی که بر بنده خود، فرقان [= کتاب جدا سازنده حق از باطل] را نازل فرمود، تا برای جهانیان هشداردهنده‌ای باشد.

۱. همان، آیه ۱۲.

۲. سوره نجم، آیه ۴۲.

۳. سوره ص، آیه ۴۵.

۴. سوره فرقان، آیه ۱.

اضافه «عبد» به «هائ» در «عبدِه» ناظر به مقام وحدت است. از اینجا معلوم می شود که کلمه «عبدِه» از «عبدالله» هم بالاتر و برتر است، برای بعضی از ویژه گی ها و مقامات لفظ و لغتی رسا وجود ندارد، و حقایقی وجود دارند که هرگز به فهم افراد متعارف نمی آید، از این امور با الفاظ مبهم یاد می شود؛ مانند «ما» مبهم، برای شناخت مقامات و ویژه گی های خاتم الانبیا لفظ و عبارتی رسا که ما انسان ها بفهمیم و آن حقیقت را درک کنیم، وجود ندارد، لذا ذات اقدس حضرت حق فرمود: ﴿فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِي مَا أَوْحَىٰ﴾؛^۱ آن گاه به بنده اش آنچه را باید وحی کند، وحی فرمود.

نمی دانید من بر پیغمبر چه نازل کردم و بر او چه رفت، تنها خدا می داند و آن کس که آن را یافته است.

زبان عربی با آن رسایش قاصرتر از آن است که بشود با آنها لباسی دوخت که مناسب اندام آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد.

الا انّ ثوباً خيظ من نسج لسعة و عشرين حرفاً عن معاليد قاصر

با ۲۸ یا ۲۹ نخ که نمی شود لباسی دوخت که مناسب اندام موزون او باشد. باید اقرار کنیم که او همچنان که خاتم انبیا و پیامبران است، خاتم تمامی کمالات و مقامات الهیه است؛ و جز قرآن که سخن خالق است، اندیشه و قلمی قدرت ترسیم ویژه گی های او را ندارد. زیرا تمام کمالات در او جمع و به او ختم آمده است.

بر او منزل شده ادعو الی اله بر او ختم آمده پایان این راه

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چون انسان کامل است، بر فراز زمان و مکان است و از گذشته و آینده خبر دارد. خداوند متعال در معراج، بهشت را به او نشان داد و او از جهنم بازدید به عمل آورده است.

۱. سوره نجم، آیه ۱۰.

اخلاق محمد ﷺ

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...﴾؛ قطعاً برای شما در [اقتدابه]

رسول خدا سرمشقی نیکوست.

زندگی و حالات رجال آسمانی بالاخص پیامبر ﷺ، قدم به قدم درس تربیت بوده و انسان را به یاد خدا و مغنویت می اندازد و از زشتیها دور می سازد. جامعه بشری و افراد انسانی به اخلاق حسنه و صفات پسندیده نیاز کامل دارند. یکی از روان شناسان می گوید: اخلاق مطمئن ترین و ضروری ترین قواعدی را که رعایت آن برای فرد و اجتماع لازم است، به ما می آموزد. بدیهی است که ترقی صنعت و اختراعات به تنهایی برای تأمین خوشبختی افراد بشر کافی نیست. چه بسا اقوامی که در زمینه مادیات پیشرفت های شایانی داشته اند و تمدن درخشانی به وجود آورده اند، ولی آن تمدن و ترقی با بدبختی ها و انحطاط اخلاقی توأم است. مشاهده وضع فعلی دنیا مخصوصاً در مغرب زمین مطلب را به طور کامل تأیید می نماید. در آنجا کمتر به اصول عدالت و انصاف و فضایل اخلاقی توجه می شود. با آن همه پیشرفت های شایان از نظر علم و صنعت و تمدن مادی باز احتیاج به یک سازمان مقدس و ارزنده به نام تشکیلات اخلاقی را حس می کند. بهترین راه برای رسیدن به این هدف و تأمین سعادت فردی و اجتماعی اجرای برنامه های مرییان واقعی بشر یعنی انسیا و پیشوایان دینی می باشد. نمونه کامل و مصداق بارز آنها وجود اقدس خاتم النبیین، ﷺ می باشد. آن وجود مقدس، پیوسته طهارت ظاهر و باطن و زیبایی خلق و خلق خود را از خداوند می خواست. گاهی می گفت:

«اللَّهُمَّ أَحْسَنْتَ خَلْقِي فَأَحْسِنْ خَلْقِي؛ خداوندا، آفرینش مرا نیکو کردی، پس

اخلاقم را نیز نیکو کن».

و گاهی درخواست می‌کرد:

«اللَّهُمَّ حَسِّنْ خُلُقِي وَ خُلُقِي؛ خداوندا، آفرینش و اخلاق مرا نیکو قرار بده».

همچنین در دعای خود می‌گفت:

«اللَّهُمَّ جَنِّبِي مُنْكَرَاتِ الْأَخْلَاقِ؛ خداوندا، زشتی‌های اخلاق را از من

دورگردان».

«اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ مُنْكَرَاتِ الْأَخْلَاقِ؛ پروردگارا، از پلیدی‌های اخلاقی به تو

پناه می‌برم».

آن حضرت می‌خواهد بگوید که بر هر کس لازم است در مقام اصلاح نفس خود برآمده و با مجاهدت و ریاضت خود را از صفات حیوانی و درندگی برکنار داشته و به زیور اخلاق و صفات ملکوتی بیاراید. البته قسمت مهمی از این موضوع معلول اختیار بشر است و صفات ناپسند و خوی‌های حیوانی قابل علاج است. ولی هر صفتی که در انسان غالب شد او را به محیط همان صفت خواهد کشید؛ و نجات از آن مشکل خواهد شد، پس باید به صفات حمیده خود را طوری آراست که ملکه شده؛ و به این زودی‌ها زائل نگردند.

خدای متعال پیامبر عظیم‌الشان خود را به عالی‌ترین مکارم رسانده و با آیات اخلاقی قرآن او را به آنچه می‌خواست رهبری نموده است. اسعد بن هشام می‌گوید:

نزد عایشه رفتم و از اخلاق رسول الله ﷺ سؤال کردم، گفتم: مگر قرآن نمی‌خوانی؟ گفتم چرا. گفت: خلق رسول خدا قرآن بود. خدای بزرگ پیامبر عزیزش را با امثال این آیات مؤدب فرمود:

«خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ»^۱.

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَائِي ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ

وَالْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ^۱.
 «قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ ادْعُوهُ
 مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ^۲.
 «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْيَ بِغَيْرِ
 الْحَقِّ وَ أَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا
 تَعْلَمُونَ^۳».

«فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اضْفَعْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ^۴.
 «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا
 تَجَسَّسُوا وَ لَا يَغْتَبِ بَّغْضِكُمْ بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا
 فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ^۵».

خداوند متعال رسول خاتم را به عظمت اخلاقی می ستاید: «وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ
 عَظِيمٍ^۶». خداوند همه چیز را به عظمت یاد نمی کند. بلکه بعضی را اندک و بعضی
 را ناتوان و ضعیف اعلام می کند. مثلاً از دنیا و همه مظاهرش چنین یاد می کند:
 «فَمَا مَتَّعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ^۷». دسیسه ها و مکر شیطان را ضعیف
 می شمرد، «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا^۸». ولی به اخلاق پیامبر خاتم ﷺ
 می فرماید: تو واجد همه کمالاتی. اگر محدثین و دانشمندان اسلامی، سیره
 رسول اکرم ﷺ را هم ضبط نکرده بودند، قرآن مجید سیره و فضایل آن حضرت
 را به درستی باز می گفت. متأدب به آداب قرآنی بود و نور قرآن و تعلیمات آن از

۱. سوره نحل، آیه ۹۰.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۹.

۳. همان، آیه ۳۳.

۴. سوره مائده، آیه ۱۳.

۵. سوره حجرات، آیه ۱۲.

۶. سوره قلم، آیه ۴.

۷. سوره توبه، آیه ۳۷.

۸. سوره نساء، آیه ۷۶.

او به باقی مردم سرایت می نمود. خدای متعال او را به قرآن و بقیه مردم را به آن حضرت تادیب فرمود: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۱. پس از آنکه خدای بزرگ پیامبر خود را به آداب قرآنی و به اوج فضیلت اخلاقی رسانید، او را ستوده و درباره اش فرمود: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^۲. چه خدای بزرگی! و چه فضل سرشاری! که خود می دهد و به سوی کمال می رساند، آن گاه می ستاید.

آری، می توان با کمال صراحت ادعا کرد که علت نفوذ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مردم عصر خود، اخلاق کریمه و صفات حسنه آن بزرگوار بوده است و چنانچه مردم عرب تنها با دیدن معجزات ایمان آورده و خاضع می گشتند، می بایست در مدت سیزده سالی که پیامبر اسلام بعد از بعثت در مکه بودند، اسلام پیشرفت نموده باشد، زیرا بزرگ ترین معجزات آن حضرت در مکه ظاهر گردید، در صورتی که نه تنها در مقابل پیشرفت آن حضرت در مدینه قابل مقایسه نبود، بلکه وضع آن بزرگوار در مکه چنان خطرناک شده بود که ناچار به امر پروردگار در نیمه شبی برای حفظ جان خود به مدینه هجرت کرد، اما مردم مدینه با آغوش باز آن جناب را پذیرفتند و حمایت از وجود مقدسش را تا آخرین لحظه، وظیفه خود قرار دادند.

به راستی چرا مردم مدینه این همه جان فشانی کرده و در راه پیشرفت مقاصد عالی پیامبر صلی الله علیه و آله فداکاری نمودند؟ آیا معجزات او باعث این همه مجاهدت شده بود؟

هرگز، زیرا روزی که آنها تعهد نمودند که تا آخرین نفس از آن حضرت پشتیبانی کنند، معجزه را مشاهده نکرده بودند. بلکه ایام حج به مکه آمده آیاتی از قرآن شریف را شنیدند؛ و قوانین و برنامه آن حضرت را سؤال و پس از اطلاع

۱. سوره احزاب، آیه ۲۱.

۲. سوره قلم، آیه ۴.

از احکام اسلام و صفات برجسته پیامبر ﷺ بی اختیار تسلیم و خاضع گردیدند.

آنهایی که نزدیک به یک قرن مشاهده کرده بودند که بین طایفه اوس و خزرج چه اندازه ظلم و جنایت و برادرکشی به وقوع پیوسته و چه جوانانی به خاک و خون کشیده و چه زنانی که بیوه شده، و چه مادران و پدرانی که شاهد مرگ فرزندشان بودند، نیاز به یک مصلحی که بتواند دل‌های پراز بغض و عداوت آنها را به قلبی مملو از عاطفه و مهر مبدل سازد و به آن همه جنایات و برادرکشی خاتمه دهد را در خود احساس می‌کردند. تا اینکه در سفر حج به مقصود رسیدند. و به زودی فهمیدند کسی که می‌تواند به آمال آنها لباس عمل پوشانده و به وضع تنگین آنها خاتمه دهد، اوست. به همین منظور، اطراف وجود مقدسش را گرفتند؛ و در شدائد و مشکلات یاریش نمودند. چگونه شیفته نشوند و فداکاری نمایند و حال آنکه در مقابل شخصیتی قرار گرفته بودند که صفات عالیه انسانیت و ملکات فاضله به طور کامل در وجودش مشهود بود. و خدای بزرگ برای راهنمایی و تربیت بشر او را آماده نموده و مبعوث فرموده بود.

عدی بن حاتم می‌گوید:

در بین عرب، کسی مثل من از رسول خدا ﷺ دوری نمی‌جست، من مردی شریف و برکیش و آیین نصرانیت بودم و یک ربع غنیمت‌های قوم به من تعلق داشت. خود را مردی دین‌دار و در عین حال صاحب قدرت می‌شناختم. چون نام پیغمبر را شنیدم، خوشم نیامد، به غلامی که شتران مرا می‌چرانید گفتم چند شتر فریه و تندرو از آنها انتخاب کن و نزدیک من نگهدار و هرگاه شنیدی لشکر محمد ﷺ به این شهر نزدیک شده، مرا خبر کن. یک روز صبح غلام آمد و گفت ای عدی، نزدیک است لشکر بر ما وارد شوند؛ هرچه زودتر کارهای خود را انجام ده.

پرچم‌هایی را دیدم و چون پرسیدم، گفتند: لشکر اسلام به سوی دیار شما می‌آید. گفتم شتران را حاضر کن. پس با زن و بچه‌ام به راه افتادم تا به شام و نصرانی‌های

آنجا ملحق شده و دختری از پدرم حاتم را بجای گذاردم (دختر حاتم «سفانه» نام داشت؛ و در سال نهم هجرت به دست لشکر اسلام اسیر شد. حضرت امیرالمؤمنین، علی علیه السلام با یکصد و پنجاه نفر از بزرگان انصار برای خراب کردن بت‌خانه و شکستن بت‌های قبیله طی بر آنها تاختند و اسیر و غنیمت بسیار گرفته و بت و بت‌خانه به دست وجود مقدس حضرت امیر علیه السلام خراب و به مدینه بازگشتند. یکی از اسرا دختر حاتم طایی، مرد سخاوتمند معروف عرب، پسر عبدالله بن سعد طایی بود. حضرت امیر علیه السلام بعد از کم کردن خمس، اسرا و غنائم را قسمت کرده بود، ولی آل حاتم را به مدینه آورد. خواهر عدی را بر در مسجد رسول خدا در چهار دیواری (محلی که اسیران را نگهداری می‌کردند) جای داد. وقتی که رسول خدا از آنجا عبور کرد، دختر حاتم که منطقی رسا داشت، برخاست و به آن حضرت گفت:

«يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلَكَ الْوَالِدِ وَ غَابَ الْوَالِدُ؛ فَأَمْنُنْ عَلَيَّ. مَنْ اللَّهُ عَلَيْكَ؛ پدرم مُرد و سرپرست خود را از دست دادم منت بر من بگذار و بزرگی فرما خدا بر تو منت گذارد.»

حضرت فرمود: سرپرست تو چه کسی بود؟ گفت: عدی بن حاتم. فرمود: آنکه از خدا و رسولش گریخت؟ دختر حاتم می‌گوید: رسول خدا تشریف برد و مرا گذاشت. فردا که از آنجا عبور فرمود، باز تقاضای خود را تکرار کرده و جواب روز قبل را شنیدم. روز سوم که آن حضرت از آنجا گذشت، من از سخن گفتن ناامید بودم، ولی مردی که پشت سر آن بزرگوار راه می‌رفت، اشاره کرد که برخیز و با رسول خدا تکلم کن. من برخاستم و گفتم:

«يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلَكَ الْوَالِدُ وَ غَابَ الْوَالِدُ. فَأَمْنُنْ عَلَيَّ. مَنْ اللَّهُ عَلَيْكَ.»

فرمود: بسیار خوب، شتاب مکن، هر وقت مردی که از طایفه‌ات مورد اعتماد باشد، پیدا شد، مرا خبر کن تا تو را به دست او بسپارم. او می‌گوید: از مردی که دنبال رسول الله صلی الله علیه و آله بود و به من اشاره کرد که به سخنان گذشته خود ادامه دهم، سؤال کردم. گفتند: علی، بن ابیطالب علیه السلام است. ماندم تا قافله‌ای از قبیله قضاعه رسید، خواستم نزد برادرم به شام روم. پس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و گفتم یا

رسول الله، افرادی از قبیله من آمده‌اند که بر آنها اعتماد دارم، پس ﷺ مرا پوشاک داد و سوار کرد و خرجی راه نیز داد؛ و من با همان قافله نزد برادرم به شام رفتم.

عدی بن حاتم می‌گوید: به خدا قسم در میان زن و بچه‌ام نشسته بودم که دیدم زنی در میان هودج به طرف ما می‌آید. پیش خود گفتم: لابد خواهرم است و تصادفاً خودش بود. چون وارد شد با خشم فراوان گفت: ای قاطع رحم، ای بیدادگر، زن و بچه‌ات را برداشتی و گریختی و خواهرت را گذاشتی. گفتم: خواهر، بد مگو و خشم مگیر که راست می‌گویی و عذری ندارم و آنچه گفتم انجام داده‌ام. پس فرود آمد و چون زن فهمیده‌ای بود، از او سؤال کردم درباره این مرد (رسول الله ﷺ) چه عقیده‌ای داری؟ گفتم: معتقدم که باید هرچه زودتر نزد او بروی. اگر این مرد پیغمبر خدا باشد، به فضل و سعادت خواهی رسید؛ و اگر پادشاه باشد، شرافت خود را از دست نخواهی داد؛ و تو فرزند حاتم. گفتم: به خدا رای صواب همین است.

عدی می‌گوید: به سوی مدینه رهسپار شدم و به مسجد رسول خدا وارد شده سلام کردم. فرمود: چه کسی هستی؟ عرض کردم: عدی بن حاتم. حضرت برخاست و مرا به خانه برد. در بین راه پیرزن ناتوانی به او برخورد نمود و مدتی آن حضرت را نگهداشت و عرض حاجت می‌کرد. با خود گفتم: به خدا قسم این مرد پادشاه نیست. سپس به راه افتاد تا مرا وارد خانه کرد. تشکی از پوست که میان آن از لیف خرما پر شده بود برداشت و نزد من انداخت و فرمود: روی این بنشین، من روی تشک نشستم؛ و خود آن حضرت روی زمین نشست. باز با خود گفتم: این کار پادشاه نیست. سپس فرمود:

«هَلْ تَعْلَمُ مِنْ إِلَهٍ سِوَى اللَّهِ؟ قُلْتُ لَا. قَالَ: هَلْ تَعْلَمُ شَيْئاً أَكْبَرَ مِنَ اللَّهِ؟ قُلْتُ لَا. فَإِنَّ الْيَهُودَ مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ وَأَنَّ النَّصَارَى ضَالُّونَ. يَا عَدِي بْنُ حَاتِمٍ، أَلَمْ تَكُ رُكُوسِيًّا؟»

ای عدی، بن حاتم آیا دین رکوسیه نداشتی؟ گفتم چرا. فرمود:

أَلَمْ تَكُ تَسِيرُ فِي قَوْمِكَ بِالْمَرِيعِ؟ مگر تو ربع غنیمت قوم خود را نمی‌گرفتی؟

گفتم چرا. فرمود: این کار در همان دینی که داشتی، حرام بود. گفتم بلی، به خدا قسم. و دانستم که او پیغمبری بر حق است که ندانسته‌ها را می‌داند. فرمود ای عدی، شاید فقر و احتیاج مسلمان‌ها تو را از پذیرفتن اسلام بازداشت. به خدا قسم زود است که ثروت چنان بر آنها ریزش کند که کسی نباشد آن را تصرف کند. و شاید کمی مسلمین و زیادی دشمنان آنها تو را از مسلمان شدن باز می‌دارد. سوگند به خدا، به زودی می‌شنوی که زنی بر شترش سوار گردد و از قادسیه برای زیارت این خانه بدون بیم و هراس بیاید. و شاید مانع تو از اسلام آوردن آن است که جهان‌داری را در دست دیگران می‌بینی. به خدا سوگند به زودی می‌شنوی که کاخ‌های سفید بابل به دست اینان افتاده است.

عدی اسلام آورد؛ و روزی می‌گفت: تاکنون دو وعده آن حضرت به انجام رسیده. کاخ‌های سفید بابل فتح شده و یک زن بدون ترس و هراس از قادسیه برای زیارت کعبه آمده است. به خدا قسم وعده دیگر هم راست است و عملی خواهد شد.

مرحوم ادیب الممالک فراهانی در شأن آن حضرت چنین می‌سراید:

فخر دو جهان خواجه فرخ رخ اسعد مولای زمان مهتر صاحب دل امجد
آن سید مسعود خداوند مویذ پیغمبر محمود ابوالقاسم احمد
وصفش نتوان گفت به هفتاد مجلد این بس که خدا گوید ماکان محمد
بر منزلت و قدرش یزدان کند اقرار

ای پاک‌تر از دانش و پاکیزه‌تر از هوش دیدیم تو را کردیم این هر دو فراموش
دانش ز غلامیت کشد حلقه فراگوش هوش از اثر رای تو شد خیره و خاموش
از آن لب پر لعل و زآن ساغر پر نوش جمعی شده مخمور گروهی شده مدوش

خلقی شده دیوانه و شهری شده هشیار

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِن
حَوْلِكَ...﴾؛^۱ پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرمخو [و پر مهر] شدی، و اگر

تندخو و سختدل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند.

رفتار آن حضرت با دشمنان آن قدر آمیخته با عفو و گذشت بود که همه او را بزرگ مرد فضیلت و اخلاق می‌شناختند. وقتی که آن حضرت مکه را فتح کرد و با آن چوب‌دستی که در دست داشت، به بت‌هایی که در اطراف خانه کعبه نصب کرده بودند، اشاره فرموده و این آیه را می‌خواند: ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبُطْلُ إِنَّ الْبُطْلَ كَانَ زَهُوقًا﴾؛^۱ بتها را سرنگون و خانه کعبه را از لوث آنها پاک کرد. آن‌گاه رو به مردم مکه کرد؛ منظره عجیبی را مشاهده فرمود، همه صف کشیده و مانند مجسمه‌های سنگی و بی‌روح در مقابل پیامبر اکرم ﷺ می‌خکوب شده بودند؛ و در اثر وحشت و ترس رنگ از صورت آنها پریده بود.

قیافه‌های مردد آنها نشان می‌داد که هریک در فکر عمیقی فرو رفته و به آینده خویش می‌اندیشند. این جمعیت همان مردمی هستند که در حدود سه سال صدای اطفال بنی‌هاشم را که از فرط گرسنگی بلند بود، شنیده و لذت می‌بردند، مردمی هستند که جگر و قلب حضرت حمزه سیدالشهدا عموی پیغمبر اکرم ﷺ را قلاده نمودند. همان افرادی هستند که پیشانی و دندان حضرت را به ضرب سنگ شکسته بودند، همان مردم جسوری هستند که از هر نوع اذیت و آزار نسبت به رسول خدا دریغ نداشته‌اند.

آنها اکنون صامت و خموش مانند مردگان در برابر پیغمبر رحمت صف کشیده و بلا تکلیف ایستاده‌اند. حضرت فرمود: «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ، مَا تَرَوْنَ أَنِّي فَاعِلٌ فِيكُمْ؟» ای مردمی که از هر جسارت نسبت به من خودداری نکردید حالا با شما چه کنم؟» مردم متحیرند که چه بگویند، از میان آن جمعیت خطیب قریش و عاقد صلح حدیبیه، سهیل بن عمرو، لب به سخن گشود و کلمه‌ای گفت که طوفانی از عطف در درون رسول خدا ایجاد کرد و آن کلمه این بود:

«نَظْنُ خَيْرًا وَ نَقُولُ خَيْرًا أَخُ كَرِيمٌ وَ ابْنُ أَخٍ كَرِيمٍ وَ قَدْ قَدَرْتَ؛ چه

می‌خواهی بکنی ما که جز خیر و خوبی چیز دیگر در تو سراغ نداریم. برادری بزرگ، و برادر زاده‌ای بزرگوار هستی؛ و زمام قدرت به دست افتاده، این تو و این قدرت».

با اینکه قلب مقدس رسول اکرم ﷺ از جنایات و جسارات آنان می‌سوخت، سرشگ رقت و مهر از دیدگان آن حضرت به دامانش فرو غلطید. از مشاهده این منظره، عقده دل پر اندوه مردم مکه بناگاه ترکید. زار زار گریستند. فریاد و فغان به آسمان مکه بلند و سیل اشک از دیدگان آنان به زمین فرو می‌ریخت. رسول معظم ﷺ درخواست سکوت کرد. آن‌گاه فرمود: من همان سخن بردارم یوسف را می‌گویم:

﴿قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّحِيمِينَ﴾؛
امروز هیچ‌گونه سرکوبی از شما. نمی‌شود خدا از شما بگذرد، و اوست مهربان‌ترین مهربانان. ﴿إِذْهَبُوا فَاتُّمُ الطُّلُقَاءُ ذَهَبُوا كَأَنَّهُمْ انشُرُوا مِنَ الْقَبْرِ﴾؛
بروید که شما آزادشدگان هستید، پس مردم پراکنده شدند؛ آن‌چنان که گویی مردگان از قبرها برخاسته‌اند.

سهیل بن عمرو در جنگ بدر اسیر شد عمر بن الخطاب به رسول اکرم ﷺ عرض کرد، اجازه فرمایید من دندان‌های این مرد را با سنگ بشکنم تا دیگر نتواند علیه شما آن‌طور خطبه ایراد کرده و سخن بگوید؛ و مردم را بر شما بشورانند.

حضرت فرمود: عمر، او را رها کن، که این مرد روز پسندیده‌ای در پیش دارد. و آن روز پسندیده این است: هنگامی که رسول خدا ﷺ از دنیا رفت، مردم مکه که تقریباً سه سال پیش در فتح مکه مسلمان شده بودند تصمیم به ارتداد گرفتند؛ فریاد سهیل بن عمرو بلند شد، این دیگر چه ناستوده‌رای و فکری است؟ شما اشتباه را تکرار نکنید و اولین شهری نباشید که مرتد می‌شوید. و با

این سخنان ارزنده مردم مکه را از مرتد شدن محفوظ داشت. در یکی از جنگ‌های پیامبر ﷺ با یهود، یهودی‌ها به قلعه محکم خود پناه برده بودند؛ و سپاه اسلام به آنان دسترسی نداشتند. در نتیجه، چند روزی در بیرون قلعه ماندند و برای غلبه بر دشمن می‌اندیشیدند. در چنین دقایق حساس افسری از ارتش اسلام پیش آمد و به عرض قائد عظیم‌الشان اسلام رساند که آب آشامیدنی این قلعه از خارج قلعه می‌رود و ما با پیدا کردن مجرای آب و مسدود نمودن آن خواهیم توانست مردم این قلعه را در محاصره تشنگی قرار دهیم؛ و بدین وسیله آنها را وادار به تسلیم می‌کنیم. آیا اجازه می‌فرمایید این نقشه را عملی سازیم؟ حضرت فرمود: هیچ‌گاه اجازه نخواهم داد، زیرا در این قلعه، پیرمردان، پیره‌زنان، مریض‌ها، کودکان و حیوانات وجود دارند. به چه سبب آنها را در فشار تشنگی قرار دهیم؛ اینها که با ما جنگی ندارند.

مشابه این جوانمردی را در زندگانی امیرالمؤمنین، علی علیه السلام می‌بینیم. در جنگ صفین پیش از آنکه سپاه امیر علیه السلام به جایگاه خود وارد شود، لشکر معاویه وارد شدند و اطراف فرات را محاصره کرده و اجازه نمی‌دادند سپاه آن حضرت از آب استفاده کند؛ تا آنجا که تشنگی بر سپاه آن حضرت غلبه کرد. آن بزرگ مرد فضیلت خطابه‌ای کوتاه ایراد فرمود؛ و چنان روح مردانگی و عزتی در وجود سربازان ایجاد نمود که شمشیرها را از غلاف به در آورده و غلاف آنها را شکستند و به جانب جبهه مخالف حمله نمودند و شریعه را از تصرف سپاه معاویه بیرون آوردند. از جمله فرازها این خطبه حضرت امیر علیه السلام عبارت زیر است:

«فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ، وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ؛^۱ پس مرگ حقیقی در زندگانی شما است که مغلوب بشوید و زندگانی در مرگ شما است آن‌گاه که (بر دشمنی) غالب آید».

برخی از اصحاب برای آنکه عکس‌العملی در مقابل رفتار ناجوانمردانه سپاه

۱. نهج البلاغه، خطبه ۵۱، ص ۵۴.

معاویه نشان بدهند، به حضرت پیشنهاد نمودند که او فرمان دهد، لشکر معاویه حق برداشتن آب را نداشته باشند، تا در اثر تشنگی مقاومت را از دست بدهند. حضرت در پاسخ افسران لشکر چنین فرمود:

«لَا أَكْفِيهِمْ بِمِثْلِ مَا فَعَلُوا، أَفَسَحُوا لَهُمْ عَنِ الشَّرِيعَةِ؛ من این مردم را به مانند عملی که نسبت به ما انجام دادند مجازات نمی‌کنم. آنها را آزاد بگذارید، شریعه را در اختیارشان قرار دهید.»

«فَفِي حَدِّ السَّيْفِ مَا يَعْنِي عَنِ ذَلِكَ؛ شمشیر آنها را کفایت می‌کند.»

رفتار نبی مکرم اسلام نسبت به زیر دستان به نوبه خود بسیار شایان دقت است. وجود اقدسش نه تنها در طول زندگانی به هیچ یک از زیردستان ستمی روا نداشت، بلکه آنها را چون اعضای خانواده خود محسوب می‌داشت و سایرین را نیز به همین عمل و رفتار توصیه می‌فرمود:

«أَطْعِمُوهُمْ مِمَّا تَطْعَمُونَ وَ أَلْبِسُوهُمْ مِمَّا تَلْبَسُونَ؛ طعامی را که خود می‌خورید به آنها بخورانید و از همان نمونه لباسی که می‌پوشید به آنها بپوشانید.»

هیچ‌گاه انجام عملی که احساس ذلت و ننگ از آن بنمایند، از آنان نمی‌خواست. و در کارها به آنها خرده نمی‌گرفت. انس بن مالک که از خدمتگزاران آن حضرت بوده نقل می‌کند:

من ده سال به پیغمبر اکرم ﷺ خدمت کردم؛ و در تمامی این مدت، کلمه‌ای به من نفرمود. به هیچ یک از کارهایم ایراد نگرفت؛ و نسبت به عملی که کوتاهی می‌کردم، و انجام نمی‌دادم مواخذه‌ام نمی‌کرد.

روزی آن حضرت مرا برای انجام کاری مأموریت داد، من در بین راه توجهم به بازی کودکان جلب شد. مدتی آنجا ماندم و سرگرم تماشا بودم، ناگهان دیدم آن جناب پیراهنم را از پشت گرفت و با لبانی متبسم فرمود: برای انجام کاری که گفته بودم برو.

در جریانی که بعد از واقعه احد پیش آمد با توجه به زمینه‌هایی که در مکه به وجود آمده بود؛ عده‌ای از اطراف مدینه خدمت آن حضرت آمدند؛ و جمعی از مسلمانان را به ریاست عاصم بن ثابت برای نشر احکام با خود به خارج مدینه بردند. و با مکر و خدعه آنها را از پای درآوردند. و دو نفرشان را اسیر کرده و به مکه بردند و به مشرکین فروختند. یکی از آنان را که زید نام داشت، سفوان امیه خرید تا به انتقام خون پدرش او را بکشد. پس از آنکه مدتی او را زندانی نمود، بنا شد در روز معینی به دارش بیاویزد. در آن روز مردم مکه همه اجتماع نمودند تا با کشتن جوانی مسلمان انتقام کشتگان بدر را از مسلمانان گرفته باشند. بالاخره ساعت اعدام نزدیک شد، جوان مسلمان را آوردند، درحالی که تمام طبقات مکه از روسای قریش، بازرگانان، زنان، دختران، کودکان و کشاورزان همه اطراف دار حلقه زده بودند. در این هنگام، ابوسفیان که از بزرگان جمعیت بود رو به زید کرد و گفت: آیا دوست داری اکنون محمد ﷺ اینجا باشد تا او را به جای تو گردن زنیم و تو به سلامت به سوی خاندان خود بروی، تو را به خدا قسم راست بگو. زید در پاسخ گفت: ابوسفیان، به خدا قسم دوست دارم در اینجا کشته شوم، ولی در پای مبارک پیامبر ﷺ خاری فرو نرود؛ و آن حضرت آزرده نگردد.

ابوسفیان پس از شنیدن این جواب فریاد زد، من کسی را ندیده‌ام که در پیش دوستان و یارانش عزیزتر و محبوب‌تر از محمد ﷺ باشد.

آری، اینها همه معلول رفتار عادلانه و دوستانه آن حضرت است که تمامی اصحاب را شیفته و دلباخته خود نموده بود. بر همین اساس، ذات مقدس خداوندی با کلام بزرگ خود «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»، او را به نحو کامل ستوده است.

علی علیه السلام نیز نفس پیغمبر است و در هیچ حال از هم جدا نیستند، دانشمند معروف عالم تسنن، ابن ابی الحدید معتزلی توجهی به عمل وحشیانه سربازان عمر بن سعد نسبت به فرزند عزیز مولی الموحدین، امیرالمؤمنین علیه السلام یعنی بزرگ

مرد حریت و عدالت و احیاکننده قرآن و شجره پاک انسانیت حضرت حسین، بن علی علیه السلام نموده که در مقابل عفو و گذشت آن حضرت چگونه تلافی نمودند، بعد به آن حضرت خطاب می‌کند:

فَلَيْتَ تُرَاباً حَالِ دُونِكَ يَحِلُّ
لِنَظَرِ مَا لَأَقَى الْحُسَيْنُ وَمَا جَنَّتْ
مِنْ ابْنِ زِيَادٍ وَ ابْنِ هِنْدٍ وَ عُمَرِ بْنِ
سَعْدٍ وَ ابْنَاءِ الْأَمْءَاءِ الْعَوَاهِرِ

می‌گوید: یا امیرالمؤمنین علیه السلام اگر تو معامله به مثل نکردی و به معاویه و یارانش آب دادی، ای کاش! زنده بودی و می‌دیدى که چگونه تلافی کردند، و فرزندت ابو عبدالله الحسین علیه السلام به چه مصائبی از طرف یزید، پسر هند، و ابن زیاد، و عمر بن سعد، مبتلا شده و نسبت به آن بزرگوار چه جنایاتی مرتکب گشتند. سپس می‌گوید:

عَجِبْتُ لَا طَوَادٍ إِلَّا خَاشِيبٌ لُمْرْتَمِدٍ
وَلِلشَّمْسِ لَمْ تَكْسِفِ وَ لِلْبَدْرِ لَمْ تَحِلْ
وَلَا أَصْحَابَتْ غَوْرًا مِيَاهُ الْكُؤَافِرِ
وَ لِلشَّهَبِ لَمْ تَفْذِفِ بَأْسَامِ طَاهِرِ

تعجب می‌کنم از این ظلمی که به آل محمد علیهم السلام وارد شده، چگونه کوه‌ها متزلزل نشد و آب چشمه‌ها و دریاها خشک نگردید، و آفتاب و ماه تاریک نشد؛ و ستارگان از هم نپاشیدند.

محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر جن و انس

وَ بَعَثْتَهُ إِلَى الثَّقَلَيْنِ مِنْ عِبَادِكَ.

و او را بر بندگانت از جن و انس مبعوث کردی.

مراد از ثقلین جن و انس است. و از تعبیر «ثقلین» استفاده می‌شود که جن و انس قدر و منزلت و شایستگی مبعوث شدن پیامبر را پیدا کرده‌اند. از آیات عدیده‌ای از قرآن به دست می‌آید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر جن هم مبعوث شده‌اند و این مخلوق هم مانند انسان مکلف به ایمان به ذات اقدس حضرت باری تعالی

و عبادت و دیگر وظایف هست.

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱؛ نیافریدم جن و انس را مگر

برای اینکه مرا بپرستند و عرفان پیدا کنند.

قرآن کریم وجود «جن» را تصدیق کرده و درباره آن مطالبی را به شرح زیر بیان فرموده است:

۱. خلقت جن قبل از آفرینش نوع بشر بوده است.

۲. جن از جنس آتش خلق شده است: ﴿وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ

السَّمُومِ﴾^۲؛ جن را ما قبلاً از آتش سموم آفریده بودیم.

۳. جن مانند انسان زندگی و مرگ و قیامت دارد: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ

الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ﴾^۳؛ اینان کسانی هستند که همان

عذاب‌ها را که امت‌های گذشته جنی و انسی را منقرض کرده بود، برایشان حتمی شده.

۴. این نوع از جانداران مانند سایر جانداران، نر و ماده و ازدواج و توالد و

تکثیر دارند. در این باره هم قرآن می‌فرماید: ﴿وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ

يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنَّ﴾^۴؛ مردانی از آدمیان بودند که به مردانی از جن پناه می‌بردند.

۵. جن‌ها مانند بشر دارای شعور و اراده هستند. و علاوه بر این، کارهایی

خیلی سریع و اعمالی شاق و مشکل انجام می‌دهند که از نوع بشر ساخته نیست؛

چنان که در حالات حضرت سلیمان در قرآن می‌بینم که جن مسحّر آن جناب

بوده و در قصه شهر صبا آمده است: ﴿قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ

أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ﴾؛ (سلیمان) گفت: ای بزرگان، کدام‌یک از شما توانایی دارد تخت او را

پیش از آنکه خودش از نزد من آیند، برای من بیاورد؟

۱. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

۲. سوره حجر، آیه ۲۷.

۳. سوره احقاف، آیه ۱۰۸.

۴. سوره جن، آیه ۶.

«قَالَ عَفْرِيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ»؛^۱ عفریتی از جن گفتم: من آن را نزد تو می آورم پیش از آنکه از مجلست برخیزی و من نسبت به آن توانا و امینم.

۶. جن مانند انسان هم مؤمن دارد و هم کافر. بعضی صالح و بعضی فاسد. قرآن می فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»؛^۲ من جن و انس را خلق نکردم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند. «وَ أَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذَلِكَ»؛^۳ در میان ما افرادی صالح و افرادی غیر صالح اند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مکه به سوی بازار عکاظ در «طایف» آمد تا مردم را در آن مرکز اجتماع بزرگ به اسلام دعوت کند. اما کسی به دعوت او پاسخ مثبت نگفت. در بازار می گشت به محلی رسید که آن را وادی «جن» می گفتند. شب را در آنجا ماند و تلاوت آیات قرآن می کرد. گروهی از جن شنیدند و ایمان آوردند و برای تبلیغ به سوی قوم خود بازگشتند.^۴

«قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا»؛^۵ بگو به من وحی شده که جمعی از جن به سخنانم گوش فرا داده اند و گفتند ما قرآنی عجیب شنیده ایم.

از این آیه درک، تکلیف و مسئولیت جن استفاده می شود. آنها خود را مؤظف به تبلیغ حق می دانند و مخاطب خطاب های قرآن نیز هستند؛ و پیامبر صلی الله علیه و آله آنها هم مبعوث شده است.

خداوند در سوره «ناس» می فرماید: «مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ»؛ بگو به خدا پناه می برم از شر وسوسه کنندگان نهانی، چه آنها از جنس جن باشند؛ و چه از جنس انسان.

۱. سوره نمل، آیه ۳۸ و ۳۹.

۲. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

۳. سوره جن، آیه ۱۴.

۴. تفسیر نورالثقلین، ج ۵، آیه ۱۹.

۵. سوره جن، آیه ۱.

از این آیه استفاده می‌شود که بعضی از انسان‌ها هستند که از شدت انحراف، خود شیطانی شده‌اند و در زمره شیطان‌ها قرار گرفته‌اند. و در جای دیگر قرآن می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ﴾؛^۱ در برابر تمام پیامبران دشمنانی از شیاطین جن و انس وجود داشته است که در اغفال مردم می‌کوشیده‌اند.

شیطان و جن

شیاطین جمع شیطان است؛ و شیطان به معنی هر موجود طغیانگر، موذی و سرکش است. و در قرآن به انسان‌های ناپاک، خبیث و سرکش هم اطلاق شده است و در آیه ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ﴾ شیطان هم به انسان‌هایی با صفات شیطانی و هم به شیاطین غیرانسانی که از نظر ما پنهانند، اطلاق گردیده است.

اما «ابلیس» اسم خاص برای شیطانی است که در برابر حضرت آدم عليه السلام قرار گرفت. این ابلیس در رأس همه شیاطین است. به اصطلاح شیطان اسم جنس و ابلیس اسم خاص و علم است.

راغب در مفردات می‌گوید:

«الشيطان» النون فيه أصلية و هو من شطن أي تباعد منه. الشيطان اسم لكل عارم من الجن والانس والحيوانات.

کلمه «شیطان» از ماده «شطن» به معنی خبیث و پست آمده است. شیطان به معنی طاغی و سرکش و طغیانگر آمده است؛ اعم از انسان، جن و یا جنبندگان دیگر. و همچنین به روح شریر هم اطلاق شده است. چون شیطان به معنی هر موجود مضر و موذی است. در روایات برای موجودات ریز زیان‌بخش (میکروب‌ها) هم این کلمه به کار رفته است. از امیرالمؤمنین عليه السلام نقل شده است:

«لَا تَشْرَبُوا الْمَاءَ مِنْ ثُلْمَةِ الْإِنَاءِ وَلَا مِنْ عُزْوَتِهِ؛ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَقْعُدُ عَلَى

۱. سوره انعام، آیه ۱۲.

العروة والثلمة؛ آب را از قسمت سوراخ شده و طرف دستگیره ظرف نخورید. زیرا شیطان بر روی دستگیره و قسمت سوراخ شده ظرف جایگاه اختیار می‌کند. از امام صادق علیه السلام هم نقل شده است:

«وَلَا يَشْرَبُ مِنْ اِذْنِ الْكُوْزِ وَلَا مِنْ كَسْرِهِ، اِنْ كَانَ فِيْهِ، فَاِنَّهُ مَشْرَبُ الشَّيَاطِيْنِ؛^۱ از دستگیره و قسمت شکسته کوزه آب نخورید زیرا محلی است که شیاطین از آنجا آب می‌خورند.»

رسول عالی قدر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: موهای شارب (سبیل) خویش بلند مگذارید، زیرا شیطان آن را محیطی امن برای زندگی خود قرار می‌دهد و در آنجا پنهان می‌گردد.^۲

ولی باید دانست که در همه جا شیطان به معنی میکروب نیست بلکه چون کلمه شیطان معنی گسترده‌ای دارد یکی از مصادیق بارز و روشن آن «ابلیس» و اعوان و انصار او هستند؛ و مصداق دیگر آن انسان‌های مضر و منحرف کننده‌اند؛ و در بعضی موارد به معنی میکروب‌های موذی آمده است.

همه می‌دانیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله با الطاف الهیه و امدادهای غیبی و خود را به ذات اقدس حضرت حق سپردن از هرگونه انحرافی مصون و بیمه شده است، ولی با این وصف این سوره را تلاوت می‌کرد و از شرّ و سواس‌های خناس به خداوند پناه می‌برد. پس ما انسان‌های عادی تکلیف‌مان با این دشمنان آشکار و پنهان که پیایی در قلب و جان ما می‌دمند و وسوسه می‌کنند چیست؟ جز این است که باید پیوسته مواظب بود، زیرا که وسواس خناس در نهایت زیرکی به اغوا و فریب مشغول‌اند. آنها به رنگ‌های گوناگون و قیافه‌های مختلف در جامعه پراکنده‌اند و همه خود را خیرخواه و دوست انسان معرفی می‌کنند؛ و زیر نقاب دین به تحریف حقایق و زینت دادن معاصی و آنها را به صورت حق و ایمان

۱. کافی، ج ۶، باب الاوانی.

۲. همان.

جلوه دادن، در تکاپو و تلاش اند. در اینجا به خواندن سوره «والناس» نباید اکتفا کرد، شهامت و شجاعت و اراده اسلامی لازم است، تا با مدد خداوند در مقابل این جبهه مجهز و خطرناک مردانه ایستاد و به خدای قادر توانا پناه برد.

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی که آیه: «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ»^۱ آنهايي که اگر مرتکب عمل زشتی شوند یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می‌افتند و برای گناهانشان استغفار می‌کنند؛ نازل شد و گناهکاران موفق به توبه را به آمرزش خداوند مژده داد؛ «ابلیس» سخت ناراحت شد و تمام اعوان و انصار و لشکر خود را با صدای بلند خواند و انجمنی تشکیل داد. علت دعوت را پرسیدند: «ابلیس» از نزول این آیه اظهار نگرانی کرد. هریک راهی برای ارتکاب به گناهی که اثر آیه را خنثی کند، پیشنهاد کردند. اما ابلیس نپذیرفت. در این میان شیطان کهنه کاری به نام «وسواس خناس» گفت: من این مشکل را حل می‌کنم. ابلیس پرسید: از چه راهی؟ او گفت: من فرزندان آدم را با وعده‌ها و آرزوها آلوده به گناه می‌کنم. و چون به گناه آلوده شدند، یاد خدا و توبه و بازگشت به سوی او را از خاطر آنها می‌برم. ابلیس گفت: راه همین است. فوکلَّهُ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛^۲ و این مأموریت را تا پایان دنیا به عهده او گذاشت.

دانشمندان «عقاید و مذاهب» لزوم بعثت پیامبران را برای تأمین سعادت واقعی انسان از طرق گوناگونی ثابت کرده‌اند. یکی از اهم آن طرق رهبری صحیح و فطری و تعدیل غرایز است. برای هدایت این غرایز رهبر لازم است؛ آن هم رهبری که به تمام معنی شایستگی هدایت را داشته باشد؛ تا استعدادها و نیروهای فطری انسان را چون یک مستخرج آگاه، استخراج نماید.

امیرالمؤمنین علیه السلام در نخستین خطبه نهج البلاغه به نقش پیامبران در رهبری

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۴.

۲. تفسیر المیزان، ج ۲۰، نقل از امالی صدوق.

غرایز چنین اشاره نموده است:

«فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَتَادَوْهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ، وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ، وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ؛^۱

پس (خداوند) رسولانش را در میان آنها گمارد و پیامبرانش را پیاپی فرستاد تا آن پیمان نظری را از مردم مطالبه کنند و نعمتی که فراموششان شده به یادشان آرند و با رساندن حکم خدا جای عذری برایشان نگذارند (اتمام حجت کنند) و گنجینه‌های عقول و خرد را که در خزاین فطرت آنها پنهان است، استخراج نمایند».

بنابراین، دین الهی تنها راه سعادت انسانی و اصلاح کننده امور حیاتی است. دین است که فطرت را با فطرت اصلاح می‌کند و قوای مختلفه را در هنگام طغیان به حال اعتدال برمی‌گرداند. قرآن تصریح می‌فرماید که دین مقتضای فطرت و ندای طبیعت روحانی انسان است:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»؛^۲ حق‌جویانه

چهره‌ات را به سوی دین، همان فطرت خدا که مردم را بر آن آفریده ثابت بدار.

و در جای دیگر می‌فرماید: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحاً وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى»؛^۳ خداوند برای شما دینی قرار داد که قبلاً به نوح توصیه شده بود، و اکنون بر تو وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی نیز توصیه نمودیم.

قرآن دینی را که انبیا، مردم را به آن دعوت می‌کرده‌اند «اسلام» نامیده است. دین دارای ماهیت و حقیقتی است که بهترین معرف آن لفظ اسلام است.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱.

۲. سوره روم، آیه ۳۰.

۳. سوره شوری، آیه ۱۳.

و درباره حضرت ابراهیم می فرماید: «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَ لَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا»؛^۱ ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، حق جو و مسلم بود. از نظر قرآن سیر تکاملی جهان، انسان و اجتماع سیری هدایت شده و هدف دار و مستقیم است و مبدأ و منتهای مشخصی دارد:

«وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ»؛^۲ دین یکی است و یک شاهراه بیشتر ندارد. اختلاف در شرایع و مربوط به خطوط فرعی است که به یک شاهراه منتهی می شوند.

تفاوت رسالت پیامبر اسلام ﷺ با پیامبران دیگر این است که این رسالت قانون اساسی بشریت است. دستورات دیگر رسولان برنامه مخصوصی برای یک جامعه خاص بوده است. ولی قرآن همه آن تعلیمات محدود را دربر دارد، و خود را حافظ و نگهبان سایر کتب آسمانی می داند: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ»؛^۳ ما این کتاب را به حق فرود آوردیم در حالی که کتب آسمانی پیشین را تأیید و تصدیق می کند و نگهبان آنها است. همه پیامبران به حکم اینکه مقدمه ظهور نبوت کلی و نهایی بودند، مؤظف بوده اند که نوید اکمال و اتمام دین را در دوره ختمیه به امت های خود بدهند. و خداوند از همه پیامبران چنین پیمانی گرفته است:

«وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ...»؛^۴

به یاد آر هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که زمانی که به شما کتاب و

۱. سوره آل عمران، آیه ۶۷.

۲. سوره انعام، آیه ۱۵۳.

۳. سوره مائده، آیه ۴۸.

۴. سوره آل عمران، آیه ۸۱.

حکمت دادم، سپس رسولی آمد که آنچه با شما است تصدیق می‌کند به او ایمان آورید و او را یاری نمایید. خداوند گفت آیا اقرار و اعتراف کردید و این بار را به دوش گرفتید. گفتند اقرار کردیم. پس گفت گواه باشید من نیز از گواهانم.

امیرالمؤمنین علیه السلام هم در این باره می‌فرماید:

«أَوْ كِتَابٍ مَنْزِلٍ أَوْ حِجَّةٍ لَازِمَةٍ أَوْ حِجَّةٍ قَائِمَةٍ رَسُلٍ لَا تَقْصِرُ بِهِمْ قِلَّةٌ عَدُوِّهِمْ وَلَا كَثْرَةُ الْمَكْذِبِينَ لَهُمْ مِنْ سَابِقٍ سُمِّيَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَوْ غَايِرِ عَرَفَهُ مَنْ قَبْلَهُ عَلَى ذَلِكَ نُسِلَتِ الْقُرُونُ وَ مَضَتِ الدُّهُورُ وَ سَلَفَتِ الْإِبْنَاءُ وَ خَلَقَتِ الْإِبْنَاءُ إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا رَسُولًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِاتِّجَازِ عِدَّتِهِ وَ تَمَامِ نَبُوِّيَّةِ مَاخُودًا عَلَى النَّبِيِّينَ مِثْلَاقَهُ مَشْهُورَةً سِمَاتُهُ كَرِيمًا مِيلَادُهُ؛^۱ خداوند هرگز خلق را از وجود یک پیامبر یا یک کتاب آسمانی یا حجت کافی یا طریقه روشن، خالی نگذاشته است. فرستادگانی که کمی عدد آنها و بسیاری عدد مخالفین آنها را از انجام وظیفه باز نداشته است. هر پیامبری به پیامبر قبل از خود معرفی شده است و آن پیامبر پیشین او را به مردم معرفی کرده و بشارت داده است. به این ترتیب نسل‌ها پشت سر یکدیگر آمد و روزگاران گذشت تا خداوند محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به موجب وعده‌ای که کرده بود برای تکمیل برنامه نبوت فرستاد در حالی که از همه پیامبران الهی برای او پیمان گرفته بود. علائم او معروف و مشهور و ولادت او بزرگوارانه بود.»

محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیامبر جهانیان

امام مجتبی علیه السلام فرمود:

«جَاءَ نَفْرٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالُوا يَا مُحَمَّدُ أَنْتَ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنْتَ الَّذِي يُوحَى إِلَيْكَ كَمَا يُوحَى إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فَسَكَتَ النَّبِيُّ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ نَعَمْ أَتَا سَيِّدٌ وُلِدَ آدَمَ وَ لَأَفْخَرَ وَ أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱.

و امام المتقین و رسول رب العالمین. قالوا: إلی من، العرب أم العجم أم الینا؟ فانزل الله: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً﴾؛^۱ جمعی از یهود نزد پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: ای محمد ﷺ تویی که گمان می‌بری فرستاده خدایی و چون موسی بر تو وحی فرستاده می‌شود؟ رسول خدا ﷺ کمی سکوت کرد و سپس فرمود: آری منم سید و بزرگ فرزندان آدم ﷺ و به این افتخار می‌کنم. من خاتم پیامبران و پیشوای پرهیزگاران و فرستاده پروردگار جهانیانم. آنها سؤال کردند: به سوی چه کسی؟ به سوی عرب یا عجم یا ما؟ خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً﴾؛ بگو ای مردم من فرستاده خدا هستم به سوی همه شما».

خداوند در آیات زیر نیز بر این امر تأکید کرده است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛^۲

ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم. در این آیه به وسعت دعوت پیامبر ﷺ و عمومیت نبوت آن حضرت نسبت به همه انسان‌ها اشاره شده است. ما تو را مبعوث نکردیم مگر بر همه مردم جهان. برای این که همگان را به پاداش‌های بزرگ الهی بشارت دهی و از عذاب الهی انذار کنی، ولی اکثر مردم از این معنی بی‌خبرند.

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾؛^۳ جاوید و پربرکت

است خداوندی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا همه جهانیان را انذار کند.

﴿وَ أَوْحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ﴾؛^۴ خداوند، این قرآن را بر من

وحی کرده تا شما و تمام کسانی را که این قرآن به آنها می‌رسد، انذار کنم.

۱. تفسیر صافی، سوره اعراف، آیه ۱۵۸.

۲. سوره سبأ، آیه ۲۸.

۳. سوره فرقان، آیه ۱.

۴. سوره انعام، آیه ۱۹.

و هدف نزول قرآن را چنین بیان می‌کند: تا شما و تمام کسانی را که سخنان من در تمام نقاط عالم به گوش آنها می‌رسد، از مخالفت فرمان خدا بترسانم و بیم دهم و عواقب دردناک و شوم این سرپیچی از اطاعت را به آنها هشدار دهم. از احادیث اهل بیت علیهم‌السلام چنین به دست می‌آید که منظور از ابلاغ قرآن تنها رساندن عین الفاظ آن به اقوام دیگر نیست؛ بلکه مراد رساندن مفهوم آیه است. مانند ترجمه آن به زبان‌های گوناگون. امام صادق علیه‌السلام فرمود: «بِكُلِّ لِسَانٍ» یعنی به هر زبانی که باشد.

در تفسیر مجمع‌البیان در ذیل آیه مورد بحث از قول پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده است:

«اعطيتُ خمساً ولا قولُ فخراً - بعثتُ إلى الأحمر والأسود - وَ جُعِلَتْ لِي الأَرْض طَهُوراً وَ مسجداً - وَ احلَّ لِي المَغْنَمَ وَ لا يَحِلُّ لِاحِدٍ قَبْلِي وَ نُصِرْتُ بالرُّعْبِ فهو يصيرُ امامي مَسِيرَةَ شَهْرٍ - وَ اعطيتُ الشَّفَاعَةَ فَأَدَّخَرْتُهَا لِامْتِي يَوْمَ القِيَمَةِ؛

پنج چیز خداوند به من عطا فرمود و این را از روی فخر و مباهات نمی‌گویم (بلکه به عنوان شکر نعمت می‌گویم). من به تمام انسان‌ها اعم از سفید و سیاه مبعوث شدم. و زمین برای من پاک و پاک‌کننده و همه جای آن برای من مسجد و محل عبادت قرار داده شده است. غنیمت جنگی برای من حلال است در حالی که برای هیچ‌کس قبل از من حلال نشده بود. من به وسیله رعب و وحشت در دل دشمنان یاری شده‌ام (خداوند رعب و ترس ما را در دل دشمنان ما افکنده است). به طوری که آن پیشاپیش من به اندازه مسافت یک ماه طی طریق می‌کند. مقام شفاعت به من داده شده و من آن را برای امت در قیامت ذخیره کرده‌ام.

رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

«فُضِّلْتُ بَارِعاً: جعلتُ لامتي الارضَ مَسجداً وَ طهوراً، وایماً رجلاً من أمتي اراد الصلوة فلم يَجِدْ ماءً وَ وَجَدَ الارضَ فَقَدَ جعلتُ له مسجداً وَ

طهوراً، نصرتُ بالرعب مسيرة شهر يَسِيرُ بين يَدَي، و أَحَلَّتْ لامتِي
الْغَنَائِمِ، وَ ارسلتُ إِلَى الناسِ كَافَةً؛^۱

من به وسیله چهار چیز برتری یافتم: زمین را برای امتم محل عبادت و پاک و پاک‌کننده قرار داد. هرگاه شخصی از امتم قصد نماز کرد ولی آب نیافت زمین برای او پاک و پاک‌کننده و محل عبادت قرار داده شد. و به وسیله رعب و ترس در دل دشمنان که به اندازه مسافت یک ماه پیشاپیش من در حرکت است پیروز شدم. و غنائم بر امتم حلال شده است. و مبعوث شده‌ام بر همه مردم».

خداوند متعال به وسیله وحی بر خاتم انبیا همه نیازمندی‌های انسانی را تا روز قیامت در قالب اصول کلی و دستورات جامع ابلاغ فرموده است. بنابراین، آن حضرت خاتم پیامبران است و بعد از ختم نبوت برای همیشه وحی قطع می‌شود. البته مراد وحی به عنوان شریعت تازه و یا کامل کردن شریعت سابق است؛ نه اینکه به طور کلی این ارتباط قطع و این روزنه امید بسته شود. زیرا ائمه علیهم‌السلام با عالم غیب ارتباط دارند و مؤمنین راستین هم که بر اثر تهذیب نفس توانسته‌اند حجاب‌ها را از صفحه دل کنار زنند، به مقام کشف و شهود نائل می‌آیند.

فیلسوف معروف صدرالمتهلین شیرازی در این مورد می‌گوید:

وحی یعنی نزول فرشته به گوش و دل به منظور مأموریت و پیامبری هرچند منقطع شده است و فرشته‌ای بر کسی نازل نمی‌شود و او را مأمور اجرای فرمانی نمی‌کند زیرا به حکم «أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» آنچه از این راه باید به بشر برسد، رسیده است، ولی باب الهام و اشراق هرگز بسته نشده و نخواهد شد، و ممکن نیست این راه مسدود گردد.^۲

۱. خصال، ج ۱، ص ۹۴.

۲. مفاتیح الغیب، ص ۱۳.

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ
لِّلْمُسْلِمِينَ»^۱؛

با توجه به مفهوم وسیع «کل شیء» می توان به این نتیجه رسید که در قرآن شریف بیان همه چیز هست و از طرفی قرآن کتاب انسان سازی و تربیت است که برای تکامل همه جانبه فرد و جامعه از مادی و معنوی نازل شده است؛ یعنی آنچه در پیمودن این راه لازم است، در این کتاب بیان شده است. نه اینکه تصور شود قرآن یک دایرةالمعارف بزرگ است که تمام جزئیات علوم ریاضی، شیمی، فیزیک، جغرافیایی، گیاه شناسی و... در آن ذکر شده باشد. قرآن به نحو کلی از کسب همه علوم سخن گفته، و مسائل حیاتی انسان را به طور کلی مطرح فرموده است.

و در آیه دیگر می فرماید: «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»^۲؛ ما در کتاب هیچ چیز را فروگذار نکردیم.

در قرآن ما هر چیزی را که مربوط به تربیت و تکامل و هدایت انسان است، بیان کرده ایم و از قلم نیفتاده است.

در روایات هم جامعیت قرآن توسط ائمه علیهم السلام بیان شده است:

«ان الله تبارك و تعالی انزل القرآن تبيان لكل شئ حتى والله ما ترك شيئاً تحتاج إليه العباد. حتى لا يستطيع عبد يقول: لو كان هذا، أنزل في القرآن، إلا وقد أنزله؛

خداوند در قرآن هر چیزی را بیان کرده است. به خدا سوگند چیزی که مورد احتیاج مردم بوده، فروگذار نکرده است. تا کسی نگوید: اگر فلان مطلب درست بود در قرآن نازل می شد. آگاه باشید همه نیازمندی های بشر را خدا در آن نازل فرموده است».

۱. سوره نحل، آیه ۸۹.

۲. سوره انعام، آیه ۳۸.

پیامبر عالی قدر ﷺ در این مورد فرمود:

«نَحْنُ الْأَخْرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ؛^۱ ما در دنیا پس از همه پیامبران و امت‌ها آمدیم؛ اما در آخرت در صف مقدم هستیم و دیگران پشت سر ما هستند.»
 «أَدَمَ وَمَنْ دُونَهُ تَحْتَ لِوَائِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ؛^۲ تمام پیامبران در روز قیامت زیر پرچم من هستند.»

علت این تقدم و سبقت در قیامت و اینکه تمام پیامبران در زیر پرچم این پیامبر هستند این است که همه انبیا گذشته مقدمه‌اند و پیامبر خاتم نتیجه است. وحی آنها در حد یک برنامه محدود و موقت، ولی وحی پیامبر خاتم گسترده و همیشگی است.

عارف معروف اسلامی «ابن الفارض مصری» با اشاره به دو حدیث بالا می‌گوید:

إِنِّي وَإِنْ كُنْتُ أَدَمَ صُورَةً فَلِي فِيهِ مَعْنَى شَاهِدٍ بِأَبُوتِي
 وَكَلَّهْمُ عَنْ سَبْقِ مَعْنَى دَائِرِ بُدَائِرَتِي أَوْ وَارِدُ مِنْ شَرِيعَتِي
 وَمَا مِنْهُمْ عَنْ سَبْقِ كَانَ دَاعِيَاً بِهِ قَوْمَهُ لِسَلْحَى عَنْ تَبِيعَتِي
 وَقَبْلَ فِضَالِي دُونَ تَكْلِيفِ ظَاهِرِي خَتَمْتُ بَشْرَعِي الْمَوْضِحِي كُلَّ شِرْعَةٍ^۳

من هرچند به حسب صورت و جریانات مادی این جهانی فرزند آدم ابوالبشر هستم، اما در من معنی و حقیقتی است که گواه بر پدری من نسبت به آدم است. همه انبیا به واسطه تقدم معنویت و حقیقت من بر گرد مرکز من می‌چرخند؛ و از شریعت من آب برمی‌دارند. هیچ پیامبری نیامده است، مگر آنکه امت خویش را به خاطر حقانیت من، به پیروی از من فراخوانده است. پیش از تمام شدن دوران شیرخوارگی و قبل از دوره تکلیف ظاهری، با شریعت روشنگر

۱. بحار، ج ۶، ص ۱۶۶ و صحیح مسلم، ج ۳، ص ۷.

۲. علم الیقین، فیض کاشانی، ص ۵، سفینه البحار، ماده لوی.

۳. محمد خاتم پیامبران، ص ۵۲۵.

خود به همه شرایع پایان دادم.

مولوی در این باره چنین سروده است:

ظاهراً آن شاخ اصل میوه است
گر نبودی میل و امید ثمر
پس به معنی آن شجر از میوه زاد
مصطفی زین گفت: «کادم و انبیا
بهر این فرموده است آن ذوفنون
گر به صورت من ز آدم زاده‌ام
پس ز من زاییده در معنی پدر
اول فکر آخر آمد در عمل

و شاعر معروف شیخ محمود شبستری چنین سروده است:

یکی خط است از اول تا به آخر
در این ره انبیا چون ساریباند
وز ایشان سید ما گشته سالار
احد از میم احمد گشته ظاهر
ز احمد تا احد یک میم فرق است
بر او ختم آمده پایان این راه
مقام دلگشایش جمع جمع است
شده او پیش و دل‌ها جمله در پی

بر او خلق خدا جمله مسافر
دلیل و راهنمای کاروانند
هم او اول هم او آخر در این کار
«در این دور، اول آمد عین آخر»
جهانی اندرین یک میم غرق است
بدو منزل شده ادعوا الی الله
جمال جان‌فزایش شمع جمع است
گرفته دست جان‌ها دامن وی

جهان پیش از بعثت محمد ﷺ

وقتی به چهارده قرن قبل برگردیم، با دنیایی این چنین روبه‌رو می‌شویم: تاریکی‌های جهل و ضلالت سرتاسر آن را فرا گرفته، فساد اخلاق، خیانت و جنایت در اعماق قلوب مردم ریشه دوانیده، تزلزل و سرگردانی تشویش و اضطراب، اختلاف نژادی و طبقاتی، ناامنی و ناراحتی، قساوت و بی‌رحمی ماده پرستی و جاه‌طلبی، غرور ملی و قبیله‌ای، خودمختاری و خودسری، همه‌جا را فرا گرفته است؛ به طوری که زندگی تلخ و خطرناک بود. مردم از این وضع به ستوه آمده و منتظر بودند دستی از غیب و قدرتی مافوق، تجلی نموده و به این وضع ننگین خاتمه دهد؛ و توده بشری را به سوی سعادت و نیک‌بختی هدایت نماید.

این وضع، اختصاص به عربستان نداشت، بلکه کشورهای روم، ایران، مصر و هند را هم دربر می‌گرفت. شرک و بت پرستی به شکل‌های مختلف شیوع داشت. در چنین وضع خطرناک و محیط تاریک، یتیمی اُمّی و درس نخوانده، دور از محیط علم و دانش، قد مردانگی علم کرده و با رسالت آسمانی خود به تمام آن اوضاع و احوال خاتمه داده و ملت عرب و هم‌جواران آنها را از بدبختی و سقوط نجات داد. امیرالمؤمنین، علی علیه السلام، در این باره می‌فرماید:

«أَرْسَلَهُ عَلِيُّ حِينَ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ طُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ، وَ اعْتِرَافٍ مِنَ الْفِتَنِ، وَ انْتِشَارٍ مِنَ الْأُمُورِ وَ تَلَظُّظٍ مِنَ الْحُرُوبِ. وَ الدُّنْيَا كَأَسِيفَةِ النُّورِ. ظَاهِرَةٌ الْغُرُورِ. عَلِيُّ حِينَ اصْفِرَ مِنْ وَرَقِهَا وَ إِيَاسٍ مِنْ ثَمَرِهَا. وَ اغْوِرَ مِنْ مَائِهَا. قَدْ دَرَسَتْ أَعْلَامُ الْهُدَى. وَ ظَهَرَتْ أَعْلَامُ الرَّدَى، فَهِيَ مُتَّجِهَةٌ لِأَهْلِهَا، غَابِسَةٌ فِي وَجْهِ طَالِبِهَا. ثَمَرُهَا الْفِئْتَةُ. وَ طَعَامُهَا الْجِيفَةُ وَ

شِغَارُهَا الْخَوْفُ. وَ دِثَارُهَا السَّيْفُ؛^۱

خداوند در زمانی پیامبر خود را فرستاد که چراغ هدایت و تربیت پیغمبران پیشین فروکشیده و افسرده بود؛ و ملل جهان در خوابی طولانی و عمیق فرو رفته بودند. اما چشم فتنه بیدار بود. پیوندهای امور از هم گسیخته و آتش جنگ از هر طرف زیانه کشیده بود. آفتاب معرفت و فضیلت در کوه و سراب غرور در صحرای سوزان زندگی نمایان بود. جهان منظره پاییز غم‌انگیزی را داشت. برگ‌های درخت زندگی زرد شده، میوه‌ای بر شاخسارش مشاهده نمی‌شد. آثار هدایت مندرس، و پرچم‌های مرگ در هر سو به اهتزاز درآمده بود. دنیا با قیافه‌ای خشمناک و چهره‌ای عبوس بر روی اهل خود نگاه می‌کرد. و میوه درختش فتنه، و طعامش مردار بود. دل‌ها پر از ترس و دست‌ها بر قبضه شمشیر بود».

در زمانی که عواطف و احساسات مفهومی نداشت، می‌گساری و شرب خمر از کارهای عادی و روزمره آنان محسوب می‌شد. نحوه نزول آیات در مورد تحریم مسکرات خود بهترین گواه و زنده‌ترین مدرک این امر است. زیرا، قرآن کریم به یک‌باره حکم به تحریم آن نفرمود، چون مردم سخت، معتاد به آن بودند. یک‌بار با بیان: «قُلْ فِيهَا إِثْمٌ كَبِيرٌ» بار دگر با ندای: «وَلَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى». سپس آیه حرمت نازل شد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛^۲ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شراب و قمار و بت‌ها و تیره‌های قرعه پلیدند [و] از عمل شیطانند. پس، از آنها دوری گزینید، باشد که رستگار شوید.

وقتی این آیه نازل شد خمره‌های شراب را ریختند. پس از استماع این آیه،

۱. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۸۸، ص ۸۷.

۲. سوره مائده، آیه ۹۰.

خلیفه دوم گفت: «انتیهنا یا رب؛ خدایا، دوری خود را از این هنگام اعلام می‌داریم».

دخترکشی و قتل نفس و غارت، ملاک مردانگی بود. جگر گوشه‌های خود را از ترس قحطی و گرانی از بالای کوه‌ها و بلندی‌ها پرتاب می‌کردند. دختر را مایه ننگ و عار می‌دانستند. این موضوع را قرآن چنین حکایت و می‌فرماید:

﴿وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ يَتَوَزَّىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَّا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾^۱ وقتی به یکی از مردم زمان جاهلیت گفته می‌شد زن تو دختر زاییده از شدت خشم رویش سیاه می‌شد. خود را از مردم پنهان می‌کرد. به واسطه خبر بدی که به او داده بودند. او با خود می‌اندیشید که آیا این دختر را با خواری و ننگ حفظ کند یا اینکه در دل خاک دفنش سازد.

زن را دخیل در حسب و نسب و نژاد نمی‌دانستند و با صراحت می‌گفتند: «وَ إِنَّمَا أُمُهَاةُ النَّاسِ أَوْعِيَةٌ مُّسْتَوْدِعَاتٌ وَ لِلْأَحْسَابِ أِبَاءٌ؛ مادران مردم ظرفهایی بیش نیستند، ظرفهایی که نطفه در آنها به امانت سپرده می‌شود تا رشد کند، و برای حسب و نسب باید پدرها را در نظر گرفت».

اصولاً دختر را فرزند حساب نمی‌کردند. و می‌گفتند: «بَنُوْنَا بَنُوْ أَنْبَائِنَا. بَنُوْهُنَّ أَبْنَاءُ الرِّجَالِ الْأَبَاعِدِ؛ فرزندان ما همانهایی هستند که از پسران ما به وجود می‌آیند. و فرزندان دختران ما فرزندان مردم بیگانه‌اند».

در قصص العرب و کامل مبرد آمده است:

جد فرزدق شاعر معروف موسوم به صعصعة بن ناجیه مجاشعی، درحالی که پیری سال‌خورده بود، خدمت رسول اکرم ﷺ شرف‌یاب شد و گفت: دو شتر آبستن [ناقتان عشراویان] از من گم شد، بر شتری نشستم و به جستجو پرداختم، از دور خیمه‌ای دیدم. بدان سمت رفتم، از مردی که در کنار چادر نشسته بود از شترانم

پرسیدم. پرسید ما ناز هُما؟ داغ و نشان‌شان چیست؟ گفتم. نار میثم بن دارم. داغ مخصوص قبیله گی خودم را گفتم. جواب داد در این نزدیکی‌ها دو شتر را جسته و اکنون نزد من هستند.

در همین احوال پیرزنی که مادر همان مرد بود، از عقب خیمه با حالتی گرفته درآمد. آن مرد خطاب به او کرد و پرسید چه زایید؟ و بدون آنکه لحظه‌ای منتظر جواب مادر باشد ادامه داد:

«فَإِنْ كَانَ سَقْبًا شَارَكْنَا فِي أَمْوَالِنَا فَإِنْ كَانَتْ حَائِلًا وَ أَدْنَاهَا؛ اگر پسر باشد که با ما شریک مال و زندگی و وارث ما خواهد بود و اگر دختر باشد که به خاکش می‌سپریم».

از قرائن پی بردم که زن این جوان وضع حمل نموده است. مادر جواب داد دختر است. مرد با خشم و غضب آمیخته با اندوه اظهار داشت: معطل نشوید، آسوده‌اش سازید، به خاکش سپارید. صعصعه ادامه داد ای رسول خدا، ﷺ نمی‌دانم ناگهان چه انقلابی در من پدید آمد؟ گویی تمام پیکرم دل شد و تمام آن دل عاطفه و مهر، بی‌اختیار به جوان گفتم: آیا این دختر نوزاد را می‌فروشی؟ پاسخ داد: «أَسْمِعْتَ الْعَرَبَ تَبِيعُ الْأَوْلَادِ؟» هرگز شنیده‌ای عرب بچه فروش باشد؟ گفتم نفروش در مقابل احسان و بخششی به من ببخش. گفت اگر فروختن در کار نباشد، حاضرم با همان دو شتر و این شتری که بر آن سواری مبادله کنم، تو این شتران را به من ببخش تا من دختر را به تو بدهم.

قبول کردم، شترها را دادم و دختر را گرفتم و به دایه‌ای سپردم. یا رسول الله، ﷺ این واقعه برای من موجب شهرت شد. دهان به دهان گشت. از آن پس من این روش را ترک نکردم.

و تاکنون دویست و هشتاد دختر را با بهای هریک سه شتر از مرگ نجات داده‌ام، آیا این عمل به حال من سودی دارد و مایهٔ اجر و ثوابی می‌باشد؟ حضرت فرمود: «هُذَالِكَ بَابٌ مِنَ الْبِرِّ وَ لَكَ أَجْرُهُ إِذْ مِنْنَ اللَّهُ عَلَيْكَ بِالْإِسْلَامِ؛ این کار بابی

از نیکی برایت، و از جانب خداوند هم ماجور خواهی بود، زیرا به شرف اسلام توفیق یافتی».

فرزدق پیوسته به عمل جدّ خود افتخار می کرد، چنان که در اشعار خود می گوید:

وَ جَدِّي الَّذِي مَنَعَ الْوَالِدِينَ وَ اٰخِيَاءَ الْوَالِدِ فَلَمْ تُؤْتِدْ

در بین سایر ملل گذشته نیز از قبیل مصری، آشوری، کلدانی، آسیایی، افریقایی و اروپایی، زنان از مزایا و حقوق یک انسان کامل برخوردار نبودند، و چنان که نویسنده الْمَرْثَةُ فِي التَّارِيخِ وَالشَّرَائِعِ، می گوید:

«إِنَّ الْمَرْثَةَ كَانَتْ تَابِعَةً لِوَالِدِهَا فِي طُقُوسِهَا وَ لِزَوْجِهَا فِي شَبَابِهَا، فَإِذَا مَاتَ زَوْجُهَا تَبِعَتْ أَبْنَاءَهَا، وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا أَبْنَاءٌ تَبِعَتْ أَقَارِبَ زَوْجِهَا، لِأَنَّهُ يَجِبُ أَنْ لَا تَتْرَكَ الْمَرْثَةُ لِنَفْسِهَا فِي حَالٍ مِنَ الْأَحْوَالِ؛

زنان در گذشته به هنگام دختری تحت ولایت و قیمومیت پدر و پس از آن تحت کفالت و ولایت شوهر، و پس از مرگ شوهر تحت استیلا و فرمان پسران شوهر، و اگر پسری نداشتند، تحت نظر و سرپرستی بستگان شوهر بودند، زیرا لازم بود زن را در هر حال، به حال خود نگذارند».

در چنین موقعیت خطیری دعوت الهی مانند روح در پیکر افسرده و بی جان دنیای آن عصر دمیده شد. و رستاخیزی عمومی ملل عالم را از گورستان جهل و خرافات برانگیخت؛ و کفن های فساد اخلاق و اسارت کشیشان و کاهنان را چاک زد، و گرد و غبار ذلت و بت پرستی را از سر و روی اقوام زدود. به قول ملای روم:

خواند مزمل نبی را زین سبب	که برون آی از گلیم ای بوالهرب
سرمکش اندر گلیم و رو میپوش	که جهان جسمی است سرتا پا هوش
باش کشتیبان در این بحر صفا	که تو نوح ثانی ای مصطفی
خیز و در دم تو به صور سهمناک	تا هزاران مرده بر روید ز خاک

چون تو اسرافیل وقتی راست خیز رستخیزی ساز پیش از رستخیز هر که گوید کو قیامت ای صنم خویش بنما که قیامت نک منم این مرد بزرگ آمد و با برنامه کامل و آسمانی خود جامعه بشریت را از اختلافات نجات داد. و عصیبت‌های قبیلگی و تفوق نژادی را برهم زد و مقیاس‌های باطل را که از روزگارهای قدیم برای تقدم و تفوق برقرار کرده و میزان سنجش عظمت افراد قرار داده بودند، درهم شکست؛ و تنها تقوی و علم را میزان برتری و مقیاس قرب به خدا قرار داد **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»**.

مردم را از هر قبیله و هر نژاد و در هر حالی که بودند در یک صف قرار داد و امتیازات خیالی را از بین برد.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»^۱

ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابلی حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدای پرهیزگارترین شماست بی تردید، خداوند دنا‌ی آگاه است.

و در خطبه حجة الوداع فرمود:

«إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ، وَإِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ، كُلُّكُمْ لِآدَمَ وَ آدَمَ مِنْ تُرَابٍ، إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ، لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَيَّ عَجْمِي إِلَّا بِالتَّقْوَىٰ؛

همانا پروردگار شما یکی است، و پدر شما هم یکی است، و همه شما از نسل آدم هستید، و آدم از خاک است، گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شما است؛ و هیچ‌گونه برتری و امتیازی برای یک فرد عربی بر عجمی نیست، مگر به تقوی».

این شخصیت بزرگ الهی، آمد و پس از دعوت به یکتاپرستی، شروع به توحید آرا و افکار نمود. بین اقوام و قبایلی که سعی و کوششان مصروف

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳.

معارضه و مبارزه می‌شد، هم آهنگی بخشید، و آنها را در مجرای صحیح به نفع عمومی به راه انداخت. و برای تأمین این منظور، پیمان‌های محکم منعقد نمود، و رعایت عهد و پیمان را از اصول اخلاق قرارداد و پیمان‌شکنی را گناه عظیم شمرد.

از جمله میان مهاجرین و انصار پیمان برادری منعقد نمود. و دو قبیله بزرگ مدینه، یعنی اوس و خزرج را که قرون متمادی به تحریک یهود به جنگ و خون‌ریزی مشغول و در نتیجه، سررشته زندگی از دستشان گسیخته شده بود، به هم درآمیخت و ملتی به وجود آورد که نسبت به هم از برادر مهربان‌تر و در برابر دشمن از پولاد سخت‌تر بودند. در این باره ملای روم می‌گوید:

دو قبیله اوس و خزرج نام داشت	یک ز دیگر جان خون آشام داشت
کینه‌های کهنه شان از مصطفی	محو شد از نور اسلام و صفا
اولاً اخوان شدند آن دشمنان	همچو اعداء عنب در بوستان
وز دم المؤمنون اخوه به پند	در شکستند و تن واحد شدند
آفرین بر عشق پاک اوستاد	صد هزاران ذره را داد اتحاد
همچو خاک مفترق در رهگذر	یک سبوشان کرد دست گوزه‌گر
نفس واحد از رسول حق شدند	ورنه هریک دشمن مطلق بدند

مبارزه با تبعیض نژادی

شاید مبدأ تبعیضات نژادی را نتوان پیدا کرد، زیرا همان‌طور که در تاریخ و علم جامعه‌شناسی نمی‌توان مبدئی برای اختلاف عادات و رسوم تعیین کرد، و آن را مربوط به زمان معینی دانست، همچنین نمی‌توان مبدأ مسئله نژادی را که اغلب مبتنی بر همین اختلاف رسوم و عادات است، نشان داد.

گزارش اجمالی تبعیض نژادی در برخی از ملت‌های گذشته در زمان بعثت پیامبر ﷺ به شرح زیر است.

سیتته‌های یونان

سیتته، شهر و ولایتی است که دارای تشکیلات اجتماعی و فرهنگ مخصوص به خود باشد. در سیتته‌های یونان افراد یک نژاد و قبیله بودند که از جدّ واحد که بانی سیتته است یا یک حیوان مورد پرستش، یا یک خدا به وجود آمده‌اند؛ و سایر قبایل را به عنوان نژاد ناپاک یا پست تر تحقیر می‌کردند. هنوز هم چینی‌ها به این افسانه وفادار مانده و خود را فرزندان «هان» می‌دانند. این فکر در فلاسفه پیش از سوفسطائیان با شدیدترین وجه وجود داشت. آنها برای مسئله نژاد و ملیت اهمیت زیادی قائل بودند؛ به طوری که جامعه‌شناسی خود را روی این مبنی قرار داده و عامل اصلی انحطاط جامعه را اختلاف نژادی می‌دانستند. از انتقادات شدید سوفسطائیان که بعد از آنها وارد میدان کارزار شده و به مسائل اجتماعی پرداختند، به خوبی می‌توان فهمید تا چه حد، مسئله نژاد و فکر ناسیونالیسم در میان سیتته‌های یونان رواج داشته است. سوفسطائیان با بردگی و تفوق نژادی سیتته‌های یونان مبارزه می‌کردند و از این نظر به بازماندگان افکار و عقاید باستانی که هنوز در آتن وجود داشت، با دیده تحقیر می‌نگریستند.

اما افلاطون فیلسوف بزرگ و معروف یونانی بنا به عقیده علمای جامعه‌شناسی که از بی‌نظمی‌های کشورش که نمونه بارز آن جنگ‌های «پلوپونز» بود سرخورده بود، رجعت به تشکیلات باستانی سیتته‌ها را تجویز نمود. ارائه حکومت فئودالی و اشرافی اسپارت توسط افلاطون، خود یکی از بزرگ‌ترین نمونه‌های فکری او است.

بعد از افلاطون، شاگردش ارسطو روی کار آمد و فکر جامعه‌شناسی او درست نقطه مقابل افلاطون بود. ارسطو اغتشاشات و خرابی‌های اجتماع را معلول عدم تساوی شرایط می‌دانست. او معتقد بود، اساس حیات اجتماعی اشتراک افکار است و یک اجتماع متمدن عبارت از همکاری اراده‌های افراد

می باشد. مکتب های اپیکوری [فیلسوف معروف یونانی] و اسایکیسم طرف دار نظریه ارسطو بودند. و منطقشان این بود که افراد بشر باهم برادرند و هیچ ملتی بر ملت دیگر مزیت ندارند؛ مزیت، نزد انسان است نه نژاد خاص.

روم و ایران باستان

مسئله نژاد در روم و ایران باستان به مقتضای حکومت اشرافی و طبقاتی اهمیت به سزایی داشت و به هیچ وجه شخصیت افراد و لیاقت های شخصی مورد توجه نبود. احترام اشخاص تابع نژاد عالی بود؛ و قوانین هم طبق مصالح نژاد بالا وضع می شد. مشاغل ارزنده، دربست در اختیار آنان قرار داشت و به طور کلی افراد منسوب به نژاد عالی دارای امتیازاتی بودند که آنها را از توده ملت جدا می ساخت.

مثلاً اجتماع ایرانی در زمان هخامنشیان به چهار طبقه تقسیم شده بود: روحانیون، جنگ جویان، کشاورزان، صنعتگران. افراد نژاد آریایی یعنی ایرانیان اصیل سه شغل اول را انتخاب می کردند؛ و تجارت و صنعت را جزء حرفه های پست و درخور افراد نژاد پست و غیر ایرانی می دانستند و اساساً تمام امور اعم از سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بر محور نژاد و نسب می چرخید. هیچ کس حق رفتن به درجه ای بالاتر از آنچه که از جهت نژاد لایق آن بود، نداشت. حتی نژادهای پست نمی توانستند املاک اشراف و افراد نژاد عالی را خریداری کنند؛ و به علاوه پیوسته مورد تعدی و تجاوز آنها قرار می گرفتند.

زمانی انوشروان می خواست برای سرکوبی و تنبیه عده ای که سر به طغیان برداشته بودند، لشگری بسیج کند، ولی وضع خزانه مملکت مساعد نبود. با ارکان دولت مشورت کرد، نتیجه ای عاید نشد. تا اینکه یک نفر از بازرگانان چنین پیشنهاد کرد: من حاضرم تمام مخارج اردو کشی را پرداخت نمایم. انوشیروان در حیرت فرو رفت و گفت: آیا واقعاً قدرت داری؟ جواب داد: آری، کسری

گفت: در مقابل این خدمت از ما چه انتظار داری؟ پاسخ داد: پسری دارم، مایلم جزء نویسندگان و منشیان وزارتخانه‌ها باشد. کسری گفت: این عمل محال است که یک نفر از رعایا جزء منشیان دربار شود.

حجاز

حجاز قبل از اسلام علاوه بر مفاسد و افکار جاهلانه‌ای که در آن رواج داشت، به مسئله نژاد بی‌اندازه اهمیت می‌داد. بلکه می‌توان گفت که شالوده تمام بدبختی‌های آن سرزمین عصبیت‌های قبیله‌ای و تفوق‌های نژادی بود. اشعار زمان جاهلیت حاکی است که میزان بزرگی و عظمت در عربستان به نژاد بود و این موضوع تمام مظاهر و شئون زندگی آنها را فراگرفته بود.

در میان جامعه آن روز عرب، افتخاری غیر از افتخار به نژاد و نسب یافت نمی‌شد. افتخار علمی و اخلاقی در بین آنها مفهومی نداشت. به طوری نژاد پرستی در میان آنها رواج پیدا کرده بود که عربستان را سرزمین نژاد می‌نامیدند. در غزوه بدر دو نفر از انصار به میدان آمدند، رقیبان یعنی مشرکین مکه به آنها گفتند: شما چه کسانی هستید؟ گفتند: ما از انصار و از مردم مدینه هستیم. مشرکین گفتند: ما با خرما فروشان مدینه جنگ نخواهیم کرد، باید فردی هم‌شان و مقام ما به میدان آید تا با او بجنگیم.

به نژاد یا بزرگی قبیله و نیاکان خود سخت افتخار می‌کردند. و این امر برجسته‌ترین اوصاف آنان بود. عرب به شعر و شاعر بیشتر از آن جهت حرمت زیاده از حد قائل بود که شاعر ضمن یک بیت یا یک قصیده پر از مبالغه و اغراق آمیز خود قبیله و نیاکانش را می‌ستود، یا رقبای خود را هجو می‌کرد. اشعاری که در مدح آنان و یا سرزنش و مذمت رقبای آنها سروده می‌شد، فوراً به خاطر سپرده؛ و در هنگام تفاخر به کار می‌رفت.

شیوخ و ملوک عرب در برابر همین مبالغه‌گویی‌ها پاداش‌های سرشاری به

شعرا می دادند، و مردم عادی گاه برای آنکه یک بیت در مدح آنها یا اسلاف آنان ساخته شود، تمامی دارایی خود را به یک شاعر پیشکش می کردند. و به دنبال همین تفاخرها، جنگ‌ها و رقابتها پدید می آمد.

مفاخره به معنای برشمردن افتخارات و برتری‌ها است که شخص یا قبیله‌ای در خود نسبت به دیگری تصور می کند، بنابراین، دو شخص یا دو قبیله در برابر هم به ذکر مفاخر خود می پردازند، تا بالاخره یکی از این دو مغلوب؛ و یا در ردیف هم قرار گیرند. در مفاخره، مالی به عنوان گروگان در وسط می گذاشتند تا هرکس مفاخر بیشتری داشت، برنده مسابقه باشد. چیزی مورد مباهات بود که تنها محیط جاهلیت و افکار خاص عرب جاهلی آن را از مدایح و مفاخر می شمرد. مانند: گشادگی دهان، بلند بودن صدا، بزرگی جمجمه، شوهر ندادن زنان به بیگانه، فزونی غارت و امثال اینها. لذا در تاریخ مشاهده می شود که میان قبیله عبدمناف و بنی سهم یا بنی حارثه و بنی الحارث مفاخره درگرفت و هر یک مفاخر قبیله خود را در قبال دیگری بر می شمردند؛ و با نشان دادن نظیر آن در میان قبیله خود رقیب را از برتری و غلبه باز می داشت. تا بالاخره یکی از این دو مدعی شد که نفرات قبیله و بستگان ما بیشتر است. به سرشماری پرداختند، یکی از دو قبیله بیش از دیگری بود. دسته مغلوب گفتند: باید حمل‌ها را به حساب آورد. به سرشماری زنان حامله پرداختند؛ باز یکی مغلوب شد. در این موقع قبیله مغلوب پیشنهاد کرد باید مرده‌ها و زنده‌های هر دسته شمرده شوند، به شمردن قبور و مردگان پرداختند.

در قرآن به این جهالت و انحطاط اخلاقی اشاره و از این گونه اعمال مذمت به عمل آمده است.

﴿الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾؛^۱ شما را فخر و سرافرازی به یکدیگر

مشغول ساخت، تا اینکه به زیارت قبرها رفتید.

روزی امیرالمؤمنین، علی علیه السلام این سوره مبارکه را تلاوت فرمود؛ و بعد چنین آغاز سخن کرد:

«يَا لَهْ مَرَامًا مَا أَبْعَدَهُ. وَ زُورًا مَا أَغْفَلَهُ. وَ حَظْرًا مَا أَفْطَعَهُ. لَقَدْ اسْتَخَلُّوا مِنْهُمْ أَيُّ مُدَكِّرٍ، وَ تَنَافَسُوهُمْ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ. أَقْبِمْ صَارِعَ آبَائِهِمْ يَفْخَرُونَ، أَمْ بَعْدِيدِ الْهَلَكِيِّ يَتَكَاثَرُونَ؟ يَزْتَجِعُونَ مِنْهُمْ أَجْسَادًا خَوْتًا، وَ حَرَكَاتٍ سَكَنَتْ، وَ لِأَنَّ يَكُونُوا عِبْرًا أَحَقُّ مِنْ أَنْ يَكُونُوا مُفْتَخَرًا؛^۱

ای شگفتا، چه مقصود و منظور بسیار دوری است، و چه زیارت کنندگان بسیار غافل و بی خبری، و چه کار بزرگ و بی اندازه رسوایی. دیار و شهرها را از رفتگان خالی دیدند، درحالی که جای تذکر و یادآوری بود، آنها را به منظور فخر و سرافرازی از جای دور طلب نمودند. آیا به جاهایی که پدرانشان به خاک افتاده فخر می کنند؟ یا به شماره تباه شدگان، بر یکدیگر ناز می نمایند؟ آیا خواهان بازگشت جسدهای افتاده و بی جان و از حرکت بازمانده به دنیا هستند. و هرآینه مردگان به عبرت‌ها سزوارترند، تا آنکه سبب افتخار باشند».

مصر باستان

در مصر هم تبعیض نژادی بر سر مردم سایه افکنده و شکافهای عمیقی در اجتماع به وجود آورده بود. رفتار نژاد مقتدر با نژاد ضعیف بی رحمانه تر از برخورد سلاخ با گاو و گوسفند بود. گویا فکر می کردند: دنیا و خوبی‌های آن از آن ماست؛ و منافع دیگران باید در پای منافع ما قربانی گردد. آنها باید برده نژاد عالی گردند، هیچ گونه استقلال رای و عمل از خود ندارند. و گاهی آنها را به عنوان بردگی هم نمی پذیرفتند؛ و تنها به جرم سیاهی و یا سرخی پوست به کشتن آنها مبادرت می جستند.

منتسکیو نویسنده کتاب روح القوانین در این زمینه می گوید:

۱. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲، ص ۲۵۶.

مصریان به قدری به مسئله نژاد و رنگ پوست اهمیت می‌دادند که مردان سرخ پوست را به محض اینکه گیر می‌آوردند، به قتل می‌رسانیدند.

گویینیسیم در فرانسه

گویینیسیم عقیده منسوب به «ژوزف گویینو» دیپلمات خاورشناس و جامعه‌شناس فرانسوی است. گویینو در کتاب «عدم تساوی نژاد انسان» می‌گوید: آریایی‌های موخرمایی و دارای جمجمه‌های بلند، تفوق بر سایر نژادهای انسان دارند. طبق فرضیه گویینیسیم: هر نژادی برای مقامی برگزیده شده که الزاماً باید به آن برسد، و عامل اصلی ترقی یا انحطاط یک اجتماع عامل نژادی است. گویینو نژادها را به دو دسته تقسیم می‌کند: پست و عالی. وی معتقد است که اکثریت نژادها هرگز قادر به درک و پذیرش تمدن نیستند. به نظر او سه نژاد سفید، زرد و سیاه، منشاء متفاوت داشته و دارای خصوصیات روان‌شناختی ثابتی هستند. گویینو مخالف اختلاف نژاد است، زیرا می‌گوید: اختلاف نژاد، استعداد خلاقه و اصالت نژاد سفید را که تمدن مدرن اثر او است، از بین می‌برد؛ و در نتیجه، یکسانی نژادی و برتری و امتیازش را سلب می‌کند.

تبعیض نژادی در دنیای جدید

جنگی که بین امریکای شمالی مخالف بردگی و امریکای جنوبی موافق آن به مدت چهار سال با دادن تلفات قریب به یک میلیون از امریکای شمالی و دویست و پنجاه و هشت هزار نفر از امریکای جنوبی به اضافه سیصد و شصت هزار نفر زخمی و خرابی‌ها و ویرانی‌های عجیب واقع شد، نمونه‌ای از تبعیض نژادی بود. با کمال تأسف هنوز سیاه‌پوستان تیره‌بخت نمی‌توانند با خاطری آسوده به هتل و مهمان‌خانه‌ای که مخصوص سفیدپوستان است، داخل شوند. هنوز آن جمعیت محروم حق ندارند، به قطاری که مخصوص سفیدپوستان است، سوار شوند.

و در سراسر اروپا و امریکا ازدواج سفید پوست با سیاه پوست بزرگ‌ترین ننگ به شمار می‌رود. از جنوب افریقا گرفته تا شمال امریکا از عقب افتاده‌ترین تا متمدن‌ترین آنها به درد بزرگ تبعیض نژادی مبتلا می‌باشند. چندی قبل یکی از خبرگزاری‌های بزرگ این خبر را در دنیا منتشر ساخت که در امریکا حدود چهل دانشجوی سیاه پوست که تظاهراتی را برای به دست آوردن حقوق مساوی با دانشجویان سفید پوست برپا کرده بودند، دستگیر شدند. آری، آنها درخواست کرده بودند که در ناهارخوری‌ها به آنها حقوق مساوی با سفید پوستان داده شود. آنها می‌خواستند مانند دانشجویان سفید پوست حق نشستن هنگام غذا خوردن داشته باشند؛ و مجبور نباشند؛ سرپا غذا بخورند.

در یازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۸ خبر حیرت‌انگیزی در جرائد منتشر شد که ازدواج سفید پوستان و سیاه پوستان در ۲۶ ایالت امریکا یعنی اکثر ایالات متحده از جمله نیویورک ممنوع بوده و جرم شناخته می‌شود. در ۲۷ اردیبهشت همان سال، این خبر انتشار یافت: که یک سیاه پوست ۳۲ ساله در لندن بضرب چاقو از پای درآمد. حمله‌کنندگان به فرد سیاه پوست، عده‌ای از جوانان بودند که چندی قبل نیز به عده‌ای از سیاه‌پوستان حمله کرده بودند.

شنیدن این اخبار به خوبی نشان می‌دهد که علی‌رغم تمام کوشش‌هایی که برای آزادی و برابری در دنیای امروز می‌شود، هنوز مسئله تبعیض نژادی به صورت فوق‌العاده زننده‌ای در بسیاری از نقاط جهان وجود دارد. و صحنه‌های اسف‌انگیزی به وجود می‌آورد که قطع نظر از تعلیمات مذهبی و اخلاقی، برای هر فردی که دارای احساسات انسانی است، دردناک می‌باشد. زیرا هیچ امتیازی سفید پوست بر سیاه پوست ندارد.

دین مقدس اسلام با وجود اینکه در میان اقوامی به وجود آمد و توسعه یافت که نه تنها در نژاد، بلکه در زبان، ملیت، طرز فکر، موقعیت جغرافیایی، و امثال

اینها باهم اختلاف داشتند، مسئله نژاد را به خوبی حل کرده و با تعلیمات عالیّه خود همه را به زیر یک پرچم مقدس قرار داد.

در میان تمام احکام و دستورات دامنه‌دار اسلام حتی یک حکم پیدا نمی‌شود که مبتنی بر اختلاف نژاد باشد. اسلام مقیاس شخصیت انسان را فقط و فقط ایمان و تقوی و ملکات فاضله انسانی می‌داند.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^۱؛ ای مردم، ما همه شما را از یک زن و مرد آفریدیم و شما را قبایل مختلفه قرار دادیم تا شناخته شوید، گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شما است.

ولی در دنیای معاصر، دختر بی‌گناه رنگین‌پوستی از خانواده سفیدپوست خود طرد می‌شود، پدر او فریاد می‌زند: دخترم را از بدبختی رنگ نجات دهید. در یک خانواده سفیدپوست در یکی از شهرهای آفریقای جنوبی دختری سیاه‌پوست متولد شد. نام او را «ساندرا» گذاشتند. دادگاه نژادی آفریقای جنوبی فقط به خاطر اینکه یک سیاه‌پوست حق ندارد عضو یک خانواده سفیدپوست باشد، رای داد که باید «ساندرا» از خانواده‌اش جدا شود. او باید محله سفیدپوست‌ها را رها سازد و به محله سیاهان در ژوهانسبورگ برود. دادگاه گفته «ساندرا» فقط می‌تواند به عنوان کلفت در خانه پدرش استخدام شود. پدر و مادر ساندرا در مقابل این جنایت بزرگ به کلی گیج و مبهوت شدند. پدر او گفته چنانچه تلاش من برای احقاق حق دخترم و تثبیت وضع او در خانواده‌ام با شکست روبه‌رو شود، و بالاترین مراجع قانونی آفریقای جنوبی دخترم را از این رای ضد انسانی رها نکنند، او را به آنهایی که خارج از این مملکت حاضر به قبول او کردند، خواهم سپرد.^۲

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۲. روزنامه کیهان، شماره ۷۰۱۳.

مبارزه اسلام با نژادپرستی

یکی از امتیازات دین مقدس اسلام برابری افراد در برابر قانون است. اسلام تمام افراد را در برابر قانون مساوی دانسته و برای هیچ یک امتیازی بر دیگری قائل نشده است. قانون در نهایت قدرت بر جمیع افراد به یک نحو حکومت می‌کند. در زمانی که جنگ نژادی و طبقاتی به شدت هرچه تمام‌تر در سراسر جهان حکم فرما بود، در آن عالم ظلمانی و تاریک که طبقه سیاه پوستان و همچنین افراد تهی دست و ضعفا یک سره از تمامی حقوق اجتماعی و فردی محروم بودند، رسول معظم اسلام ﷺ با اتکا به دستگاه وحی ربوبی قدردانگی علم نموده، مساوات و برابری افراد را از نظر قانون اعلام داشتند. و امتیازات خیالی و موهوم که شکاف عمیق در بین طبقات مردم ایجاد کرده بود را، ریشه کن فرمود. و در برابر استکبار مردم جزیره العرب فرمود:

«لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ؛ وَلَا لِأَبْيَضٍ عَلَى الْأَسْوَدِ، إِلَّا بِالتَّقْوَى».

داستان شگفت‌انگیز جبلة بن ایهم شاهد این امر است. جبلة بن ایهم از قدرتمندان و روسا آل جفنه بود که به تازگی اسلام اختیار نموده و برای دیدن خلیفه وقت با پانصد سرباز مسلح عازم مدینه شده بود. در نزدیکی مدینه توسط نامه‌ای ورود قافله و کاروان مجلل خود را به اطلاع خلیفه رساند. خلیفه دستور استقبال گرمی صادر نمود؛ و جبلة را با شور و هیجانی خاص وارد مدینه نمودند. لباس‌های فاخر و همراهان سر تا پا غرق در اسلحه وی جلب نظر می‌نمود. بعد از گذشتن چند روز ایام حج فرا رسید. جبلة و همراهانش در ملازمت خلیفه عازم زیارت خانه خدا شدند؛ و با کمال احترام وارد مکه معظمه گردیدند. در هنگام طواف مردی عرب از قبیله بنی فزاز بدون هیچ گونه منظوری پای خود را روی دامن بلند جبلة که به زمین کشیده می‌شد، گذارد. جبلة که مشغول طواف بود، از این جریان سخت برآشفته و سیلی محکمی به صورت آن مرد نواخت.

عربی گم‌نام در مقابل مردی مقتدر قرار گرفته و به ظاهر خود را بی‌پناه می‌بیند. ولی بعد از لحظه‌ای متوجه شد که در پناه قانون قرار گرفته، و از این نظر می‌تواند از حق خود دفاع کند. به خلیفه وقت به اتکای قانون از رفتار جبلة شکایت کرد. خلیفه هم بعد از شنیدن شکایت مرد عرب، جبلة را احضار کرد؛ و شرح واقعه را از او خواست.

جبلة که تاکنون مفهوم آزادی و مساوات را درک نکرده و نسبت به محیط اسلام آشنا نشده بود؛ و احتمال نمی‌داد عمل او جرم شناخته شود، با کمال صراحت به عمل خود اعتراف نموده، بلکه قدمی جلوتر گذاشته و گفت: اگر به پاس احترام خانه خدا نبود، در مقابل این جسارت، مرد عرب را با شمشیر تنبیه می‌کردم.

پس از پایان سخنان جبلة، خلیفه گفت: تو به تعدی و ظلم خود اقرار نمودی، اکنون یا باید مرد مظلوم عرب را راضی کنی یا برای قصاص به حکم اسلام مهیا گردی. جبلة با یک دنیا تعجب گفت: درباره من قصاص؟ به چه شکل باید قصاص شوم؟ همان طور که به صورت او سیلی زدی، این مرد عرب باید به تو سیلی بزند. جبلة با همان لحن و قیافه متعجبانه گفت: آیا امکان دارد به من که جبلة بن ایهم هستم، یک نفر عرب عادی سیلی بزند؟
خلیفه گفت:

«إِنَّ الْإِسْلَامَ جَمَعَكَ وَإِيَّاهُ لَيْسَ تَفْضُلُ بِشَيْءٍ إِلَّا بِالتَّقَى وَالْعَافِيَةِ؛ دین اسلام تو را با داشتن این همه قدرت و نیرو با این مرد عرب عادی از نظر قانون مساوی دانسته است.»

جبلة گفت: من گمان می‌کردم که اگر مسلمان شوم، بر عزتم افزوده شده و تسلط من بر دیگران بیشتر خواهد شد.
خلیفه گفت: ای جبلة، این کلمات را کنار بگذار، همه در برابر قانون مساوی و برابرند.

جبله وقتی قصاص را مسلم دید، شب را مهلت خواست تا در اطراف مطلب فکر کند، یا عرب را راضی کند و یا آماده قصاص شود. نیمه شب به طرف پادشاه روم فرار کرد؛ و دوباره به کیش نصرانیت درآمد.

در اسلام تساوی مسلمین در برابر قانون، یکی از بدیهی ترین مسائل مذهبی است. و مجازات متخلف از قانون در هر مرتبه و مقام نیز، یکی از امور مسلم است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی، بن ابیطالب رضی الله عنه، در مواردی متخلفین با شخصیت و مهم را مجازات قانونی کردند، و کوچک ترین توجهی به مقام آنها نکردند. قبیله بنی مخزوم در قریش احترام و ارزش بزرگی داشتند، زنی از این قبیله دزدی کرد، طبق قانون باید مجازات می شد، اجرای حد ضربه عظیمی بر قبیله بنی مخزوم و قریش به شمار می رفت. به دست و پا افتادند شاید دزد را از مجازات معاف کنند. کسی جرأت نداشت به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بگوید. به أسامة بن زید متوسل شدند. أسامة طبق خواهش آنها جریان را به عرض پیامبر صلی الله علیه و آله رسانید. حضرت فرمود:

«اتَشْفَعُ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ؟ لَا تَشْفَعُ يَا أُسَامَةَ فِي حَدٍّ؛ با تندی به او

فرمود: از من درخواست تعطیل قانون می کنی؟»

دستور داد حد را جاری کردند و خطبه پر هیجان و شدیدی ایراد فرمود:

«أَنَا أَهْلِكَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرِقَ فِيهِمُ الشَّرِيفَ تَرَكَوهُ، وَإِذَا

سَرِقَ فِيهِمُ الضَّعِيفَ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ؛

مردمی قبل از شما به هلاکت رسیدند، برای اینکه اگر شخصیت های بزرگ بین

آنها دزدی می کردند، آنها را رها می کردند. و وقتی مردم ضعیف و گم نام دست به

دزدی می زدند، قانون جزا را درباره آنها اجراء می نمودند.»

عدی بن حاتم درباره عدالت علی رضی الله عنه در اجرای قانون می گوید:

«لَا يَطْمَعُ الْقَوِيُّ فِي بَاطِلِهِ وَلَا يَيْئَسُ الضَّعِيفُ مِنْ عَدْلِهِ؛

حضرت در اجرای قوانین اسلام به قدری دقیق و صریح بود که زورمندان در اجرا

مقاصد باطل خود طمع نمی‌کردند، و ناتوانها از فیض عدل اسلام مأیوس نبودند». امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ ایجاد عدالت عمومی فرمود: عدالت عمومی مبتنی بر سه امر است: ۱. اعمال مجازات نسبت به همه، چه خویشاوند و چه بیگانه ۲. کتاب خدا را در هر حال حاکم قرار دادن ۳. عدالت را دربارهٔ همه (سپید و سیاه) مراعات کردن؛ «إِقَامَةُ الْحَدِّ عَلَى الْقَرِيبِ وَ الْبَعِيدِ، وَ الْحُكْمُ بِكِتَابِ اللَّهِ فِي الرِّضَا وَ السَّخَطِ وَ الْقِسْمِ بِالْعَدْلِ بَيْنَ الْأَسْوَدِ وَ الْأَبْيَضِ».

در زمانی که آوازهٔ پیامبر بزرگ اسلام و آیین مقدسش در جزیرهٔ العرب و اطراف آن طنین انداخته بود، و مردم سعادت‌مند و حق‌جو دسته‌دسته از گوشه و کنار به تعالیم عالیه اسلام رو می‌آوردند. مردی سیاه‌پوست، کوتاه قد و بدقیافه به نام «جویر» که نسب و حسب و مکان معینی نداشت، به حضور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شرف‌یاب شد و اسلام آورد؛ و دیری نگذشت که از پرهیزگاران و بزرگان صحابه به شمار آمد. پیامبر بزرگ، آن کانون مهر و عاطفه، به ملاحظهٔ اینکه مردی غریب و ناشناس بود، او را بیشتر مورد تفقد قرار می‌داد و دستور فرمود دو پیراهن بر او پوشانیدند؛ و هر روز در حدود سه کیلو خوراک به او برسانند. به همین منوال مردم غریب و فقیر به شرف اسلام مشرف و از روی ناچاری در مدینه می‌ماندند و در قسمت سرپوشیده مسجد ساکن می‌شدند. چون تعداد آنها رو به فزونی گذارد و مسجد ظرفیت آنها را نداشت، به پیغمبر صلی الله علیه و آله وحی شد که آنها را از مسجد بیرون برد، این مکان برای عبادت باید پاکیزه بماند. برای آنها در کنار مسجد صفه‌ای (قسمت سرپوشیده) بنا کردند، و آنها را در آنجا جای دادند، و بر همین اساس که به اصحاب صفه معروف گشتند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله همیشه از آنها دلجویی می‌کرد. روزی آن حضرت با حالی رقت‌انگیز به جویر نگریست و فرمود: جویر، چه خوب بود همسری انتخاب می‌کردی تا شریک زندگیت شود، و در امر دنیا و آخرت به تو کمک نماید. جویر عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد، من که حسب و نسب و مال و

جمالی ندارم، کدام زن است که به همسری من تن در دهد؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند عالم کسانی را که در عهد جاهلیت ضعیف بودند، توانا و آنها را که ذلیل شمرده می شدند، عزیز گردانید. و آن همه نخوت جاهلیت را که در میان آنان معمول بود، از بین برد. امروز هم مردم سفید و سیاه، عرب و عجم برابرند. همه فرزندان آدم هستند. و آدم را هم خداوند از خاک آفریده و در روز رستاخیز محبوب ترین مردم در پیشگاه خداوند پرهیزگارانند. من کسی را نمی بینم که بر تو فضیلتی داشته باشد، مگر اینکه تقوای او بیشتر باشد. بعد از آن فرمود: بدون درنگ، نزد زیاد بن ولید که شریف ترین مردم قبیله بنی بیاضه است، برو و بگو: رسول خدا مرا فرستاده است و به تو دستور داده دخترت ذلفا را به عقد من درآوری. زیاد در این هنگام با جمعی از قبیله در خانه نشسته بود که جویر اجازه ورود گرفت و به حضار سلام کرد و پس از آن زیاد را مخاطب ساخت و گفت: من از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله برای عرض مطلبی آمده ام. آیا آن را مخفیانه بگویم، یا اینکه آشکارا بیان کنم؟ زیاد گفت: من پیام رسول خدا را مایه عزت و افتخار و سربلندی خود می دانم، آشکارا آن را بیان نمایم.

جویر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا فرستاده که به شما بگویم، دخترت ذلفا را به عقد من درآوری.

این پیغام به زید تکانی داد و توجهش را نسبت به جویر بیشتر کرد. لذا با لحنی که حاکی از تعجب بود، گفت: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله شما را فقط برای ابلاغ این پیام نزد من فرستاده اند؟ جویر گفت: بلی، من به رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ نمی بندم، زیاد گفت: ما انصار دختران خود را به اشخاصی که هم شأن ما نیستند، تزویج نمی کنیم. برو عذر مرا به حضرت اعلام کن. جویر درحالی که می گفت: به خدا قسم این دستور قرآن و گفته پیغمبر نیست، مراجعت نمود. «ذلفا» دختر زیاد سخنان جویر را شنید. پدر را به اندرون خواست و پرسید، پدر با «جویر» چه گفتی و در اطراف چه موضوعی صحبت کردید؟ جواب داد: دخترم، جویر

گفت: رسول خدا ﷺ مرا فرستاده که دختری دلفا را به من تزویج نمایی. دلفا گفت: پدر به خدا قسم که جویر دروغ نمی گوید، کاری کن قبل از آنکه جویر خدمت رسول خدا ﷺ سرپیچی تو را اعلام کند، او را برگردانی. زیاد شخصی را فرستاد و جویر را برگرداند و مورد نوازش قرار داد و گفت: اینجا باشید تا من برگردم. بعد از آن زیاد حضور رسول خدا ﷺ شرف یاب شد، و عرض کرد پدر و مادرم فدایت باد، جویر حامل پیامی از جانب شما بود، که من خواستم شخصاً به حضورتان عرض کنم که ما مردم انصار دختران خود را به اشخاصی که از نظر شأن و مقام با ما برابرند تزویج می کنیم؛ و به غیر آنها دختر نمی دهیم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ای زیاد، جویر مردی است با ایمان، و مرد مؤمن هم شأن زن مؤمنه است، برو دختری را به عقد جویر درآور. نکند که از دامادی او ننگ داشته باشی.

زیاد به خانه برگشت و آنچه رسول خدا ﷺ فرموده بود، به دختر گفت: دختر فهمیده زیاد پاسخ داد: پدر، همین قدر بدان، چنانچه امر رسول خدا ﷺ را اطاعت نکنی، کافر خواهی شد. از این جهت زیاد طبق امر و دستور پیامبر دختر خود را به عقد جویر درآورد، و صداق و جهیزیه عروس را عهده دار شد. از داماد سؤال کردند، خانه داری؟ عروس را به خانه بیاوریم؟ گفت: خیر. زیاد منزلی با تمام وسایل زندگی برای داماد تهیه و عروس را با لباس های فاخر به منزلش فرستاد. وقتی جویر به حجله درآمد، مواجه شد با زنی زیبا، و خانه ای مجلل و مفروش، مجهز به تمام وسایل، به گوشه ای رفت و تا صبح به نماز و عبادت و قرائت قرآن مشغول گشت. وقتی صدای مؤذن را شنید برخاست و برای ادای فرضیه صبح به مسجد رفت. دلفای عروس هم وضو گرفته و به نماز پرداخت. وقتی از عروس جریان شب پیش را پرسیدند، معلوم شد داماد تمامی شب را به نماز و قرآن گذرانده است. شب دوم را به همین منوال گذراند. شب سوم هم به همین نحوه گذشت.

زیاد از موضوع اطلاع پیدا نموده به حضور رسول خدا ﷺ شرف یاب شد و عرض کرد: یا رسول الله، فرمودی که جویر را به دامادی بپذیرم. با وجود اینکه هم شأنم نبود، به فرمان مبارکت پذیرفتم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: اکنون چه شده؟ عرض کرد تا حال کلمه‌ای با عروس سخن نگفته و جریان سه شب را بیان کرد و اضافه نمود، شاید میلی به جنس زن نداشته باشد. رسول خدا ﷺ جویر را طلبید و فرمود: مگر به جنس زن تمایلی نداری؟ جویر عرضه داشت مگر من مرد نیستم، شاید میل از دیگران بیشتر باشد. حضرت فرمود: من به عکس این درباره تو شنیده‌ام. جویر گفت: یا رسول الله، ﷺ من وقتی خود را در مقابل آن همه نعمت و وسایل دیدم، و در آن منزل مجلل قدم نهادم و وضع قلبی خود را از نظر گذراندم، با خود اندیشیدم در مقابل این همه نعمت که پروردگار بزرگ به من ارزانی داشته، باید قبل از هر چیز به سپاسگزاری و عبادت او مشغول شد. لذا این چند شب را به نماز و قرائت قرآن پرداختم. ولی قول می‌دهم امشب را با زن خود به سر برم. رسول معظم ﷺ زیاد را از جریان جویر مطلع فرمود و شب چهارم همان طور که قول داده بود، عمل کرد. آن چنان که نوشته‌اند، جویر در رکاب رسول خدا ﷺ به جنگ رفت؛ و به سعادت شهادت نائل گردید.

آیا بهتر از این می‌شود با تفاخر بیجا و تبعیض نژادی مبارزه نموده و مساوات و برابری را ترویج کرد؟ این طرز فکر و عمل را با پندارهای برخی از مدعیان فرهنگ و تمدن جدید مقایسه کنید. یکی از زنان اروپایی متجدد که تمام جهان را به خوبی دیده است و در بهترین مدارس اروپا تربیت شده می‌گفت: من از دیدن یک پلنگ خون‌خوار در باغ خود کمتر می‌ترسم تا یک سیاه پوست.^۱

در این سوی روز عاشورا حضرت سیدالشهداء علیه السلام، وقتی به بالین جوانش حضرت علی اکبر آمد، صورت به صورت علی اکبر نهاد. همه ارباب مقاتل

۱. روزنامه اطلاعات، پنج‌شنبه سوم شهریور ماه ۱۳۳۹.

برآند که وقتی غلام سیاه هم روی زمین افتاد، امام حسین علیه السلام به بالینش آمد، و چون فرزندش علی اکبر، او را بغل کرد؛ و صورت به صورتش گذاشت و وداعش کرد.

عسالی ترین حماسه عالم بیافرید	نازم حسین را که چو در خون دل طپید
در دین ما سیه نکند فرق با سفید	یک جا رخ غلام و پسر بوسه داد و گفت
آزاد تا بشر شود از قید هر پلید	شاهی که گفت خواهر خود را اسیر باش

معراج پیامبر ﷺ

وَ أَوْطَاتَهُ مَشَارِقَكَ وَ مَغَارِبَكَ وَ سَخَّرْتَ لَهُ الْبُرَاقَ وَ عَرَجْتَ بِرُوحِهِ
إِلَى سَمَائِكَ وَ أَوْدَعْتَهُ عِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى انْقِضَاءِ خَلْقِكَ، ثُمَّ
نَصَرْتَهُ بِالرُّعْبِ وَ حَقَّقْتَهُ بِجِبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ الْمُسَوِّمِينَ مِنْ
مَلَائِكَتِكَ وَ وَعَدْتَهُ أَنْ تُظْهِرَ دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ
الْمُشْرِكُونَ وَ ذَلِكَ بَعْدَ أَنْ بَوَّأْتَهُ مُبَوَّأً صِدْقٍ مِنْ أَهْلِهِ.

و شرق و غرب را زیر قدم او قرار دادی؛ و بُراق را برای او مسخر کردی؛
و روح او را به آسمانت بالا بردی. و علم گذشته و آینده را انتهای
آفرینشت، به او دادی. سپس او را با ترسی که از او در دل دشمن
انداختی، پیروز کردی؛ و گرداگرد او جبرئیل و میکائیل و فرشتگان
نشان‌دار را گماردی. و به او وعده دادی که با وجود ناخشنودی مشرکان،
دینش را بر همهٔ ادیان پیروز گردانی، و این پیروزی پس از آن بود که او
را در جایگاه صدق خاندانش [مکه] جای دادی.

دربارهٔ این مسئله مهم از چند جهت می‌توان بحث کرد:
تاریخ وقوع حادثه، کیفیت و چگونگی آن از نظر جسمانی و روحانی،
اشکالاتی که بر این موضوع وارد شده و پاسخ آنها، معراج از نظر قرآن و
روایات؛ و هدف از وقوع معراج.

تاریخ وقوع معراج

بعضی از مورخین می‌گویند: شبی حضرت ختمی مرتبت در خانه امّ‌هانی، دختر ابوطالب و خواهر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام حضور داشت که جبرئیل امین نازل شد و عرض کرد: امشب سفر عجیبی در پیش داری و من مأموریت دارم، با شما باشم و نقاطی را با مرکبی فضا پیما، به نام «براق» بیماییم.

حضرت در همان شب و با همان مرکب به طرف بیت المقدس و مسجدالاقصی حرکت کرده؛ و در مدت کوتاهی در آنجا فرود آمد. از قسمت‌های مختلف مسجد و سپس از بیت‌الرحم که زادگان حضرت عیسی علیه السلام بود؛ و همچنین از خانه‌های بعضی از پیامبران دیدن به عمل آورد؛ و در بعضی از خانه‌ها دو رکعت نماز خواند. بعد از آن به قسمت دوم مسافرت خود یعنی پرواز به آسمان‌ها، پرداخت.

ستارگان، نظام کواکب و طبقات آسمان‌ها را مشاهده کرده، از اسرار جهان آفرینش، رموز هستی، و وسعت عالم و آثار قدرت بی‌پایان خداوند آگاهی یافت. سپس به سیر خود ادامه داده و به سدرۃ‌المنتهی رسید؛ و آن را غرق در شکوه و عظمت دید.

در مراجعت نیز در بیت‌المقدس فرود آمد و راه وطن خود مکه را در پیش گرفت. مدت و زمان این صعود و نزول یک شب بود. در بین راه به کاروان تجارتی قریش درحالی که شتری از آنان گم شده و به دنبال آن می‌گشتند، برخورد کرد؛ و از آبی که تهیه کرده بودند، قدری نوشید؛ و بقیه را به زمین ریخت.

بعضی از مورخان می‌گویند: روپوشی روی او نهاده، و پیش از طلوع فجر در منزل امّ‌هانی از مرکب فضایما فرود آمد؛ و برای اولین بار از سفر عجیب خود پرده برداشت. فردای آن روز تمام مردم از جریان شب گذشته اطلاع پیدا کرده و

قضیه را در محافل و مجالس خود مطرح کردند. این سفر به ظاهر غیرممکن، از همه بیشتر سران قریش را خشمگین کرد. و آنها به عادت همیشگی خود به تکذیب آن پرداخته. و چنین می گفتند:

اکنون در مکه افرادی هستند که به تازگی از بیت المقدس دیدن کرده اند. اگر درست می گوید، کیفیت ساختمانی آنجا را تشریح کند.

آن حضرت نه فقط وضع ساختمانی آنجا را تشریح کرد، بلکه خصوصیات سفر را از بیت المقدس به مکه چنین بیان کرد: در بین راه به قافله فلان برخورد کردم که شتری از آنان رمیده و دست آن شکسته بود.

قریش گفتند: از کاروان قریش خبر دهید. حضرت فرمود: آنها را در تنعیم که ابتدای حرم است، دیدم و شتر خاکستری رنگی در پیشاپیش آنها حرکت می کرد، و کجاوه ای روی آن گذارده بودند؛ و اکنون وارد شهر می شوند.

قریش از این خبرهای قطعی سخت عصبانی شده، و گفتند: اکنون صدق و کذب شما برای ما معلوم می شود، دیری نپایید که طلایع کاروان پدیدار، و تمامی خصوصیات را که آن حضرت فرموده بود، با چشم خود دیده و به صدق گفتار آن جناب پی بردند.

چگونگی معراج

آیا این عروج جسمانی بوده و یا صرفاً سفری روحانی بوده است؟ عقیده اکثر محققین اعم از شیعه و سنی آن است که این سفر جسمانی بوده است. زیرا، اولاً، هیچ گونه استحاله عقلی نداشته و بر عدم امکانش دلیل عقلی وجود ندارد. و اگر اشکالی مطرح شده، صرفاً جنبه استبعاد دارد که با توجه به قدرت بی پایان پروردگار عالم، این استبعاد برطرف خواهد شد. ثانیاً، در آیات شریفه قرآن هم قرائنی وجود دارد، که معراج جسمانی را تأیید می کند.

به علاوه، مراد طرف داران معراج روحانی از روحانی بودن این موضوع چیست؟ آیا مقصود از روحانی بودن همان تدبر در مصنوعات الهی و استغراق

در فکر و ذکر حق و در نتیجه، رهایی از قیود مادی و علائق دنیوی و عبور از مراتب امکانی، و مراحل باطنی و قلبی بوده که پس از طی این مراحل قُرب خاصی دست می‌دهد که قابل توصیف نیست؟ اگر مقصود این باشد، باید گفت که این موضوع از خصایص پیامبر اسلام نیست، زیرا اکثر انبیا و سفرا الهیه و مردان پاک دل و روشن ضمیر این مرتبه را دارا بوده‌اند، در حالی که قرآن این صفت را از اختصاصات آن حضرت دانسته و به عنوان یک امتیاز فوق‌العاده از آن یاد می‌کند. خود پیامبر ﷺ نیز در اکثر اوقات دارای چنین حال معنوی بوده است، در صورتی که معراج در زمان معینی تحقق پیدا کرده است. همچنین، ذکر این حالت روحانی امر مستبعدی نبوده، تا مورد انکار کفار و منافقین قرار گیرد.

اگر مقصود این است که تنها روح مقدسش تمام این عوالم را سیر نموده و پس از آن به بدن شریف بازگشته است. این هم مانند وجه اول قابل قبول نبوده، و اشکال دیگری هم دارد؛ و آن اینکه جدا شدن روح از بدن جز با مُردن ممکن نیست.

گروهی پا را فراتر نهاده و معتقدند که تمام این جریانات در عالم رویا بوده است؛ و آن حضرت در خواب تمام آن جریانات را مشاهده نموده است. چنان که برخی از اندیشمندان در این باره معتقدند:

«برای معراج روحانی معنی معقولی جز مسئله خواب یا حالتی شبیه به خواب نمی‌توان پیدا کرد. چون اگر معراج روحانی به معنی جدایی مطلق روح از بدن باشد، چیزی جز مرگ نخواهد بود»^۱.

پاسخ به اشکال‌ها

عده‌ای در اثر پیروی از فرضیه هیئت‌دان معروف یونان (بطلمیوس) به انکار معراج جسمانی پرداختند.

۱. مجله مکتب اسلام، سال هفتم، شماره چهارم.

هیئت بطلمیوس مدت دو هزار سال در محافل علمی شرق و غرب از ارزش علمی زیادی برخوردار بوده و تا چندی قبل یکی از مسلمات علوم به شمار می‌رفته است.

خلاصه این نظریه این است که تمام اجسام جهان بر دو قسم‌اند: عنصری و فلکی، اجسام عنصری همان عناصر معروف چهارگانه آب، خاک، باد و آتش هستند. اولین عنصری که به چشم ما می‌خورد، خاک است، و پس از آن عنصر آب، و بعد از آن عنصر هوا، و چهارمین آنها عنصر آتش است. هریک از آنها بر دیگری احاطه دارد.

و اما اجسام فلکی همان افلاک نه گانه هستند که مانند طبقات پیاز به هم پیوسته‌اند؛ و هیچ‌گاه قابل فصل و وصل و خرق و التیام (پاره شدن و به هم پیوستن) نمی‌باشند. و هیچ موجودی نمی‌تواند به طور مستقیم از میان آنها حرکت نماید. زیرا لازمه آن از هم جدا شدن اجزا فلک است. آیا با اعتقاد به این فرضیه، معراج جسمانی آن حضرت را انکار کرده‌اند. چون لازمه آن این است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به طور مستقیم از مرکز عالم رو به بالا رفته و از کرات چهارگانه عبور کرده و افلاک را یکی پس از دیگری سوراخ و پاره کرده باشد؛ و این همان خرق و التیامی است که از نظر هیئت بطلمیوسی غیر جایز دانسته شده است. بنابراین، ناچار باید دست به تأویل زد؛ و معراج آن حضرت را صرفاً روحانی دانست.

در پاسخ باید گفت: این گفته‌ها روزی ارزش داشت که نظام هیئت بطلمیوس قدرت خود را در جوامع علمی از دست نداده بود. ولی در عصر حاضر که بشر از نظر علم و دانش پیشرفت نموده و هر روز پرده از روی رازی برمی‌دارد، بی‌پایگی هیئت بطلمیوس کاملاً روشن شده است. زیرا با این ابزار نجومی و رصدی و تلسکوپهای قوی و نیرومند، دیگر جایی برای آن فرضیه‌های خیالی باقی نمانده است.

امروز دانشمندان وجود چهار کره عنصری و نه فلک به هم پیوسته و میان پر را جزء افسانه‌ها شمرده، و برای آن ارزش علمی قائل نیستند.

پیشوای شیخیه خواسته با بیان تازه‌ای هر دو دسته، یعنی طرف‌داران معراج جسمانی و روحانی را از خود راضی نماید. لذا می‌گوید: رسول اکرم ﷺ با بدن برزخی «هورقلیایی»^۱ به معراج رفته است. وی بدین وسیله خواسته هم متشرعه، یعنی قائلین به معراج جسمانی را از خود راضی کند، و هم اشکال خرق و التیام افلاک و فرضیه بطلمیوس را رفع کند. زیرا نفوذ جسم برزخی احتیاج به جدا شدن بدنه افلاک ندارد. ولی واضح است که افراد روشن بین و دور از تعصب این نظریه را چون نظریه روحانی بودن معراج از نظر علمی بی‌اساس دانسته و با تصریح قرآن و ظاهر احادیث مخالف می‌دانند. زیرا منظور از کلمه «بعده» در آیه قرآن همان بدن عنصری است، نه هورقلیایی و برزخی که اساساً در بین جامعه عرب کلمه‌ای غیر مانوس بوده و با آن هیچ‌گونه آشنایی نداشته‌اند. وانگهی، عاملی که او را بر این تأویل غلط وا داشته همان افسانه یونانی درباره نظام هستی است که به تصور او مانند لوح محفوظ، ثابت و پابرجا بوده است. ولی اکنون که خوشبختانه با پیشرفت علم هیئت و نجوم بطلان آن واضح گشته، دیگر جایی برای این تاویلها نمی‌ماند.

معراج از نظر قوانین علمی

جمعی از علاقه‌مندان علوم طبیعی که می‌خواهند برای هر حادثه‌ای یک علت طبیعی، و برای هر پدیده‌ای یک عامل مادی درست کنند، در صدد انکار اساس معراج برآمده و چنین پنداشته‌اند که قوانین طبیعی و علمی روز با معراج پیامبر اسلام ﷺ سازگار نیست. انکار یا استبعاد آنها مبتنی بر امور زیر است:

۱. می‌گویند: یکی از قوانین مسلم، قانون جاذبه زمین است که طبق این قانون

۱. بدن برزخی همان قالب مثالی است که انسان با آن در عالم خواب همه‌گونه فعالیت را انجام می‌دهد.

هر چیز سنگینی را به طرف خود می کشاند. و لازمهٔ دور شدن از زمین از دست دادن وزن است. سنگی را که به هوا پرتاب می شود، قوهٔ جاذبه او را به زمین می کشاند. بنابراین، لازمهٔ معراج جسمانی از محیط جاذبهٔ زمین بیرون رفتن و به حالت بی وزنی در آمدن است؛ و این بدون وسایل طبیعی غیر قابل قبول خواهد بود.

۲. اکسیژن در بالاتر از یکصد کیلومتری زمین وجود ندارد؛ و هرچه بالاتر می رویم، هوا رقیق تر و تنفس مشکل تر می شود. و احیاناً به نقطه‌ای می رسیم که اصلاً اکسیژنی در آنجا نیست. و لذا مسافری که فضا با خود اکسیژن می برند که دچار این مشکل نشوند. بنابراین، رسول اکرم صلی الله علیه و آله در طی این مسافرت در طبقات فوقانی فضا چه اکسیژنی را استنشاق نموده است؟

۳. در ماوراء جو امواج باردار الکتریکی به نام اشعه ایکس و ماوراء بنفش و کیهانی وجود دارد که اگر به هر جسم زمینی برخورد کند، آن را می سوزاند و از بین می برد. این اشعه‌ها در اثر تصادف با طبقات هوا به زمین نمی رسند. در واقع این طبقات به منزلهٔ زرهی برای ساکنین کرهٔ زمین می باشند. در چنین وضعی با چه وسیله‌ای آن حضرت از این اشعه‌ها مصون و محفوظ مانده است؟

۴. انسان در تحت فشار معتدلی از هوا می تواند زندگی کند. و چنانچه وضع فشار هوا عوض شود، هرگز نمی تواند به زندگی خود ادامه دهد، و این وضع معتدل به هیچ وجه در طبقات بالا وجود ندارد.

۵. در فضا و ماوراء جو، اجسام نورانی شهبانی مرتباً با سرعت عجیبی در حرکت بوده که برخورد با آنها کافیهست انسان را نابود سازد.

۶. سرعت حرکت رسول اکرم صلی الله علیه و آله قطعاً زیادتر از سرعت نور بوده که توانسته در یک شب آن همه فضا را بیساید، و نور در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر مسافت طی می کند. و در علوم روز به ثبوت رسیده جسمی که سرعت حرکت او به پایه سرعت نور برسد، از بین رفته و به حد صفر می رسد و به

اصطلاح تبدیل به انرژی می‌گردد. با این قانون علمی به چه نحو آن حضرت به سیر خود ادامه داده که با بدن سالم مراجعت نموده است؟

در پاسخ باید گفت که مقصود از ذکر این اشکالات چیست؟ آیا می‌خواهید از این راه ثابت کنید که اساساً معراج امکان نداشته و عقلاً محال است، و یا اینکه با توجه به وسایل و ابراز موجود در آن زمان صرفاً جنبه استبعاد داشته، و با اوضاع آن عصر قابل تطبیق نمی‌باشد.

اشکال عدم امکان عقلی قابل قبول نبوده و سیر فضایی در عصر حاضر به صورت عادی درآمده است. زیرا با فرستادن اولین قمر مصنوعی در سال ۱۹۵۷ معلوم شد که می‌توان از نیروی جاذبه زمین به وسیله موشک بیرون رفت. همچنین، با ارسال سفینه‌های فضایی حامل انسان معلوم شد که بشر با پنجه علم و دانش موانع را از بین برده و با ابزار علمی می‌تواند اشکال اشعه‌ها و فقدان هوای قابل استنشاق را حل کرد.

اما استبعاد، از نظر فقدان وسایل فعلی در آن زمان، با توجه به قدرت بی‌پایان پروردگار عالم، قابل حل است. زیرا طرفداران معراج جسمانی معتقدند که این مطلب یکی از امور خارق عادت بوده و آن حضرت در این سیر از رابطه خود با عالم ربوبی استفاده کرده و با اتکا به ذات اقدس خداوندی سیر فضایی خود را انجام داده است. خدایی که نظام هستی به دست او استوار شده و به زمین نیروی جاذبه عنایت کرده و اشعه را در ماورا جو به وجود آورده، قدرت دارد که بدون وسایل مادی و طبیعی روی حکمت و مصالحی، بنده شایسته و برگزیده خود را به معراج جسمانی و سیر عجیب فضایی موفق نماید.

معراج در قرآن

جریان معراج در دو سوره قرآن صریحاً بیان شده و در بعضی سوره دیگر هم، اشاراتی بر آن شده است.

۱. ﴿سُبْحٰنَ الَّذِیْ اَسْرٰی بِعَبْدِهٖ لَیْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اِلَى الْمَسْجِدِ

الْأَقْصَى الَّذِي بَرَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ؛^۱

منزه است آن خدایی که شبانگاه بنده خویش را از مسجدالحرام، تا مسجد الاقصی که اطراف آن را برکت داده سیر داد تا آیات و نشانه‌های خویش را به او بنمایانیم و خدا شنوا و بینا است.

از ظاهر این آیه استفاده می‌شود که: ۱. برای اینکه ذات اقدس ربوبی بفهماند که پیامبر ﷺ بزرگ با نیروی بشری این عوالم را طی نکرده، بلکه با قدرت غیبی توانسته است این عرصه پهناور را در مدت کوتاهی بیماید، سخن را با لفظ سبحان که دال بر تنزیه و تقدیس ذات مقدس خداوندی است، شروع کرده است. تنها به این هم اکتفا نکرده، بلکه به طور آشکار خود را عامل سیر خداوند معرفی می‌کند «اسری» یعنی خداوند سیر داد. ممکن است این عنایت برای این باشد که مردم تصور نکنند، اساس این سفر روی قوانین طبیعی و دستگاه‌های معمولی بوده و ربطی به خداوند ندارد؛ و در نتیجه، تأییدی بر مسئله نبوت نباشد. ۲. این سفر در شب واقع شده و این مطلب علاوه بر اینکه از کلمه لیلاً استفاده می‌شود، از لفظ اسری نیز کشف می‌گردد. زیرا معمولاً عرب این لفظ را درباره حرکت در شب استعمال می‌کند.

۳. با اینکه ابتدای این سفر از خانه ام‌هانی، دختر ابوطالب، بوده مع الوصف خداوند ابتدای آن را مسجدالحرام بیان کرده است. شاید جهتش این باشد که عرب تمامی مکه را حرم خدا می‌داند. از این نظر تمام نقاط مکه در نظر آنها حکم مسجد را دارد. در این آیه گرچه انتهای مسیر مسجدالاقصی معرفی شده، ولی منافات ندارد که آن حضرت خط سیر دیگری از آن محل به طرف عالم بالا داشته باشد، زیرا این آیه فقط این قسمت از مسافرت را بیان کرده است.

۲. سوره دیگری که در آن به وضوح مسئله معراج بیان شده، سوره مبارکه والنجم است. آیات شریفه آن هنگامی نازل شده که پیامبر اسلام ﷺ به قریش

۱. سوره اسراء، آیه ۱.

فرمود: من فرشته وحی را هنگام وقوع اولین وحی با قیافه واقعی خود دیدم. قریش در این باره با آن حضرت به مجادله برخاسته بودند، قرآن در رد انکار آنها چنین می‌فرماید:

﴿أَفْتُمِرُونَ عَلَىٰ مَا يُرَىٰ وَ لَقَدْ رَأَوْهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ إِذْ يَغْشَى السُّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ﴾^۱

چرا با پیامبر درباره دیدن جبرئیل مجادله می‌کنید؟ یک بار دیگر فرشته را در کنار سدره المنتهی در مجاورت بهشت که جایگاه نیکان است، دیده، آن دم که سدره المنتهی را شکوه فراوان احاطه کرده بود. نه چشم او خطا رفت و نه منحرف شد، و همانا در این سیر مقداری از آیات و نشانه‌های بزرگ عظمت و قدرت پروردگار را دید.

معراج در روایات

مفسیرین و محدثین شیعه و سنی پیرامون معراج و مشاهدات آن حضرت روایات زیادی نقل کرده‌اند، ولی همه آنها قطعی و مسلم نیست. مرحوم علامه طبرسی روایات وارده در این موضوع را به چهار دسته تقسیم نموده است:

۱. آنچه مسلم است، مانند اصل وجود معراج و پاره‌ای از خصوصیات آن؛
۲. آنچه با طرق صحیحه نقل شده و به مرحله قطعیات نرسیده است، ولی موافق با اصول و حکم خرد می‌باشد، مانند مشاهده بهشت و دوزخ.
۳. آنچه که ظاهر آن قابل قبول نیست، ولی قابل تأویل است، مانند دیدن بهشتیان و دوزخیان که شاید مراد اشباح و صور و اوصاف آنها باشد.
۴. مطالبی که ابداً قابل قبول نبوده و با عقل و دین تطبیق نمی‌نماید، مانند موضوعاتی که مغرضین و دروغ پردازان جعل نموده‌اند، از قبیل نشستن در کنار خدا و امثال آن.

۱. سوره نجم، آیات ۱۸ - ۱۲.

هدف معراج

در آیه شریفه:

«وَلَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى»؛ و هر آینه دید قسمتی از نشانه‌ها و آیات بزرگ پروردگار خویش را.

به طور اجمال هدف از معراج بیان شده است. خداوند متعال پیامبر ﷺ را امر به این سفر تا نشانه‌های بزرگ عظمت و قدرت خود را به او نشان دهد، تا قلب مبارکش مطمئن تر و قدم مقدشش در راه انجام وظیفه خطیر خود ثابت تر گردد.

شخصی خدمت امام چهارم، علیه السلام مشرف شده و عرض کرد:

آیا برای خداوند محل مشخصی وجود دارد؟ حضرت می‌فرماید: نه، عرض می‌کند پس به چه منظور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در آسمان‌ها سیر نموده است؟ حضرت در جواب می‌فرماید: «لِيُرِيَهُ عَجَائِبَ خَلْقِهِ وَ غَرَائِبَ صُنْعِهِ؛ خداوند او را بدان جهت سیر داد تا موجودات عجیب و مصنوعات محیرالعقول خود را به او نشان دهد».

علاوه بر آنچه ذکر شد، نکات زیر نیز در این باره قابل ذکر است:

۱. در خصوص سوره مبارکه اسراء که قسمت اول این سفر، با شکوه را بیان می‌کند، بعضی از بزرگان همچون مرحوم علامه محمد تقی مجلسی، (رض) آن را هم جز مسَبَّحات می‌دانند، یعنی هفت سوره‌ای که با تسبیح شروع می‌شوند. و رسول اکرم هر شب قبل از خوابیدن آنها را تلاوت می‌کردند.

هریک از اذکار، اثر مخصوص به خود را دارد؛ و برای هر اسمی ظهوری است. در عین آنکه همه اسما الهیه واجد کلیه کمالاتند، ولی در مقام کثرت اسما ظهورها فرق می‌کنند. در مورد معراج رسول خاتم، سبوح و قدوس بودن خداوند تأثیر به‌سزایی دارد، مسافر این سفر و سالک این طریق باید منزله از

عالم طبیعت و علائق به آن باشد، زیرا مسیر نیز از طبیعت و آثار آن پیراسته است. تجلی حضرت حق به عنوان سبوح و قدّوس درباره شخصیتی متجلی است که مأمور به ادا این مراتب و کلمات است. آری، هرکس توانست در مسیر الی الله، طبیعت و علاقه مادی را در خود فانی سازد، یقیناً فیوضات الهیه را درمی یابد. این تنزل فیض، لطف است و کمال. ولی سالک این طریق شخصیتی است که مقام اول خلق؛ و به تمام معنی نور است؛ و در وجود او جز حب و دوستی معشوق چیز دیگری نیست، لذا به ماوراء طبیعت راه یافته است.

گر نور عشق به دل و جان او افتد بالله کز آفتاب فلک خوب تر شوی
فیض را به حضورش می آورند. چیزهایی را می بیند که در باب آن گفته شده است:

﴿فِيهَا مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَ لَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ﴾؛ در

آنجا چیزهایی وجود دارد که هیچ چشمی ندیده، و هیچ گوشی نشنیده، و به دل هیچ انسانی خطور نکرده است.

آنچه نادیدنی است آن بینی، چشم دل باز کن که جان بینی. این وارسته از طبیعت را خدای سبوح و قدّوس لیاقت این ضیافت؛ و دعوت به این بارگاه عطا فرمود. زیرا با بال و پر عبودیت سیر کرد و این چه قدرت و شکوه و جاهتی است که در عبودیت است. آری: «العبودية جوهرة كنهها الربوبية؛ عبودیت جوهری است که باطن آن ربوبیت است».

۲. خداوند متعال به شب قسم یاد می کند: ﴿و اللیل اذا یسر؛ قسم به شب هنگامی که به سوی صبحگاهان در روشنایی روز پیش می رود. گویی شب موجودی زنده است و دارای حس و حرکت که در تاریکی گام بر می دارید و به سوی صبحی روشن حرکت می کند. آری، تاریکی ثابت، وحشت انگیز است و اما آن گاه که به سوی روشنایی و نور در حرکت است، پرارزش و طرب انگیز می گردد. مفسرین در تفسیر این آیه سخن ها دارند. به هر حال شب از آیات الهی و از موضوعات بس

مهم جهان هستی است. به حضرت خاتم المرسلین می فرماید: «قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلاً نِّصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلاً»؛^۱ شب را جز کمی به پا خیز، نیمی از شب را یا کمی از آن کم کن. تعبیر به قیام در این آیه به معنای برخاستن در مقابل خوابیدن است، نه فقط روی پا ایستادن.

شب را به عبادت و تهجد و قرائت قرآن گذراندن آن قدر، زمینه ساز است که جان انسان استعداد پذیرش و القا قول ثقیل را پیدا می کند. عبادت نزدیک طلوع فجر، اثر فوق العاده‌ای در صفای روح و تربیت معنوی انسان و تقویت ایمان دارد. در این باره امام صادق علیه السلام می فرماید:

«إِنَّ مِنْ رُوحِ اللَّهِ تَعَالَى ثَلَاثَةَ: التَّهَجُّدُ بِاللَّيْلِ، وَ إِفْطَارُ الصَّائِمِ، وَ لِقَاءُ الْأَخْوَانِ»؛^۲ سه چیز از عنایات مخصوص الهی است: عبادت شبانه و افطار دادن به روزه داران، و ملاقات برادران مسلمان.

در حدیث دیگری از این امام بزرگوار در تفسیر آیه مبارکه می خوانیم:

«إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ؛ كَارِهَاتِ نِيكَ اَثْرَاعِمَالِ زَشْتِ رَا زَايِلِ مِي كَنْد.»
«صَلَاةُ اللَّيْلِ تُذْهِبُ بِذُنُوبِ النَّهَارِ»؛^۳ نماز شب گناهان روز را از بین می برد.

باز در این مورد قرآن می فرماید:

«إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئاً وَ أَقْوَمُ قِيَالاً»؛^۴ مسلماً برنامه (عبادت) شبانه پابرجاتر و با استقامت تر است.

صادیقین علیهم السلام ناشئه، را قیام برای نماز و عبادت و تلاوت قرآن تفسیر کرده اند: «هِيَ الْقِيَامُ فِي آخِرِ اللَّيْلِ إِلَى صَلَاةِ اللَّيْلِ»؛^۵ قیام در آخر شب برای نماز شب است.

۱. سوره مزمل، آیه ۳ - ۲.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۱۴۳.

۳. همان، ج ۸۷، ص ۱۴۲.

۴. سوره مزمل، آیه ۶.

۵. شیخ طبرسی، تفسیر مجمع البیان، ج ۲۶، ص ۲۱.

در حدیث دیگر امام صادق علیه السلام می فرماید:

«إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلاً. قَالَ: يَعْنِي بِقَوْلِهِ أَقْوَمُ قِيلاً قِيَامُ الرَّجُلِ عَنِ فَرَاشِهِ، يُرِيدُ بِهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُرِيدُ بِهِ غَيْرَهُ؛ مَنْظُورٌ بِرِخَاسْتِنِ از بستر است که فقط به خاطر خدا باشد؛ و غیر خدا اراده نشده باشد».

آغاز معراج

«مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى». ^۱ مسجد یعنی بنایی که برای خدا بنا شده و هزینة آن از مؤمنین خالص و مخلص که اموالشان پاک است. و قربةً الی اله پرداخت شده، است. ^۲ چنین محلی ممتاز و با دیگر امکانه قابل قیاس نیست. البته مشاهده مشرفه نیز این چنین هستند، سیر خاتم النبیین از مسجد است و هرکس آماده شود برای رسیدن به مقامات عالیه و کمالات معنویه باید در مسجد خود را بسازد، زیرا همه دروس کمال در مسجد است؛ و عبادت در آن و تهذیب نفس در آنجا بکف می آید. راه عروج را از پیامبر صلی الله علیه و آله باید آموخت، زیرا آن حضرت اسوه و الگوی ما است.

۱. العروسی، نورالثقلین، ج ۵، ص ۴۴۸.

کعبه اولین خانه مردم

وَجَعَلَتْ لَهُ وَ لَهُمْ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَ هُدًى
لِّلْعَالَمِينَ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا.

و برای او و آنها قرار دادی نخستین خانه‌ای که برای [عبادت] مردم، نهاده شد، همان که در مکه است و مبارک، و برای جهانیان [مایه] هدایت است. در آن نشانه‌های آشکار است، مانند مقام حضرت ابراهیم؛ و هر کس داخل آن خانه می‌شد در امان بود.

بحث از کعبه را در محورهای زیر پی می‌گیریم:

زمان پیدایش خانه کعبه، کعبه از نظر هندسی، تحولاتی که از حیث خراب شدن و تجدید بنا در کعبه پدید آمد، حجرالاسود، و معنی و حج و غرض از حج. کعبه اولین خانه‌ای است که برای پرستش ذات اقدس باری تعالی در زمین بنا شده است. قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ﴾؛^۱ در

حقیقت، نخستین خانه‌ای که برای [عبادت] مردم، نهاده شد، همان است که در مکه است و مبارک، و برای جهانیان [مایه] هدایت است.

در جای دیگر می‌فرماید:

﴿وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ أَمْنًا وَ اتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَ عَهْدُنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْعَاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ

السُّجُودِ»؛^۱ و چون خانه [کعبه] را برای مردم محل اجتماع و [جای] امنی قرار دادیم، [و فرمودیم:] «در مقام ابراهیم، نماز گاهی برای خود اختیار کنید، و به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم که خانه مرا برای طواف‌کنندگان و معتکفان و رکوع و سجودکنندگان پاکیزه کنید».

زمان بنای کعبه

بنای کعبه پیش از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام بوده و آن حضرت به امر خداوند این خانه مبارک را روی شالوده‌ای که از زمان پیش باقی مانده بود، بنا نهاد. شاید حکمت اینکه حضرت خلیل الرحمان مأموریت پیدا کرد در آن بیابان بی آب و علف هاجر و اسماعیل را سکونت دهد، تجدید بنای کعبه معظمه بوده است. علاوه بر بیان قرآن کریم از فرمایشات ائمه اطهار علیهم السلام، مخصوصاً امیرالمؤمنین علی علیه السلام استفاده می‌شود که از زمان آدم ابوالبشر کعبه موجود بوده است.

وضع هندسی خانه

کعبه از نظر هندسی چهارگوش بوده و هر یک از زوایای آن به یکی از جهات چهارگانه متوجه بوده تا فشار باد و امواج هوا در اثر برخورد به آن قدرت خود را از دست داده؛ و موجب ویرانی بنا نشود.

تحولات کعبه

از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام تاکنون بنای کعبه چندین بار تجدید بنا شده است. پس از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام قبیله «عمالیق» آن را ساختند. و پس از آن قبیله «جرهم» و سپس در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که تقریباً سی و پنج سال از عمر مقدسش گذشته بود، کعبه تجدید بنا شد و در حدود پنج سال

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۵.

پیش از بعثت آن حضرت، سیل عظیمی از کوه‌های مکه سرازیر شد و ستون‌های کعبه را سست و متزلزل ساخت. قریش در مقابل این حادثه سخت ناراحت شدند، زیرا بیم آن داشتند که اگر در کار کعبه تصرفی کنند، از طرف خدای کعبه به آنان آسیبی برسد. چون هنوز مدت زیادی از جریان حمله ابرهه و سربازان فیل سوارش و نابودی آنها نگذشته بود. به هر حال، خرابی کعبه رو به فزونی می‌رفت، بالاخره بزرگان مکه بر آن شدند که بنای کعبه را تجدید نمایند. در این موقع دریای احمر طوفانی شده بود و یک کشتی که از مصر حرکت کرده بود در اثر امواج دریا درهم شکسته بود. کشتی مال التجاره مردی رومی را به نام «باقوم» حمل می‌کرد، «باقوم» در فن نجاری و بنایی مهارتی تمام داشت. قریش که از جریان مطلع شدند، چند نفر نماینده را به همراهی ولید بن مغیره به بندر جده فرستادند؛ و از تاجر رومی کشتی را خریدند و از او تقاضا نمودند که به مکه آمده و در ساختن خانه کعبه با آنها همکاری نماید، تاجر رومی پیشنهاد آنان را پذیرفته و با آنها به مکه آمد.

از قبلیان هم مرد نجاری در مکه بود، او را نیز استخدام نموده و با تاجر رومی به کار ساختمان کعبه مشغول شدند. قریش اطراف کعبه را به چهار قسمت تقسیم کردند، و هر قبیله خراب کردن و ساختمان قسمتی را به عهده گرفتند. و رسول معظم اسلام نیز در بنای کعبه شرکت فرموده و از اطراف سنگ به جانب کعبه حمل می‌کرد. قریش دیوارهای متزلزل کعبه را خراب نموده و پایه‌های آن را همچنان کردند تا به سنگ‌های سبز رنگ محکمی که پُتک به آنها کارگر نبود، رسیدند؛ و همان‌ها را بنای کعبه قرار دادند. و سنگ‌های کبودرنگی را از کوه‌های مجاور مکه آورده و به ساختن کعبه پرداختند. چون دیوارهای کعبه به اندازه قامت یک مرد بالا آمد در مورد نصب حجرالاسود میان قریش اختلاف پدید آمد. زیرا هر یک از آنها می‌خواستند که با نصب آن افتخاری را نصیب خود سازند؛ و حاضر نبودند که از این موضوع به نفع دیگری کنار روند. اختلاف رو به شدت گذاشت، به طوری که نزدیک بود جنگ داخلی شدیدی شروع شود.

دو قبیله «بنی عبدالدار» و «بنی عدی» با یکدیگر پیمان بستند که نگذارند این

افتخار نصیب دیگری شود و برای تحکیم این پیمان، «بنی عبدالدار» ظرفی را پر از خون کرده و برای تشدید پیمان دست‌های خود را در خون فرو بردند. ابوامیه بن مغیره که پیر مرد مؤقری بود، چون این موضوع خطرناک را دید، به فکر چاره افتاد و گفت: این کار را به حکم و اگذار نمایید؛ و اول کسی که از در صفا به مسجد الحرام وارد شود، او را حکم قرار دهید. مردم چون دیدند که حضرت محمد ﷺ که هنوز مبعوث به رسالت نشده بود، نخستین کسی است که از درب صفا وارد شده به حکمیت آن حضرت حاضر شده و گفتند: چون مرد امینی است، به حکم او خشنود و مسرور هستیم. قضیه را با حضرت در میان گذاشتند. حضرت مشاهده کرد که موقعیت بسیار حساس است؛ و آتش خشم و غضب از دیدگان قریش می‌بارد. مدتی تأمل نمود و سپس فرمود: پارچه‌ای برای من بیاورید، آن را به زمین انداخت و حجرالاسود را در میان آن گذارد و فرمود: بزرگ هر قبیله گوشه‌ای از این جامه را بگیرد. آنها به دستور حضرت عمل کردند. و چون سنگ را مقابل محلی که باید نصب شود بردند، حضرت با دست خود آن را برداشته و در جای مخصوص خود نصب کردند. و بدین وسیله آتش فتنه را خاموش کرده، و قریش بنای کعبه را به اتمام رساندند.

در سال ۶۳ هجری، سپاهیان یزید بن معاویه سنگ و آتش بر خانه کعبه فرو ریخته و آن را ویران کردند. عبدالله ابن زبیر آن را براساس پایه‌ای که حضرت ابراهیم علیه السلام بنا نهاده بود بنا کرده؛ و ارتفاعش را که پیش از آن پانزده متر بوده است، قرار داد. و طول ضلعی که ناودان در آن نصب شده و همین طور طول ضلع مقابلش را دوازده متر قرار داد. و در هفدهم رجب سال ۶۴ هجری بنای آن را به پایان رسانید.

بعد از آن حجاج بن یوسف ثقفی برای دستگیری عبدالله ابن زبیر از بالای کوه ابو قیس با منجنیق کعبه را سنگ باران کرده و ویران نمود. وقتی عبدالله ابن زبیر را شکست دادند و مکه را فتح کردند، خانه کعبه را بر قواعد و پی‌هایی که به دست قریش بنا شده بود؛ تجدید بنا کردند.

اکنون کعبه خانه‌ای است به شکل مکعب از سنگ سیاه به طول ۱۲ متر و

عرض ۱۰/۱ متر و ارتفاع ۱۶ متر که در وسط مسجدالحرام که مساحت تقریبی آن هجده هزار متر مربع می باشد؛ قرار دارد. مسجد فعلاً در حدود ۳۹ درب ورودی دارد. خانه کعبه مدت بیست و هفت قرن قبل از اسلام در نزد قبایل عرب عظمت و احترام داشته و تمامی آنها از هر کیش و آیینی با کمال احترام و تجلیل به آن می نگریستند. ایرانیان نیز به کعبه احترام می گذاشتند. زیرا معتقد بودند که روح اهورامزدا در آن حلول کرده است. به همین مناسبت از روزگار قدیم به زیارتش می رفتند. یکی از شعرای ایرانی در عصر ظهور اسلام در اشاره به این امر می گوید:

وَمَا زِلْنَا نَحْجُّ الْبَيْتَ قَدَمًا وَ نُلْقِي بِالْأُصْحَ أَمِينًا
وَسَاسَانَ بْنَ بَابِكٍ سَارِحَتِي أَتَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ يَطُوفُ دِينًا

همواره از روزگار پیش به حج خانه کعبه می آمدیم، و در سرزمین های بطحا در امنیت و آسایش ملاقات می کردیم و ساسان پسر بابک حرکت کرد تا به بیت عتیق رسید؛ و به حکم دین بر آن طواف نمود.

مسعودی در مروج الذهب نقل می کند: صابین، کعبه را تعظیم می کردند و معتقد بودند که خانه زحل است و همیشه جاوید و باقی است. و چون اغلب بلاد مشرق مخصوصاً هند و ایران و کلدیه به کیش صابین بودند، از این جهت کعبه را محترم می شمردند.

هندوها نیز کعبه را تقدیس می کردند و معتقد بودند که روح «شیوا» اقنوم سوم از تمثال بودا، هنگامی که بودا به زیارت کعبه رفته است، در حجرالاسود حلول کرده و مکه در اصطلاح ایشان «مکشیشا» یا «موکشیشانا» نامیده می شود. و «شیشا» یا «شیشانا» نام یکی از خدایان ایشان است.

حجرالاسود

حجرالاسود، سنگ سیاه رنگی است که پیشوای یکتا پرستان حضرت ابراهیم علیه السلام آن را در دیوار کعبه نصب کرده تا نشانه مبدا طواف در اطراف کعبه باشد؛ و به این وسیله طواف به صورت منظم انجام شود. بنابراین، حجرالاسود

قدیمی‌ترین اثر تاریخی و دینی است که متعلق به یکی از بزرگ‌ترین پیشوایان توحید است که از جانب مسلمین و یهود و نصاری مورد تعظیم و تجلیل می‌باشد.

کعبه در دوران‌های مختلف تجدید بنا و تغییر یافته، ولی حجرالاسود قطعاً از زمان حضرت خلیل الرحمان به عنوان یادگار باقی مانده است. این سنگ در دیوار کعبه قرار داشت که بنی‌بکر بن عبدمناف و غبشان بن خزاعه قبیله جرهم را مجبور کردند که از مکه کوچ نمایند. در این موقع عمرو بن حارث بن مضاض جرحمی حجرالاسود را در چاه زمزم دفن کرده و با قبیله خود به طرف یمن حرکت نمود. ولی پس از مدتی سنگ را از چاه زمزم بیرون آورده و در جای خود نصب کردند.

در زمان عبدالله ابن زبیر، حجرالاسود شکست و سه قسمت شد و خرده‌هایی از آن جدا گردید و در خاندان آل شیبه محفوظ ماند. عبدالله ابن زبیر دستور داد تا آن را از ورق‌های نقره محکم بستند، ولی پس از چندی طوق نقره سست شد؛ و بیم آن بود که سنگ از آن جدا شود. در سال ۱۸۹ که هارون الرشید برای عمره به طواف کعبه رفته بود، دستور داد تا سنگ‌های بالا و پایین حجرالاسود را سوراخ کردند و نقره را در آن ریختند و محکم نمودند. پس از آن در کمال استحکام بود تا هفتم ذیحجه سال ۲۱۹ که ابوطاهر قرمطی با لشگری ستمگر به مکه هجوم آورد؛ و بر روی طواف‌کنندگان و نمازگزاران شمشیر کشید و حُجَّاج را در مکه و دره‌های کوهستانی کشته و خون بیش از سی هزار نفر بی‌گناه را ریخت؛ و بسیاری از آنان بدون غسل و کفن و نماز در مسجد الحرام و چاه زمزم دفن شدند. و اموال آنان به دست سپاهیان او به تاراج رفت. ابوطاهر و سربازانش مدت یازده روز در مکه به قتل و غارت مشغول بودند. در چهاردهم ذیحجه حجرالاسود را از جای کنده و همراه خود به بلاد هجر بردند و تا مدتی زائرین بیت الله به جای حجرالاسود، محل آن را استلام می‌کردند. تا یوم النحر سال ۳۳۹ که سبزین حسن قرمطی سنگ را به جای خود برگردانید؛ و چون در موقع کندن سنگ شکاف‌هایی در آن پدید آمده بود، آن را در طوقهای نقره

پیچیدند، و در مجموع مدت بیست و دو سال در دست قرامطه قرار داشت.

از معصوم علیه السلام نقل شده است که:

«الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ يَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ؛ حجراً لاسود دست راست خداست در

زمین».

یعنی همان طور که انسان در موقع عهد و پیمان بستن دست راست طرف مقابل را با دست راست خود به عنوان تشدید و تأکید بر عهد، می فشارد، همچنین، حج کننده در موقع استلام حجر پیمان ازلی توحیدی را با خالق تجدید و محکم می سازد، و با زبان حال می گوید: خداوندا، در این مکان شریف با ذات مقدست پیمان می بندم و متعهد می شوم که غیر از تو را نپرستم و در عبادت کسی را شریک تو نسازم، و در مقابل اوامر و دستوراتت خاضع و تسلیم باشم.

چقدر سعادت‌مندند آن زائرینی که در موقع استلام حجر متوجه این نکته باشند و بفهمند استلام حجر چه معنایی دارد، و آنهایی که مصداق کامل حج و معتمر قرار گرفته و مشمول آیات شریفه و روایات معتبر واقع شده و آن همه فضیلت و ثواب را درک نموده‌اند، جمعیتی هستند که متوجه این نکات و دقایقند، نه آن افرادی که تنها ظاهری را دیده و بنایی را مشاهده نموده و در نتیجه، از این سفر مذهبی و روحانی حج جز رنج و تعب نصیبی نبرده‌اند. زیرا، روح عبادات، اخلاص و معرفت است و با نداشتن آن انسان از اعمال خود نتیجه‌ای نخواهد گرفت.

دستور حج

«...وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً...»^۱ و برای خدا،

حج آن خانه، بر عهده مردم است؛ [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه

یابد.....

۱. سوره آل عمران، آیه ۹۷.

حج در لغت به معنی مطلق «قصد» است. و در اصطلاح شرع مراد قصد اماکن معین و اقدام به مناسک و اعمال مربوطه می باشد؛ این عبادت از ارکان شریعت مقدسه اسلام است. و در دوران عمر، یک بار بر شخص مستطیع واجب می شود. فریضه مقدسه حج عبادتی است جامع که هم جنبه روحی دارد و هم دارای جنبه مالی و ریاضت بدنی است؛ و علاوه بر منافع روحی، اخلاقی و معنوی دارای فوائد اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نیز می باشد.

در ۲۸ مورد از قرآن مجید درباره مکه و حج و احکام آن تذکر داده شده که بعضی از آنها به شرح زیر است:

﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ فِيهِ ءَايَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ ءَامِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾^۱

در حقیقت، نخستین خانه‌ای که برای [عبادت] مردم، نهاده شده، همان است که در مکه است و مبارک، و برای جهانیان [مایه] هدایت است. در آن، نشانه‌هایی روشن است [از جمله] مقام ابراهیم است؛ و هر که در آن درآید در امان است؛ و برای خدا، حج آن خانه، برعهده مردم است؛ [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد. و هر که کفر ورزد، یقیناً خداوند از جهانیان بی‌نیاز است.

از این آیات شریفه نکات زیر را می توان استفاده کرد:

اول، قدمت این معبد مقدس که در بحث قبل تا اندازه‌ای راجع به آن گفت و گو کردیم.

دوم، مبارک بودن و موجب هدایت جهانیان شدن، ظاهراً این تعبیر از نظر قرآن در مورد اموری به کار می رود که خیر آن همیشگی و عمومی باشد. چنانچه که این وصف درباره خود قرآن به کار رفته است:

۱. سوره آل عمران، آیات ۹۷ - ۹۶.

«وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ...»^۱ «وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»^۲ «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ»^۳

این خجسته کتابی است که ما آن را فرو فرستادیم، و این خجسته کتابی است که ما آن را نازل کردیم؛ پس، از آن پیروی کنید و پرهیزگاری نمایید، باشد که مورد رحمت قرار گیرید، [این] کتابی مبارک است که آن را به سوی تو نازل کرده‌ام تا در [بارۀ] آیات آن بیندیشند، خردمندان پند گیرند.

و در مورد حضرت مسیح می‌فرماید: «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا...»^۴

سوم، دارا بودن علامات واضحه و نشانه‌های روشن، از قبیل مقام حضرت ابراهیم علیه السلام که در آیه ذکر شده است.^۵ و حجرالاسود، حطیم^۶ زمزم، ارکان بیت، و ازدحام مردم و تعظیم آنها در مقابل خانه مبارک و امثال اینها. و مراد از «فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ» همین امور است.

چهارم، مأمّن بودن آن، پناهگاه محکمی است که در آنجا کسی نمی‌تواند به دیگری تعرض نماید. در جای دیگری از قرآن از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام به صورت دعا آمده است: «وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا...»^۷ خدایا این بلد را مکان امن قرار ده، که آزادی کامل بر آن حکومت داشته و تعدی و تجاوز در آن

۱. سوره انعام، آیه ۹۲.

۲. همان، آیه ۱۵۵.

۳. سوره ص، آیه ۲۹.

۴. سوره مریم، آیه ۳۱.

۵. مقام سنگی است که آن حضرت روی آن رفته و خانه کعبه را بنا نموده و اثر قدم‌های آن حضرت در آن مشهود است.

۶. بعضی گفته‌اند: مابین حجرالاسود و باب را حطیم می‌نامند، بدین سبب که در اثر ازدحام جمعیت یکدیگر را می‌فشارند.

۷. سوره بقره، آیه ۱۲۶.

راه نداشته باشد... در آن مکان مقدس حتی حیوانات هم در امن و امان هستند، از این بالاتر فردی که در معرض اجرای حد قرار گرفته و به خانه کعبه و حرم امن پروردگار پناه برد، در امان است، ولی در فشار و مضیقه قرار می‌گیرد تا خودش بیرون آمده، آن گاه حد بر او جاری شود.

پنجم، وجوب حج، استقرار این فریضه بزرگ مذهبی بر عهده افرادی است که مستطیع بوده و از هر حیث امکان تشریف داشته باشند.

ششم، از ترک و بی‌اعتنایی به حج تعبیر به کفر شده است. این هم عظمت فوق‌العاده آن را می‌رساند. در ذیل آیه می‌فرماید:

«...وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»؛^۱ کسی که کفر بورزد (مطابق بعض

از تفاسیر یعنی انکار کند فرض وجوب حج را) پس به تحقیق همانا خداوند بی‌نیاز از عالمیان است.

علاوه بر آیات شریفه قرآن، روایات زیادی از پیشوایان دین و ائمه مسلمین علیهم‌السلام، در اهمیت و فضیلت فریضه حج و نتایجی که از آن به دست می‌آید وارد شده، که جهت اختصار از ذکر آنها صرف نظر می‌گردد.

هدف از حج

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا مَا قَامَتِ الْكَعْبَةُ؛ تا کعبه بر پاست، دین اسلام هم برپا می‌باشد».

ارکان کعبه

علی ابن ابیطالب علیه‌السلام فرمود:

مردی یهودی نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمد و پرسید: ای محمد، آیا تو مدعی هستی

۱. سوره آل عمران، آیه ۹۷.

که رسول خدایی و همان طور که به موسی بن عمران وحی می‌شد، به تو هم وحی می‌شود؟ پیامبر ﷺ درنگی کرد و سپس پاسخ داد: بلی. مردی یهودی از محضر رسول عالی‌قدر اسلام سؤال کرد: آیا شما در ام‌الکتاب پیامبر بودید یا نه؟ فرمود: آری. مؤمنین نیز در ام‌الکتاب مشخص بودند. پرسید: موسی بن عمران در مناجات خود کلمات زیادی را از خداوند دریافت کرده است، شما که داعیه نبوت یا برتری نسبت به او را دارید، چه کلامی از خدای سبحان دریافت نموده‌اید؟ حضرت بعد از لحظه‌ای سکوت فرمود:

«أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ لَا فَخْرَ وَ أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ أَمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ مَنْ بزرگ‌ترین و برجسته‌ترین فرزندان آدمم و این افتخاری مهم نیست. (زیرا افتخار بنده در تقرب به حضرت حق است) و من خاتم پیامبران و پیشوای پرهیزگاران و فرستاده خدا هستم به سوی همه انسان‌ها». «قَالَ إِيَّي مَنْ؟ إِيَّي الْعَرَبِ أَمْ إِيَّي الْعَجَمِ أَمْ إِيَّيْنَا؟؛ شما فرستاده خدا برای عرب یا عجم یا به سوی ما هستید؟» «فَأَنْزَلَ اللَّهُ هَذِهِ الْآيَةَ: (قل يا محمد) «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً»؛^۱ بگو من رسول خدا به سوی همه شما هستم و رسالت من همگانی و همیشگی و جهان شمول است».

قال اليهودي الذي كان أعلمهم. يا محمد، اني أسئلك عن عشر كلمات اعطى الله موسى بن عمران في البقعة المباركة حيث نجاه لا يعلمها إلا بنبي مرسلاً أو ملك مقرب؛ موسی بن عمران هنگام مناجات در بقعه مبارکه ۱۰ کلمه از خدای سبحان آموخت؛ و آنها را غیر از نبی مرسل و ملک مقرب کسی نمی‌داند. از آن جملاتی است که هنگام ساختن کعبه خداوند برای حضرت ابراهیم انتخاب فرمود، آن کلمات چه بود؟ رسول عالی‌قدر اسلام فرمود، تسیبجات اربعه، از آنها است. «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ». قال أخيرني يا محمد، الكلمات التي إختارهن الله لإبراهيم حيث بنى

الكعبة؟ قال النبي ﷺ نعم، سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر. قال: اليهودي قباي شيبي بنى هذه الكعبة مربعة قال النبي ﷺ: بالكلمات الاربع. قال لاي شئ سميت الكعبة قال النبي ﷺ: لانها وَسَطُ الدُّنْيَا. قال: اليهودي: اخبرني عن تفسير سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر. قال النبي ﷺ: عَلِمَ اللهُ أَنَّ بَنِي آدَمَ يَكْذِبُونَ عَلَى اللهِ فَقَالَ سُبْحَانَ اللهِ تَبَرِّيًّا مِمَّا يَقُولُونَ. و اما قوله الحمد لله فانه عَلِمَ أَنَّ الْعِبَادَ لَا يُؤَدُّونَ شُكْرَ نِعْمَتِهِ فَحَمِدَ نَفْسَهُ قَبْلَ أَنْ يُحْمَدُوهُ و هو اول الكلام. حضرت فرمود: چون كلمات اساسی ۴ تا است، كعبه نیز چهار دیوار دارد. و آن كلمات اساسی، تسیبحات اربعه است. از آن رو كعبه چهار دیوار دارد و کلماتی که بنای اسلام بر آنها نهاده شده، چهار اصل است: ۱. تسیبح است، یعنی خداوند از هر نقصی منزّه است ۲. تمحید، هر نعمتی مربوط به اوست و او مُنعم است، پس باید او را ستایش نمود. ۳. معبودی جز خالق نیست، این توحید است و کلمه‌ای افضل از «لا اله الا الله» نیست. لذا فرمود: افضل الكلام قول لا اله الا الله است. ۴. تکبیر، چون اکبرُ آن یوصف است و منزّه از وصف واصفان و نعمت ناعتان می‌باشد. و نماز که بزرگ‌ترین عبادت است، باب آن بدون تکبیر گشوده نشده و افتتاح نمی‌شود. برای کرامتی که نزد خداوند دارد. بنابراین آنکه طواف می‌کند در حقیقت طواف او پیرامون این کلمات است.

و كَوْلًا ذَلِكَ لَمَّا أَلْنَعَمَ اللهُ عَلَى أَحَدٍ بِنِعْمَتِهِ؛ فَقَوْلُهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، يَعْنِي وَحْدَانِيَّتِهِ لَا يَقْبَلُ اللهُ الْأَعْمَالَ إِلَّا بِهَا؛ وَ هِيَ كَلِمَةُ التَّقْوَى، يَقْفَلُ اللهُ الْمَوَازِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ أَمَّا قَوْلُهُ اللهُ أَكْبَرُ فَهِيَ كَلِمَةُ أَعْلَى الْكَلِمَاتِ وَ أَحَبُّهَا إِلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ يَعْنِي أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَكْبَرُ مِنِّي، لَا تَفْتَحُ الصَّلَاةَ إِلَّا بِهَا لِكِرَامَتِهَا عَلَى اللهِ.^۱

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۹، باب احتجاج النبي على اليهود، ص ۲۸۳.

طهارت اهل بیت پیامبر ﷺ

وَقُلْتَ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ
تَطْهِيرًا.

و گفתי: خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد و
شما را پاک و پاکیزه گرداند.

اکثر مفسرین و علما اهل سنت، معتقدند که: این آیه درباره پیغمبر ﷺ و علی
و فاطمه و حسن و حسین ﷺ نازل شده؛ و روایات زیادی از طرق عامه و
خاصه بر این معنی دلالت می کند.

و در مسند احمد بن حنبل، و در صحیح ابی داود، و صحیح مسلم به طرق
متعدده بر این مطلب روایت نقل شده است. ابن حجر نیز در کتاب «صواعق»
می گوید: اکثر مفسرین عامه بر آنند که: این آیه در شأن علی و فاطمه و
حسین ﷺ می باشد.

مرحوم طبرسی در تفسیر «مجمع البیان» در ذیل این آیه مبارکه می نویسد:
ابن عباس می گوید: مراد از «رجس» عمل شیطان است؛ و شامل آنچه که در
آن رضای خدا نباشد، می گردد. و الف و لام «البیت» برای عهد است؛ و مقصود
از بیت، خانه نبوت و رسالت است. آنچه را که شخص به آن پناه می برد، عرب
آن را بیت می گوید. این است که انساب را بیوت می خوانند. به قولی مقصود از
بیت، بیت الحرام، و اهل آن به طور مطلق اشخاص با تقوی هستند. به دلیل آنکه
دوستان خدا منحصر به اهل تقوی هستند. و به قولی دیگر مقصود از بیت،
مسجد الرسول ﷺ، و اهل او کسانی می باشند که در آنجا مکان داشته و از آنجا

بیرون نشدند، و درب خانه‌شان از مسجد بسته نشد. تمام امت برآند که مقصود از اهل بیت در آیه، اهل بیت رسول خدا ﷺ هستند.

عکرمه می‌گوید: اهل بیت زن‌های پیامبرند، زیرا که اول و آخر آیه درباره آنها است. ابوسعید خدری، انس بن مالک، وائله بن اسقع و عایشه و ام‌سلمه، تماماً گفته‌اند: آیه مختص رسول الله ﷺ و علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ است.

ابوحمزہ ثمالی در تفسیر نقل می‌کند:

فاطمه ﷺ برای پدرش حریره‌ای آورد، حضرت به او فرمود: شوهر و دو فرزند خود را حاضر گردان تا از این طعام بخورند، وقتی آنها جمع شدند، کسای خیبری روی آنها انداخت و گفت:

«اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ عِشْرَتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً».

ام سلمه می‌گوید: عرضه کردم: یا رسول الله، من هم از آنها می‌باشم؟ فرمود: «إِنَّكَ عَلَيَّ خَيْرٌ. وَ إِنَّمَا هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي؛ عاقبت تو بخیر است، ولی اهل بیت من منحصر در این چهار نفر است».

و ثعلبی در تفسیرش با اختلاف کمی همین مطلب را از ام‌سلمه چنین نقل می‌کند:

روزی من با مادرم نزد عایشه رفتیم، مادرم به او گفت: دیدی چگونه در روز جمل خروج کردی؛ و از حکم خدا که فرموده: «وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» عدول نمودی؟ عایشه در پاسخ گفت: به قضا و قدر الهی بود. پس از آن مادرم از حال علی ﷺ سؤال نمود. عایشه گفت: سؤال نمودی از دوست‌ترین مردم نزد خدای تعالی و از شوهر دوست‌ترین خلق به او؛ به خدا قسم من دیدم که پیغمبر ﷺ علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ را جمع کرد و جامه بر سر ایشان کشید و گفت: خدایا، اینها اهل بیت و خویشان نزدیک منند، رجس و پلیدی را از

ایشان دور گردان، و اینها را پاک و پاکیزه گردان. عایشه می‌گوید: من گفتم: یا رسول الله ﷺ «أَنَا مِنْ أَهْلِكَ» من هم از اهل تو می‌باشم؟ فرمود: دور شو. همچنین، به روایت ابو احمد از امام حسن علیه السلام نقل می‌کند که: وقتی آیه تطهیر نازل گردید، رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را جمع کرد و عبا بر سر ما انداخت و گفت خدایا، اینها اهل بیت و عترت من هستند.

شایان ذکر است که لفظ «انما» محقق آن چیزی است که بعد از آن است و غیر آن را نفی می‌نماید. مثل اینکه کسی بگوید: «إِنَّمَا لَكَ دِرْهَمٌ وَإِنَّمَا فِي الدَّارِ زَيْدٌ» این دو جمله چنین معنی می‌دهد که از تو نزد من نیست، مگر درهمی، و در خانه کسی نیست، مگر زید.

آیا مقصود از اراده در این آیه، اراده محض است، یا مراد اراده‌ای است که تعلق به تطهیر و پاک گردیدن از پلیدی‌ها گرفته است. نمی‌توان گفت مقصود از اراده، اراده محض است. زیرا که حق تعالی این امر را از هر مکلفی خواسته، و مختص به اهل بیت نیست. بدون شک و این بیان برای اهل بیت مقتضی مدح و تعظیم است، ولی در مطلق اراده مدحی وجود ندارد. پس مراد وجه دوم است؛ و با این بیان معصوم بودن آل عبا و طاهر بودن آنها از تمام افعال قبیح ثابت می‌گردد. و از بدیهیات است که غیر از این پنج نفر (آل عبا) تا آن زمان کسی معصوم نبوده است.

بنابراین، گفته صاحب کشاف که این آیه دلیل بر این است که زن‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله از اهل بیت او می‌باشند؛ و گفته بیضاوی که تخصیص دادن اهل بیت به فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام، ضعیف است؛ بی پایه و ضعیف است.

اگر گفته شود که اول و آخر آیه درباره ازدواج است؟ و این آیه در ردیف آیات قبل و بعد است که خطاب به زن‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله است؛ باید گفت درحالی که همه این آیات برای زن‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله ضمیر جمع مؤنث آمده است،

ناگهان در وسط آیات می گوید:

«...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛^۱

خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

در این آیه جمع مذکر آمده، با اینکه در خطاب به زن‌ها باید «عَنْكُنَّ» و «يُطَهِّرُكُنَّ» می گفت. از این گونه تعبیرها که از یک مخاطب به مخاطب دیگر عدول شود. در قرآن نمونه‌های بسیاری وجود دارد. مثلاً در سوره یوسف می فرماید: «يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ...»؛^۲ ای یوسف، از این [پیشامد] روی بگردان. و تو [ای زن] برای گناه خود آمرزش بخواه که تو از خطاکاران بوده‌ای.

أَعْرَضُ به صیغه مذکر آمده است و «اسْتَغْفِرِي» به صیغه مؤنث. شکی نیست که اسْتَغْفِرِي، خطاب به یوسف نیست، و خطاب به زلیخا می باشد. برای اینکه: به یوسف «اسْتَغْفِرِي» نباید گفته شود، بلکه «اسْتَغْفِرِي» باید گفت. پس ولو اینکه در آیه نام یوسف تنها آمده و اسم زلیخا برده نشده است، ولی از کیفیت تعبیر معلوم می شود که مخاطب عوض شده است. مخاطب جمله اول، مرد است و مخاطب جمله دوم زن. در سوره علق از آیه ۹ به بعد به قولی مخاطب عوض می شود، بدون آنکه لحن خطاب تغییر کند، یا از مخاطب نامی برده شود. در آیه تطهیر نیز، هم مخاطب و هم لحن خطاب عوض شده است، یعنی همه ضمیرها جمع مؤنث آمده است: «لَسْتُنَّ» «إِنْ اتَّقَيْتُنَّ» «فَلَا تَخْضَعْنَ» تا آنجا که می فرماید: «وَادْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ». اینها همه مؤنث است، و در وسط لحن خطاب عوض می شود. و ضمائر مذکر آورده می شود. به علاوه در اینجا مخاطب را نیز نام برده یعنی اهل البیت.

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲. سوره یوسف، آیه ۲۹.

تفاسیر اهل سنت نیز از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند: که «اهل البیت» علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام می‌باشند؛ و آیه فقط در مورد پیغمبر و آنان نازل گشته است. در این باره متجاوز از هفتاد روایت را برادران اهل سنت به چهل طریق از ام‌سلمه، عایشه، ابوسعید خدری، سعد، وائله بن اسقع، ابوالحمر، ابن عباس، ثوبان غلام رسول خدا ﷺ، عبدالله ابن جعفر، علی و حسن بن علی علیهم‌السلام نقل کرده‌اند. و شیعه به متجاوز از سی طریق از امیرالمؤمنین علیه‌السلام، امام سجاده، امام باقر، امام صادق و امام رضا علیهم‌السلام و ام‌سلمه، ابوذر، ابولیلی، ابوالاسود دثلی، عمرو بن میمون اودی و سعد بن ابی وقاص نقل کرده‌اند.

بسیاری از این روایات و خصوصاً آنچه از ام‌سلمه نقل شده است، تصریح می‌کند که رسول خدا ﷺ و علی و فاطمه و حسنین علیهم‌السلام، دور هم گرد آمده بودند و کسای پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همه را در برگرفته بود، که این آیه نازل گشت؛ و آنان را مورد خطاب قرار داد. به ویژه که این آیه با آیات قبل و بعد خود ارتباط کاملی ندارد. و اگر آن را از بین آیات زن‌های پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برداریم، به ارتباط آنها برخوردی نداشته، بلکه ارتباط آنها کامل‌تر می‌گردد. تمام روایاتی که در این باب نقل شده تصریح دارند که آیه تطهیر تنها نازل شده است. حتی مفسرینی که آن را اختصاص به زن‌های پیغمبر می‌دهند، باز معتقدند که در سلك آیات زن‌های پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل نشده و آیه مستقلی است. و سپس به دستور رسول خدا ﷺ و یا به صلاحدید دیگران هنگام جمع‌آوری قرآن، در بین آن آیات قرار داده شده است.

در نتیجه، آیه تطهیر از نظر ترتیب قرآنی، نظیر آیه «الیوم ینس» می‌باشد که در وسط آیه محرمات «اکل» واقع شده است.

مودت اهل بیت پیامبر ﷺ

ثُمَّ جَعَلْتَ أَجْرَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَوَدَّتَهُمْ فِي كِتَابِكَ فَقُلْتَ قُلْ لَأَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَ قُلْتَ مَا أَسْأَلُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ وَ قُلْتَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مِنْ شَاءِ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا فَكَانُوا هُمُ السَّبِيلَ إِلَيْكَ وَالْمَسْلُوكَ إِلَىٰ رِضْوَانِكَ.

سپس اجر محمد ﷺ را در کتابت دوستی آنان قرار دادی؛ و فرمودی: بگو من از شما مزدی نمی‌خواهم جز دوستی با خویشاوندانم؛ و گفתי: اجری که از شما درخواست کردم برای خودتان باشد؛ و گفתי: من برای رسالت از شما مرادی نمی‌خواهم جز آنکه شما راه خدا را در پیش گیرید. و آنها همان راه به سوی تو و طریق برای رضوان تو بودند.

قرآن کریم در موارد نقل بعثت انبیا، احتجاجاتی را که بین آنان و قومشان رد و بدل گردیده نیز، یاد آور می‌شود. گفتار آنان نوعاً به یک سبک است. گویا یک فرد در ادوار مختلف با اقوام گوناگون سخن می‌گوید. اقوامی که بر آنان مبعوث گشته‌اند نیز به یکدیگر بسیار نزدیک‌اند. مثلاً در سوره شعرا از نوح و لوط و صالح و هود و شعیب نام می‌برد، و جملاتی از گفتارشان را نقل می‌کند که بین آنان مشترک بوده است. از جمله، همه آنها وقتی مبعوث می‌شدند، می‌گفتند:

﴿ وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾^۱؛ 'من از شما هیچ اجر و مزدی برای زحمت‌ها و رسالت‌م نمی‌خواهم. اجر من جز بر پروردگار جهانیان نیست.

۱. سوره شعراء، آیه ۱۰۹.

این است سخن عموم پیامبران. ولی نوبت که به پیامبر خاتم می‌رسد، او چنین می‌گوید:

﴿ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ﴾^۱؛ از شما پاداش جز مودت خویشاوندانم نمی‌خواهم.

چرا پیامبر اسلام اجر و مزد می‌خواهد و مودت ذوی القربی را می‌طلبید؟ آیا می‌خواهد چون یک فرد عادی مردم خویشاوندانش را هر طور که باشند، دوست بدارند؟

راغب در تعریف «اجر» می‌گوید:

«الْأَجْرُ وَالْأَجْرَةُ مَا يَعُودُ مِنْ ثَوَابِ الْعَمَلِ، دُنْيَوِيًّا كَانَ أَوْ آخِرَوِيًّا؛ اجر و اجرت، عبارت است از پاداش عمل، اعم از اینکه عمل جنبه آخروی یا دنیوی داشته باشد».

آن‌گاه برای اثبات مدعایش به دو آیه از قرآن متوسل می‌شود: «...إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ»^۲ و «وَأَتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا»^۳.

بنابراین، «اجر» معنی وسیع و گسترده‌ای دارد. در آیه مورد بحث، مراد پاداش دنیوی است. زیرا، می‌فرماید: مَا أَسْأَلُكُمْ مِنْ أَجْرٍ؛ و مخاطب مردم‌اند. زیرا مردم نمی‌توانند پاداش زحمات پیامبر ﷺ و انبیا را بپردازند؛ و جبران خدماتشان را بنمایند؟ آنچه مردم قادرند به عنوان مزد بپردازند، همان مال و ثروت است. لذا، پیامبر اسلام ﷺ مانند انبیای دیگر، از مردم پاداشی نخواسته است.

و در این باره در تاریخ شواهد فراوانی به چشم می‌خورد. ابن هشام سیره نقل می‌کند:

۱. سوره شوری، آیه ۲۳.

۲. سوره یونس، آیه ۷۲ و سوره هود، آیه ۲۹.

۳. سوره عنکبوت، آیه ۲۷.

روزی سران مکه به محضر آن حضرت وارد شدند و گفتند: ما حاضریم دارایی‌های خود را در اختیار شما بگذاریم؛ و شما فرمانروای ما باشید. زیباترین زنان حجاز را به عقد تو در می‌آوریم؛ و... مشروط بر اینکه به آیین پیشینیان و نیاکان ما بدنگویی و آنها را نکوهش نکتی؛ و دست از تبلیغ آیین خود برداری. رسول خدا ﷺ در پاسخ آنان فرمود: من همه اینها را به شما بخشیدم، شما به جای آنها، کلمه‌ای را بپذیرید. ابوجهل برخاست و گفت: به جای یک کلمه، ده کلمه حاضریم بپذیریم و بگوییم. حضرت فرمود: بگویند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» آنها سخت بر آشفتنده؛ و گفتند: «أَجْعَلُ الْأَلِهَةَ إِلَهًا وَحِدًا! إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ»؛^۱ آیا خدایان متعدد را، خدای واحد قرار دهیم! این واقعاً چیز عجیبی است.

پیامبری که از روز نخست بدون آنکه رنجی تحمل کند و زحمتی بکشد، مردم آماده هر نوع خدمت مادی به او بودند، آیا می‌شود بعد از بیست و سه سال کوشش و فعالیت و مجاهدات دست به سوی همین مردم دراز کند و پاداش بخواهد؛ آن هم اجر و مزدی مادی و گذرا؟ قطعاً او چیزی می‌طلبد که فوق این مطالب است و اصلاً در دسترس و اختیار مردم نیست. مگر آن حضرت بالصراحه اعلام نمی‌کند:

«... قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»؛^۲ بگو من بر این کار

پاداشی نمی‌خواهم، جز اینکه قرآن یادآوری است برای جهانیان.

آیا این رسول خدا ﷺ نیست که فریاد می‌زند:

«قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ»؛^۳ بگو مزدی من بر

تبلیغ رسالت خود نمی‌خواهم، و هرگز شما را به زحمت نمی‌افکنم.»

۱. سوره ص، آیه ۵.

۲. سوره انعام، آیه ۹۰.

۳. سوره ص، آیه ۸۶.

یا می فرماید:

«وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»^۱ و تو بر این [کار] پاداشی از آنان نمی خواهی، آن [قرآن] جز پندی برای جهانیان نیست. با این تصریحات که آن هم در اول بعثت انجام گرفته اند، هرگز پیامبر عالی قدر، اجر و مزدی مادی از مردم مطالبه نکرده است. ظاهر مودّت خاندان آن حضرت به شکل مزد مطالبه شده است؛ «...قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^۲ ولی در واقع مودّت مزد و اجر نیست. خواستن عملی است که سود و نفع آن صد در صد عائد خود مردم است. زیرا دوستی خاندان آن بزرگوار نه موضوعیت دارد و نه مطلوب اساسی است، بلکه به طور قطع جنبه تربیتی دارد و مقصود از مودّت آنان، پیروی از گفتار و کردار آنان است. زیرا دوست داشتن جمعی که جانشین پیامبر و بازگو کننده احکام اسلامی هستند، پیوسته ملازم با آگاهی انسان از فروع و اصول اسلام، و موجب اطاعت و پیروی از دستورات آنان است. در این صورت دوستی با آنها، سبب نجات و سعادت جامعه می شود. و نفع چنین دوستی به جامعه باز می گردد. در نتیجه، درخواست مودّت نسبت به اهل بیت، جز درخواست عمل به متن شریعت نیست. در حقیقت درخواست چنین پاداشی، مانند درخواست پزشکی است که بیمار را به طور مجانی و رایگان معالجه می کند؛ و پس از معاینه دقیق نسخه می نویسد و می گوید: من از تو هیچ گونه پاداشی نمی خواهم، جز اینکه به این نسخه عمل کنی. هر کسی که این مطلب را بشنود، به روشنی درک می کند؛ و قضاوت می کند که پزشک از چنین بیماری پاداشی نخواسته و اینکه می گوید: پاداش من عمل به نسخه است، یعنی سلامت کامل تو در گرو عمل به این نسخه است.

شیخ مفید در این باره می فرماید: استثنای مودّة در قُرْبَى از جمله قبل،

۱. سوره یوسف، آیه ۱۰۴.

۲. سوره شوری، آیه ۲۳.

استثنای منقطع است نه متصل. زیرا مودت در قریبی، پاداش نیست که در مفهوم اجر داخل شده باشد و سپس به وسیله کلمه استثنا خارج گردد. بلکه مودت به خویشاوندان، از اول در مفهوم اجر، داخل نبود؛ و درخواست فوق العاده‌ای است که از امت شده است. این نوع استثنا در قرآن و کلمات عرب فراوان به چشم می‌خورد، چنان که قرآن مجید درباره اهل بهشت می‌فرماید:

﴿لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا﴾؛^۱ در آنجا سخن بیهوده نمی‌شنوند. جز سلام و گفتار دور از لغو.

در این آیه «سلام» از نظر موضوع داخل در لغو نیست که با استثنا از آن خارج گردد. مؤید این مطلب روایات متواتری است که از رسول خدا ﷺ پیرامون مودت اهل بیتش وارد شده است. از جمله «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عَتْرَتِي»^۲ من در میان شما دو چیز گرانبها می‌گذاریم، یکی کتاب خدا و دیگری اهل بیت من.

«مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوْحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَىٰ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»^۳
خاندان من بسان کشتی نوح است که هرکس بر آن سوار گشت، نجات یافت و گروه متخلف، غرق گردیدند.

امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«... لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ، وَ لَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا»^۴ هیچ‌کس از این امت با خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله مقایسه نمی‌گردد، و کسانی که از نعمت‌های دانش آنان بهره‌مندند، هرگز با آنان برابر نیستند.

حضرت در این فرمایشات مقام و موقعیت خاندان رسالت را آن‌چنان ترسیم

۱. سوره مریم، آیه ۶۲.

۲. رک: علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، باب فضائل اهل بیت.

۳. سید ابن طاوس، الطرایف، ج ۱، ص ۱۳۲.

۴. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۲، ص ۴۷.

می‌کند که احدی از امت را با آنان برابر نمی‌داند.

امام علیه السلام در سخنان دیگر خود به گوشه‌ای از فضایل و مقام علمی آنان اشاره چنین می‌کند:

«هُم مَوْضِعُ سِرِّهِ، وَ لَجَاءُ أَمْرِهِ، وَ عَيْنَةُ عِلْمِهِ، وَ مَوْتِلُ حُكْمِهِ، وَ كُهُوفُ كُتُبِهِ، وَ جِبَالُ دِينِهِ، بِهِمْ أَقَامَ انْحِنَاءَ ظَهْرِهِ، وَ أَذْهَبَ ارْتِعَادَ فَرَائِضِهِ؛^۱

خاندان رسالت نگهدارنده رازهای نهان رسول خدا صلی الله علیه و آله و مطعیان فرمان وی، و گنجینه‌های دانش و حافظان کتاب‌ها هستند. آنان کوه‌هایی هستند که سرزمین اسلام را از لرزش صیانت می‌نمایند، پیامبر صلی الله علیه و آله به وسیله آنان، پشت خود را راست کرد؛ و به خود آرامش بخشید».

گاهی نیز خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را، اساس دین و ستون ایمان می‌خواند:

«هُمُ أَسَاسُ الدِّينِ، وَ عِمَادُ الْيَقِينِ، إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْعَالِي، وَ بِهِمْ يُلْحَقُ النَّالِي؛^۲ آنان پایه‌های دین و استوانه‌های ایمانند، متجاوزان از حق به آنان باز می‌گردند، و واماندگان به ایشان ملحق می‌شوند».

و در جای دیگر می‌فرماید:

«أَنْظُرُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فَالزَّمُوا أَسْمَتَهُمْ، وَ اتَّبِعُوا آثَرَهُمْ فَلَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ هُدًى وَ لَنْ يُعِيدُوكُمْ فِي رَدًى فَإِنْ لَبِدُوا فَالْبِدُوا وَ إِنْ نَهَضُوا فَانْهَضُوا، وَ لَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَضِلُّوا فَلَا تَتَأَخَّرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا؛^۳

به خاندان رسالت بنگرید، راه آنان را در پیش گیرید، پیروی از آنان شما را از جاده حقیقت بیرون نمی‌کند، اگر در نقطه‌ای توقف نمودند، شما نیز توقف کنید. و اگر برخاستند و به راه افتادند از آنان پیروی نمایید. هرگز بر آنان پیشی نگیرید تا گمراه نشوید، از آنان عقب نمانید، تا نابود نگردید».

۱. همان، خطبه ۲، ص ۴۷.

۲. همان، خطبه ۲، ص ۴۷.

۳. همان، خطبه ۹۷، ص ۱۴۳.

«...وَلَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ، وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوَرَاثَةُ...»^۱ خصایص امامت (علم و اعجاز) پیش آنان است، و وصیت پیامبر ﷺ درباره آنان است؛ و وارثان پیامبر هستند».

«فَإِنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ، وَ هُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ، وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيداً؛^۲ هرکس از شما در بستر خود بمیرد، درحالی که به حقوق پروردگار خود و حق پیامبر او و خاندان رسالتش آشنایی داشته باشد، شهید از جهان رفته است».

بنابراین، مقصود از ایجاب مودت و محبت خاندان معصوم پیامبر ﷺ جز این نیست که مردم در شئون دینی و دنیوی خود به آنان رجوع کرده؛ و از رجوع به دیگر گروه‌ها که پیراسته از گناه نیستند بپرهیزند. البته دستور این دوستی را خداوند صادر کرده است. آیا خداوند مودت غیر معصوم را می‌کند؟ آیا همه اقربا، و بستگان رسول خدا ﷺ مشمول این فرمان هستند؟ قطعاً خیر. آنچه مسلم است ذوی‌القربی، یعنی خاندان معصوم و پیراسته از هر گناه، آن خاندانی که مایه نجات و وسیله عمل به شریعت و پیروی از آیین اسلام است. زیرا آنان در متن صراط مستقیم قرار دارند؛ و تمام احکام و معارف دین در اختیار آنان بوده و دوستی با آنها طبعاً انسان را از فروع و اصول اسلام آگاه می‌سازد و افراد دوست دار خود را خواه و ناخواه به سوی عمل و کردار شایسته هدایت می‌کنند، لذا محبت راستین به این خانواده پاک، از پیروی صحیح از آنان جدا نیست.

سالك راه حق بيا، نور هدی زما طلب	نور حقیقت از در عترت مصطفی طلب
هست سفینه نجات، عترت و ناخدا، خدا	دست در آن سفینه زن، دامن ناخدا طلب
خسته درد را بگو، هرزه مگرد کوبه‌کو	از در ما شفا بجو، از دم ما دوا طلب

مرحوم فیض در تفسیر صافی از قرب الاسناد از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که وقتی این آیه نازل شد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: امر تازه‌ای پیش آمده

۱. همان، خطبه ۲، ص ۴۷.

۲. همان.

آیا شما آن را ادا می‌نمایید؟ کسی جواب او را نداد، فردای آن روز مطلب را تکرار فرمود، کسی حرفی نزد. روز سوم فرمود: آن شیئی نه طلا است و نه نقره. آن‌گاه عرض کردند: بیان فرمایید، حضرت فرمود: خداوند این آیه را بر من نازل فرموده است. جواب دادند حق آن را ادا کرده و انجامش می‌دهیم.

در کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده که مراد از ذوی القربی، اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، می‌باشند.^۱

مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع البیان از ابن عباس نقل می‌کند:

هنگامی که این آیه نازل شد، گفتند: یا رسول الله، مراد از ذوی القربی چه کسانی می‌باشند که خداوند ما را به موالات و دوستی آنها امر فرموده است؟ فرمود علی و فاطمه علیها السلام و فرزندان آنها می‌باشند.

از امام باقر علیه السلام درباره ذوی القربی سؤال شد، فرمود: آنها ائمه علیهم السلام می‌باشند.

بقیه این آیه نیز در شأن اهل بیت نازل شده است:

«... وَ مَنْ يَتَّقِرْفُ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ»؛^۲ و

هرکسی نیکی به جای آورد [و طاعتی اندوزد]، برای او در ثواب آن خواهیم افزود. قطعاً خدا آمرزنده و قدرشناس است.

به نقل صاحب مجمع البیان درباره اهل بیت نیز نازل شده و موید مطلوب است.

در تفسیر صافی از امام مجتبی علیه السلام نقل شده که آن حضرت در ضمن خطبه‌ای فرمود:

من از اهل بیتی هستم که خداوند دوستی آنها را بر هر مسلمانی واجب کرده و فرموده است: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». و فرمود: اِقْتِرَافِ حَسَنَةٍ، دوستی ما اهل بیت است.

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۱۳؛ و نیز رک: ج ۸، ص ۹۳؛ بحار الانوار، ج ۹، ص ۲۳۵.

۲. سوره شوری، آیه ۲۳.

دوستی خاص علی علیه السلام

در این خصوص علاوه بر احادیث معتبر شیعه، روایات زیادی در منابع اهل تسنن نقل شده که به بعضی آنها اشاره می‌شود:

احمد بن حنبل در مُسند، و خوارزمی در مناقب، و خطیب در تاریخ بغداد، و سمعانی در فضائل، و ترمذی در جامع، و موصلی در مسند، ذکر نموده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی دشمن ندارد تو را جز منافق، و دوست ندارد تو را جز مؤمن. اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گفتند ما در عهد آن حضرت منافقین را جز به دشمنی با علی بن ابیطالب علیه السلام نمی‌شناختیم.

خطیب در تاریخ بغداد از ابن عباس روایت کرده که پیامبر اکرم به علی بن ابیطالب علیه السلام نگریست و فرمود:

یا علی، در دنیا و آخرت پیشوایی و کسی را که تو را دوست بدارد. دوست تو، دوست من است، و دوست من، دوست خدا است. و دشمنی با تو، دشمنی با من است. و دشمن من دشمن خدا است. وای بر آن کس که پس از من با تو دشمنی نماید.

و خود امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

«لَوْ ضَرَبْتُ خَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذَا عَلَيَّ أَنْ يُبَغِّضَنِي مَا أَبْغَضَنِي. وَ لَوْ صَيَّيْتُ الدُّنْيَا بِجِمَّاتِهَا عَلَيَّ الْمُنَافِقِ عَلَيَّ أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي. وَ ذَلِكَ أَنَّهُ قُضِيَ فَأَنْقَضَى عَلَيَّ لِسَانَ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: يَا عَلِيُّ، لَا يُبَغِّضُكَ مُؤْمِنٌ. وَ لَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ!»^۱

اگر شمشیرم را بر بینی مؤمن فرو برم تا مرا دشمن دارد، هرگز مرا به دشمنی نگیرد؛ و چنانچه تمام دنیا را به منافق ببخشم تا مرا دوست بدارد، دوست نخواهد داشت. و این همان مطلبی است که بر لسان رسول الله صلی الله علیه و آله جاری گشته که فرمود: یا علی، مؤمن تو را دشمن نمی‌دارد، و منافق تو را دوست نگیرد.»

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۱۳۷.

ابن ابی الحدید در اینجا می گوید: مقصود از بیان امیر المؤمنین علیه السلام این بود که حدیثی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اش ایراد کرده، به یاد مردم آورد و این سخن حقی است، زیرا ایمان با دشمنی علی علیه السلام در یک جا جمع نگردد؛ و می گوید: این معنی در اخبار صحاح آمده است.

علی علیه السلام همان شخصیت بزرگی است که محبوبیت او نزد خدا و رسول صلی الله علیه و آله، و افضلیت و تقدمش بر همه به تعابیر مختلفه، با کمال صراحت، به نقل دوست و دشمن، به وسیله رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان شده است. در جنگ خیبر، بعد از مغلوب شدن ابوبکر و عمر، فرمود:

«لَا عَظِيمَ الرِّايَةِ غَدَاً رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ، كَرَاراً غَيْرَ فَرَارٍ. لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَي يَدَيْهِ!»

فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد. و خدا و رسولش او را دوست دارند. مردی که رو به دشمن آورده و به خصم پشت نمی کند؛ و از میدان باز نمی گردد تا آنکه خداوند فتح و پیروزی را به دست او نصیب ما خواهد فرمود».

میر سید علی شافعی همدانی، در مؤدّة القربی از رسول معظم اسلام نقل می کند

که:

«الزُّمُوا مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّ مَنْ اتَّقَى اللَّهَ فَهُوَ يَوَدُّنَا، دَخَلَ الْجَنَّةَ مَعَنَا وَ الَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا يَنْفَعُ عَبْدًا عَمَلُهُ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ حَقِّنَا؛

ثابت باشید در دوستی ما اهل بیت، زیرا اهل تقوی ما را دوست داشته و با ما داخل بهشت می شوند. به آن خدایی که جان محمد صلی الله علیه و آله در قبضه قدرت اوست، هیچ عملی به بنده ای نفع نمی رساند، مگر شناختن حق ما».

به نقل یکی از بزرگان جهان تسنن، رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرمود:

«لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَي مَا أَدْعُوكُمْ إِلَيْهِ أَجْراً إِلَّا أَنْ تَحْفِظُونِي فِي قَرَابَتِي. عَلَي وَ فَاطِمَةَ، الْحَسَنَيْنِ وَ ابْنَاتِهِمَا؛

من در قبال هدایت و ارشاد شما چیزی نمی‌خواهم، مگر آنکه حفظ نمایم مقام و حق مرا در اقارب و خویشان من که علی و فاطمه و حسنین و فرزندان ایشان علیهم‌السلام، می‌باشند».

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دست حسن و حسین علیهم‌السلام را گرفته بود، در حالی که اصحابش اطراف آن حضرت حلقه زده بودند، فرمود: ای جمعیت، آن کس که مرا و این دو پسر و پدر و مادرشان را دوست بدارد، در بهشت همسایه من است.

أَخَذَ الْبَنِيَّ يَدَ الْحُسَيْنِ وَصَنِوهُ
يَوْمًا وَقَالَ وَصَحْبُهُ فِي مَجْمَعٍ
مَنْ وَدَّنِي يَا قَوْمَ، أَوْ هَدَّيْنِ أَوْ
أَبَوَيْهِمَا فَالْخُلْدُ مَسْكَنُهُ مَعِيَ

فرمود: دوستی علی علیه‌السلام حسنه‌ای است که با آن هیچ سیئه و گناهی ضرر نمی‌رساند. بغض و دشمنی علی علیه‌السلام گناهی است که با آن حسنه و عمل نیک نفع ندارد.

مردی به سلمان فارسی گفت: چقدر شدید است دوستی تو نسبت به علی علیه‌السلام؟
سلمان گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود:

«مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ أَبْغَضَنِي؛ کسی که علی علیه‌السلام را دوست بدارد، مرا دوست داشته، و کسی که علی علیه‌السلام را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است».

و از مناقب خطیب خوارزم از ابن عمر نقل شده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: کسی که دوست دارد علی علیه‌السلام را، عبادات او را خداوند می‌پذیرد؛ و ادعیه او را مستجاب می‌نماید. کسی که دوست دارد آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را ایمن است از حساب و میزان و صراط. آنکه دشمن آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، روز قیامت وارد می‌شود، در حالی که بین دو چشمش نوشته شده: ناامید و مأیوس از رحمت خدا.

در مناقب خوارزمی از ابوذر غفاری نقل شده که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: کسی که بعد از من دشمنی و معارضا کند با علی علیه‌السلام درباره خلافت او کافر است؛ و با خدا و رسول محاربه کرده است.

معاویة ابن وحید قثیری گفت: شنیدم که رسول خدا ﷺ فرمود: یا علی علیه السلام آن کس که بمیرد و تو را دشمن بدارد، برایش فرق نمی‌کند به دین یهود بمیرد یا نصرانی.

انس بن مالک گفت: پیامبر اکرم ﷺ به علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: دروغ می‌گویند مدعی محبت من و حال آنکه تو را دشمن بدارد، آن کس که مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته، و دشمن تو، دشمن من و دشمن من، دشمن خدا است، وای بر آن کس که تو را دشمن بدارد!

بالا تر از اینها قضیه‌ای است که محدثین و راویان و مورخین سنی و شیعه نقل نموده‌اند. و آن اینکه در اولین جلسه‌ای که پیامبر اکرم ﷺ طبق فرمان ذات مقدس باری تعالی «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» مأموریت پیدا کرد خویشاوندان نزدیک خود را به اسلام دعوت کند، مجلسی ترتیب داد عموها و عموزادگانش را در آن مجلس جمع نمود؛ و به آنها فرمود: پیشرو قافله به افراد قافله دروغ نمی‌گویند. من اگر فرضاً به همه مردم دروغ بگویم، به شما دروغ نخواهم گفت؛ و اگر همه را (بفرض محال) فریب دهم؛ شما را فریب نخواهم داد.

يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي بِالْخَلْقِ كُافَّةً وَ إِلَيْكُمْ خَاصَّةً وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كَلِمَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ عَلَى اللُّسَانِ ثَقِيلَيْنِ عَلَى الْمِيزَانِ تَمْلِكُونَ بِهِمَا الْعَرَبَ وَ الْعَجَمَ وَ تَنْقُادُ لَكُمْ بِهِمَا الْأُمَمُ، وَ يَدْخُلُونَ بِهِمَا الْجَنَّةَ وَ تَنْجُونَ بِهِمَا النَّارَ: شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ فَمَنْ يُجِيبْنِي إِلَى هَذَا الْأَمْرِ وَ يَوَازِرْنِي إِلَى الْقِيَامِ، يَكُنْ أَخِي وَ وَزِيرِي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي.

پس از این سخنان عمویش ابولهب گفت: پیش از آنکه مردم اطرافش را بگیرند جلویش را بگیرند؛ وگرنه از عهده‌اش بر نخواهید آمد. در این میان هریک چیزی می‌گفتند و حاضرین را اضطراب عجیبی فرا گرفته بود. جوانی نوریس برخاست و با شهامت و شجاعتی که مورد اعجاب و بهت حاضرین شد، دست خود را دراز

نموده و به پیامبر اکرم ﷺ عرض کرد: دستت را بده تا با تو بیعت کنم، من می‌دانم که تو پیغمبر خدایی، من به تو ایمان آورده و از امت تو هستم. رسول خدا ﷺ دستش را روی دست این پسر گذاشت و از او بیعت گرفت. حضار سخت در شگفت شدند. بار دیگر رسول اکرم ﷺ کلام خود را تکرار کرد و از آنها بیعت خواست و فرمود: هر کدام از شما اول با من بیعت کند، وصی من خواهد بود. حضار به هم نگاه کرده و بر بعضی خشم چیره شده، دوباره همان پسر برخاست و دست پیش آورد؛ و مجدداً بیعت کرد. خویشاوندان آن حضرت زهرخندی زدند؛ و او را به سخریه گرفتند. اما رعب و وحشتی فراوان آنان را فراگرفته بود، به طوری که قلبشان به طپش افتاده و پشتشان می‌لرزید. برق از چشم همه گرفته، و آنها دچار بهت و حیرت عجیبی شدند.

گویا در آن هیكل به ظاهر کوچک یک عالم قدرت و درایت نهفته بود. مثل اینکه به آنها الهام شده که در آینده نزدیکی به دست همین پسر، خدایان آنها سرنگون و سرهای متکبران به خاک مذلت افکنده خواهد شد گویا مشاهده می‌کردند در اثر بیعت او کار پیامبر ﷺ بالا گرفته و مشرکین را کفایت خواهد نمود. این جوان وجود مقدس علی علیه السلام، فرزند برومند ابوطالب، است که عرض می‌کرد: **أَنَا أَنْصُرُكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ. وَ حَضْرَتِ فَرَمُود: إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيَّي وَ خَلِيفَتِي لَكُمْ.** این برادر من و وصی من و خلیفه و جانشین من است بر شما.

همه پیامبران و اولیای الهی، ولایت اهل بیت را پذیرفته‌اند، در عالم آخذ میثاق وقتی گفته می‌شود هر موجود حقیقی ولایت خاندان عصمت و طهارت را پذیرفته است، بدان معنی است که توحید ناب را قبول کرده، زیرا اهل بیت علیهم السلام مظاهر اسمای حسنی الهی هستند، و اعتقاد به آنان از اعتقاد به اسماً حسنی الهی جدا نیست.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«كَانَ مِمَّا نَجَى اللَّهُ مُوسَى عليه السلام: أَنِّي لَا أَقْبِلُ الصَّلَاةَ إِلَّا مِمَّنْ تَوَاضَعَ

لِعَظْمَتِي وَ أَلْزَمَ قَلْبَهُ خَوْفِي. وَ قَطَعَ نَهَارَهُ بِذِكْرِي. وَ لَمْ يَبْتَ مُصْرّاً عَلَيَّ
 خَطِيئَةً وَ عَرَفَ حَقَّ أَوْلِيَائِي وَ أَحِبَّائِي، فَقَالَ مُوسَى عليه السلام: يَا رَبِّ، تَسْعَى
 بِذَلِكَ مَنْ؟ قَالَ: مَنْ، مِنْ أَجَلِهِ خَلَقْتُ آدَمَ وَ حَوَا وَ مَنْ مِنْ أَجَلِهِ خَلَقْتُ
 الْجَنَّةَ وَ النَّارَ؟ فَقَالَ: وَ مَنْ هُوَ يَا رَبِّ؟ فَقَالَ: مُحَمَّدٌ، أَحْمَدُ شَقَقْتُ اسْمَهُ مِنْ
 إِسْمِي، لِأَنِّي أَنَا الْمَحْمُودُ وَ هُوَ مُحَمَّدٌ. فَقَالَ مُوسَى عليه السلام: يَا رَبِّ اجْعَلْنِي مِنْ
 أُمَّتِهِ فَقَالَ لَهُ: يَا مُوسَى، أَنْتَ مِنْ أُمَّتِهِ إِذَا عَرَفْتَ مَنَزَلَتَهُ وَ مَنَزَلَةَ أَهْلِ بَيْتِهِ.
 لِأَنَّ مَثَلَهُ وَ مَثَلِ أَهْلِيَّتِهِ فِيمَنْ خَلَقْتُ، كَمَثَلِ اللَّهِ لِفِرْدَوْسٍ فِي الْجَنَّةِ لَا
 يَنْتَشِرُ وَ رِقِّهَا، وَ لَا يَتَغَيَّرُ طَعْمُهَا. فَمَنْ عَرَفَهُمْ وَ عَرَفَ جَهَنَّمَ جَعَلْتُ لَهُ عِنْدَ
 الْجَهْلِ عِلْمًا وَ عِنْدَ الظُّلْمَةِ نُورًا، أُجِيبُهُ قَبْلَ أَنْ يَدْعُونِي، وَ أُعْطِيهِ قَبْلَ أَنْ
 يَسْأَلَنِي.^۱

از مطالبی که خدای تعالی به موسی کلیم فرمود این بود: به درستی که من نماز
 کسی را نمی‌پذیرم، جز آنکه در پیشگاه با عظمت من تواضع کند، قلبش ملازم
 خوف من باشد، روزش با یاد من پایان پذیرد، و شب را با اسرار بر گناه بسر
 نیارود؛ و حق من و دوستان مرا بشناسد. حضرت موسی عليه السلام گفت: آفریدگارا،
 مقصود چه کسانی هستند؟ خطاب شد: آنکه به خاطر او آدم و حوا و بهشت و
 دوزخ را خلق کردم. پرسید خدای من او کیست؟ فرمود: محمد عليه السلام، احمد عليه السلام.
 اسم او را از اسم مشتق کردم، زیرا من محمودم و او محمد عليه السلام. موسی عليه السلام
 گفت: خدایا، مرا از امتش قرار ده. به موسی عليه السلام فرمود: تو از امت او هستی اگر
 منزلت و جایگاه او و اهل بیت او را بدانی. زیرا مثل او و اهل بیت او در بین
 آفریده‌هایم، مثل فردوس است در بهشت که برگ‌هایش خشک نمی‌شود و طعم و
 مزه آن تغییر نمی‌کند. آن که به مقام عرفان و درک مقام آنها نائل آمد،
 نادانی‌هایش به دانائی و تاریکی‌هایش به روشنائی تبدیل می‌شود. او را قبل از
 خواستش اجابت و قبل از سؤال کردنش اعطا می‌کنم.»

فصل سوم

ستایش خداوند برای ولایت علی علیه السلام

علیؑ جانشین پیامبر ﷺ

فَلَمَّا انْقَضَتْ أَيَّامُهُ أَقَامَ وَلِيُّهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَيْهِمَا وَ
إِلَهُمَا هَادِيًا.

و هنگامی که دوران عمر او پایان یافت، وصی و جانشین خود علی بن ابیطالب
- که رحمت تو بر آنها و خاندانشان باد - را برای هدایت امت قرار داد.

این بخش از دعا راجع به قضیه مشهور غدیر خم است، به اتفاق تمامی
محدثین و مورخین در سال دهم هجرت جبرئیل بر رسول اکرم ﷺ نازل شده و
به او خبر داد که تمام فرامین را رسانده‌ای جز دو فریضه بزرگ را: یکی حج و
دیگری ابلاغ ولایت، که می‌بایست با ابلاغ این دو فریضه، دین کامل گردد.
داستان غدیر خم به قدری مشهور و متواتر است که مجالی برای تردید در آن
باقی نمی‌ماند.

مرحوم علامه مجلسی به اسناد خود از امام باقرؑ نقل می‌کند که امین و وحی
پروردگار بر وجود نازنین رسول خدا ﷺ نازل شده و اظهار داشت: خداوند
بزرگ تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید که هیچ پیغمبری را قبل از اکمال دین و
تعیین حجت، قبض روح نکرده‌ایم؛ و برای تو دو فریضه دیگر باقی مانده که باید
ابلاغ نمایی و آن عبارت از حج و ولایت است. باید عملاً حج را به مردم
بیاموزی. اینک آماده باش. حضرت خبر داد که مردم مستطیع و توانا را خبر
کنند تا اینکه برای آخرین بار با پیغمبر اکرم ﷺ حج بگذارند.

روز بیست و پنجم ذیقعدة سال دهم هجرت از طرف رسول خدا ﷺ
اعلامیه‌ای به این مضمون صادر گردید: رسول خدا ﷺ عازم حج است،
هر کس که میل دارد، اعم از شهری و بدوی خود را به این قافله برساند. آن‌گاه

حضرت غسل کرد و بدن خود را پاکیزه و معطر نمود؛ و نماز ظهر گزارد و از راه ذوالحلیفه با تمام زنان خود حرکت کرد. اول کسی که از شهر خارج شد، خود رسول اکرم ﷺ بود، و مردم دسته دسته، قافله قافله به آن حضرت می پیوستند تا به مسجد شجره رسید؛ و در آنجا احرام بستند. و حدود دوازده هزار نفر به آن حضرت محلق شدند. رسول خدا ﷺ دو حوله پوشید؛ و یکی را به کمر و دیگری را بدوش انداخت. همه مسلمانان تبعیت کردند. بعد از آن حضرت تلبیه خواند دعایی که باید بعد از بستن احرام خواند. در اینجا بود که همه مسلمانان با وحدت کلمه دور هم جمع شده و هدف مقدس رسول الله ﷺ را عملی ساختند. شاید بتوان گفت اولین باری بود که مردم جزیره العرب تحت فرمان یک پیشوا و رهبری بزرگ در آمده بودند.

صدای لیبیک در آسمان عربستان طنین انداخته بود، وحدت عقیده و اخلاص غیر قابل وصفی بر آنها حکومت می نمود. تمامی نمایندگان آن حضرت یکی پس از دیگری به کاروان ملحق می شدند. روز چهارم ذیحجه بود که بیش از صد هزار نفر مسلمان وارد مکه شدند.

آری، خاتم الانبیاء ﷺ، با کمال شوکت و عزت برای بار دیگر به شهر مکه وارد شده است. این همان کسی است که چند سال قبل مورد تمسخر و اذیت قریش و اهالی مکه قرار می گرفت، به طوری که مجبور شد مخفیانه به طرف مدینه حرکت کند، و اکنون به خواست خداوند با این وضع با آن مردم روبه رو می شود.

حضرت وارد مسجد الحرام شد هفت شوط طواف نمود و استلام حجر کرد و در مقام حضرت ابراهیم نماز گذارد؛ و بین صفا و مروه سعی نمود؛ و سپس از احرام خارج شد، تا روز هشتم که در مکه بود اعمال و مناسک حج را به مردم می آموخت. روز هشتم امر فرمود مسلمانان غسل کنند؛ و نماز بخوانند و در رکاب حضرتش به منی حرکت نمایند. معلوم است شب را در منی به سر برده و فردای آن شب به سرزمین عرفات وارد شدند؛ و در این مراحل به تعلیم آداب و مناسک مشغول بودند. پس از مغرب به سمت مشعرالحرام حرکت کرد و صبح آن

به منی وارد شدند، و در آنجا رمی و قربانی را انجام دادند.
امام باقر علیه السلام، فرمود:

که یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله به تعداد یاران حضرت موسی صلی الله علیه و آله هفتاد هزار نفر بودند؛ و همان طور که حضرت کلیم جانشین معرفی نمود، رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم علی بن ابیطالب علیه السلام را به جانشینی نصب فرمود. چون به موقف رسید جبرئیل نازل و جریان نصب جانشین و فلسفه آن را به عرض رساند و گفت که من از جانب خداوند مأمور ابلاغ این مطلب به شما هستم، زیرا اجل شما به سر آمده و مرگت نزدیک شده، باید وصایای خود را کرده و جانشین و خلیفه خود را معین نمایی و حجت بزرگ خدا که علی بن ابیطالب علیه السلام است را در میان مردم به عنوان جانشین معرفی نمایی.^۱

به جبرئیل فرمود: چون علی علیه السلام داماد من است، و از دوران جاهلیت چیزی نگذشته، بیم دارم مرا تکذیب کنند؛ و این موضوع را نپذیرند، بنابراین، در انتظار فرصت بهتری هستم تا این وظیفه بزرگ را به طور کامل به مردم ابلاغ نمایم، از شهر مکه بیرون رفتند؛ و کاروان حجاج به غدیر خم رسید. در این مکان برای بار دیگر جبرئیل نازل شده و گفت که خطاب خداوند متعال به شما در انجام موضوع وصایت این است:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾؛^۲

ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن؛ و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد. آری، خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

در همان هنگام دستور داد که ندای صلوة جامعه سر دهند، آنها که رفته‌اند برگردند و آنان که عقب مانده‌اند، برسند. در این هنگام سلمان جلو آمد و عرض

۱. این امر در مسجد خیف به حضرت ابلاغ شد.

۲. سوره مائده، آیه ۶۷.

کرد: یا رسول الله، به چه منظور در این مکان توقف کرده‌اید؟ فرمود جبرئیل بر من نازل شده و از طرف خدا امر شده که فوراً فریضه مهمی را ابلاغ نمایم. دستور داد منبری ترتیب دادند، بالای منبر رفت، درحالی که هوا بسیار گرم بود، مسلمانان عباها را به پای خود می‌بستند؛ و روی تخته سنگ‌های دامنه کوه می‌نشستند. ابن جوزی جمعیت را در این موقع یکصد و بیست هزار نفر گزارش کرده است. تمامی مردم با کمال توجه گوش فرا داده تا ببینند چه اتفاق مهمی پیش آمده، و چه فریضه خطیری بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده که آن حضرت در این شرایط و موقعیت مأمور ابلاغ آن گردیده است.

در هر حال پیامبر عظیم الشان بعد از ستایش ذات اقدس باری تعالی دست حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام را گرفته و بلند نمود، به طوری که همه مردم می‌دیدند، خطبه مفصل و جامعی ایراد فرمودند و بعد از تلاوت آیه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ» فرمود: «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بَانْفُسِكُمْ؟ قَالُوا بَلَىٰ. ثُمَّ قَالَ:

«مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَ آلٍ مِنْ وَالَاهُ وَ عَادٍ مِنْ عَادَاهُ وَ اخْذَلْ مَنْ خَذَلَهُ...».

فرمود جبرئیل بر من نازل شده و از طرف حضرت باری تعالی پیامی آورده که پسر عمم علی بن ابیطالب علیه السلام را به جانشینی خود نصب نمایم، غایة المرام هشتاد و نه حدیث به همین مناسبت از طریق عامه نقل نموده است. در این کتاب از مسند احمد بن حنبل از زید بن ثابت می‌گوید: در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، در غدیر خم فرود آمدیم، ندا داده شد: الصلوة جامعة، برای آن حضرت زیر درختی را جاروب کردند، نماز ظهر را بجای آورد، آن گاه دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: آیا نمی‌دانید من سزاوارترم به مؤمنین از خود ایشان؟ جواب دادند: بلی، چنین است. در این موقع دست علی علیه السلام را بلند کرد و فرمود: همین اولویتی که من به شما دارم، پسر عمم علی علیه السلام همین سمت را نسبت به شما دارد. سپس گفت خدایا، دوست بدار دوست علی علیه السلام را و دشمن بدار دشمن علی علیه السلام را

بعد از خاتمه فرمایشات رسول خدا: عمر بن الخطاب جلو آمد؛ به امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت: گوارا باد تو را ای پسر ایطالب، اکنون ولی و صاحب اختیار هر مرد مؤمن و زن مؤمنه شده‌ای.

سپس آن حضرت دستور داد چادری برپا کردند، و مسلمانان نزد علی علیه السلام رفته؛ و با او بیعت نمایند؛ و با این عنوان بر او سلام کنند: السلام عليك يا امير المؤمنين. در این موقع به آن حضرت دست داده و چنین گفت:

«بَخُّ بَخُّ لَكَ يَا عَلِيُّ، أَصْجَبْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ؛ مبارک

باد بر تو ای علی، مولای من و هر مرد و زن مؤمن شدی.»

حسان بن ثابت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله اجازه گرفت؛ و این اشعار را ایراد کرد:

يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ	يَسْحَمٌ وَ أَسْمَعُ بِالنَّبِيِّ مُنَادِيًا
وَ قَالَ فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَ لِيَكُمْ	فَقَالُوا وَ لَمْ يَبْدُوا هُنَاكَ التَّعَادِيَا
إِلَهُكَ مَوْلَانَا وَ أَنْتَ وَ لَسِينَا	وَ لَنْ تَجِدَنَّ مِنَّا لَكَ الْيَوْمَ غَاصِيَا
فَخَصَّ بِهَاذُونَ الْبَرِيَّةِ كُلَّهَا	عَلِيًّا وَ سَمَاءَ الْوَزِيرِ الْمُوَاحِيَا
فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاةً فَهَذَا وَلِيَّةُ	فَكُونُوا لَهُ إِتْبَاعَ صِدْقِ مُوَالِيَا
هُنَاكَ دَعَا اللَّهُمَّ آلَ وَلِيَّةُ	وَ كُنْ لِلذِّي غَادِي عَالِيَا مُغَادِيَا

معانی اشعار حسان بن ثابت همان فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله است که هر کس من ولایت بر او دارم علی هم ولایت بر او دارد.

در این هنگام رسول اکرم صلی الله علیه و آله حسان را تحسین کرد و فرمود: تا زمانی که با زبان ما را یاری، مؤید به روح اقدس باشی.

عمرو بن عاص نیز در این باره قصیده‌ای سروده که بخشی از آن به قرار زیر است:

بِآلِ مُحَمَّدٍ <small>صلی الله علیه و آله</small> عُرِفَ الصَّوَابُ	وَ فِي أَسْيَاتِهِمْ نَزَلَ الْكِتَابُ
وَ هُمْ حُجَجُ آلِهِ عَلَى الْبَرَايَا	بِهِمْ وَ بِجَدِّهِمْ لَا يُشْتَرَابُ
وَ لَا سَيِّمًا أَبُو حَسَنِ عَلِيٌّ	لَهُ فِي الْحَرْبِ مَرْتَبَةٌ تُهَابُ

طَعَامٌ سُيُوفُهُ مُهَجُّ الْاِغَادِي
 وَ ضَرْبَتُهُ كَبِيْعَتِهِ بِخَمِّ
 عَلِيٍّ الدَّرِّ وَ الذَّهَبِ الْمُصَفَّى
 هُوَ الْبِكَاءُ فِي الْمِحْرَابِ لَيْلًا
 هُوَ الْبِنَاءُ الْعَظِيْمُ وَ فُلْكَ نُوحٍ
 وَ فَيْضُ دَمِ الرِّقَابِ لَهُ شَرَابٌ
 مَعَاقِدُهَا مِنْ الْقَوْمِ الرِّقَابِ
 وَ بَاقِي النَّاسِ كُلُّهُمْ تُرَابٌ
 هُوَ الضَّحَاكُ اِذَا اشْتَدَّ الضَّرَابُ
 وَ بَابُ اللَّهِ وَ انْقَطَعَ الْخِطَابُ.

به واسطه اهل بیت پیامبر راه درست تشخیص داده شد؛ و در خانه های آنها قرآن نازل شده است. اینان حجت های خدایند بر مردم. با تمسک به اینها و جدشان تزلزلی پدید نمی آید. مخصوصاً ابوالحسن علی علیه السلام که مرتبه خاصی در جنگ دارد. غذای شمشیر علی گردن گردن کشان و نوشیدنی شمشیرش خون آنها است. ضربت او چون بیعت در غدیر بر گردن همه است. علی علیه السلام در و طلای ناب است و بقیه مردم در مقایسه با علی چون خاک هستند. علی شبها در محراب سخت گریان و در روز چون شیر ژیان حمله ور است. علی خبر بزرگ (نباء عظیم) و کشتی نوح، و باب الله است.

کمیت نیز اشعاری در این باره سروده که چند بیت آن به این قرار است:

وَ يَوْمَ الدَّوْحِ دَوْحُ غَدِيرِ خَمٍ
 وَ لَكِنَّ الرِّجَالَ تَبَايَعُوهَا
 اِنْسَانٌ لَهُ الْوَلَايَةُ لَسُوَاطِيْعًا
 فَلَمْ اَرْمِثْلِهَا خَطْرًا «مَنْيَعًا»

مرحوم مجلسی به نقل از یکی از دوستانش می گوید: شبی اشعار کمیت را می خواندم و در آن اندیشه بودم تا خوابم برد، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، را خواب دیدم. اشعار را در خدمتش می خواندم؛ تا به این بیت رسیدم:

وَ لَكِنَّ الرِّجَالَ تَبَايَعُوهَا
 فَ لَمْ اَرْمِثْلِهَا خَطْرًا «مَنْيَعًا»
 حضرت این شعر را سرودند:

فَلَمْ اَرْ مِثْلَ ذَاكَ الْيَوْمِ يَوْمًا
 وَ لَمْ اَمِثْلَهُ حَقًّا اَضِيْعًا^۱

از این آیه کریمه دو نتیجه به دست می آید: ۱. اهتمام خدای متعال به آنچه که

۱. روزی به بزرگی آن روز ندیده بودم و ندیدم حقی را چون آن حق که ضایع شده باشد.

بر پیغمبر خود در این مورد نازل فرموده، بیشتر و شدیدتر از اهتمامی است که نسبت به سایر احکام داشته است. زیرا رسالت آن حضرت را در صورت عدم تبلیغ این امر راساً نفی فرموده است. ۲. تبلیغ این موضوع به مردم بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گران بوده، زیرا از عدم قبول آنان و آزارشان می ترسیده است. از این نظر خدای تعالی آن حضرت را در ترک تبلیغ تهدید فرموده و نسبت به شرور و آزار مردم، وعده حمایت داده است.

از این همه اهتمام و تأکید پروردگار عالم می فهمیم که مطلب جز امر خلافت و ولایت چیز دیگر نبوده، زیرا سابقه نداشته که آن حضرت در مقابل تبلیغ احکام این قدر وحشت داشته باشد. خوف او بیشتر نسبت به افرادی بوده که لساناً اظهار اسلام کرده و قلباً ایمان نیاورده بودند. از تاریخ و سیره مسلمین نیز به دست می آید، که موضوع وصایت و جانشینی مولا امیر المؤمنین، علی علیه السلام، بوده است.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم مقام شامخ ولایت را معرفی کرد، این خبر خیلی زود در شهرها و اطراف شایع شد. وقتی حارث بن نعمان از جریان اطلاع پیدا کرد خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد، درحالی که بر ناقه خود سوار بود. از ناقه پایین آمد او را خوابانید. حضرت در میان جمعی از اصحاب نشسته بود. گفت ای محمد صلی الله علیه و آله، ما را از جانب خدا امر کردی تا گواهی دهیم که جز او خدایی نیست؛ و تو رسول او هستی. و ما هم پذیرفتیم. ما را به انجام نمازهای پنجگانه شبانه روز امر کردی، قبول کردیم. امر به دادن زکوه نمودی، انجام دادیم. فرمان روزه ماه رمضان دادی، اطاعت کردیم. اعمال حج را پذیرفتیم. به همه آنها راضی نشدی تا اینکه بازوان پسر عمت را گرفته و بلند نموده و او را بر ما فضیلت داده و گفتی: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ. این مطلب را از پیش خود گفته‌ای، یا از جانب خداوند مأمور به ابلاغش بوده‌ای؟ حضرت فرمود: قسم به خدایی که جز او خدایی نیست، این عمل را طبق امر و

فرمان ذات مقدسش انجام داده‌ام. در این هنگام حارث بن نعمان بلند شد، به طرف ناقه به راه افتاد که سوار شود؛ سر به سوی آسمان بلند نمود و گفت: «اللهم ان كان ما قال محمد حقاً فامطر علينا حجارة من السماء، تكون نِقْمه في اولنا و آية في آخرنا. و ان كان ما قال محمد كذباً فأنزل به نِقْمَتك؛ خدایا، اگر آنچه محمد ﷺ می‌گوید حق است، بر ما از آسمان سنگ باریده؛ و عذاب نازل کن...».

هنوز به ناقه خود نرسیده بود که سنگی به او اصابت کرد؛ و به هلاکت رسید. مفسرین شأن نزول آیات زیر را این قضیه ذکر کرده‌اند: ^۱ سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَفْعٌ ^۲

و بعد از آنکه رسول اکرم ﷺ مولا امیر المؤمنین علیه السلام را به خلافت و وصایت معرفی کرد، این آیه نازل شد: ﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾. ^۳ امروز دین را تکمیل کردم و نعمت خود را درباره شما به اتمام رساندم و اسلام را به عنوان دین برای شما انتخاب نمودم. ^۴ برخی گفته‌اند: آیه: ﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...﴾. در وسط آیاتی قرار گرفته که متضمن مطلب دیگری هستند. به نحوی که مناسبتی با هم ندارند؛ چگونه ممکن است وسط آیات موضوعی بیان گردد که رابطه‌ای با صدر و ذیل نداشته باشد؛ و این امر باعث می‌شود که ما نسبت به نزول این آیه در قضیه غدیر خم تردید نماییم.

خوشبختانه نزول این آیه در روز غدیر خم مورد تصدیق متبحرین علمای اهل سنت در فن حدیث و تاریخ است. از باب نمونه خطیب بغدادی، ابوالحسن مغازلی، خطیب خوارزمی، طبری و ابن کثیر شامی که از بزرگان رشته تاریخ و

۱. ر.ک: سید شرف‌الدین، تأویل الآیات، ص ۶۹۷.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۹.

۳. سوره مائده، آیه ۳.

۴. ر.ک: سید شرف‌الدین، تأویل الآیات، ص ۱۵۱.

حدیث و از علمای تسنن هستند، اعتراف به این امر نموده‌اند. و با توجه به روایات عدیده‌ای که از طرق اهل بیت عصمت و طهارت وارد شده تردیدی در موضوع باقی نمی‌ماند.

نسبت به اشکال مذکور باید گفت که اما موضوع عدم ترتیب و نظم آیات اختصاص به اینجا ندارد؛ و در آیات دیگر هم به چشم می‌خورد. دانشمندان تفسیر این ایراد را به این نحوه حل نموده‌اند که قرآن مانند تالیفات بشری نیست که موضوعی را عنوان نموده و از اول تا آخر همان را در ضمن مقدمه و فصول و خاتمه‌ای دنبال نماید. بلکه قرآن کتاب سعادت و هدایت بشر و مجموعه‌ای است از آیات که به مقتضای عصر و احتیاجات بشر و طبق حوادث و پیش آمده‌های مختلف به طور تدریج نازل شده است. به همان اندازه که جامعه‌ای در زندگی دارای شئون مختلف و نیازمندی‌های متفاوت بوده، به همان قسم آیات نازل با هم اختلاف دارند. زیرا قرآن از جانب خدا نازل شده که در تمامی شئون و جهات و قسمت‌های مختلف مادی و معنوی دست بشر را گرفته و او را به سر منزل کمال و سعادت می‌رساند. گاه می‌شود که هیچ‌یک از آیات سوره‌ای با هم ارتباط ندارند؛ و زمانی هم مرتبط به چشم می‌خورند.

کسی که با دقت به وضع فعلی ترتیب سور بنگرد، این موضوع را به وضوح در می‌یابد.

چه بسا سوره‌هایی که در مدینه نازل شده و باید علی القاعده جایش بعد از سوره‌های مکی باشد؛ ولی در اوایل قرآن دیده می‌شوند و برعکس حتی سوره‌ای را می‌بینیم که بعضی از آیات آن در مکه و بعضی در مدینه نازل گردیده است. و چه بسا میان نزول دو آیه از یک سوره سال‌ها فاصله افتاده است. توجه به شأن نزول آیات، مطلب را کاملاً روشن می‌نماید. بنابراین، لازم نیست، بین صدر و ذیل آیات ربط و تناسبی باشد، اگرچه بعضی از مفسرین کوشش کرده‌اند تا تناسبی بین آیات برقرار سازند، ولی زحمت آنها چندان به جایی نرسیده است.

بنابراین، در پاسخ اشکال مذکور می‌توان گفت:

۱. چنانچه این قسمت از آیه را به کلی از این آیه برداریم، لطمه‌ای به قبل و

بعد نمی‌زند.

۲. مضمون همین آیه به استثنای قسمت مورد بحث در بعضی سور دیگر قرآن

مانند سوره بقره و انعام دیده می‌شود.

﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۱

[خداوند] تنها مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که [هنگام سر بریدن] نام

غیر خدا بر آن برده شده، بر شما حرام گردانیده است. [ولی] کسی که [برای حفظ

جان خود به خوردن آنها] ناچار شود، در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد بر او

گناهی نیست، زیرا خدا آمرزنده و مهربان است.

۳. احادیثی که شأن نزول آیات را بیان می‌کنند، موضوع مورد بحث را

جداگانه بیان کرده‌اند مانند آیه: ﴿الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ

وَاحْشَوْنِ...﴾^۲ که در روز غدیر یا عرفه نازل شده و خود دلیل زنده‌ای است،

قضیه غدیر خم.

۴. دقت و تدبر در مضمون آیه بیش از هر دلیل ما را به این نکته راهنمایی

می‌نماید که مضمون آیه فقط بر امارت و جانشینی علی بن ابیطالب علیه السلام، تطبیق

می‌نماید. گواه بر این مطلب آن است که قسمت دوم آیه متضمن دو مطلب است:

۱. در روز معین کفار از پیروزی بر مسلمانان مأیوس شدند ﴿الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ

كَفَرُوا﴾ و دین خدا هم در روز معینی تکمیل گردید ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾.

آن روز کدام است که این دو حادثه بزرگ در آن وقوع پیدا کرده است؟ آیا مراد

روز بعثت است؟ در آن روز نه دینی اعلام شده و نه یاسی برای کفار حاصل

۱. سوره بقره، آیه ۱۷۳.

۲. سوره مائده، آیه ۳.

گردیده است. یا مراد روز فتح مکه بوده است؟ آن هم که در سال هشتم از هجرت صورت گرفته است؛ و امکان ندارد که مراد آن باشد. زیرا در آن روز بسیاری از پیمان‌های منعقد شده بین مسلمانان و کفار باقی بوده و کفار مجاز بودند، چون دوره جاهلیت حج را انجام دهند. پس در آن روز هم نه یأسی برای کفار تحقق پیدا کرده و نه دین خدا تکمیل شده بود، زیرا بعد از آن هم احکامی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است.

اغلب مفسرین عامه این دو موضوع را بر روز عرفه از حجة الوداع تطبیق کرده، و در همین زمینه روایاتی نقل کرده‌اند. ولی مسلم است که روز یأس کفار روز منصوب شدن مولا امیر المؤمنین علی علیه السلام، به خلافت است. تکمیل دین به این نیست که احکام حج بیان گردد؛ تا گفته شود مراد حلال و حرامی است که در این سوره بیان شده است. حال آنکه طبق گفته اهل تسنن، بسیاری از احکام مانند ارث بردن کلالة و احکام ربا، پس از روز عرفه به مردم ابلاغ شده است. بنابراین، یأس کفار نومیثی مخصوصی است توأم با تکمیل دین. و مصداق هر دو، تنها نصب امیر المؤمنین علی علیه السلام به وصایت و خلافت بود. زیرا، از بسیاری آیات استفاده می‌شود که کفار چشم طمع به دین مسلمانان دوخته و آرزوی آنان این بود که مسلمانان را از آیین آسمانی خود باز داشته و به دین نیاکانشان عودت دهند؛ و برای رسیدن به این منظور اقداماتی هم به عمل آوردند.

﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ...﴾^۱؛ بسیاری از اهل کتاب - پس از اینکه حق بر ایشان آشکار شد - از روی حسدی که در وجودشان بود، آرزو می‌کردند که شما را، بعد از ایمانتان کافر گردانند.

ولی مشرکین مکه روز به روز ضعیف‌تر شده و دائرة امیدشان تنگ‌تر می‌شد.

آخرین دلخوشی آنها این بود که آورنده این دین ابر بوده و اولاد ذکوری ندارد؛ و پس از اوضاع به حالت اولیه خواهد برگشت. ولی غافل از اینکه تقدیر خداوند فوق تدبیر و آرزوی آنان است.

ابو سعید خدری می گوید:

در روز غدیر خم وقتی رسول خدا ﷺ مردم را به بیعت حضرت امیرالمؤمنین ﷺ امر فرمود، قبل از آنکه آنها متفرق شوند، این آیه نازل شد. در همین موقع حضرت فرمود: «الله اکبر» بر اکمال دین و اتمام نعمت و رضایت پروردگار به رسالت و پیغمبری من و ولایت برای علی بن ابیطالب ﷺ بعد از من.

امام باقر ﷺ فرمود:

«الْفَرِيضَةُ تُنَزَّلُ بَعْدَ فَرِيضَةِ أُخْرَى وَ كَانَتْ الْوَلَايَةُ آخِرَ الْفَرَايِضِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ؛ واجب و فریضه‌ای بعد از فریضه دیگر نازل می‌شد و ولایت آخرین فرایض است»؛ چنان که فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ».

عیاشی در تفسیر خود از زراره از امام باقر ﷺ نقل کرده که فرمود: آخرین فریضه‌ای که خداوند متعال نازل کرد ولایت بود؛ و پس از آن هیچ فریضه‌ای نازل نشد تا رسول خدا ﷺ وفات کرد.

ثقة الاسلام کلینی در کافی از عبدالعزیز بن مسلم روایت کرده که گفت: در مرو با حضرت علی بن موسی الرضا ﷺ بودیم، در اوان ورود آن جناب بدان محل، روز جمعه‌ای در مسجد عده‌ای معینی جمع شدیم؛ و درباره امامت و اختلاف مردم در مورد آن گفت و گو می‌کردیم. من حضور حضرت شرفیات شده و جریان را به عرضش رساندم. حضرت تبسم فرمود و چنین گفت: ای عبدالعزیز، مردم جاهل شدند و از دین خود فریب خوردند، خدای تعالی پیغمبر خود را قبض روح نکرد، مگر اینکه دین خود را کامل گردانید؛ و بر او قرآن را نازل کرد که بیان هر چیزی در آن است. و آشکار کرد حلال و حرام و حدود و

احکام را و تمام آنچه که مردم محتاج به آن هستند. و فرمود: «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ؛ از بیان حکم هیچ چیزی در این قرآن فرو گذار نکردیم». و در حجة الوداع که سال آخر عمر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، آیه شریفه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» را نازل فرمود، و امر امامت از تمامیت دین است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت، مگر آنکه تعالیم دین را بیان کرد؛ و راه را برای مردم روشن فرمود؛ و آنها را به راه حق و عدالت وادار کرد؛ و علی علیه السلام را برای آنها نشانه قرار داد؛ و به امامت منصوب ساخت. فرو نگذاشت چیزی را که مورد احتیاج امت باشد. پس هر کس گمان کند که خدای عزوجل دین خود را کامل نکرده، قرآن را رد کرده؛ و کسی که قرآن را رد کند، کافر است.

آیا می دانید فضل امامت و جایگاه آن نسبت به امت چیست، تا اختیار مردم در آن جایز باشد؟ قدر امامت بلندتر و شأنش عظیم تر و مکانش رفیع تر و رسیدن به حقیقت آن دورتر از آن است که مردم با عقول خود به آن برسند، و رأی و اندیشه های ایشان به آن نائل شود، یا به اختیار خود بتوانند امامی نصب نمایند.

امامت چیزی است که خدا ابراهیم خلیل را پس از نبوت، که اولین مرتبه است، و مقام دوستی که در مرحله دوم است، در سومین مرتبه به آن مخصوص گردانید؛ و او را به این فضیلت مفتخر ساخت، و چنین فرمود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا». در حالی که از این نعمت و فضیلت خوشحال بود، گفت: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي»، بعضی از ذریه مرا از این کرامت و فضیلت بهره مند گردان. خدای تعالی فرمود: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»؛ امامت که عهد من است به ستم کاران نمی رسد. این آیه امامت و زعامت هر ستم کاری را تا روز قیامت ممنوع می کند. سپس خداوند بزرگ با قرار دادن امامت در ذریه پاک و مطهر او ابراهیم خلیل را گرامی داشت. و فرمود:

«وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ»^۱ «وَجَعَلْنَاهُمْ

۱. سوره انبیاء، آیه ۷۲.

أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ
الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَبِيدِينَ^۱؛

و اسحاق و یعقوب را [به عنوان نعمتی] افزون به او بخشودیم و همه را از
شایستگان قرار دادیم. و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت
می‌کردند، و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز و دادن زکات را
وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند.

پس همیشه امامت در ذریه ابراهیم علیه السلام بود، تا اینکه خداوند متعال آن را به
پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله داد، و فرمود:

«إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ اللَّهُ
وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ^۲؛

در حقیقت، نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم، همان کسانی هستند که او را پیروی
کرده‌اند، و [نیز] این پیامبر و کسانی که [به آیین او] ایمان آورده‌اند؛ و خدا سرور
مؤمنان است.

امامت را مخصوص محمد صلی الله علیه و آله گردانید و آن وجود مقدس به امر خدا
علی علیه السلام، را به این منصب منصوب و این امر را به عهده او وا گذاشت.

بنابراین، جایگاه امامت در ذریه مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام قرار گرفت.
آنان که خداوند علم و ایمان را به ایشان داده و فرمود: «وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ
وَ الْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ...^۳؛

و[لی] کسانی که دانش و ایمان یافته‌اند، می‌گویند: قطعاً شما [به موجب آنچه] در کتاب
خدا [است] تا روز رستاخیز مانده‌اید، و این، روز رستاخیز است ولی شما خودتان نمی‌دانستید.

۱. همان، آیه ۷۳.

۲. سوره آل عمران، آیه ۶۸.

۳. سوره روم، آیه ۵۶.

محمد ﷺ منذر و علی علیہ السلام هادی

إِذْ كَانَ هُوَ الْمُنذِرُ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ. فَقَالَ وَ الْمَلَأُ أَمَامَهُ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ
فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ.

زیرا او منذر و هادی همهٔ مردم بود. و در حالی که همه در مقابل او بودند، فرمود: هر کس من مولا و آقای او هستم، پس علی مولا و آقای او است.

خداوند می فرماید:

« وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ. »^۱

مشرکان لجوج می گویند: چرا معجزه و نشانه‌ای از پروردگارش بر او نازل نشده است؟ مسلم است که یکی از وظایف پیامبر ارائه معجزه به عنوان سند حقایق و ارتباط او با عالم وحی است. و مردم حق دارند که از مدعی نبوت مطالبهٔ اعجاز و سند نمایند، مگر اینکه نشانه‌های نبوت و پیامبری از طریق دیگری آشکار باشد.

مخالفان پیامبران، نه حسن نیتی داشتند و نه جویای حقیقت بودند، بلکه از روی لجاجت درخواست معجزه می کردند. به همین دلیل، پیامبران هرگز در برابر آن تسلیم نمی شدند؛ و در حقیقت این دسته از کافران لجوج فکر می کردند که پیغمبر اینجا نشسته، که هر کس پیشنهاد معجزه کرد، اقدام کند. ولی پیامبران با ذکر این حقیقت که معجزات به دست خدا است و به فرمان او انجام می گیرد؛ و ما

۱. سورهٔ رعد، آیهٔ ۷.

وظیفه تعلیم و تربیت مردم را داریم، دست رد بر سینه این گونه افراد می‌زدند. لذا، در این آیه می‌فرماید: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»؛ ای پیامبر، تو فقط بیم‌دهنده‌ای و برای هر قوم و ملتی هادی و رهنمایی است. منظور از «لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» چیست؟ عده‌ای از مفسرین گفته‌اند: که هر دو صفت «منذر» و «هادی» به پیامبر برمی‌گردد؛ و در واقع جمله چنین بوده است: «أَنْتَ مُنذِرٌ وَ هَادٍ لِكُلِّ قَوْمٍ» تو بیم‌دهنده و هدایت‌کننده برای هر جمعیتی هستی.

در پاسخ باید گفت: این تفسیر خلاف ظاهر است، زیرا که «واو» جمله «لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» را از «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ» جدا کرده است. بلی، چنانچه کلمه «هاد» قبل از «لکل قوم» بود، این معنی کاملاً قابل قبول بود، ولی چنین نیست. دیگر اینکه مقصود این بوده که دو قسم دعوت‌کننده به سوی حق را بیان کند. یکی منذر؛ و دیگری «هادی». انذار برای آن است که گمراهان از بیراهه، به راه آیند؛ و در راه راست جای گیرند. ولی «هادی» برای این است که مردم را پس از آمدن به راه، حرکت داده و به پیش برد. به اصطلاح «منذر» علت «مُحَدِّثه» و ایجاد‌کننده است، و «هادی» علت «مَبْقِیَه» و نگهدارنده است. آری، پیامبر مؤسس شریعت است؛ و امام حافظ شریعت.

روایات فراوانی از رسول عالی‌قدر اسلام ﷺ در کتب شیعه و اهل تسنن نقل شده که فرمود: من منذر و علی هادی است:

«فخر رازی» در ذیل همین آیه از ابن عباس نقل می‌کند:

«وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ يَدَهُ عَلَى صَدْرِهِ فَقَالَ: أَنَا مُنذِرٌ ثُمَّ أَوْمَأَ إِلَى مِنْكَبِ

عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ أَنْتَ الْهَادِي بِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ مِنْ بَعْدِي»^۱

پیامبر ﷺ دستش را بر سینه خود گذاشت و فرمود: من منذر. سپس به شانه

علی ﷺ اشاره کرد و فرمود: تویی هادی؛ و به وسیله تو بعد از من، هدایت

یافتگان هدایت می‌شوند.»

۱. فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۱۹، ص ۱۴.

امام باقر ﷺ، در تفسیر این آیه فرمود: که رسول الله ﷺ منذر است و برای هر زمانی از خانواده ما، هدایت کننده‌ای است تا خلق را به آنچه رسول اکرم ﷺ از جانب خداوند آورده است، هدایت کند. پس «هادی» بعد از رسول خدا ﷺ «علی ﷺ» است و بعد از آن حضرت جانشینان او یکی بعد از دیگری.

«عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ عَنْ مَوْلَانَا أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ. فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُنْذِرُ، وَ لِكُلِّ زَمَانٍ مِّنَّا هَادٍ يَهْدِيهِمْ إِلَى مَا جَاءَ بِهِ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ الْهُدَاةُ مِنْ بَعْدِهِ. عَلِيٌّ ﷺ ثُمَّ الْأَوْصِيَاءُ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ»^۱

و ابن عباس فرمود: «وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ يَدَهُ عَلَى صَدْرِهِ فَقَالَ أَنَا الْمُنْذِرُ وَ أَوْمًا إِلَى مِنْكَبِ عَلِيٍّ وَ قَالَ أَنْتَ الْهَادِي يَا عَلِيُّ بِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ بَعْدِي»^۲.

ابوهریره می‌گوید: شنیدم رسول خدا ﷺ فرمود: در حالی که دست روی سینه‌اش گذاشت، «انما انت منذر» و دستش را روی دست علی ﷺ نهاد و فرمود: «لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ».

کلمه «هاد» به اصطلاح نکره است. نکره بودن دلالت بر تعدد «هادی» می‌کند. یعنی در هر زمانی یک نفر هادی وجود دارد. یعنی علی و فرزندان معصومش یکی پس از دیگری هادی این امت خواهند بود.

در نتیجه، خداوند متعال بعد از رسول خدا ﷺ علی و فرزندان معصومش ﷺ را یکی پس از دیگری هدایت کننده قرار داده؛ و نجات و سعادت وقتی است که مردم پیروی از دستورات و مکتب پر ارج آنان نمایند. زیرا آنها کشتی نجات‌اند؛ و مردمی هستند که رسول خدا ﷺ آنها را قرین قرآن قرار داده است. چه نیکو

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۹۱.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۴۰۴.

سروده حسّان بن ثابت:

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ لِعِبَادِي وَ عَلِيٌّ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادِيٌّ
 «عَنْ أَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: قَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: أَنَا خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ، وَوَزِيرُهُ
 وَوَارِثُهُ وَوَصِيُّهُ. أَنَا صَفِيُّ رَسُولِ اللَّهِ وَصَاحِبُهُ. أَنَا بِنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ وَ
 زَوْجِ ابْنَتِهِ، وَ أَبُو وَلَدِهِ. أَنَا سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ. أَنَا الْحُجَّةُ الْعَظْمَى وَالْأَيَّةُ
 الْكُبْرَى وَالْمَثَلُ الْأَعْلَى وَبَابُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى. أَنَا الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَكَلِمَةُ
 التَّقْوَى، وَ أَمِينُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا»^۱

اصبغ بن نباته می گوید: علی علیه السلام فرمود: منم جانشین رسول خدا و وزیر و وارث
 او. منم برادر رسول خدا و وصی او. منم برگزیده شده رسول خدا و صاحب و
 رفیق او. منم پسر عمه رسول خدا، شوهر دختر و پدر اولاد او. منم سید اوصیا و
 حجت بزرگ خدا و نشانه بزرگ و مثل اعلی و باب نبی مصطفی. منم ریسمان
 محکم و کلمه تقوی و امین خداوند متعال بر اهل دنیا».

اللَّهُ وَ تَمَنَعَ فِي اللَّهِ؛^۱ از محکم‌ترین حلقه‌های ایمان، این است که دوستیت برای خدا، و دشمنیت برای خدا باشد. و بخشش و عدم بخشش تو برای خدا باشد.»

امام باقر علیه السلام، می‌فرماید:

«إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِيكَ خَيْرًا فَانظُرْ إِلَى قَلْبِكَ، فَإِنْ كَانَ يُحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَفِيكَ خَيْرٌ، وَاللَّهُ يُحِبُّكَ...»^۲

ای انسان، اگر می‌خواهی بدانی که در وجودت خیری هست یا نه، به قلب خویش نظر کن، اگر بندگان مطیع خدا را دوست داری و گناهکاران را دشمن می‌داری، بدان که در وجود تو خیر است و خدایت تو را دوست می‌دارد.»

محبت به ذات اقدس حق تعالی نشانه‌هایی دارد از جمله: علاقه به ذکر نام او و همواره در یاد او بودن. مگر نه این است که عاشق دوست دارد همیشه نام معشوق را ببرد و از زبان هر کس اسم محبوب را بشنود، این وضع طبیعی عاشق است. و از اسم او، عمل او، دستور او، سخن او لذت می‌برد. رسول الله فرمود:

«عَلَامَةُ حُبِّ اللَّهِ ذِكْرُ اللَّهِ؛ نشانه محبت حق، پیوسته در یاد او بودن است.»

عاشقم، عشق مرا آیین است	بی خبر، راه حقیقی این است
عاشقم عاشق آن کس که غمش	هر غمی را سبب تسکین است
نیستم عاشق آن مهرویی	که ز یک نیمه بتی مسکین است
هر که آمیخت به هم عشق و هوس	دامنش تا به ابد ننگین است
عشق دنیا همه تلخ است چو زهر	به خدا، عشق خدا شیرین است
روزگاریست کزو بی خبرم	وز فراقش دل من غمگین است
از چنین دوری طاقت فرسا	کام من یکسره زهر آگین است
نیست بازی، غم دوری خدا	به خدا بار غمش، سنگین است

۱. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۲۵.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۲۶.

خیزم و پرده هستی بدرم که از این پرده دلم چرکین است
زانکه این پرده گرفتد زمیان چشم «منصور» حقیقت بین است
منصور امینی

امام سجاده علیه السلام در یکی از مناجات‌هایش چنین می‌گوید:

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حُبَّكَ وَ حُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَ حُبَّ كُلِّ عَمَلٍ يُوْصِلُنِي إِلَيْهِ
قُرْبِكَ؛ بار خدایا، از تو درخواست می‌کنم محبت خود و محبت به دوستان خود و
محبت اعمال شایسته‌ای که مرا بتو نزدیک می‌کند را، در دلم بیفکن».

در این فراز حضرت سید الساجدین علیه السلام سه درخواست مهم دارد: اول، محبت و عشق به ذات اقدس حق تعالی که از بزرگ‌ترین مواهب الهیه است. دوم، محبت دوستان خدا که از لوازم و شئون و نشانه‌های عشق به خدا است. سوم، محبت اموری که انسان را به ساحت قرب الهی می‌رسانند. چقدر این جمله بلند و پر محتواس است. در عین ایجاز و اختصار، کتابی است مفصل و درسی است رسا.

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ الذُّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ. تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرَةِ، وَ تُبْصِرُ بِهِ
بَعْدَ الْعَشْوَةِ وَ تَنْقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ، وَ مَا يَرِيحُ لِلَّهِ - عَزَّتْ الْأُتُهُ - فِي
الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَ فِي أَرْمَانِ الْفَتْرَاتِ، عِبَادٌ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ، وَ
كَلِمَتُهُمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ؛^۱

خداوند یاد خود را، صیقل دل‌ها قرار داده است، دل‌ها بدین وسیله از پس‌گری، شنوا و از پس‌نابینایی بینا و از پس‌سرکشی و عناد، رام می‌گردند. همواره چنین بوده و هست که خداوند متعال در هر برهه‌ای از زمان و در زمان‌هایی که پیامبری در میان مردم نبوده است بندگانی داشته و دارد که در سرّ ضمیر آنها با آنها راز می‌گوید؛ و از راه عقل‌هایشان با آنان تکلم می‌کند».

«قَدْ حَفَّتْ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَنْزَلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ وَ قُتِحَتْ لَهُمْ أَبْوَابُ

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۷۶.

السَّمَاءِ وَ أُعِدَّتْ لَهُمْ مَقَاعِدُ الْكَرَامَاتِ فِي مَقْعَدٍ اِطَّلَعَ اللهُ عَلَيْهِمْ فِيهِ
فَرَضِيَ سَعْيَهُمْ وَ حَمِدَ مَقَامَهُمْ يَتَسَمُّونَ بِدُعَائِهِ رُوحَ التَّجَاوُزِ؛^۱

فرشتگان آنان را در میان گرفته‌اند، آرامش بر ایشان فرود آمده است. درهای
ملکوت بر روی آنان گشوده شده است، جایگاه الطاف بی‌پایان الهی بر ایشان
آماده گشته، خداوند متعال مقام و درجه آنان را که به وسیله بندگی به دست
آورده‌اند دیده و عملشان را پسندیده و مقامشان را ستوده است. آن‌گاه که
خداوند را می‌خوانند، به وی مغفرت و گذشت الهی را استشمام و پس رفتن
پرده‌های تاریک گناه را احساس می‌کنند.

«طُوبَى لِنَفْسٍ اَدَّتْ اِلَى رَبِّهَا فَرَضَهَا، وَ عَرَكَتْ بِجَنِبِهَا بُؤْسَهَا، وَ هَجَرَتْ
فِي اللَّيْلِ غُمُضَهَا. حَتَّى اِذَا غَلَبَ الْكُرَى عَلَيْهَا افْتَرَشَتْ اَرْضَهَا، وَ تَوَسَّتْ
كَفَّهَا، فِي مَعْشَرِ اَسْهَرِ عِيُونِهِمْ خَوْفُ مَعَادِهِمْ وَ تَجَافَتْ عَنْ مَضَاجِعِهِمْ
جُنُوبُهُمْ، وَ هَمَّهَمَتْ بِذِكْرِ رَبِّهِمْ شِفَاهُهُمْ، وَ تَقَشَّعَتْ بِطُولِ اِسْتِغْفَارِهِمْ
ذُنُوبُهُمْ اُولَئِكَ حِزْبُ اللهِ اَلَا اِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛^۲

چه خوش‌بخت و سعادتمند است آنکه فرایض پروردگار خویش را انجام می‌دهد،
رنج‌ها و ناراحتی‌ها را، مانند سنگ آسیا، دانه را در زیر پهلوی خود خورد
می‌کند، شب هنگام از خواب دوری می‌گزیند و شب زنده داری می‌نماید، آن‌گاه
که سپاه خواب حمله می‌آورد، زمین را فراش و دست خود را بالش قرار می‌دهد.
جزء جمعیتی است که نگرانی روز قیامت، خواب از چشمانشان ریوده، پهلوهایشان
از خواب‌گاه‌هایشان جا خالی می‌کند، لب‌هایشان به ذکر پروردگارشان آهسته
حرکت می‌کند، ابر تاریک گناهانشان بر اثر استغفارهای مداومشان پس می‌رود،
آنانند حزب خدا هستند و همانا حزب خدا رستگارانند.

شب مردان خدا روز جهان افروز است روشنان را به حقیقت شب ظلمانی نیست

۱. همان، ج ۱۱، ص ۱۷۶.

۲. همان، ج ۱۶، ص ۲۹۴.

جمعی حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرف یاب شده و از محبت حق تعالی صحبت کرده و مدعی آن بودند؛ این آیه نازل شد:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾؛^۱ بگو اگر خدا را دوست

می دارید، از من پیروی کنید، تا خدا هم شما را دوست بدارد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَا أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ عَصَاهُ؛^۲ خدا را دوست نمی دارد، کسی که گناه می کند».

سپس این شعر معروف را قرائت فرمود:

تَعْصِي الْإِلَهِ وَ أَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ هَذَا مُحَالٌ فِي الْفِعَالِ بَدِيعُ
لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَأَطَعْتَهُ إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعُ

معصیت پروردگار می کنی، با این حال اظهار محبت او می نمایی؟ چنین چیزی مُحَال است؛ این کار عجیبی است. اگر محبت تو صادقانه بود، اطاعت فرمان او می کردی. به درستی که مُحِب همیشه فرمان بردار کسی است که دوستش دارد.

در روایات متعددی از پیشوایان اسلام نقل شده که: دین چیزی جز محبت نیست.

برید بن معاویه می گوید:

در سفر حج در بیابان منی، در خیمه امام پنجم علیه السلام شرف یاب بودیم. حضرت نظر به زیاد بن اسود کرد، که پاهایش بریده، بریده شده بود. امام علیه السلام دلش به حال او سوخت. از وی پرسید که چرا پاهایت چنین شده؟ زیاد عرض کرد: در این سفر با بچه شتری لاغر و ضعیف اندام بودم، لذا پیاده آمدم. سپس زیاد به حضور مقدس امام عرض کرد: چنان در گناه فرو می روم که به گمانم می رسد راه نجاتی ندارم، وقتی که متوجه می شوم که مهتران را در دل دارم و شما را از جان و دل دوست می دارم، امید نجات، به قلبم راه می یابد و غم برطرف می گردد. امام علیه السلام فرمود:

۱. سوره آل عمران، آیه ۳۱.

۲. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۰۸.

«وَهَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؛ آیا دین به جز دوستی است؟» خدای متعال فرموده: «...حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ...»^۱؛ لیکن خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید و آن را در دل‌های شما بیاراست. و نیز فرموده: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...»^۲؛ بگو: «اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد» و نیز فرموده: «...يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ...»^۳؛ و هرکس را که به سوی آنان کوچ کرده دوست دارند.

آری؛ قرآن محبت خدا را در اطاعت رسول عالی قدر می‌داند؛ و از طرف دیگر خداوند متعال به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد که به امت اسلام اعلام کند که: اجر و مزد رسالت، مودت خویشاوندان من است. و علتش را چنین بیان می‌کند، «مَا سَأَلْتِكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ؛ آنچه به عنوان پاداش خواستم نه به سود من، بلکه به سود خود شما است». زیرا مودت اهل بیت ﷺ وسیله‌ای برای اقتباس از معارف و هدایت الهیه است.

به هر حال، در این جمله از دعای پیامبر در حجة الوداع، بعد از معرفی مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام به جانشینی و خلافت، در حق آنانی که آن حضرت را دوست بدارند و عشق ورزند، دعا می‌کند: «اللَّهُمَّ وَآلٍ مَنْ وَالَاهُ؛ خدایا دوست بدار آنکه علی را دوست بدارد». و در حق دشمنان آن بزرگوار نفرین کرد: و «عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ؛ دشمن بدار آنکه علی را دشمن بدارد». «وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ؛ یاری فرما هرکس علی را یاری کند».

امام باقر علیه السلام ادامه داده و فرمود: مردی خدمت رسول خدا ﷺ شرف یاب شد و عرض کرد یا رسول الله، نماز نمی‌خوانم ولی نمازگذاران را دوست می‌دارم، روزه نمی‌گیرم، ولی روزه‌داران را دوست می‌دارم. رسول خدا ﷺ

۱. سوره حجرات، آیه ۷.

۲. سوره آل عمران، آیه ۳۱.

۳. سوره حشر، آیه ۹.

فرمود:

«أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحَبَّتَ، وَ لَكَ مَا اكْتَسَبْتَ، وَ قَالَ: مَا تَبْغُونَ وَ مَا تُرِيدُونَ؟^۱
 تو با کسی هستی که دوستش می‌داری، و از آن دوست، آنچه که به دست
 می‌آوری، مادامی که می‌جوئید و می‌خواهید».

سپس امام پنجم علیه السلام می‌فرماید: اگر بلای آسمانی فرود آید، هر دسته‌ای به
 پناهگاهی می‌روند، ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می‌بریم و شماها به ما.
 شافعی یکی از پیشوایان چهار مذهب معروف اهل تسنن، دربارهٔ محبت
 اهل بیت علیهم السلام چنین می‌گوید:

يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ قَرَضُ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ
 كَفَاكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْقَدْرِ أَنْكُمْ مَنْ لَا يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَوةَ لَهُ

ای خاندان رسالت، دوستی شما از واجباتی است که خداوند، در قرآن به آن
 دستور داده است. در عظمت مقام شما، همین بس که هرکس بر شما درود نفرستد،
 نماز او صحیح نیست.

شیخ شمس الدین بن العربی، دربارهٔ لزوم محبت اهل بیت چنین سروده است:
 رَأَيْتُ وَلَا تَسِي آلَ طَهٍ فَرِيضَةٌ عَلَى رَغَمِ أَهْلِ الْبَعْدِ يُورِثُنِي الْقُرْبَا
 فَمَا طَلَبَ الْمَبْعُوثُ أَجْرًا عَلَى الْهُدَى بِسْتَعْلِيمَةِ إِلَّا الْمَوْدَةَ فِي الْقُرْبَى
 من دوستی آل طه را واجب می‌دانم، برخلاف گمان گروهی که از آنان دورند.
 دوستی آنان مایهٔ نزدیکی به خداست، رسول خدا صلی الله علیه و آله، برای تعلیم مردم، اجر و
 پاداشی نخواست، جز مودت در قریب.

و شخص دیگری می‌گوید:

هُمُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى لِمَعْتَصِمِ بِهَا مَنَاقِبُهُمْ جَاءَتْ بِوَحْيٍ وَ أَنْزَالٍ
 مَنَاقِبُ فِي سُورِي وَ سُورَةٍ هَلْ أَتَى وَ فِي سُورَةِ الْأَحْزَابِ يَعْرفُهَا الثَّالِي
 آنان دستگیره‌های محکم و استواری هستند، برای کسی که به آن چنگ بزند. و

فضایل آنان از طریق وحی و قرآن به ثبوت رسیده است. فضایل آنان در سوره‌های شوری و هل اتی و احزاب بیان شده؛ و هرکس قرآن را تلاوت کند، به این حقیقت پی می‌برد.

مُؤَالَتْهُمْ قَرْضٌ وَ حُبُّهُمْ هُدًى وَ طَاعَتُهُمْ وُدٌّ، وَ وُدُّهُمْ تَقْوَى

دوستی آنان فریضه و مایه هدایت است، اطاعت آنان دوستی، و دوستی آنان پرهیزگاری است.

مُؤَالَاتُهُمْ قَرْضٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ حُبُّهُمْ أَسْنَى الذَّخَائِرِ لِالْآخِرِ

دوستی آنان بر هر مسلمانی لازم است و مودت آنان بهترین ذخیره آخرت می‌باشد.

مصعب عبدی کوفی از شاگردان و یاران امام صادق علیه السلام به شمار می‌رود، همان شخصیت محترمی که اشعارش آن قدر بلند و آموزنده است که امام صادق علیه السلام دستور داد که شیعیان اشعار او را به فرزندانشان بیاموزند. او در باب محبت اهل بیت چنین سروده است:

فَوَلَّاهُمْ قَرْضٌ مِنَ الرَّحْمَنِ حَمْنٍ فِي الْقُرْآنِ وَاجِبُ الرَّحْمَانِ

دوستی آنان فریضه‌ای است که از طرف خداوند در قرآن واجب شده است.

علیؑ امیر مؤمنان

و قال: من كنتُ انا نبيّه فعليُّ اميرُهُ.

و فرمود: هر کس من پیامبر او هستم، علی امیر او است.

رسول عالی قدر اسلام در خطبه غدیر خم فرمود:

أَلَا إِنَّهُ لَيْسَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرَ أَخِي هَذَا، وَ لَا تَحِلُّ إِمْرَةٌ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدِي لِأَحَدٍ غَيْرِهِ.

در این کلام تصریح شده است که لقب امیرالمؤمنین فقط شایسته علیؑ است. و حتی این عنوان بر شخص رسول خدا ﷺ هم گفته نشده است و جایز هم نیست که گفته شود؛ و همچنین، نسبت به سایر ائمه علیهم السلام. زیرا این عنوان از مختصات آن حضرت است و لقبی است آسمانی. این اختصاص از کلام رسول عالی قدر ﷺ به وضوح استفاده می شود:

أَلَا إِنَّهُ لَيْسَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرَ أَخِي هَذَا؛ غَيْرَ از این برادرم کسی امیرالمؤمنین نیست.

بریده می گوید:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، أَمَرَهُمْ أَنْ يُسَلِّمُوا عَلَيَّ بِنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَمِنَ اللَّهُ أُمَّ مِنْ رَسُولِهِ؟ فَقَالَ ﷺ بَلْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ؛^۱

رسول خدا ﷺ به ما فرمان داد تا به علی بن ابیطالبؑ به عنوان امیرالمؤمنین سلام کنیم. عمر بن خطاب گفت: ای رسول خدا ﷺ، آیا این فرمان از جانب

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۳۰۴.

خداوند است یا از جانب رسولش؟ حضرت فرمود: از جانب خدا و رسولش می‌باشد».

ابوذر می‌گوید:

روزی با عده‌ای از اصحاب در مسجد قبا در محضر رسول خدا ﷺ بودیم، وی فرمود: ای اصحاب من، از این در کسی بر شما وارد می‌شود که او امیرالمؤمنین ﷺ و امام المسلمین است. اصحاب به در نگاه کردند و من هم چون آنها به در نگریستم، ناگهان علی ﷺ وارد شده، رسول خدا ﷺ بلند شد و به استقبال او شتافت و او را در آغوش گرفت و میان دو چشمان او را بوسید و او را کنار خود نشانید. سپس رو به ما کرد و فرمود: این امام شما است، بعد از من، طاعت او طاعت من و معصیت او معصیت من، و طاعت من طاعت خدا و معصیت من معصیت خداوند است.^۱

ابن عباس می‌گوید:

«قال رسول الله: ما أنزل الله آية فيها «يا أيها الذين آمنوا» إلا و علي رأسها و أميرها؛ رسول خدا فرمود: خداوند هیچ آیه‌ای را که در آن عبارت «یا ایها الذین آمنوا» باشد، نازل نفرموده است؛ مگر اینکه علی ﷺ در رأس مومنین و امیر آنها است».^۲

ابن شهر آشوب نقل می‌کند که:

قال مجاهد في تفسيره: ما كان في القرآن «يا أيها الذين آمنوا» فإن لعلی سابقة في ذلك، لأنه سبقهم إلى الإسلام فسماه الله في تسع و ثمانين موضعاً، امیرالمؤمنین، و سیّد المخاطبین، إلى يوم الدين.^۳

بنابراین، هر جا که در قرآن «یا ایها الذین آمنوا» گفته شده و یا به مؤمنین

۱. بحرانی، غایة المرام، ص ۲۴.

۲. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۳۲۷ و سید بن طاوس، الیقین، ص ۴۶۲.

۳. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۵۳.

بدون این لفظ خطاب شده و تعریف و تمجیدی از مؤمنین شده، در رأس آنها امیرالمؤمنین علی علیه السلام قرار دارد.

صاحب ینابیع المودة از ابن عباس نقل می کند که:

«لِیس مِنْ آیَةِ مِنَ الْقُرْآنِ «یا ایها الذین امنوا» اِلَّا عَلِیُّ رَاسُهَا وَ امیرُهَا وَ شریفُهَا، وَ لَقَدْ عَاتَبَ اللهُ اصْحَابَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فِی الْقُرْآنِ، وَ مَا ذَكَرَ عَلِیًّا اِلَّا بِالْخَیْرِ؛

هیچ آیه‌ای در قرآن با خطاب «یا ایها الذین امنوا» نیست، مگر اینکه علی علیه السلام در رأس مؤمنین و امیر و شریف آنها است، دیگر اصحاب رسول خدا در قرآن مورد عتاب قرار گرفته‌اند، ولی علی علیه السلام در قرآن جز به خیر و خوبی یاد نشده است».

کلام رسول خدا مبنی بر اینکه: «لَا تَحِلُّ اِمْرَةٌ الْمُؤْمِنِیْنَ بَعْدِی لِاَحَدٍ غَیْرِهِ» اشاره است به اینکه بعد از آن حضرت کسانی پیدا خواهند شد که این لقب را یدک می‌کشند. به عبارت بهتر، کلام آن حضرت اخبار غیبی است مبنی بر اینکه باز کفر و نفاق زیر پوشش اسلام رونقی به هم خواهد زد.

به اتفاق مورخان اولین کسی که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان خلفاء به این لقب ملقب شد؛ و دیگر زمام‌داران از او پیروی کردند، عمر بن الخطاب بود. ابن ابی الحدید می‌گوید:

روزی مغیره بن شعبه بر عمر وارد شد، و گفت: السلام علیک یا امیرالمؤمنین. عمر گفت: این چه عنوانی است که به من می‌دهی؟ مغیره گفت: آیا من مومن نیستم؟ عمر گفت: چرا، مغیره گفت: آیا تو بر ما امیر نیستی؟ عمر گفت: چرا، مغیره گفت: پس تو امیرالمؤمنینی. عمر پذیرفت و تصدیق کرد. و از این لقب خوشش آمد؛ و از آن پس امیرالمؤمنین نامیده شد.

ابن جریر طبری در تاریخش، مطلبی عجیب‌تر بیان می‌کند که معلوم می‌شود

همه فتنه‌ها از خود عمر بوده است، وی می‌گوید:

چون عمر خلافت را به دست گرفت، برخی از مردم او را خلیفه رسول خدا خوانده و می‌گفتند: ای خلیفه رسول خدا، عمر گفت: این لقبی است بلند بالا. چه اینکه اگر کسی بعد از من بیاید، باید او را خلیفه رسول خدا بنامید. شما مؤمن هستید و من بر شما امیرم، پس مرا امیرالمؤمنین بگویید.

بعد از عمر هم عثمان و معاویه و یزید تا آخرین زمام‌داران بنی‌العباس همه لقب امیرالمؤمنین را یدک کشیدند. حال آنکه لقبی را که پیغمبر ﷺ به علی علیه السلام اختصاص داده بود، به امر حضرت حق بوده است. و گفتن امیرالمؤمنین بر غیر مولا علی علیه السلام حتی بر ائمه معصومین جایز نیست؛ و خود ائمه هم از این امر نهی فرموده‌اند. آیا سزاوار است که این لقب را به معاویه، یزید و امثال عبدالملک که از نظر جنایت و ظلم در تاریخ نظیرشان را کمتر می‌بینیم، بدهیم؟ راستی این ظلم نیست. و اهانت روشن به مقام مؤمنین نمی‌باشد؟ و آیا تحریف آیه قرآن «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم» نیست. آیا اطاعت بدکاران و ستم‌کاران اطاعت خدا و رسول است؟

مردی بر امام صادق علیه السلام وارد شد و گفت: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اميرِ الْمُؤْمِنِينَ. حضرت بلند شد و فرمود: ساکت باش که هیچ‌کس شایسته این عنوان نیست، مگر جدّم امیرالمؤمنین، علی علیه السلام، که خدا او را به این عنوان معنون ساخته است. از آن حضرت نقل شده است که فرمود: ما اولین خانواده‌ای هستیم که خدا نام‌های ما را تعیین فرمود؛ و چون آسمان و زمین را آفرید، منادی از جانب او سه مرتبه ندا در داد. «اشهد ان لا اله الا الله»؛ سه مرتبه، «اشهد ان محمّد الرسول الله»؛ سه مرتبه و «اشهد ان علیاً امیرالمؤمنین حقّاً»؛ سه مرتبه.

مباهله

و قال: اَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَ سَائِرِ النَّاسِ مِنْ شَجَرِ شَتَّى.
و فرمود: من و علی از درخت واحدی هستیم و بقیه مردم از درخت‌های
متفاوتی هستند.

سخن در این است که علی علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله جدا نیست، بلکه علی علیه السلام نفس رسول الله است. این عبارت به قضیه مباهله پیامبر صلی الله علیه و آله با نصارای نجران اشاره دارد. نجران شهری است در جزیره العرب که بین یمن و حجاز واقع شده است و در جاهلیت جمعیت فراوانی از مسیحیان «مونوفیزیت» در آنجا سکونت گزیده بودند. «مونوفیزیت»‌ها از دیگر مسیحیان، درباره الوهیت حضرت مسیح علیه السلام گزافه گوتر و سرسخت‌ترند، و بر همین اساس مفسرین، نصارای نجران را از سخت‌ترین جدال‌کنندگان درباره حضرت عیسی بن مریم علیه السلام شمرده‌اند. نصارای نجران درباره اینکه روح عیسی علیه السلام تنها از روح خدایی است یا آمیخته‌ای از روح خدایی و بشری، با هم کیشان خود نزاع داشتند.^۱
در چنین موقعیتی قرآن اعلام داشت:

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَ جَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ﴾؛^۲ [عیسی] جز بنده‌ای که بر وی منت نهاده و او را برای فرزندان اسرائیل سرمشق [و آیتی] گردانیده‌ایم نیست.

﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ

۱. المنجد، بخش معجم اعلام الشرق و الغرب.

۲. سوره زخرف، آیه ۵۹.

كَانَا يَا كُلَّانِ الطَّغَامِ...»؛^۱ مسیح فرزند مریم نیست جز فرستاده‌ای که قبل از وی نیز فرستادگانی بوده‌اند. و مادرش راستگو است؛ و او با مادرش مریم هر دو غذا می‌خورده‌اند.

اسلام مکه را فتح کرده و تقریباً تمامی شبه جزیره مطیع اسلام شدند. صدای اسلام به گوش امپراتور روم و خسرو ایران رسید. آنها یا باید تسلیم خدا گردند یا جزیه دهند. اسقف‌های نجران در این اندیشه بودند که چگونه با اسلام روبه‌رو شوند؛ و با چه بیان قاطعی، به وی ثابت کنند که عیسی علیه السلام خدایی است تجسم یافته، نه بنده‌ای فرستاده. در همین هنگام رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیام خداوند را، به آنان اعلام کرد:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»؛^۲

بگو: «ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم، و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد.» پس اگر [از این پیشنهاد] اعراض کردند، بگویید: «شاهد باشید که ما مسلمانیم [نه شما].»

رسول خدا صلی الله علیه و آله نامه‌ای به این شرح به آنان نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ، إِلَهَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ. مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى أُسْقَفِ نَجْرَانَ وَ أَهْلِ نَجْرَانَ. إِنْ أَسْلَمْتُمْ فَإِنِّي أَحْمَدُ إِلَيْكُمْ إِلَهَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ. أَمَّا فَإِنِّي أَدْعُوكُمْ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ وَ أَدْعُوكُمْ إِلَى وِلَايَةِ مَنْ أَلَّهِ مِنْ وِلَايَةِ الْعِبَادِ. فَإِنِ أَيْبَسْتُمْ فَالْجَزِيَّةُ. فَإِنِ أَيْبَسْتُمْ فَقَدْ أَدَّتْكُمْ بِالْحَرْبِ. وَ السَّلَامُ»؛^۳

۱. سوره مائده، آیه ۷۵.

۲. سوره آل عمران، آیه ۶۴.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۸۵.

به نام خدا، معبود ابراهیم و اسحق و یعقوب. از سوی محمد فرستاده خدا، به سوی کشیش بزرگ نجران و گروه نجرانیان. اگر اسلام را بپذیرید، سپاسگزاری آن را، از خدا، معبود ابراهیم و اسحق و یعقوب. به شما ابلاغ می‌کنم. اما بعد من شما را دعوت می‌کنم که خدا را پرستید، نه بندگان را، فرمان خدا را گردن نهید نه فرمان بندگان را. و اگر امتناع می‌ورزید پس جزیه و اگر از آن هم سر باز می‌زنید، پس اعلام جنگ می‌کنم، و السلام».

وقتی اسقف نامه را خواند، سخت وحشت کرد و به خود لرزید. زیرا کاخ قدرت و آقایی او به لرزه درآمده بود، و صدای فرو ریختن آن را می‌شنید.

اسقف نجران در پاسخ به نامه پیامبر اسلام ﷺ، بعد از مشورت، تصمیم به ملاقات با رسول خدا ﷺ گرفت. شصت نفر را برای سفر به مدینه انتخاب کرد که چهارده تن از آنان از اشراف محسوب می‌شدند؛ و در آن میان سه تن از آنان دارای ریاست بودند. «ابوحارثه»، «عبدالمسیح» و «ایهم» که به ترتیب اسقف و امیر و رئیس قوم بودند. ابوحارثه پایه پای برادرش به طرف مدینه حرکت می‌کند، ناگاه پای شتر برادرش لغزید، و به رسول خدا ﷺ «العیاذبالله» ناسزایی گفت. ابوحارثه آن را به وی رد کرد. برادر اسقف که از دفاع وی از پیامبر اسلام متعجب شده بود، علت آن را پرسید؟ جواب داد که: آخر او همان پیامبری است که ما انتظار او را داشتیم، پس چرا، به او نمی‌پیوندی؟ پاسخ داد: آخر این مردم ما را محترم داشته و سیادت بخشیده‌اند؛ و این ملت جز با مخالفت این پیامبر از ما راضی نمی‌شوند.

بردار کشیش نجران، این جمله را به خاطر سپرد، وقتی که توانست خود را نجات داده و به اسلام مشرف گردید، این قضیه را برای مسلمانان تعریف کرد.

بالاخره این هیئت وارد مدینه شده و در مسجد رسول خدا ﷺ سکونت گزیدند. لباس‌های فاخر و ابریشمی پوشیده و انگشترهای طلا بر دست و صلیب‌ها بر گردن داشتند. وضع غیر مناسب آنان در مسجد، پیامبر را سخت ناراحت کرد. آنها ناراحتی پیامبر را درک کردند، اما علت آن را نمی‌دانستند.

چون قبلاً عثمان بن عفان و عبدالرحمان بن عوف را می‌شناختند با این دو تماس گرفتند. آنها جواب دادند که این گره به دست علی بن ابیطالب علیه السلام باز می‌شود. حضرت فرمودند: شما باید لباس‌های خود را تغییر دهید، و با وضع ساده بدون زر و زیور به حضور حضرت بیایید. نمایندگان نجران طبق دستور مولا امیرالمؤمنین علیه السلام با وضع ساده شرف‌یاب شدند، سلام کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله با احترام خاصی به آنها جواب داد. و برخی از هدایایی را که برای آن حضرت آورده بودند، پذیرفت. نمایندگان پیش از آنکه وارد مذاکره شوند، اظهار کردند که وقت نماز آنان رسیده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه داد که نمازهای خود را در مسجد مدینه درحالی که به طرف مشرق ایستاده بودند بخوانند.

نمایندگان به رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کردند: ما را به چه دعوت می‌کنی؟ فرمود: به آیین توحید و پرستش خدای یگانه و تسلیم در برابر او امر او. نمایندگان نجران گفتند: اگر اسلام ایمان به خدای یگانه جهان است، ما قبلاً به او ایمان آورده، و به احکام او عمل می‌نماییم.

حضرت فرمود: اسلام علائمی دارد، پاره‌ای از اعمال شما حاکی از آن است که به اسلام واقعی نگرویده‌اید. چگونه می‌گویید ما به خدای یگانه ایمان داشته و او را می‌پرستیم، در صورتی که شما صلیب را می‌پرستید، از خوردن گوشت خوک پرهیز نمی‌کنید؛ و معتقدید خداوند فرزند دارد؟

نمایندگان نجران عرض کردند: ما او را خدا می‌دانیم، چون مردگان را زنده می‌کرد و بیماران را شفا می‌بخشید، و از گِل پرنده می‌ساخت و آن را به پرواز در می‌آورد، و این قدرت حاکی از خدایی اوست.

حضرت فرمود: خیر او بنده خدا و مخلوق خدا است که در رحم مریم قرار داده شده است؛ و این قدرت را خالق به او عطا فرموده بود.

یکی از نمایندگان عرض کرد: آری، او فرزند خدا است، زیرا مادر او مریم بدون اینکه با کسی ازدواج کند او را به دنیا آورد، پس به ناچار، باید پدر او،

همان خدای جهان باشد. در این موقع، فرشته وحی نازل گردید و به پیامبر گفت که به آنان بگوید:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾؛^۱ وضع حضرت عیسی علیه السلام از این نظر مانند حضرت آدم است که او را با قدرت بی پایان خود بدون اینکه دارای پدر و مادری باشد از خاک آفرید. سپس به او گفت باش پس به وجود آمد.

و اگر بنا باشد که نداشتن پدر دلیل بر خدا بودن، باشد، پس حضرت آدم بر این منصب شایسته تر است، زیرا او نه پدر داشت و نه مادر. نمایندگان نجران گفتند: گفت و گوهای شما ما را قانع نمی کند، راه این است که در وقت معینی با یکدیگر مباهله کنیم. در این موقع پیک وحی نازل شد و آیه مباهله را آورد:

﴿...فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ
أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ
اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾؛^۲

هرگاه بعد از علم و دانشی که درباره مسیح به تو رسیده کسانی با تو به محاجه برخیزند به آنها بگو: بیایید، ما فرزندان خود را، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را و شما هم زنان خویش را، ما از نفوس خویش و شما هم از نفوس خود، دعوت کرده تا مباهله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

وقت مباهله فرا رسید، قبلاً رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و هیئت نمایندگی نجران توافق کرده بودند که مراسم مباهله در نقطه ای خارج از شهر مدینه، در دامن صحرا انجام گیرد. پیامبر از میان یاران و بستگان و مسلمانان، فقط چهار نفر را انتخاب کرد، و این چهار تن جز علی بن ابیطالب علیه السلام، فاطمه دختر رسول خدا و حسن و

۱. سوره آل عمران، آیه ۵۹.

۲. همان، آیه ۶۱.

حسین، علیه السلام، نبودند. زیرا در میان مسلمانان نفوسی پاک تر و با ایمانی استوار تر از نفوس و ایمان این چهار تن وجود نداشت.

حضرت فاطمه منزل تا محل مباحله را پیمود، در حالی که حسین علیه السلام را در بغل داشت و دست حسن علیه السلام را در دست داشت. به دنبال آن حضرت صلی الله علیه و آله می آمد. و علی ابن ابیطالب علیه السلام پشت سر آن حضرت حرکت می کرد. به محل مباحله قدم نهادند و قبل از ورود به میدان مباحله پیامبر صلی الله علیه و آله به همراهان خود فرمود: من هر موقع دعا کردم، شما با آمین دعای مرا بدرقه کنید.

سران هیئت نمایندگی نجران، پیش از آنکه با پیامبر صلی الله علیه و آله روبه رو شوند، به یکدیگر می گفتند: هرگاه دیدید محمد صلی الله علیه و آله افسران و سربازان خود را به میدان مباحله آورد و قدرت و شکوه مادی خود را به ما نمایاند، در این صورت وی شخصی غیر صادق خواهد بود؛ و اعتمادی به نبوت خود ندارد. ولی اگر با فرزندان خود و به دور از جلوه های مادی، به مباحله آمد، او پیامبر است و نه تنها به خود اعتقاد دارد، بلکه حاضر است خود و عزیزان و جگرگوشه هایش را در معرض نابودی قرار دهد. هنوز در این گفت و گو بودند که ناگهان چهره نورانی رسول خدا صلی الله علیه و آله با چهار تن که شاخه های شجره وجود او بودند طلوع کردند. آنان با دنیایی از حیرت به هم نگریسته و گفتند: این مرد به دعوت خود اعتقاد راسخ دارد و گرنه، عزیزان خود را در معرض بلای آسمانی قرار نمی داد.

اسقف نجران گفت: من چهره هایی را می بینم که هرگاه دست به دعا بلند کنند و از درگاه الهی بخواهند که بزرگ ترین کوه ها را از جا بکنند، فوراً کنده می شود. هرگز صحیح نیست ما با این چهره های نورانی و با این افراد با فضیلت مباحله نماییم. زیرا بعید نیست که همه ما نابود شویم، و ممکن است دامنه عذاب گسترش پیدا کند و همه مسیحیان جهان را بگیرد و در روی زمین یک مسیحی باقی نماند.

هیئت نمایندگی نجران پس از مشاهده این وضع وارد شور شدند و به اتفاق آرا تصویب کردند که هرگز وارد مباحله نشوند. و حاضر شدند که هر سال

مبلغی به عنوان جزیه (مالیات سالیانه) پردازند؛ و در برابر حکومت اسلامی از جان و مال آنها دفاع کند. پیامبر رضایت خود را اعلام فرمود؛ و قرار شد هر سال در برابر پرداخت مبلغی جزیه از مزایای حکومت اسلامی برخوردار شوند. سپس رسول خدا ﷺ فرمود: عذاب سایه شوم خود را بر سر نمایندگان مردم نجران گسترده بود و اگر از در ملاعنه و مباهله وارد می شدند، صورت انسانی خود را از دست داده از آتشی که در بیابان افروخته می شد می سوختند؛ و دامنه عذاب به سرزمین نجران کشیده می شد.

سید بن طاووس در کتاب اقبال می گوید:

در روز مباهله گروه زیادی از مهاجر و انصار، به نزدیکی نقطه‌ای که قرار بود مراسم مباهله در آن انجام گیرد آمده بودند. ولی رسول خدا ﷺ از منزل با همان چهار نفر حرکت کرده و به محل مباهله آمدند. عبای خود را از دوش برگرفت و بر روی دو درخت که نزدیک یکدیگر بودند، افکند و با همان هیئت پنج نفری که از منزل حرکت کرده بودند زیر سایه قرار گرفتند؛ و نمایندگان نجران را به مباهله دعوت کرد.

عایشه می گوید:

روز مباهله رسول خدا ﷺ چهار تن همراهان خود را زیر عبای مشکی رنگی وارد کرد و این آیه را تلاوت نمود:

«... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛^۱
خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید شما را پاک و پاکیزه گرداند.

در سؤالات مامون از حضرت رضا علیه السلام آمده که مامون پرسید دلیل بر خلافت جدت، علی بن ابیطالب علیه السلام چیست؟ حضرت فرمود: آیه انفسنا. مامون گفت: «لولا نساءنا» حضرت فرمود: «لولا ابنائنا». منظور حضرت این بوده که از آیه مباهله استفاده می شود که علی علیه السلام به منزله خود پیغمبر است. مامون اعتراض

کرده است که چون در آیه کلمه «نسانا» نیز به کلمه «انفسنا» ضمیمه شده است، ممکن است مفاد جمله چنین باشد که «خود ما و زنان ما» و در چنین جمله‌ای «انفسنا» برای جدا ساختن مردان از زنان است؛ و دیگر اینکه نکته‌ای را که «انفسنا» به معنای کسانی که همچون جان ما هستند نمی‌فهماند. ولی حضرت پاسخ فرمودند: که اگر کلمه «ابنائنا» ضمیمه نشده بود، احتمال شما جا داشت. ولی با وجود کلمه «ابنائنا» فهمیده می‌شود که مقصود از این جمله این نیست که زن و مرد به مباحله می‌آییم بلکه منظور این است که عزیزان و دوستان به منزله جان هستند.

همچنین، امام رضا علیه السلام در مجلس بحثی که مامون در دربار خود تشکیل داده بود، فرمود:

خداوند بندگان پاک خود را در آیه مباحله مشخص ساخته است؛ و به پیامبرش دستور داده: «فمن حاجك...»؛ و به دنبال نزول این آیه پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را با خود به مباحله برد. این مزیتی است که هیچ‌کس در آن بر اهل بیت پیشی نگرفته و فضیلتی است که هیچ انسانی به آن نرسیده است و شرفی است که قبل از آن هیچ‌کس از آن برخوردار نبوده است.^۱

زمخشری می‌گوید: این آیه قوی‌ترین دلیلی است که فضیلت اهل کسارا ثابت می‌کند.

فخر رازی و برخی دیگر می‌گویند: چگونه ممکن است منظور از «ابنائنا» حسن علیه السلام و حسین علیه السلام باشند، در حالی که ابنا جمع است و بر دو نفر گفته نمی‌شود. و چگونه ممکن است «نسانا» که معنی جمع دارد؛ تنها به حضرت زهرا علیها السلام اطلاق شود. و اگر منظور از «انفسنا» تنها حضرت علی علیه السلام است، چرا به صیغه جمع آمده است؟

در پاسخ باید گفت اولاً، همان طور که قبلاً اشاره شد احادیث بسیاری از منابع معتبر فریقین، این مطلب را ثابت کرده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جز علی و

۱. حسینی البحرانی، سید هاشم، تفسیر برهان، ج ۱، ص ۲۹۰.

فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام، کسی را به مباهله نبرد و شأن نزول آیه قطعی و مسلم است. ثانیاً، اطلاق صیغه جمع بر مفرد یا بر تشبیه، مطلب تازه‌ای نیست، و در خود قرآن و ادبیات عرب امثال و شواهد فراوان دارد، از جمله:

در سوره آل عمران آمده است:

﴿لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ...﴾؛^۱ خداوند گفتار کسانی را که می‌گفتند: خدا فقیر است و ما بی‌نیازیم، لذا از ما مطالبه زکوه نکرده است، شنید.

منظور از «الذین» در این آیه، بنا به تصریح عده‌ای از مفسرین «حی بن اخطب» یا «فناص» است.

و در سوره نحل آمده است:

﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ...﴾؛^۲ ابراهیم امتی بود خاضع در پیشگاه خدا.

در اینجا «امت» که اسم جمع است، بر فرد اطلاق شده است.

به هر حال، داستان مباهله و آیه کریمه‌ای که در این مورد نازل گردیده، در طول تاریخ برای شیعه بزرگ‌ترین سند افتخار بوده است. زیرا این آیه دلالت بر منزلت و فضیلت همراهان رسول عالی‌قدر اسلام دارد. گذشته از اینکه حسنین و حضرت زهرا علیهم السلام فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشند. از شخص علی علیه السلام به «انفسنا» تعبیر شده و آن حضرت را به منزله جان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دانسته است.

شجره مفرد است، یعنی یک درخت. چون «تاء» در آن نشانه وحدت است. در زبان عربی اگر گفته شود: «شجر» یعنی درخت؛ ولی اگر گفته شود «شجره»، یعنی یک درخت. «تمر» یعنی خرما، ولی «تمره» یعنی یک خرما.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

«انا و علی من شجرة واحدة؛ من و علی یک درخت هستیم. آری، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام یکی هستند.»

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸۱.

۲. سوره نحل، آیه ۱۲۰.

شیخ از ری در این زمینه می گوید.

لَكَ ذَاتُ كَدَاتِهِ حَيْثُ لَوْلَا
إِنَّهَا مَثَلُهَا لَمَّا أَحَاها

برای تو وجود و شخصیتی است مانند شخصیت پیغمبر، و اگر این همانندی نمی بود، پیغمبر تو را برادر خود قرار نمی داد.

مرتضایی که کرد یزدانش
دو رونده چو اختر گردون
تا ننگشاد علم حیدر در
همره جان مصطفی جانش
دو برادر چو موسی هارون
ندهد سنت پیمبر بر

از روایات وارده از اهل بیت پیامبر علیهم السلام استفاده می شود، که موضوع مباحله اختصاصی به پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد، و هر فرد مسلمانی می تواند در مسائل مذهبی با مخالفان خود به مباحله برخیزد.^۱
علامه طباطبایی می گوید:

مباحله یکی از معجزات باقی اسلام است، و هر فرد با ایمانی به پیروی از نخستین پیشوای اسلام می تواند در راه اثبات حقیقتی از حقایق اسلام با مخالف خود، به مباحله پردازد، و از خداوند جهان درخواست کند که طرف مخالف را کیفر بدهد و محکوم سازد.

رسول خدا فرمود: من و علی از یک درخت هستیم و سایر مردم از درخت های متفرق اند.

در قرآن شریف خداوند متعال برای کلام طیب و پاکیزه مثالی زده، و آن را به شجره طیبه و پاکی تشبیه کرده است «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ»؛^۲ آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده: سخنی پاک که مانند درختی پاک است. «کلمه» معنی وسیعی دارد؛ و شامل موارد زیر می شود: ۱. کلمه توحید یعنی لا اله الا الله. ۲. ایمان. ۳. شخص مؤمن. ۴. برنامه های متقن و سازنده قرآن.

۱. نورالثقلین، ج ۱، ص ۲۹۲.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۲۴.

ویژگی‌های این مفهوم به قرار زیر است:

۱. از لفظ شجره، حرکت و رشد استفاده می‌شود، و کنایه از پویایی است؛
۲. جلوه‌گر پاکی است؛
۳. اصل و فرع دارد؛
۴. اساس آن به قدری محکم است که تندبادها در آن کوچک‌ترین اثری ندارند؛

۵. این درخت در فضای محدود نیست، بلکه شاخه‌هایش سر به آسمان کشیده است؛

۶. پر ثمر است؛

۷. در تمام فصول ثمر می‌دهد؛

۸. میوه دادن این درخت طبق یک قانون و سنت الهی است.

سپس قرآن برای کلمه خبیثه و ناپاک هم مثال می‌زند:

﴿وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثِّتُ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ

قَرَارٍ﴾؛^۱ مثل کلمه خبیثه و ناپاک هم مانند درخت ناپاک و بی‌ریشه است. که از

روی زمین کنده شده، و در برابر طوفان‌ها، هر روز و هر لحظه به گوشه‌ای پرتاب

می‌شود. و قرار و ثباتی برای آن نیست.

روشن است که کلمه خبیثه مقابل کلمه طيبة است، کفر، شرک، ناپاکی و

برنامه‌های نادرست، از ویژگی‌های کلمه خبیثه است. و در نتیجه نه سرسبزی

دارد و نه نشاطی می‌آورد، نه میوه‌ای دارد و نه برکتی، و بی‌ثبات و فانی است. و

سزای درختی این چنین سوزاندن است.

امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود:

«رَسُولُ اللَّهِ أَصْلُهَا وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فُرْعَاهَا، وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهَا أَغْصَانُهَا،

وَ عِلْمُ الْأَئِمَّةِ ثَمَرُهَا وَ شِيَعَتُهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَ رَقْعُهَا، هَلْ فِيهَا فَضْلٌ؟ قَالَ قُلْتُ

۱. سوره ابراهیم، آیه ۲۶.

لَا وَاللَّهِ، قَالَ: وَاللَّهِ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُولَدُ فَتَوَرَّقَ وَرَقَةً فِيهَا، وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَمُوتُ فَتُسْقِطُ وَرَقَةً مِنْهَا؛^۱

پیامبر ﷺ ریشه این درخت است و امیرالمؤمنین ﷺ شاخه آن، و امامان که از ذریه آنها هستند، شاخه‌های کوچک‌تر، و علم امامان میوه این درخت است، و پیروان با ایمان آنها برگ‌های این درختند. سپس امام فرمود: آیا چیز دیگری باقی می‌ماند؟ را وی می‌گوید: عرض کردم نه، به خدا قسم. فرمود: به خدا قسم هنگامی که یک فرد با ایمان متولد می‌شود، برگی در آن درخت ظاهر می‌شود، و وقتی مؤمنی با عمل می‌میرد، برگی از آن درخت می‌افتد.

و هنگامی که راوی از معنی «تَوْتَى أَكْلُهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» می‌پرسد؛ امام می‌فرماید:

مَا يَخْرُجُ مِنْ عِلْمِ الْإِمَامِ الْيَكْمُ فِي كُلِّ سَنَةٍ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ؛^۲ عِلْمُ أئِمَّةِ الْإِسْلَامِ اسْتِ كِهْ دَرِ هَرِّ سَالٍ اَزْ هَرِّ مَنْطِقَهْ بَهْ شَمَا مِیْ رَسَدِ.

و در مقابل، امام معصوم ﷺ شجره خبیثه را به بنی امیه و بقیه زمامداران غاصب و ستمگر بنی مروان و بنی العباس و یهود عنود و لجوج تفسیر کرده‌اند: امام صادق ﷺ فرمود: روزی رسول خدا از خواب بیدار شده، سخت افسرده بود. امیرالمؤمنین علی ﷺ عرض کرد: یا رسول الله، چرا شما را ناراحت و غمگین می‌بینم؟ پیامبر فرمود: چگونه غمگین نباشم، در حالی که شب گذشته در خواب دیدم که فرزندان «تمیم»، «عدی» و «بنی امیه» بر منبرم بالا می‌روند و با گفتارشان مردم را به قهقرا سوق می‌دهند. از درگاه حضرت باری پرسیدم: آیا در حیات من این قضیه واقع خواهد شد؟ و معلوم شد که بعد از مرگ اتفاق خواهد شد.

۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۵۳۵، س ۸ و تفسیر صافی، ج ۳، ص ۸۵، س ۸.

۲. همان.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

معاویه و فرزندش و سپس مروان بن حکم تا عاص و فرزندان آلوده‌اش، و بنی‌عباس هریک به تحریف حقایق اسلام و ایجاد بغض و کینه به مقام ولایت و امامت اقدام می‌کنند و مسیر مردم مسلمان را به سوی باطل سوق می‌دهند. و بار سنگین مسئولیت این اشخاص به دوش آن دو نفری است که این بنا را تأسیس کردند.

معاویه مجلسی از یاران و ایادی نابکارش برای اهانت به مقام شامخ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و فرزند بزرگوارش امام مجتبی علیه السلام تشکیل داد، و هریک از این درندگان به نحوی به امام حسن علیه السلام پرخاش و اسائه ادب می‌کردند، تا نوبت به مروان بن الحکم رسید. حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: اما تو ای مروان، لازم نیست من تو و پدرت را لعن کنم، زیرا خداوند متعال تو، پدرت، اهل بیت تو و آنکه از صلب تو تا روز قیامت خارج می‌شود را لعنت کرده است، و شما به زیان پیامبرش «شجره ملعونه» نامیده شده‌اید.

عایشه می‌گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مروان فرمود:

«لعن الله اباک و انت فی صلبه فانت بغض من لعنه الله؛^۱ خداوند پدر تو را لعنت کرده، در حالی که تو در صلب او بودی، بنابراین، تو یکی از افرادی هستی که خدا آنها را لعن کرده است.»

زیرا مراد از شجره طیبه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان معصومش می‌باشند؛ و شجره خبیثه بنی‌امیه هستند.

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۲۰، ص ۲۳۷.

منزلت علی علیه السلام

وَأَحَلَّهُ مَحَلَّ هَارُونَ مِنْ مُوسَى فَقَالَ لَهُ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى.

و او را همانند هارون که جانشین موسی بود، جانشین خود قرار داد؛ و نسبت به او فرمود: جایگاه تو در نزد من مانند جایگاه هارون نزد موسی است.

این جمله از دعا اشاره دارد به فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله که در غزوه تبوک فرمود: یا علی، نسبت تو به من همان منزلت هارون علیه السلام است نسبت به موسی علیه السلام.

تبوک منطقه‌ای است بین شام و مدینه، و بنا به نقل محققین فاصله مدینه تا تبوک ۶۱۰ و تا شام ۱۳۰۲ کیلومتر است. قافله‌ای از شام وارد مدینه شد و به نبی اکرم صلی الله علیه و آله گزارش داد که حکومت روم در شام تصمیم گرفته مدینه را محاصره و تسخیر نماید. و طلیعه سپاه آنها تا «بلقا» رسیده است. این خبر در ماه رجب سال نهم هجرت به رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسید. حضرت بسیج عمومی اعلام کرد. شرکت در این غزوه برای مسلمانان مشقت‌ها و سختی‌های فراوانی در برداشت. زیرا، اولاً، هنوز چیزی از غزوه حنین و طائف نگذشته بود و خسارت‌های وارده از آن جنگ‌ها مرمت پیدا نکرده بود. ثانیاً، هنگام شیوع این خبر هوا بی‌اندازه گرم، و پیمودن راه در آن هوای سوزان فوق‌العاده طاقت فرسا بود. به علاوه هنگام رسیدن خرما و فصل چیدن میوه‌ها فرا رسیده بود، معلوم است که مردم کشاورز زندگیشان از این رهگذر تأمین می‌شود. از طرف دیگر فراوانی دشمن و اهمیت جنگ، آنها را مأیوس کرده بود. همچنین، منافقینی که به ظاهر اسلام اختیار نموده و در باطن در صدد برانداختن حکومت جوان اسلام بودند،

مردم را از شرکت در جنگ و رفتن به جهاد که یک امر حیاتی و بزرگ مذهبی است، ترسانیده و از مرگ سخن می‌گفتند. تا آنجا که جمعی سست ایمان سخت تحت تأثیر سخنان آنان واقع شدند. حکم قطعی از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام برای جهاد صادر گردید، مسلمانان غیور و عاشق فضیلت که این حکومت نتیجه فعالیت‌ها و جان‌بازی‌ها آنان بود، به محض صدور فرمان دست از باغ و کشاورزی و زندگی کشیده، و با قیافه‌های باز و بشاش به حضور نبی مکرم صلی الله علیه و آله اسلام مشرف شده و آمادگی خود را اعلام داشتند. این جمعیت در حدود سی هزار نفر بودند. مردانی مجاهد و کار آزموده با دلی لبریز از ایمان و مملو از شوق به لقای حق عازم تبوک گردیدند. و عده‌ای از منافقین که تعداد آنان هشتاد و دو نفر بود از شرکت در این جهاد مقدس با عذرهای غیرموجه سرباز زدند. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ، أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَّعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَاباً أَلِيماً وَ يُسْتَبَدَّلَ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَ لَا تَضُرُّوهُ شَيْئاً وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شما را چه شده است که چون به شما گفته می‌شود: «در راه خدا بسیج شوید» کندی به خرج می‌دهید؟ آیا به جای آخرت به زندگی دنیا دل خوش کرده‌اید؟ متاع زندگی دنیا در برابر آخرت، جز اندکی نیست. اگر بسیج نشوید، [خدا] شما را به عذابی دردناک عذاب می‌کند و گروهی دیگر به جای شما می‌آورد، و به او زبانی نخواهید رسانید، و خدا بر هر چیزی تواناست.

روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جنگ‌ها این بود که منطقه‌ای را که بایست سربازان در آن با دشمن مبارزه کنند، تعیین نمی‌کرد. اما این بار بر خلاف همیشه محل جنگ را رسماً اعلام کردند، تا سربازان از جهت مرکب و آذوقه و ابزار سفر در

سختی و مضیقه قرار نگیرند، تأکید فرمود هرچه می‌توانند خود را بیشتر آماده سازند. تأکید رسول خدا ﷺ به جایی کشیده شد که زنان مسلمان زیورها و جواهرات خود را نزد آن حضرت می‌فرستادند تا به مصرف هزینه سفر برسانند. در میان عملیات جوان‌مرادانه و از خود گذشتگی‌های مسلمانان آن روز عمل ابو عقیل انصاری مورد تحسین و اعجاب قرار گرفته؛ و سرمشق بزرگی برای سایر مسلمین گردید. ابو عقیل همان مسلمان فقیری است که در آن روز فقط دو من خرما در اختیار داشت، نصف آن را برای آذوقه فرزندان خود نگهداشت و نصف دیگر را به سازمان آذوقه ارتش اسلام تقدیم داشت. ممکن است از نظر غیرمسلمانان کوتاه فکر این عمل غیرعاقلانه به شمار رود، لذا منافقین ابو عقیل را به باد استهزاء گرفتند.

مورخین در مورد وضعیت سپاه اسلام در این جنگ نوشته‌اند:

مواد غذایی آنها جوهای کرم زده، خرماهای غیر مطبوع، و پیه‌های گداخته شده بود. تعداد مرکب آنها در حدود سه هزار رأس بوده تا آنجا که برای هر ده نفر بیش از یک مرکب نبود؛ لذا جمعی نام این غزوه را «غزوه جیش العُسر» یعنی جنگی که در آن سربازانش بی‌نهایت مشقت و سختی دیده‌اند، نامیدند. نمی‌توان منکر شد که علت پیروزی مسلمانان در زمانی کوتاه، فداکاری و جان‌بازی آنان بود. و این همه از خود گذشتگی‌ها فقط در مکتب پیامبر اسلام ﷺ به چشم می‌خورد. آن حضرت درسی به مسلمانان آن روز و آینده داد که بنای آن شهامت و جوان‌مردی و دفاع از حق بود. آن بزرگوار خوب می‌دانست که رومیان دشمنان سرسخت اسلام و مسلمین‌اند، و اگر در دفع آنها کوتاهی شود برای همیشه سلطه آنها بر جان و مال و ناموس مسلمانان خواهد ماند. لذا قرآن با لحن شدیدی آنها را به جهاد تحریک می‌فرماید: «أَرْضِيْكُمْ بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ؟»؛ آیا حیات و زندگانی این جهان را به عالم عقبی برتری و

ترجیح داده‌اید؟ سپس آنها را تهدید نموده، می‌فرماید: «يُعَذِّبُكُمْ عَذَاباً أَلِيماً»؛^۱ به عذاب دردناک شما را مبتلا می‌سازد. «وَيَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ»؛ گروه دیگری را جانشین شما قرار می‌دهد.

و در آخر سوره مبارکه محمد صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «...وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَلَكُمْ»؛^۲ اگر روی برگردانده و پشت کنید، جمعیت دیگری را که مانند شما نباشند، خواهد آورد.

و در سوره مائده جانشینان را چنین توصیف می‌کند:

«...فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ...»؛^۳

جمعی را جانشین شما می‌سازد که خداوند آنها را دوست دارد و آنان نیز خدا را دوست دارند در مقابل مؤمنان متواضع‌اند، اما نسبت به کفار خشن؛ و در راه خداوند جهاد و فداکاری می‌نمایند.

در بعضی از روایات نیز به گروه جانشین تصریح شده است. مرحوم طبرسی، در مجمع البیان نقل می‌کند:

وقتی این آیه نازل شد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردند: این گروه چه کسانی هستند؟ در این هنگام سلمان پارسی حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شرف‌یاب شده بود، حضرت به سلمان فارسی اشاره کرده و فرمود: «هذا و قومه». این مرد و قبیله او هستند.

سپس فرمودند:

«لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ مَنُوطًا بِالْأَثْرِيَّا لَنَا وَ لَهُ رِجَالٌ مِنْ فُارسٍ؛ هرگاه ایمان آویزان به آسمان باشد، مردانی از فارس آن را به دست می‌آورند.»

۱. سوره توبه. آیه ۳۹ - ۳۸.

۲. سوره محمد. آیه ۳۸.

۳. سوره مائده، آیه ۵۴.

پیامبر اکرم ﷺ از مدینه با سربازان مسلمان به سوی تبوک حرکت کرده و امیرالمؤمنین علی ﷺ را امر فرمود که در مدینه بماند. زیرا منافقین و متعاقدین از جهاد هدفهایی داشتند که مترصد بودند در غیاب رسول خدا ﷺ آنها را عملی سازند. آنها قصد داشتند دست به یک سلسله اقدامات علیه مصالح مسلمین و شخص رسول الله ﷺ بزنند. وقتی دیدند که نقشه آنها با وجود علی ﷺ عملی نیست، مشغول سمپاشی شدند. و تلاش کردند شکافی بین رسول خدا ﷺ و علی ﷺ، ایجاد نمایند.

می گفتند علی ﷺ مورد بی مهری رسول خدا ﷺ قرار گرفته و کدورتی بین آنها ایجاد شده که او را همراه خود نبرده اند. گفتار ناروای منافقین به امیرالمؤمنین ﷺ رسید، حضرت از سخنان ایشان ناراحت شد، از مدینه خارج و خود را به پیامبر گرامی رسانید، و جریان را به عرض مبارکشان رسانید پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَأَنْبِيَّ بَعْدِي.»

خوشبختانه این روایت را علاوه بر شیعه، بزرگان عامه هم نقل کرده اند. احمد بن حنبل در مسند، مسلم و بخاری در صحیح خود، حافظ بن حجر عقلانی در اصابه، ابن اثیر در اسد الغابه، و عده کثیر دیگری با مختصری تفاوت در الفاظ، این روایت را نقل نموده اند.

ابن ابی الحدید در جلد سوم شرح نهج البلاغه از عبدالله ابن عباس نقل کرده که:

روزی عمر بن خطاب گفت: واگذارید نام علی ﷺ را آن قدر پشت سر او حرف نزنید، زیرا شنیدم از رسول خدا ﷺ که فرمود: در علی ﷺ سه خصلت است که اگر یکی از آنها برای من بود دوست می داشتم آن را بیشتر از آنچه آفتاب بر آن می تابد، آن گاه گفت:

«كُنْتُ أَنَا وَ أَبُو بَكْرٍ وَ ابُو عَبِيدَةَ الْجَرَّاحِ وَ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ وَ

هُوَ مَتَكِّيُّ عَلِيٍّ عَلِيٌّ عَلِيٌّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام حَتَّى ضَرَبَ بِيَدِهِ مَنْكِبَهُ ثُمَّ قَالَ: أَنْتَ يَا عَلِيُّ أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا وَأَوْلَهُمْ أَسْلَامًا. ثُمَّ قَالَ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلِهِ هِرُونَ مِنْ مُوسَى، وَكَذَّبَ عَلِيٌّ مَنْ رَعِمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي وَ يُبْغِضُكَ؛

من و ابویکر و ابوعبیده جراح و عده‌ای، از اصحاب حاضر بودیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام تکیه داده؛ و دست به شانه علی علیه السلام زد و فرمود: یا علی، اولین فرد از مؤمنین تو هستی از جهت اسلام و ایمان، و قدر و منزلت تو نزد من مانند منزلت هرون است نسبت به موسی. و دروغ می‌گوید به من آنکه گمان کند مرا دوست دارد درحالی که دشمن تو باشد».

در دوران معاصر، دکتر محمد حسنین هیکل، وزیر اسبق فرهنگ کشور مصر، در کتاب «حیة محمد صلی الله علیه و آله»، داستان منزلت را مفصلاً بیان نموده است. چون این کتاب منتشر شد، سیل اعتراضات از طرف عموم طبقات، اهل سنت به آقای دکتر محمد حسنین هیکل، سرازیر شد؛ به طوری که ناچار شد در چاپ‌های بعدی قضیه را متروک و مسکوت بگذارد.

پایان نبوت

إِلَّا أَنَّهُ لَأَنْبِيَّ بَعْدِي.

جز اینکه پس از من پیامبری نخواهد بود.

دانشمندان عقاید اسلامی از راه‌های مختلف عقلی و نقلی و خاتمیت پیامبر ﷺ را ثابت کرده‌اند. در اینجا به اختصار به برخی از آنها اشاره می‌شود. یکی از قوانین کلی عالم که بر تمامی موجودات حکومت دارد، و از سنن قطعی پروردگار به شمار می‌رود، قانون تکامل موجودات زنده جهان است. قبل از هر چیز، باید بدانیم که تکامل یک موجود عبارت است از فعلیت پیدا کردن استعداد که در کمون آنها بودیعت نهاده شده، و در سایه شرایط و امکانات به فعلیت می‌رسد. بنابراین هر موجودی که شایستگی کمال را داشته باشد، در صورتی که مانعی در بین نباشد، قطعاً سیر تکاملی، طبیعی خود را ادامه داده و به کمال نهایی خود خواهد رسید. به عنوان مثال هسته‌ای را در دل خاک جای می‌دهیم. این هسته طبق شرایط رشد خود را شروع می‌کند، ساقه و شاخه و برگ پیدا می‌کند؛ و تا جایی می‌رسد که میوه شیرین به بار می‌آورد. یا نطفه‌ای که در رحم قرار گرفته درجات و مراتب را یکی پس از دیگری پیموده تا انسانی کامل شده و به کمال نهایی خود می‌رسد. این سیر طبیعی تکامل به ما نشان می‌دهد که در عالم ماده هر موجودی که استعداد ترقی و تکامل را دارا باشد، می‌کوشد تا به کمال خود برسد.

نبوت و قانون‌گذاری نیز از این سنت کلی مستثنی نیست. ادله عقلی و نقلی به ما می‌فهمانند که با رسالت پیامبر اسلام ﷺ دایره قانون‌گذاری و نبوت به حد

کمال خود رسیده، و مافوق آن ابداً تصور نخواهد شد. زیرا هرچه در سعادت و رفاه فردی و اجتماعی و جسمی و روحی و دنیوی و اخروی بشر موثر بوده به وسیله پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله، از طرف خداوند عالم ابلاغ شده است.

از طرف دیگر تمامی قوانین و احکام اسلام با عقول سلیم و فطرت صحیح مطابقت کامل دارد. پس وجهی ندارد بعد از وجود اقدس خاتم الانبیا حضرت محمد، بن عبدالله صلی الله علیه و آله، و دستورات آسمانی اش منتظر آمدن پیغمبر دیگر و یا نازل شدن قانون دیگری باشیم. قوانین آن با هر زمان و مکانی تناسب کامل دارد. دستوراتش چنان متین و مستدل است که هرچه از عمر عالم بگذرد، و هر اندازه سطح معلومات بشر توسعه یابد، درخشندگی آن بیشتر و بر عظمتش افزوده می گردد. سرّش این است که قوانین آن با فطرت صحیح و عقل سلیم و احتیاجات بشر مطابقت دارد. از تراوشات مغز و فکر بشری نیست تا بعد از گذشت زمان کهنه شود؛ و نتواند جامعه انسانی را اداره نماید. تا خورشید می درخشد و ماه فروزندگی دارد و نظام خلقت پابرجاست، دین مبین اسلام هم باقی بوده و به طور صحیح و کامل قافله بشریت را به ساحل نجات و سعادت خواهد رساند. رسالت پیامبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله رسالتی وسیع و جهانی است، برخلاف رسالت پیامبران سلف که اغلب محلی و سرزمینی بود.

قرآن در این باره می فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ...﴾^۱ و ما تو را جز [به سمت] بشارتگر و

هشداردهنده برای تمام مردم نفرستادیم.

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً...﴾^۲ بگو: «ای مردم، من

پیامبر خدا به سوی همه شما هستم.»

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ

۱. سوره سباء، آیه ۲۸.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۵۸.

کَلِّهِ...»^۱؛ پیامبرش را با هدایت و دین درست، فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند.

یا اینکه خطاب می شود:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^۲ و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

رسالت آن حضرت ﷺ پایان همه رسالت‌ها و مکمل قوانین و شرایع آسمانی پیشین است. قرآن کریم می فرماید:

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ ﷺ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَ لَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ...»^۳؛ محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است.

سنت دیرینه خداوند این بوده که پیامبرانی را پی در پی به منظور هدایت بشر بفرستد. هر کدام در کتب و سفارشات خود بشارت می دادند که در آینده پیغمبران دیگری هم خواهند آمد. اما این سنت دائمی با آمدن پیامبر خاتم ﷺ خاتمه پیدا کرده است.

علاوه بر ادله عقلی و آیات قرآن، روایات زیادی از شیعه و سنی در دست است که این حقیقت را به وضوح ثابت می کند.

در کتاب صحیح بترانی از عامر بن سعد بن ابی وقاص و او از پدرش نقل می کند که:

معاویة بن ابی سفیان سعد ابی وقاص را امر بسب امیرالمؤمنین علی ﷺ نمود و گفت: چه عاملی تو را از سب ابوتراب باز می دارد؟ در جواب گفت: ای معاویه، چگونه علی ﷺ را سب کنم؟ به یاد نمی آوری سه مطلبی را که پیغمبر اکرم ﷺ

۱. سوره توبه، آیه ۳۳.

۲. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

۳. سوره احزاب، آیه ۴۰.

به علی علیه السلام فرمود:

۱. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در بعضی از جنگ‌ها (غزوه تبوک) در مدینه به جای خود گذارد، و هنگامی که علی علیه السلام علاقه خود را به شرکت در جنگ در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله ابراز داشت، حضرت فرمود:

«أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.»

۲. در غزوه خیبر شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«وَاللَّهِ لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا كَرَارًا غَيْرَ فَزَارٍ يَفْتَحِ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ، يُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ.»

چون این آیه نازل شد:

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ
أَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلِ لَعْنَةَ اللَّهِ
عَلَى الْكَاذِبِينَ». پیغمبر اکرم علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را برای مباحله
با خود آورد..

این حدیث در صحیح ابی داود، مناقب ابن مغازلی، مناقب خوارزمی و مسند احمد بن حنبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است. و عموماً اتفاق دارند که مفهوم کلام نبوی ضمن تعیین منزلت علی علیه السلام، نفی نبوت به تمام معنی و تعطیل وحی و امتناع نزول شریعت جدید بعد از خود آن حضرت می باشد. و کسی از محققین خلاف آن را نگفته است.

در کتاب صحیح مسلم حدیثی از جیبر بن مطعم و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود:

«وَ أَنَا الْعَاقِبُ وَ الْعَاقِبُ الَّذِي لَيْسَ بَعْدَهُ شَيْءٌ؛ مِنْ عَاقِبَتِ وَ فِرْجَامِ هَسْتُمْ

[در بین انبیا]، و عاقبت و فرجام کسی است که بعد از او چیزی نیست.»

در کشف الغمه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که خداوند به من وحی فرمود:

«همانا پیغمبران را به تو ختم نمودم، پس بعد از تو پیغمبری نخواهد آمد.»

«إِنَّا وَإِنِّي خَتَمْتُ بِكَ النَّبِيِّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَكَ».

در کتاب صحیح مسلم از جابر بن عبدالله نقل شده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله

فرمود:

«مَثَلِي وَمَثَلُ الْأَنْبِيَاءِ كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى دَارًا فَأَكْمَلَهَا وَأَحْسَنَهَا إِلَّا مَوْضِعَ لَبْنَةٍ. فُجِعَلَ النَّاسُ يَدْخُلُونَهَا وَيُسْتَعْجِبُونَ مِنْهَا وَيَقُولُونَ لَوْلَا مَوْضِعَ لَبْنَةٍ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّا مَوْضِعُ لَبْنَةٍ؛

داستان من و داستان انبیاء مانند کسی است که خانه‌ای بسازد و آن را بیاراید، فقط جای یک خشت باقی گذارد، مردم داخل آن شوند و از خوبی آن تعجب نمایند، و گویند چه نیکوست، اگر جای آن یک خشت خالی نبود، و رسول الله صلی الله علیه و آله می‌گوید: من به جای آن یک خشت نهاده شدم».

و فرمود: «فُضِّلْتُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بِسِتِّ. جَعَلْتُ إِلَى الْأَرْضِ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا وَ أَحَلَّتْ لِي الْغَنَائِمَ. وَ نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ، وَ أُعْطِيتُ الشَّفَاعَةَ. وَ بُعِثْتُ إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً، وَ خَتَمَ بِي النَّبِيُّونَ».

در این باره علاوه بر طریق اهل سنت از طریق شیعه احادیث زیادی وارد شده که ذکر آنها موجب تطویل خواهد شد.

کلام را در این باب با ذکر اشعار منسوب به مرحوم حاج ملاهادی سبزواری رضوان الله تعالی که در مدح حضرت ختمی مرتبت سروده‌اند خاتمه می‌دهیم.

در خاتم رسالتی ای ختم انبیا

همچون نگین به خاتم و چون نقش در نگین

تو بدر از هری و همه انبیا سها

تو مهر انوری و نسج‌مند مرسلین

پیش خرد ز دانش اگر دو زند چنان

کاید مگس به عرصه عنقا طنین

«اسرار» در جمال و جلال توفانیست

صلى عليك ثم على آل اجمعين

حدیث منزلت را رسول خدا ﷺ فقط در جریان جنگ تبوک فرمود، بلکه با دقت در روایات و تاریخ زندگی آن حضرت معلوم می‌شود که در هفت مورد پیامبر اکرم ﷺ این سخن را بیان فرموده‌اند:

۱. در یوم المواخاة اول: که پیامبر اسلام در مکه بین یارانش برادری برقرار کرد؛ و علی علیه السلام را برادر خود انتخاب کرده و فرمود:

انت منى بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدى.^۱

۲. در یوم المواخاة دوم: وقتی در مدینه بین مهاجر و انصار پیمان برادری برقرار ساخت؛ باز هم علی علیه السلام را برادر خود برگزید و فرمود:

وانت منى بمنزلة هرون من موسى غير انه لا نبي بعدى.^۲

۳. ابن عباس می‌گوید: روزی عمر بن خطاب گفت: نام علی را به بدی نبرید، زیرا من از رسول خدا ﷺ درباره او سه جمله شنیدم که اگر یکی از آنها را من داشتم محبوب‌تر بود پیش من از آنچه آفتاب بر آن می‌تابد. من و ابوبکر و ابو عبیده و جمعی از اصحاب نزد آن حضرت بودیم و رسول اکرم تکیه بر علی کرده بود، دست بر شانه او زد، و سپس فرمود:

انت يا على، اول المؤمنين ايماناً و اولهم اسلاماً. ثم قال: انت منى

بمنزلة هرون من موسى.^۳

۴. علی علیه السلام و جعفر و زید، درباره سرپرستی فرزند حمزه با یکدیگر گفت‌وگو داشتند؛ و هر کدام می‌خواستند، این خدمت به او سپرده شود. در این هنگام

۱. کنز العمال، ج ۵.

۲. همان.

۳. همان.

پیامبر ﷺ به علی رضی الله عنه فرمود: انت منی بمنزلة هرون من موسى.^۱
 ۵. جابر بن عبدالله انصاری می گوید: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد درهای خانه‌هایی که به مسجد النبی باز می‌شود، بسته شود؛ و تنها در منزل علی رضی الله عنه را باز گذارد، به علی رضی الله عنه فرمود:
 «انه ليجلُّ لك من المسجد ما يحلُّ لي و انت منی بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبی بعدی؛^۲ آنچه برای من از مسجد مجاز است، برای تو نیز مجاز است. نسبت تو به من همانند نسبت هرون به موسی رضی الله عنه است؛ ولی پس از من پیامبری نخواهد بود».

۶. ام سلیم از زنان باشخصیت و از دعوت کنندگان به سوی اسلام بود و پدر و برادرش در میدان جهاد در خدمت پیامبر شربت شهادت نوشیده بودند، چون شوهرش دعوت اسلام را نپذیرفت، از او جدا شد. گه گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله برای دیدنش به خانه او می‌آمد و به او تسلیت می‌داد، روزی به او فرمود:
 «ای ام سلیم؛ انّ علیاً لحمه من لحمی و دمه من دمی و هو منی بمنزلة هرون من موسى؛ علی رضی الله عنه گوشتش از گوشت من و خورش از خون من است؛ و او نسبت به من همانند هرون است به موسی».^۳

۷. عده زیادی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره جریان جنگ تبوک نقل کرده‌اند که:

«انّ رسول الله خرّج الی تبوک و استخلف علیاً، فقال: اتخلفنی فی الصبیان و النساء قال صلی الله علیه و آله: الا ترضی ان تكون منی بمنزلة هرون من موسى، الا انه لیس نبی بعدی؛^۴

۱. همان.

۲. همان.

۳. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۱۲۱.

۴. همان، ج ۳۷، ص ۲۶۳.

رسول خدا ﷺ به سمت تبوک حرکت کرد و علی را به جای خود قرار داد. علی عرض کرد: مرا در میان کودکان و زنان می‌گذاری؟ حضرت فرمود: آیا راضی نیستی که نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی باشی، جز اینکه پیامبری بعد از من نخواهد بود».

معاویه در سفری به مکه آمده و در مسجد الحرام جایی برای او مهیا کرده بودند. سعد بن ابی وقاص بر او وارد شد، معاویه به سعد اعتراض کرد که چرا علی را دشنام نمی‌دهی؟ سعد گفت: ای معاویه، من خودم سه فضیلت از علی از شخص رسول خدا ﷺ شنیدم که یکی از آنها برای من دوست داشتنی‌تر از شتران سرخ مو است:

۱. چون در جنگ تبوک رسول خدا ﷺ علی را در مدینه گذاشت، خدمت پیامبر اکرم رسید و عرض کرد: آیا مرا با کودکان و زنان می‌گذاری؟ پیامبر ﷺ فرمود: *أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي*؛ آیا راضی نیستی که نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی، جز اینکه پیامبری بعد از من نیست.

۲. در جنگ خیبر از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: *لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ*؛ فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد؛ و خدا و رسولش هم او را دوست دارند.

و سپس علی را طلبید، در حالی که علی به درد چشم مبتلا شده بود، پیامبر ﷺ آب دهان بر دیدگان او مالید، و به عنایت خداوند متعال علی شفا پیدا کرد؛ و پیامبر اکرم پرچم اسلام را به دست او داد.

۳. چون آیه مباهله نازل شد؛ پیامبر ﷺ حسن و حسین و فاطمه و علی را برای مباهله حاضر نمود و گفت: خدایا، اینان اهل بیت منند.

ابن عباس می گوید: در منی با جمعی در محضر رسول خدا ﷺ بودیم و حسان بن ثابت (شاعر معروف) هم بود. آن حضرت فرمود:

«معاشر المسلمین هذا علی بن ایطالب، سید العرب، و الوصی الاکبر، منزلة منی منزلة هرون من موسی ﷺ. إلا انه نبی بعدی، لا تُقبلُ التوبة من تائب إلا بحبّه؛

ای گروه مسلمین، این علی بن ایطالب بزرگ عرب و وصی بزرگ من است، منزلت او نسبت به من منزلت هرون است به موسی جز اینکه پیامبری بعد از من نیست، توبه هیچ تائبی پذیرفته نمی شود، مگر به محبت و دوستی او».

سپس فرمود: ای حسان، درباره علی ﷺ شعری بگو. و حسان چنین سرود:

لَا تَقْبَلُ التَّوْبَةَ مِنْ تَائِبٍ إِلَّا بِحُبِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ
أَخِي رَسُولَ اللَّهِ بَلَّ صَهْرَهُ وَالصَّهْرُ لَا يَعْدِلُ بِالصَّاحِبِ
وَمَنْ يَكُنْ مِثْلَ عَلِيٍّ وَقَدْ رُدَّتْ لَهُ الشَّمْسُ مِنَ الْمَغْرِبِ
رُدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ فِي ضَوْئِهَا بِيضاً كَمَا كَانَ الشَّمْسُ لَمَّا تَغْرَبُ

توبه هیچ توبه کننده ای قبول نمی شود، مگر به دوستی علی بن ایطالب ﷺ که برادر رسول خدا ﷺ، و بلکه داماد او است، و یاران با داماد برابری نمی کنند. و کیست مانند علی ﷺ در حالی که آفتاب را بعد از غروب برای او برگردانید. آفتاب با کمال ضیاء نورانیت بر او برگشت؛ و نور آن به حدی بود که گویا غروب نکرده است.

ازدواج با زهرا علیها السلام

و زَوْجَهُ ابْنَتَهُ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ.

و دختر خود، بانوی زنان جهان را به ازدواج او درآورد.

رسول معظم اسلام از طرف خداوند اعلام فرمود: «و من کل شیء خلقنا زوجین»، ازدواج قانونی عمومی است که اساس تمامی موجودات عالم است. این قانون در انسان و حیوان از ویژگی خاصی برخوردار است.

عواملی که انسان را به ازدواج وادار می‌سازد، فراوان است، ولی در بین آنها به دو عامل می‌رسیم که از همه مهم‌تر به نظر می‌رسند. اول، عشق به حفظ صورت نوعیه و بقا انسانیت است؛ و تنها راه برای نیل به این مقصد و رسیدن به این هدف، تولید مثل است و آن هم به وسیلهٔ اعمال غریزه جنسی حاصل می‌شود. دوم، اعمال این غریزه در مسیر صحیح است.

صحیح‌ترین راه برای اعمال غریزه جنسی، ازدواج به شمار می‌رود. و چنانچه در مسیر صحیح به کار نرود، گذشته از عدم تأمین خواسته‌ها، متضمن مضار و بیماری‌هایی خواهد بود. زیرا وقتی انسان از این قانون سرباز زند، و برای خاموش کردن این غریزه ارتباطات غیر صحیح به وجود آورد، تمامی قوا و نیروی خود را بیجا صرف کرده است. موضوع مهم در ازدواج، حفظ نسب و تعاون و همکاری افراد اجتماع است. زیرا چیزی که روابط و همکاری متقابل اجتماعی را حفظ می‌کند، وثوق و اعتماد متقابل است.

در یکی از مجلات آمریکایی در این باره آمده است:

«در امریکا و سایر کشورهای غربی، زندگانی خانوادگی چنان که باید و شاید

نیست. در امریکا از سال ۱۹۳۸ عدهٔ کودکانی که در نتیجهٔ ازدواج غیرقانونی به دنیا آمده‌اند، پنجاه درصد افزوده شده است. در کشور سوئد که هفت میلیون جمعیت دارد، هر سال ۲۷۰۰ نفر کودک نامشروع به دنیا می‌آید. از هر ده نفر زن سوئدی که حالا شوهر دارند، هفت نفر آنها، پیش از عقد ازدواج باردار شده‌اند. و حداقل یک بچه داشته‌اند. اطفال غیرقانونی یا نامشروع در کشورهای دیگر هم زیاد شده است.^۱

این جنایات و انحرافات مولود بی‌بند و باری و شهوت‌پرستی و بندگی هوی و هوس و بی‌توجهی به مقرارت الهی می‌باشد. اسلام ازدواج را عامل بقا نسل و ازدیاد نفوس و عمران و آبادی شهرها و کشورها و توسعه و پیشرفت وسایل تولید و اقتصاد؛ و بهترین راه جلوگیری از مفاسد اجتماعی و اخلاقی؛ و تنها عامل برای تعدیل غریزهٔ جنسی می‌داند. و نهایت ترغیب و تشویق را در این امر حیاتی کرده و با موانع آن با شدت مبارزه کرده است. نمونه‌هایی از آن به قرار زیر است:

رسول الله ﷺ: «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ»^۲ آن کس که تزویج نماید، نصف دین خود را به دست آورده است.

عَلَىٰ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ: «تَزَوَّجُوا فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَّبِعَ سُنَّتِي؛ فَلْيَعْلَمْ إِنَّ مِنْ سُنَّتِي التَّزْوِيجُ»^۳ ازدواج کنید همانا رسول خدا ﷺ فرمود: آن کس که دوست دارد از سنت من متابعت کند، بداند یکی از سنت‌های من امر ازدواج می‌باشد.

أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا بُنِيَ بِنَاءٌ فِي الْإِسْلَامِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ

۱. سعیدی، احمد، مجله بیدار شو (منتشر شده در امریکا)، اردیبهشت ۱۳۳۸.

۲. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۳۲۸.

۳. همان، ج ۵، ص ۳۲۹.

التزویج؛^۱ هیچ بنایی در اسلام نزد خدا محبوب‌تر از ازدواج نیست.»
 أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: «مَا مِنْ بِنَاءٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ بَيْتٍ يَعْمُرُ فِيهِ الْإِسْلَامُ
 بِالنِّكَاحِ؛ هیچ بنایی محبوب‌تر نزد خدا از خانه‌ای که به نکاح آباد شده باشد
 نیست.»

اسلام تا آنجا، این موضوع را تعقیب کرده است که به نتیجه ازدواج صحیح ولو
 سقطی باشد، مباحات می‌کند.»

«إِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْيَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَوْ بِالسَّقَطِ؛^۲ من به زیادتى شما بر
 سایر امم مباحات می‌کنم، اگر چه به فرزندان سقط شده شما باشد.»

در بعضی از روایات از ازدواج با زن‌های عقیم و نازا نهی فرموده است.
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «تَزَوَّجُوا بِكُرًا وَلُودًا وَ لَا تَزَوَّجُوا حَسَنَاءَ جَمِيلَةً
 عَاقِرًا، فَإِنِّي إِنَاهِي بِكُمْ الْيَوْمَ الْقِيَامَةِ؛^۳ ازدواج کنید با دختری که باکره
 بوده و فرزندان زیاد به بار آورد، و با زنان زیبا که عقیم باشند، ازدواج نکنید،
 به درستی که روز قیامت به فزونی شما مباحات می‌کنم.»

جوانی خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله شرف یاب شد و گفت: یا رسول‌الله،
 دختر عمویی زیبا و متدین دارم که از هر نظر شایستگی همسری را دارد، ولی
 این زن عقیم است. حضرت فرمود: از ازدواج با این زن صرف نظر کن.^۴
 از سوی دیگر، اسلام با موانع ازدواج مبارزه می‌کند. از جمله درباره اینکه
 نگرانی از فقر نباید مانع ازدواج شود، می‌گوید:

«وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا
 فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ وَسِيعٌ عَلِيمٌ؛^۵ برای افرادی که همسر

۱. شیخ صدوق، الفقیه، ج ۳، ص ۳۸۳.

۲. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۳۳۴.

۳. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۳۳۳.

۴. ر.ک: شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، باب نکاح.

۵. سوره نور، آیه ۳۲.

ندارند دامن همت به کمر زنید و وسایل و مقدمات ازدواج آنها را فراهم سازید، اگر فقیر باشند خداوند آنها را به کرم خویش بی‌نیاز می‌سازد.

«تَزَوَّجُوا لِلرِّزْقِ، فَإِنَّ فِيهِنَّ الْبَرَكَاتَةَ؛ ازدواج نمایید زیرا موجب برکت و فراخی روزی می‌شود».

یکی از موانع ازدواج تشریفات سنگین و مخارج فراوان است. و همین موضوع باعث شده خیلی از دختر و پسرها از راه غیر صحیح و نامشروع ارتباط پیدا کنند. برای حل این مشکل، اسلام از تشریفات بیجا و مهر سنگین جلوگیری کرده است.

اسلام فرمود: خواستگاری که قدم اول در ازدواج می‌باشد، به سهولت و آسانی برگزار شود:

«إِنَّ مِنْ يُمْنِ الْمَرْئَةِ تَيْسُرُ خَطْبَتِهَا وَ قَلَّةِ صَدَاقِهَا؛ از خوش قدمی و مبارکی زن این است که خواستگاریش به آسانی انجام گیرد، و مهرش اندک باشد».

«أَفْضَلُ نِسَاءِ أُمَّتِي أَصْبَحُهُنَّ وَجْهًا وَ أَقْلَهُنَّ مَهْرًا؛^۱ بهترین زنان امت من آنهایی هستند که از نظر زیبایی از دیگران زیباتر و از نظر مهر از دیگران کمتر باشند».

برخی نزد امام صادق علیه السلام، سخن از نامبارکی زن به میان آوردند؛ حضرت فرمود: نامبارکی در سه چیز است: در زن و مرکب و خانه، زن بد قدم و نامبارک آن است که مهریه‌اش سنگین باشد و رضایت شوهر خود را تأمین نکند.

اسلام برای جلوگیری از مخارج سنگین و طاقت فرسا و توقعات بیجا، دستور میانه‌روی می‌دهد، و از اسراف و زیاده روی باز می‌دارد؛ و می‌فرماید: زن حق ندارد با خواسته‌ها و توقعات بیجای خود، شوهر را در مضیقه مالی قرار دهد. اگر زنی به شوهر خود بگوید: من از شما خیری ندیده‌ام، تمام اعمال خود را از بین برده و تباه کرده است. از طرف دیگر به آن دسته از مردمی که

۱. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۳۲۴؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۱.

می خواهند از ثروت یا شخصیت زن یا مرد، استفاده کنند و منتظرانند، تا با دختری ازدواج کنند که از عنوان و مقام یا مال پدرش بهره برداری کنند، می فرماید:

هرکس زنی را، تنها برای زیبایی او به عقد در آورد، به آنچه از آن زن دوست می داشته، نخواهد رسید. و آن کس که با زنی به خاطر ثروت ازدواج کند خداوند او را به خودش واگذار می نماید. پس بر شما مسلمانان لازم است که همسری با ایمان و پاک دامن انتخاب نمایید.
امام صادق علیه السلام فرمود:

هرگاه مردی با زنی به خاطر مال یا زیبایی او، ازدواج نماید، خداوند او را به خودش وامی گذارد. و اگر برای دین و پرهیزگاریش با او ازدواج کند، خداوند هم مال و هم زیبایی نصیب او می گرداند.

قائد عظیم الشان اسلام ازدواج با زن هایی که اصالت خانوادگی نداشته و فاقد عفت و پاک دامنی هستند، ولی از نظر ظاهر زیبا و صاحب جمال اند، جداً نهی فرموده است:

«إِيَّاكُمْ وَ خَضْرَاءَ الدِّمَنِ؛ پرهیزید از گلهایی که در نقاط آلوده می رویند».
«قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ مَا خَضْرَاءُ الدِّمَنِ؟؛ پرسیدند منظور از این سبزه های مرداب چیست؟»

«قَالَ: الْمَرْئَةُ الْحَسَنَاءُ فِي مَثَبِ السُّوءِ؛^۱ فرمود: زن های زیبایی که از خانواده های ناپاک به وجود آمده باشند».

رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای آنکه امتیازات نژادی، و مالی را، ریشه کن کند، «ذلفا»، دختر زیاد بن لبید، بزرگ قبیله بنی بیاضه، را برای «جویر» فقیر و کوتاه قد و سیاه به ازدواج درمی آورد. و زینب دختر جحش - دختر عمه خود را - برای غلام خود «زید» به نکاح در آورد. همچنین، دختر عموی خود

«ضیاعه» دختر زبیر بن عبدالمطلب، را برای «مقداد» به عقد در آورد. و با این اقدامات درخشان، به پیروان خود فهماند که مردم مسلمان باید در امر زناشویی از قیود بی اساس و عناوین خیالی پرهیزند.

امام زین العابدین علیه السلام با کنیزی که خود او را آزاد کرده بود، ازدواج کرد. عبدالملک مروان به گمان اینکه نقطه ضعفی از آن بزرگوار پیدا کرده؛ به آن حضرت نوشت که: به من رسیده است که شما مقام خانوادگی خود را ملاحظه نکرده و برخلاف شئون خود با کنیزی ازدواج کرده‌اید.

حضرت در جواب نوشتند: آری، این کنیزک را که خود آزاد ساختم، چون از نظر ایمان و اخلاق و پاک دامن‌ی او را شایسته دیدم. زیرا کفو و هم‌شان مرد مؤمن، زن مؤمن است. و این ایراد تو نمونه‌ای از سخنان مردم جاهلیت است که هنوز در روح و مغز تو و دیگران باقی مانده است.

اسلام است می‌فرماید: بیشتر دوزخیان را دسته‌ای تشکیل می‌دهند که فاقد همسر بوده‌اند؛ «أَكْثَرُ أَهْلِ النَّارِ الْعُرَابِ»^۱.

اهمیت ازدواج در بین مسلمانان به اندازه‌ای بود که وقتی یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله همسرش درگذشت به دوستان خود گفت:

«زَوْجُونِي، زَوْجُونِي، فَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَلْقَى رَسُولَ اللَّهِ وَإِنِّي أَعْرَبُ؛ وَسَائِلُ
ازدواج مرا فراهم سازید که دوست ندارم درحالی که زن ندارم، با
رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاقات کنم».

روشن است که این همه تأکیدات و تسهیلات به منظور جلوگیری از انحرافات و شیوع فحشا و هدایت جامعه و خانواده‌ها به سوی سعادت است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ترغیب به تسریع ازدواج دختران فرمود:
«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْأَبْكَارَ بِمَنْزِلَةِ الثَّمَرِ عَلَى الشَّجَرِ إِذَا أَدْرَكَ ثَمَرُهُ وَ لَمْ
يُجْتَنَى أَفْسَدَتْهُ الشَّمْسُ وَ نَثَرَتْهُ الرِّيحُ وَ كَذَلِكَ الْأَبْكَارُ إِذَا أَدْرَكَ مَا

۱. شیخ صدوق، الفقیه، ج ۳، ص ۳۸۴.

يُذْرِكُ النِّسَاءَ فَلَيْسَ لِهُنَّ دَوَاءٌ إِلَّا الْبُعُولَةُ، وَإِلَّا لَمْ يُؤْمِنْ عَلَيْهِنَّ الْفَسَادُ. فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَمَنْ نَزَّوَجٌ؟ فَقَالَ ﷺ: الْأَكْفَاءُ. قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنْ الْأَكْفَاءُ؟ فَقَالَ الْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ أَكْفَاءُ بَعْضٍ؛^۱ ای مردم، دختران مانند میوه‌های رسیده بر درخت هستند که اگر چیده نشوند، تابش آفتاب و وزش باد آنها را فاسد نموده و پراکنده می‌سازد. به محض آنکه در دختران غریزه جنسی بیدار شد، چاره‌ای برای دفع آن جز ازدواج و اختیار همسر نیست. وگرنه از انحراف و مفاسد ایمن نتوان بود. در این میان مردی از میان جمعیت بلند شد و عرض کرد: با چه کسی ازدواج کنیم؟ فرمود: با آنهایی که هم‌شان و کفویشان باشند. و فرمود: بعضی از مؤمنان نسبت به بعضی دیگر کفو و هم‌شان هستند.

سخن را در این باره با شرح جمله شریفه از دعای ندبه که در خصوص ازدواج امیرالمؤمنین علیه السلام با فاطمه زهرا علیها السلام است، به پایان می‌بریم. بزرگان و اشراف با اصرار فراوان به خواستگاری دختر رسول خدا ﷺ آمدند. چون دیده بودند که آن حضرت نسبت به ازدواج سایر دخترانش یعنی رقیه و زینب، آسان بود. غافل از آنکه این دختر با سایر دختران رسول خدا ﷺ فرق‌های بسیار دارد. کفو و هم‌شان این دختر کسی است که چون او مجسمه تقوی و فضیلت باشد. آنها نمی‌دانستند که ثروت و مقام هرگز این لیاقت را به اشخاص نمی‌دهد که بتوانند با دختر طاهره و معصومه رسول خدا ﷺ همسری نمایند.

از این رو پیامبر اکرم ﷺ فرمود: من دستور دارم که ازدواج این دختر را طبق فرمان خداوند انجام دهم. از این کلام همه فهمیدند که ازدواج با زهرا مرضیه علیها السلام، کاری آسان و سهل نیست؛ و این دختر را همه کس نمی‌تواند به همسری انتخاب کنند. هم‌شان این بانوی بزرگ، جز علی ابن ابیطالب علیه السلام، فرد دیگری نیست.

۱. کلینی. کافی. ج ۵، ص ۳۳۷.

علی علیه السلام به این موضوع علاقه دارد، ولی حیا مانع او است و به دنبال فرصت می‌گردد. تا آنکه خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شرف یاب شد در حالی که تمام پیکر او را حجب و حیا احاطه کرده بود؛ و این حالت مانع از سخن گفتن او شده، اما از قیافه او نمایان است که می‌خواهد مطلبی را به زبان بیاورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سکوت را درهم شکست و شروع به صحبت کرد، تا اینکه علی علیه السلام مطلب را پیشنهاد کرده و آن حضرت هم پذیرفتند.

لَوْلَا لَمْ يَكُنْ كُفْوًا لِفَاطِمَةَ لَوْلَا لَمْ يَفْهَمُوا أَسْرَارَ قُرْآنٍ

افراد متعددی به خواستگاری حضرت صدیقه طاهره می‌آمدند، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جواب می‌فرمود: منتظر فرمان خدا هستم. و آن‌گاه که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به خواستگاری حضرت فاطمه رفت، پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله و سلم موضوع را با حضرت صدیقه در میان نهاد و فرمود:

«یا فاطمه، إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ مَن عَرَفْتِ قَرَابَتَهُ وَ فَضْلَهُ وَ اسْلَامَتَهُ وَ
إِنِّي قَدْ سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ يَزُوجَكَ خَيْرَ خَلْقِهِ وَ أَحَبَّهُمْ إِلَيْهِ وَ قَدْ ذَكَرَ عَن أَمْرِكِ
شَيْئاً مَّمَّا تَرِينَ؟ فَسَكَتَتْ وَ لَمْ تَوَلِّ وَ جَهَّهَا وَ لَمْ يَرَفِيهَا رَسُولُ اللَّهِ كَرَاهَةً
فَقَامَ وَ هُوَ يَقُولُ: اللَّهُ أَكْبَرُ سَكُوتَهَا اِقْرَارُهَا؛^۱

فاطمه (جان) علی بن ابیطالب که نزدیکی او را با من و فضل و مراتب ایمان و اسلامش را می‌دانی، به خواستگاری ات آمده است. دختر جان بدان که من از پروردگرم خواسته‌ام که تو را به بهترین مخلوقش و محبوب‌ترین بستدگانش تزویج نماید، چه پاسخ می‌گویی؟ حضرت فاطمه سکوت کرد و روی خود را برنگرداند. و رسول عالی‌قدر صلی الله علیه و آله و سلم در چهره حضرت فاطمه بی‌میلی مشاهده نفرمود. پس برخاست و فرمود: الله اکبر، سکوت او نشانه رضایت و موافقت وی است».

امام صادق علیه السلام فرمود:

«لَوْلَا أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لِفَاطِمَةَ مَا كَانَ لَهَا كَفْوٌ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ؛^۱ اگر خداوند امیرالمؤمنین را نمی آفرید همتایی برای حضرت فاطمه در روی زمین نبود».

دارایی امیرالمؤمنین علیه السلام در آن وقت فقط یک زره و یک شمشیر و یک شتر بود. آن حضرت مأمور شد زره خود را در معرض فروش قرار دهد و با پول های آن مقدمات زفاف را فراهم سازد. بعد از فروش زره پول را خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورد، آن حضرت بدون آنکه بشمرد، مشتی از آن را برداشته به بلال بن رباح داد و فرمود: مقداری عطر برای زهرا علیها السلام خریداری کن؛ و باقیمانده را به ابوبکر و عمار یاسر داد؛ و فرمود: با این مبلغ وسایل زندگی عروس و داماد را فراهم سازید.

آنها طبق فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به بازار رفته و جهیزیه زهرا علیها السلام، را به شرح زیر تهیه کردند:

یک پیراهن که به هفت درهم خریداری شد. یک مقنعه یا روسری که به یک درهم تهیه شد. یک تخت که پایه هایش از چوب و نشیمنگاهش از لیف خرما بود، دو عدد تشک از کتان مصری، که یکی از ابریشم و دیگری از لیف خرما ساخته شده بود، چهار متکا که دو عدد آن از پشم و دو عدد دیگر از لیف خرما درست شده بود، یک سنگ آسیاب دستی، حصیری که از علف ساخته شده بود، پرده ای از پشم شتر، مشگی از پوست، کاسه ای چوبی برای شیر، سبویی بزرگ، ظرف پوستی برای آب، کوزه های متعدد، دو بازوبند نقره، و یک ظرف مسی.

جهیزیه را به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند. وقتی دیدگان مقدسش به آنها افتاد فرمود: «اللهم بارک لقوم جُل أنیتهم الخذف؛ خداوندا، زندگانی را بر اشخاصی که بیشتر ضروفشان از سفال است، مبارک گردان».

مهریه زهرا علیها السلام

مهریه زهراء علیها السلام، «مهر السننه» است که چهارصد درهم می باشد. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با این عمل درخشان خود به مسلمانان می آموزد که فاطمه دختر من، مهریه اش این مقدار بوده، و شما هم از مهرهای سنگین پرهیزید؛ و آن را برای خود سعادت و عنوان نپندارید. تا مردم از زناشویی شانه خالی نکرده و دامن آنها آلوده نگردد. آنها که می خواهند با مهرهای سنگین وضع دختران خود را تثبیت نمایند، سخت در اشتباه اند. محکم ترین وسیله ای که دختری را در خانه شوهر برای همیشه نگه می دارد و یک عمر با صمیمیت و صفا و در کانونی از مهر و وفا زندگی می کنند، تربیت صحیح و انتخاب شوهر متناسب و کفو است، نه مهر سنگین و جهیزیه کمر شکن.

به هر حال، حضرت مولی المتقین به افتخار همسر بزرگوار خود مجلس ضیافتی ترتیب داد؛ و عده ای در آن شرکت کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله دختر معصومه اش را فراخواند، زهرا علیها السلام در حالی که تمامی وجودش را حجب و حیا فرا گرفته بود، شرف یاب شد. و وقتی چشمش به پدر بزرگوارش افتاد، از شدت شرم به خود لرزید و نزدیک بود به زمین بخورد. حضرت در حقیقت دعا کرد:

«أَقَالِكِ اللَّهُ الْعَثْرَةَ؛ خداوند تو را از لغزشها نگهدارد».

سپس دست زهرا علیها السلام را در دست علی علیه السلام گذارد. قدری از فضایل علی علیه السلام برای دخترش بیان کرد. و از فضیلت و مقام زهرا علیها السلام هم برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیان داشت. وظایف زندگانی را بین آنها تقسیم کرد. کارهای داخلی را به عهده فاطمه علیها السلام و کارهای خارج از منزل را به علی علیه السلام سپرد.

زهرا علیها السلام، فرمود: وقتی این جملات بر لبان پدرم نقش بست که: «فاطمه بِخِدْمَةِ مَادُونِ الْبَابِ وَ عَلِيٌّ بِخِدْمَةِ مَا خَلْفَهُ؛ فاطمه مدیر داخلی خانه، و کارهای بیرون خانه به عهده علی باشد». «فَلَا يَعْلَمُ مَا دَخَلَنِي مِنَ السُّرْرِ إِلَّا اللَّهُ بِأَكْفَائِي رَسُولَ

اللَّهُ تَحْمِلُ رِقَابَ الرِّجَالِ؛ تنها خدا می‌داند که از این تقسیم چقدر شادمان و خوشدل شدم، زیرا بیم آن را داشتم که در کارهای مربوط به مردان مرا شرکت دهد».

زهرا علیها السلام همان بانویی است که وقتی به فخر کائنات رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد می‌شد با تمام قامت بلند شده و او را در بغل می‌گرفت. گاهی دست او را می‌بوسید و گاهی می‌فرمود: هرگاه مشتاق بوی بهشت می‌شوم زهرا را می‌بویم. زهرا علیها السلام همان بزرگ زنی است که غضب او غضب خدا، و سرور او سرور خدا است. زهرا علیها السلام از همان خانواده و اهل بیتی است که خداوند آنها را به پاکی و طهارت ستوده است.

احمد حنبل از انس بن مالک نقل نموده که:

وقتی زهرا علیها السلام به خانه علی علیه السلام آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله شش ماه تمام هنگام طلوع فجر از خانه بیرون می‌آمد و رهسپار مسجد می‌گشت؛ و در راه مسجد، مقابل خانه فاطمه علیها السلام می‌ایستاد و می‌فرمود:

«الصلوة يا أهل البيت، إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيراً؛ اهل بیت من، به یاد نماز باشید. خداوند می‌خواهد از شما اهل بیت همه گونه پلیدی را دور سازد».

راستی اگر انسان در آیات، و روایات وارده در فضیلت و شخصیت اهل البیت و حضرت صدیقه علیها السلام، با دیده انصاف و دقت بنگرد، خواهد فهمید کسی را توانایی بیان فضائلشان نیست.

اگر فخر مریم به این است که درباره او آیه «أحصنت فرجها» نازل شده، درباره فاطمه علیها السلام «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛ نازل شده است. حسان بن ثابت در این باره می‌گوید:

وَإِنْ مَرِّمٌ أَحْصَنْتَ فَرْجَهَا وَجَاءَتْ بِعِيسَى كَبْدَرِ الدُّجَى
لَقَدْ فَاطِمٌ أَحْصَنْتَ بَعْدَهَا وَجَاءَتْ بِسِبْطَى نَبِيِّ الْهُدَى

مرحوم آیت‌الله العظمی آقای حاج شیخ محمد حسین اصفهانی رحمته الله، درباره

زهرا علیها السلام چنین سروده است:

و هم باوج قدس ناموس اله کی رسد
 ناطقه مرا مگر روح قدس مدد کند
 فیض نخست و خاتمه نور جمال فاطمه
 بسمله صحیفه فضل و کمال و معرفت
 لیله قدر اولیا نورنهار اصفیا
 بضعه سید بشر ام ائمه غرر
 وحی نبوتش نسب جود و فتوتش حسب
 لوح قدر بدست او کلک قضا بشست او
 در جبروت حکمران در ملکوت قهرمان
 نفخه قدس بوی او، جذبه انس خوی او
 قبله خلق روی او، کعبه عشق کوی او
 مفتقرا متاب رو، از در او به هیچ سو
 فهم که نعت بانوی خلوت کبریا کند
 تا که ثنای حضرت سیده نسا کند
 چشم دل از نظاره در مبدا و منتهی کند
 بلکه گهی تجلی از نقطه تحت با کند
 صبح جمال او طلوع از افق علا کند
 کیست جز او که همسری باشد لافتی کند
 قصه‌ای از مروتش سوره هل اتی کند
 تا که مشیت الهیه چه اقتضا کند
 در نشات کن فکن، حکم بماتشا کند
 منطق او خبر ز لا ینطق عن هوی کند
 چشم امید سوی او، تا بکه اعتنا کند
 ز آنکه مس وجود را فضا او طلا کند

فاطمه علیها السلام در قرآن

در آیات متعدد قرآن کریم به فضائل زهرا علیها السلام اشاره شده است. برخی از آنها به شرح زیر است:

۱. «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛^۱ خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

این آیه مبارکه معروف به آیه تطهیر است، و طبق روایات متواتره در شأن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام و حسنین علیهم السلام نازل شده است. رسول خدا در منزل ام سلمه بود و این شخصیت‌های برجسته در محضر رسول

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند؛ و این آیه نازل شد. ام سلمه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تقاضا می کند که من نیز در جمع شما داخل شوم و تحت کسا قرار گیرم؟ اما آن حضرت او را نهی کرد و فرمود: (و انتِ فی خیر).

جمعی از صحابه که شأن نزول این آیه را به این ترتیب نقل کرده اند، طبق بیان صاحب کتاب الغدیر به این شرح اند:

۱. سعد ابی وقاص ۲. انس بن مالک ۳. ابن عباس ۴. ابوسعید خدری
 ۵. عمر بن ابی سلمه ۶. واصله بن اسقع ۷. عبدالله بن جعفر ۸. ابو حمرا هلال
 ۹. عایشه ۱۰. ام سلمه ۱۱. ابوهریس ۱۲. معقل بن سیار ۱۳. ابوطفیل ۱۴. جعفر بن حبان ۱۵. جبیره ۱۶. ابوبرزه اسلمی ۱۷. مقداد بن اسود.
 پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از روز نزول این آیه، تا هنگام وفاتش قبل از نماز صبح به در خانه حضرت صدیقه علیها السلام می آمد و می فرمود:

«السلامُ علیکم یا اهل البیت، انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً؛^۱ سلام بر شما ای اهل بیت، به درستی که خدا اراده فرموده است که هر ناپاکی را از شما خاندان نبوت دور کرده و شما را پاک و منزّه گرداند».

۲. آیه مباهله:

«... فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»؛^۲ بگو: «بیاید پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و زنانتان، و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فراخوانیم؛ سپس مباهله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم».

حضرت صدیقه علیها السلام در زمان مباهله با نصارای نجران شرکت داشته، و تنها

۱. استرآبادی، تأویل الآیات، ص ۳۱۶.

۲. سوره آل عمران، آیه ۶۱.

زن در میان آن جمع بوده است؛ و مراد از «نِسَائِنَا» آن بزرگوار است.

۳. «فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ...»^۱؛ سپس آدم از پروردگارش

کلماتی را دریافت نمود؛ و [خدا] بر او ببخشود.

حافظ بن ابی النجار که یکی از بزرگان عامه است؛ از قول ابن عباس

می‌گویند:

«سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَلْقِيهَا آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَيْهِ.

قال: سَأَلَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، إِلَّا تَبَتَّ عَلَيَّ

فَتَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى؛

از پیامبر ﷺ سؤال کردم آن کلماتی که حضرت آدم از پروردگار خود فرا گرفت

و به وسیله آن توبه او قبول شد، چیست؟ فرمود آدم به حق محمد و علی، فاطمه

و حسن و حسین علیهم السلام از خدا درخواست کرد که توبه مرا قبول فرما. و خدای

تبارک و تعالی توبه او را پذیرفت.»

۴. «...قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ...»^۲؛ بگو ای پیامبر،

من برای انجام رسالتم پاداشی از شما نمی‌خواهم، مگر مودت با خویشان نزدیکم.

به گفته علامه امینی عده‌ای از بزرگان اهل سنت از ابن عباس نقل می‌کنند که:

«لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ قَرَابَتِكَ هَؤُلَاءِ وَالَّذِينَ وَجَبَتْ

عَلَيْنَا مَوَدَّتَهُمْ؟ فَقَالَ ﷺ عَلِيٌّ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَأَبْنَاهُمَا؛

چون این آیه نازل شد، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد، خویشان و نزدیکان تو که

مودت آنان بر ما واجب است چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: علی و فاطمه و

دو پسر آنها حسن و حسین علیهم السلام.»

۵. «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ...»^۳؛ هنگامی که خداوند

۱. سوره بقره، آیه ۳۷.

۲. سوره شوری، آیه ۲۳.

۳. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

حضرت ابراهیم را با کلماتی امتحان فرمود، او آن کلمات را تمام کرد. مقصود از کلمات، رسول عالی قدر اسلام صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام، حضرت صدیقه و حسنین علیهم السلام هستند. مفضل بن عمر که از اصحاب علمی فوق العاده حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است؛ روایت زیر را از آن حضرت در تفسیر کلمات آیه فوق نقل می کند:

«سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ «وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ» مَا هَذِهِ الْكَلِمَاتُ؟ قَالَ هِيَ الْكَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَّاها آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَنَابَ عَلَيْهِ، وَهُوَ أَنَّهُ قَالَ: أَسْأَلُكَ بِهٖ حَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ إِلَّا تُبِّتَ عَلَيَّ فَنَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ. أَنَّهُ هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ. قُلْتُ لَهُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَمَا يَعْنِي عَزَّوَجَلَّ بِقَوْلِهِ: فَأَتَمَّهُنَّ؟ قَالَ يَعْنِي أَتَمَّهُنَّ إِلَى الْقَائِمِ اثْنَيْ عَشَرَ أَمَاماً تِسْعَةً مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛

از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم که مقصود خدای تعالی از این «کلمات» چیست؟ فرمود: این کلمات همان کلماتی است که حضرت آدم، از خدای تعالی فرا گرفت و چنین عرض کرد: پروردگارا، به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین از تو درخواست می کنم که توبه مرا بپذیری. سپس توبه اش مورد قبول واقع شد، به درستی که خدا بسیار توبه پذیر و مهربان است. مفضل بن عمر می گوید: سپس از امام صادق علیه السلام پرسیدم مقصود خدای تعالی از اَتَمَّهُنَّ در این آیه چیست؟ فرمود: یعنی نام نه امام دیگر از اولاد امام حسین علیه السلام تا حضرت قائم آل محمد علیه السلام، را به پنج تن ملحق نمود.

لذا کلماتی که حضرت ابراهیم علیه السلام به وسیله آنها آزموده شد، جامع تر، بالاتر و عالی تر از کلماتی است که حضرت آدم علیه السلام فرا گرفت. و خود امام صادق علیه السلام فرمود: «نحن الکلمات»؛ ما «کلمات» هستیم.

۷. «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا»؛^۱ و به [پاس]

دوستی خدا، بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می‌دادند.

ابن عباس می‌گوید:

امام حسن و امام حسین علیهما السلام بیمار شدند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله با جمعی از اصحاب به عیادتشان آمدند. و به علی علیه السلام عرض کرد: یا ابوالحسن، خوب بود نذری جهت شفای فرزندانان می‌کردی، علی و فاطمه علیهما السلام و فضه خادمه آنها نذر کردند که اگر شفا پیدا کنند، سه روز روزه بگیرند. در بعضی از روایات هست که حسنین علیهما السلام هم گفتند: ما هم نذر می‌کنیم و روزه می‌گیریم. چیزی نگذشت که هر دو شفا یافتند؛ در حالی که از نظر مواد غذایی، دست خالی بودند. علی علیه السلام سه من جو قرض نمود. حضرت زهرا علیها السلام $\frac{1}{3}$ آن را آرد کرد و نان پخت. در وقت افطار سائلی به در خانه آمد و گفت: السلام علیکم یا اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله، سلام بر شما ای خاندان محمد صلی الله علیه و آله، مستمندی از فقرا مسلمین هستم، غذایی به من بدهید، خداوند از غذاهای بهشتی به شما عطا کند. آن خانواده همگی او را بر خود مقدم داشتند؛ و سهم خود را به او دادند و آن شب جز آب ننوشیدند.

روز دوم را هم روزه گرفتند، وقت افطار همان آرد جو را نان پخته بودند. یتیمی به در خانه آمد، باز هم غذای خود را داده و با آب افطار کردند؛ و فردا روز سوم هم روزه گرفتند. مغرب روز سوم اسیری بر در خانه آمد، آنها باز هم غذای خود را به این اسیر گرسنه دادند. وقتی صبح شد، علی علیه السلام دست حسنین علیهما السلام را گرفت و به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. هنگامی که پیامبر آنها را مشاهده کرد، دید از شدت گرسنگی می‌لرزند. فرمود: این حالی را که بر شما می‌بینم بر من بسیار گران است. سپس برخاست و با آنها حرکت کرد و به منزل حضرت فاطمه علیها السلام وارد شد؛ و دید دخترش در محراب عبادت ایستاده و گرسنگی بر او سخت اثر کرده و چشمانش در گودی نشسته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار ناراحت شد. در این هنگام جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله، این سوره را دریافت کن، خداوند با چنین خاندانی به تو تهنیت می‌گوید، و سپس سوره «هَلْ

اتی» را بر آن حضرت قرائت کرد.

بعضی هم برآند که از آیه «إِنَّ الْأَبْرَارَ» تا آیه «كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا» که مجموعاً هجده آیه می‌شود، در این هنگام نازل گشت. ولی علما شیعه همه اتفاق نظر دارند، که همه سوره در قضیه فوق نازل شده است، یعنی آن را به عنوان یکی از فضائل مهم علی علیه السلام و فاطمه و حسنین علیهم السلام می‌دانند.^۱

علامه امینی در الغدیر ۳۶ نفر از علمای معروف عامه را نام می‌برد که این حدیث را در کتاب‌های خود آورده‌اند.

وظیفه ما مردم این است که چون خاندان عصمت، ضعفا و ایتام را زیر بال و پر خود بگیریم. مگر این سخن رسول خدا نیست: «مَا أَمَنَ بِي مِنْ بَاتِ شَبْعَانَ وَ جَارِهِ جَائِعٌ»؛^۲ ایمان به من نیاورده کسی که خود با شکم سیر بخوابد و همسایه او در کنارش با گرسنگی و نیاز روزگار را بگذراند. طبق آمار، هر سال میلیون‌ها نفر در دنیای امروز از گرسنگی می‌میرند، در مقابل عده‌ای در همین کره خاکی، به جای آنکه گرسنه‌ها را سیر کنند، غذاهای اضافی را در صندوق‌های زباله می‌ریزند.

«مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِنًا حَتَّى يُشْبِعَهُ لَمْ يَدِرْ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ مَا لَهُ مِنَ الْأَجْرِ فِي الْآخِرَةِ، لَا مَلِكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»^۳

کسی که مؤمنی را اطعام کند تا سیر شود، احدی از خلق خدا نمی‌داند که چقدر در آخرت پاداش دارد؛ و نه فرشتگان مقرب الهی، و نه پیامبران مرسَل، جز خداوند که پروردگار عالمیان است».

اینها نمونه‌ای است از صدها روایت که در این زمینه از پیشوایان دین به ما رسیده است.^۴

۱. الغدیر، ج ۳، ص ۱۵۷.

۲. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۶۶۸.

۳. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۰۱.

۴. اصول کافی، ج ۲، باب اطعام المومن.

مسدود شدن درهای مسجد جز باب علی علیه السلام

وَ أَحَلَّ لَهُ مِنْ مَسْجِدِهِ مَا حَلَّ لَهُ وَ سَدَّ الْاِبْوَابَ إِلَّا بَابَهُ.

و حلال کرد برای علی از مسجد خود آنچه را که برای خودش حلال بود؛ و همه درها را بست، جز در خانه علی.

در این قسمت از دعا فضیلت دیگری برای امیر المؤمنین علیه السلام ذکر شده است. و آن مسدود ساختن همه درهایی است بعضی از مهاجر و انصار برای خود و به عنوان افتخار به مسجد النبی صلی الله علیه و آله باز کرده بودند، به دست پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، مگر دری که مربوط به امیر المؤمنین علی علیه السلام بود.

هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه وارد شد، مسلمانان گرد آن حضرت حلقه زده و با علاقه فراوان به سخنان رهبر خود گوش فرامی دادند. آن حضرت در صدد برآمد محلی را به عنوان مرکز اجتماع مسلمانان در مواقع بیان احکام و مواعظ به عنوان «مجسد» تعیین کنند.

زمین مسجد را به ده دینار خریداری کرد. همه مسلمانان در فراهم کردن وسایل ساختمان مسجد همکاری کردند، تا آنجا که خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مانند یکی از مسلمانان از اطراف سنگ می آورد. مردی از مسلمانان به نام اسید بن حضیر جلو رفت و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله، سنگ را به من بدهید تا ببرم. حضرت فرمود:

«لَا إِذْهَبَ فَأَخْمِلَ غَيْرَهُ؛ نه به تو نمی دهم، تو هم برو سنگ دیگری بیاور».

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله تنها سخن نمی گوید، به آنچه امر می کند خود ابتدا عمل می نماید. در غزوه احزاب نیز در هنگام حفر خندق، مانند مسلمانان دیگر به

حفر خندق می پردازد.

در این هنگام یکی از مسلمانان چون چشمش به رسول الله صلی الله علیه و آله افتاد، تشویق شده و در کمک به مسلمانان در ساختمان مسجد جدیت فراوانی کرد، به طوری که عرق از جبینش می چکید، و با صدای بلند گفت:

لَيْنُ قَعَدْنَا وَ النَّبِيُّ يَعْمَلُ فُذَاكَ مِنَّا الْعَمَلُ الْمُضِلُّ

هرگاه ما بنشینیم و رسول الله صلی الله علیه و آله کار کند، این کار برای ما سبب گمراهی است.

شعار مسلمانان و پیشوای عالی قدرشان این بود:

لَا عَيْشَ إِلَّا عَيْشُ الْآخِرَةِ اَللّٰهُمَّ اَرْحَمِ الْاَنْصَارِ وَ الْمُهَاجِرَةِ

زندگانی واقعی، زندگی عالم آخرت است. بار خدایا، مهاجر و انصار را مشمول رحمت خود قرار بده.

در گوشه‌ای دیگر صدای موزون تربیت یافته دامن پاک رسول اکرم صلی الله علیه و آله. حضرت علی بن ابیطالب رضی الله عنه، بلند است که می گوید:

لَا يَسْتَوِي مَنْ يُعَمِّرُ الْمَسَاجِدَ يَذَابُ فِيهَا قَائِمًا وَ قَاعِدًا
وَ مَنْ يَرَى عَنِ الْغُبَارِ حَائِدًا

آن کس که در حال تعمیر مساجد است و پیوسته در آبادانی آنها ایستاده و نشسته می کوشد، با کسی که از گرد و غبار فاصله می گیرد، مساوی نیست.

در بین جوانان و مردان پیری که مصالح ساختمانی مسجد را حمل می کردند، جوانی نیرومند که از شدت کار، گرد و غبار چهره نواریش را احاطه کرده بود، نظر رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به خود جلب کرد. آن حضرت با دست‌های مبارک گرد و خاک از چهره‌اش پاک نمود و باو چنین فرمود:

«لَيْسُوا بِالَّذِينَ يَقْتُلُونَكَ إِنَّمَا تَقْتُلُكَ الْفِيئَةُ الْبَاغِيَّةُ.»

این جوان عمار یاسر است، همان کسی که پدرش در راه استقامت در دین

کشته شد، همان جوانی است که مادرش سمیه به عشق بقای آیین رسول خدا و برای محفوظ ماندن حرمت زعیم عالی قدر اسلام جان داد. او پسر آن مادری است که اول زن شهیده در عالم اسلام است.

رسول خدا ﷺ در آن روز به قیافه عمار نگاه کرد، جمله‌ای گفت که گویای آینده درخشان عمار و کشته شدنش به دست فرقه ستم‌کار بود. آن حضرت با آن دیدگان واقع بین خود جنگ صفین را مشاهده می‌کند که عمار در سن نود سالگی در رکاب علی علیه السلام، برای کوبیدن جبهه نفاق در خاک و خون خواهد افتاد.

آری، انبیا و ائمه علیهم السلام، فوق زمان و مکان قرار دارند و محیط بر عالم‌اند. ولی ما که زمانی هستیم، دانش ما محدود به حوادث زمان خودمان است. مثل اینکه جلو لانه موچه‌ای یک رشته دو متری نخ سپید و سیاه قرار داده باشند و به آرامی این نخ را از جلوی او عبور دهند؛ اگر از شما پرسند: مورچه از این نخ چقدر را می‌بیند؟ قطعاً خواهید گفت: آن مقداری که از جلو لانه‌اش دیده می‌شود. ولی اگر کسی بالای لانه ایستاده باشد با یک نظر و در یک لحظه، ابتدا و انتهای نخ را می‌بیند. علم ما انسان‌های عادی مانند علم مورچه است به نخ. ولی علم انبیا و امامان نسبت به حوادث این عالم مانند علم آن کسی است که بالای لانه مورچه ایستاده و با یک نظر مبدأ و منتهی را می‌نگرد.

آری، عمار با این عنوانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله به او داد، شهرتی عجیب در بین مسلمانان پیدا کرد. تا آنجا که جبهه‌ای که عمار در میان آنان بود، برحق و جبهه مقابل باطل شناخته می‌شود. لذا وقتی جنگ صفین را معاویه آغاز کرد؛ ذوالکلاع حمیری با بیست هزار نفر از قبیله خود به یاری معاویه آمد. حتی نقل شده که معاویه تا اطمینان پیدا نکرد که ذوالکلاع علیه علی علیه السلام وارد جنگ می‌شود، اقدام به جنگ نکرد. وقتی برای ذوالکلاع نقل کردند که در بین سربازان علی علیه السلام عمار یاسر قرار دارد، دگرگون شد. وقتی معاویه این وضع را دید، شروع به سم‌پاشی کرد که: این سخن ساخته عراقی‌ها است که پیغمبر صلی الله علیه و آله به

عمار یاسر فرمود: «تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ». این قضیه واقعیت ندارد، عمار کجا، و صفین کجا! ولی ذوالکلاع با این حرف‌ها نتوانست خود را قانع سازد؛ و فرمایش رسول الله صلی الله علیه و آله را دربارهٔ عمار نادیده بگیرد. روبه عمرو عاص کرد و گفت: آیا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دربارهٔ عمار یاسر چنین مطلبی را فرمود یا خیر؟ عمرو عاص پاسخ داد: آری، ولی مطمئن باش عمار یاسر در سپاه علی رضی الله عنه قرار ندارد. ذوالکلاع گفت: من خودم باید این موضوع را تحقیق و بررسی کنم، عده‌ای را مأمور تحقیق کرد. معاویه و عمرو عاص دیدند که اگر موضوع برای ذوالکلاع روشن شود و او دست از جنگ بکشد، شکست فاحشی خواهند خورد؛ لذا مقدمات کشته شدن ذوالکلاع را فراهم کردند.

همچنین، هزیمه بن ثابت انصاری که با علی ابن ابیطالب رضی الله عنه برای جنگ با معاویه خارج شده بود، در جنگ نمودن مردد بود؛ ولی هنگامی که دید عمار کشته شد و ولولهٔ عجیبی به راه افتاد و زبان‌ها علیه معاویه باز شد؛ تردیدهای او برطرف گشت.

در همین هنگام عمرو ابن حزم پیش معاویه آمد و گفت: عمار را کشتند، همان مردی که رسول الله صلی الله علیه و آله به او فرمود: «تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ». عمرو عاص ناله‌ای سر داد و آیهٔ استرجاع را خواند: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ». معاویه گفت: ما که قاتل عمار نیستیم، بلکه علی رضی الله عنه و یارانش که او را به همراه خود آورده‌اند، قاتل عمار هستند. گفتار معاویه را به علی رضی الله عنه رساندند، آن حضرت فرمود: بنابراین، قاتل حمزه، سید الشهداء علیه السلام، شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده، زیرا او را به جنگ با مشرکین برد.

باز معاویه با اطمینان به اینکه هرچه بگوید، اگر چه برخلاف عقل و منطق باشد، پذیرفته می‌شود، گفت: صحیح است، قاتل عمار ما هستیم. اما «باغیه» در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله به معنی بیدادگر و ستم‌کار نیست، بلکه به معنی «طلب‌کننده» و «جوینده» است؛ و ما هستیم که به خون‌خواهی عثمان

برخاسته ایم ولی غافل از اینکه پیامبر ﷺ در ذیل حدیث فرمود:
 «تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَ يَدْعُونَهُ إِلَى النَّارِ؛ کشتندگان عمار
 مردمی هستند که عمار را به سوی دوزخ دعوت می‌کنند و عمار آنها را به طرف
 بهشت سوق می‌دهد».

مردی از سپاه معاویه زخمی بر تهیگاه عمار زد و سخت او را زخمی کرد،
 عمار به خیمه خود بازگشت و از غلامش تقاضای آب نمود؛ غلام ظرفی از شیر
 نزد عمار آورد، عمار چون قدح شیر را دید، فرمود: «صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ». از
 حقیقت این سخن از او پرسش کردند؟ فرمود: رسول الله ﷺ به من خبر داد:
 آخرین روزی تو از دنیا «شیر» است. قدح شیر را آشامید، و جان شیرین را
 تسلیم جان آفرین کرد.

به امیرالمؤمنین علیؑ اطلاع داده شد، بر بالین عمار آمد، سر او را به زانو
 نهاد و فرمود:

أَلَا أَيُّهَا الْمَوْتُ الَّذِي هُوَ قَاصِدِي أَرِحْنِي فَقَدْ أَقْنَتَ كُلَّ خَلِيلٍ
 أَزَاكَ بَصِيرًا بِالَّذِينَ أَحْبَبْتَهُمْ كَأَنَّكَ تَنْحُوا نَحْوَهُمْ بِدَلِيلٍ

کلمه استرجاع بر زبان جاری کرد. آن گاه فرمود:

آن کس که از وفات عمار دلتنگ نشود از مسلمانی نصیبی ندارد. خدای عمار را
 رحمت کند، هرگاه در پیشگاه رسول اکرم ﷺ سه نفر را دیده‌ام چهارمی آنها
 عمار بود، و اگر چهار نفر دیده‌ام، پنجمی آنان عمار بود. عمار، نه یک بار سزاوار
 رفتن بهشت شده، بلکه بارها استحقاق آن را پیدا کرده است. جنات عدن او را
 گوارا باد. او را کشتند درحالی که با حق بود و حق هم با او بود. همان طور که
 رسول خدا ﷺ درباره‌اش فرمود:

«يَدُورُ مَعَ عَمَّارٍ حَيْثُ مَادَارُ».

سپس فرمود: «قاتل عمار، دشنام دهنده عمار، و ریابنده سلاح او، به آتش
 دوزخ معذب خواهد شد». آن حضرت به عمار یاسر نماز خواند و با دست مبارک
 خود او را دفن کرد.

خوش بود کز بهر یار مهربان می رود کسی
 چون بیاید مرد آری، این چنین می رود کسی
 چون شهید عشق را درکوی خود جا می دهند
 جای آن دارد که بهر آن زمین می رود کسی
 گفته شد که به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمانان مصالح مسجد را جمع آوری
 کردند. در موقع جمع آوری مصالح عمار یاسر برخلاف سایر اصحاب، خشته‌ها را
 دو تا دو تا می بردند. مسجد ساخته شد. مسجد از نظر اسلام حساسیت به سزایی
 دارد. تمام کارهای آموزشی، پرورشی، سیاسی و قضایی در مسجد انجام
 می گرفت؛ نه تنها جایگاه عبادت بود، بلکه مرکز و منشا پخش معارف و احکام
 اسلام بود. تا آغاز قرن چهارم اسلامی غالباً مساجد در غیر اوقات نماز، حکم
 مدارس را داشت. و بعداً مراکز آموزشی صورت خاصی به خود گرفت. بسیاری
 از بزرگان علم و دانش، فارغ التحصیلان حلقه‌های درس‌هایی هستند که، در
 مساجد برگزار می شد. گاهی مسجد به صورت یک مرکز ادبی در می آمد، سخن
 سرایان بزرگ عرب که سروده‌های آنها با موازین اخلاقی و روش تربیتی اسلام
 وفق می داد، اشعار خود را در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله قرائت می کردند. جلسات
 آموزشی در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله آن قدر جالب بود که نمایندگان قبیله ثقیف از
 دیدن این منظره و از کوشش مسلمانان در فرا گرفتن احکام و معارف دینی،
 انگشت تعجب به دندان گرفتند.

اهمیت بنای مسجد

درباره اهمیت بنای مسجد احادیث فراوانی از طریق اهل بیت علیهم السلام و
 اهل سنت رسیده است. از جمله از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است:
 «مَنْ بَنَى مَسْجِدًا وَلَوْ كَفْحَصَ قِطَاةَ بَنِي اللَّهِ لَهُ يَتَاءُ فِي الْجَنَّةِ؛ کسی که

مسجدی بنا کند هرچند به اندازه مرغی باشد خداوند خانه‌ای را در بهشت برای او بنا خواهد کرد».

آنچه امروز بیشتر اهمیت دارد عمرآن و آبادی معنوی مساجد است. یعنی بیش از آنچه به ساختن مسجد اهمیت می‌دهیم، باید به ساختن افرادی که اهل مسجد و حافظان آن هستند اهمیت دهیم. مسجد باید کانونی برای هرگونه جنبش و حرکت سازنده اسلامی در زمینه آگاهی مردم و پاکسازی جامعه باشد. مسجد باید مرکزی برای جوانان با ایمان و کانونی برای قشرهای فعال جامعه باشد نه افراد بیکار و خواب‌آلود. و باید در مسجد حضور معنوی داشت.

امام سجاده علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

«والمساجد بیوت الله، فمن سعى اليها فقد سعى الى الله و قصد اليه، والمصلّى مادام في صلواته فهو واقف بين يدي الله عزوجل؛^۱ مساجد خانه‌های خداست، پس هرکس به سوی آنها بشتابد به سوی خدا شتافته و او را قصد کرده است. و شخص نمازگزار مادامی که در حال نماز است در نزد خداوند متعال قرار گرفته است».

و علی علیه السلام فرمود:

نشستن در مسجد برای من بهتر است از نشستن در بهشت، زیرا بودن در بهشت موجب خشنودی خودم؛ و بودن در مسجد موجب خشنودی پروردگارم است.^۲

در مساجد موجبات سیر الی الله فراهم می‌شود؛ معراج رسول خدا از مسجد آغاز شد؛ و تربیت علما، سلحشوران و شهیدان در اثر آشنایی با مساجد میسر شده است.

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۹۹.

۲. ابن فهد حلی، عدة الداعی، ص ۱۹۴.

تکریم مسجد

- مهم‌ترین کارها برای بزرگداشت مساجد به طور فشرده، عبارت‌اند از:
۱. نظافت و خوشبو ساختن مسجد با چیزهای معطر؛ و بهترین زمان برای انجام این عمل طبق دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله شب و روز جمعه است.^۱
 ۲. در موقع رفتن به مسجد لباس نیکو پوشیدن و با طهارت بودن و خود را معطر ساختن و با متانت و وقار به سوی مسجد گام برداشتن.
 ۳. از خوردن غذاهای بدبو که سبب اذیت مؤمنین می‌شوند اجتناب کردن. مانند سیر و پیاز که اذیت مؤمنین، و آزار فرشتگان را در پی دارد.
 ۴. آب دهان، خلط سینه و آب بینی را در مسجد نینداختن. مرتکبین این عمل مورد لعن قرار گرفته‌اند.
 ۵. با کفش به مسجد وارد نشدن.
 ۶. بعد از شنیدن اذان نباید از مسجد بیرون رفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آنکه صدای اذان را بشنود و بدون سبب از مسجد بیرون رود، منافق است؛ مگر آنکه بخواهد برگردد.^۲
 ۷. چون مؤذن قد قامت الصلاة را گفت، سخن گفتن بر مسجديان حرام است.^۳
 ۸. رعایت پوشش، حیا و عفاف.
 ۹. در مسجد نخوابیدن.
 ۱۰. نباید در مسجد شمشیر کشیده یا تیراندازی شود.^۴
 ۱۱. مسجد را محل خرید و فروش قرار ندهید.

۱. سمهوری، وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۶۶۲.

۲. امالی صدوق، ص ۲۰۵.

۳. تهذیب، ج ۲، ص ۵۵.

۴. تمیمی، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱۴۹.

۱۲. دیوانگان را به مسجد راه ندهید.

مسجد از همسایگان خود انتظاراتی دارد. تنها به مسجد نرویم، و فرزندانمان را هم با خود ببریم و به مسجد رفتن عادت دهیم. دوستانمان را تشویق کنیم و ثواب مسجد رفتن و عبادت کردن و تلاوت قرآن را برای آنها ترسیم کنیم. فقط برای برگزار کردن جلسات ختم، آن هم با وضع زنده‌ای که بعضی خانم‌ها دارند، به مسجد نرویم. فقط در موقع شام دادن در ایام عاشورا و اربعین در مسجد حاضر نشویم. برای آنکه روح و جانمان را حیات بخشیم به مسجد برویم و از فیض برنامه‌های مذهبی آن بهره گیریم. اینها زیبایی‌های مساجدند، نه دسته‌های گل آن‌چنانی. و یکی دیگر از حقوق مسجد، حق همسایگی است که تا چهل منزل از چهار طرف همسایه به‌شمار می‌روند.

در اطراف مسجد، خانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اصحاب آن حضرت قرار داشت و هرکس از خانه خود دری به مسجد باز کرده بود؛ و از همان در خصوصی به مسجد وارد می‌شد. این وضع ادامه داشت تا آن زمانی که از جانب خداوند متعال دستور رسید که باید تمامی درهایی که به مسجد باز می‌شود، بسته شوند؛ جز دری که از خانه علی ابن ابیطالب علیه السلام باز می‌شود.

سبط بن جوزی مؤلف «تذکره» می‌نویسد:

این عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله در بین بعضی از اصحاب غوغایی به پا کرد و پنداشتند که این استثنا در مسدود ساختن باب علی بن ابیطالب علیه السلام جهت قرابتی است که پیغمبر با او دارد. موضوع به سمع پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. خطبه‌ای خوانده و فرمود: من هیچ‌گاه از طرف خود دستور باز کردن و یا بستن دری را نداده‌ام، بلکه این دستوری است که از جانب خدا صادر شده و من باید اطاعت کنم. خوشبختانه، نه تنها دانشمندان شیعی این امر را نقل کرده‌اند، بلکه بزرگان علما عامه، مانند احمد حنبل، حاکم نیشابوری، سبط بن جوزی، خطیب بغدادی، ابن حجر عسقلانی، صاحب سیره حلیه هم این امر را روایت کرده‌اند. و محمد بن یوسف گنجی

شافعی در کفایه الطالب بعد از نقل حدیث مذکور می‌گوید: «هذا حدیث عال». چون درهای بعضی از منازل اصحاب به مسجد باز می‌شد، و رسول اکرم صلی الله علیه و آله از ورود و توقف در مساجد در حال حیض و جنابت نهی کرد، و امر فرمود: تمامی درهای منازل را به مسجد مسدود کردند، مگر در خانه علی علیه السلام.

محمد بن یوسف گنجی شافعی می‌گوید:

اباحة ورود و توقف در مسجد، خصیصه‌ای بود برای علی علیه السلام، و این دلیل بر آن نیست که هر جنب و حائضی بتواند در مساجد ورود و توقف کند.

وی در بیان علت این حکم اختصاصی می‌گوید:

«إِنَّمَا خَصَّ بِذَلِكَ لِعَلِّمِ الْمُصْطَفَى صلی الله علیه و آله بَأَنَّهُ يَتَخَرَّى مِنَ النُّجَاسَةِ هُوَ وَ زَوْجَتُهُ فَاطِمَةُ علیها السلام وَ أَوْلَادُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ قَدْ نَطَقَ الْقُرْآنُ بِتَطْهِيرِهِمْ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».

سیوطی، از دانشمندان عامه نقل می‌کند که: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد تمام درهای خانه‌هایی که به داخل مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گشوده می‌شود (جز در خانه علی علیه السلام) بسته شود. این امر بر مسلمانان گران آمد تا آنجا که حمزه عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله از این کار گله کرد که چگونه در خانه عمویت و ابوبکر و عمر و عباس را بستی اما در خانه پسر عمویت را باز گذاردی؟ چون پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه شد که این امر بر آنها گران آمده است؛ مردم را به مسجد دعوت کرد و خطبه بی نظیری در تمجید و توحید خداوند ایراد کرد، و سپس افزود:

ایها الناس ما انا سددتها، ولا فتحتها، ولا انا خرجتكم واشكتهم. ثم قرأ: هُوَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَىٰ وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحى یوحی؛^۱

ای مردم من شخصاً درها را نبستم و نگشودم و من شما را از مسجد بیرون نکردم و علی

را ساکن نمودم. [یعنی آنچه بود وحی بود و فرمان الهی بود.] سپس این آیات را تلاوت فرمود: ﴿وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ...﴾.

ضمناً باید توجه داشت که گفته‌ها و اعمال رسول خدا ﷺ از این نظر که وحی است و دستور الهی تنها در مورد آیات قرآن نیست، بلکه به قرینه آیات قبل از این آیات، سنت رسول خدا ﷺ هم طبق وحی الهی است.

البته، دستور بسته شدن بقیه درها ظاهر قضیه و سمبل است. ولی جان مطلب این است که جز باب علی و این خانواده، هیچ باب و دری بشر را به خدا نمی‌رساند، و با علم رسول خدا ﷺ آشنا نمی‌سازد، غیر از این باب ابواب دیگر بشر را به گمراهی می‌کشانند. برای رسیدن به مقصود که درک حقایق اسلام است، باید از باب علی و فاطمه و حسنین استفاده کرد. و **أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا.**

علیؑ باب دانش

ثُمَّ أَوْدَعَهُ عِلْمَهُ حِكْمَتَهُ فَقَالَ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ ارَادَ
الْمَدِينَةَ وَ الْحِكْمَةَ فَلْيَاتَهَا مِنْ بَابِهَا.

سپس رسول خدا ﷺ علم و حکمت خویش را نزد علیؑ به ودیعه نهاد
و فرمود: من شهر دانشم و علی دروازه این شهر است؛ و هر کس بخواهد
به شهر دانش وارد شود باید از دروازه آن وارد شود.

عقیده امامیه آن است که: امام باید اعلم مردم زمان خویش باشد تا بتواند
جامعه را ارشاد نموده، و از گمراهی نجات بخشد. و اگر چنین نباشد، آگاه به
مضار و منافع و مصالح و مفاسد نبوده؛ و تبعیت از چنین فردی نادرست است. از
طرف دیگر نصب امام ﷺ باید از جانب خداوند متعال انجام گیرد. بنابراین، آیا
امکان دارد خداوند حکیم و علیم مفضولی را بر فاضل مقدم بدارد؟ در صورتی
که خود در قرآن به طریق استفهام انکاری می فرماید: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ
وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^۱ و همچنین می فرماید: «...أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ
يَتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟»^۲ پس آیا کسی که به سوی
حق رهبری می کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی یابد مگر آنکه
هدایت شود؟ شما را چه شده، چگونه داوری می کنید.

پس هم از نظر عقلی و هم از نظر نقلی رهبر و پیشوا باید از سایر مردم داناتر

۱. سوره زمر، آیه ۸.

۲. سوره یونس، آیه ۳۵.

باشد. بعد از رسول خدا ﷺ اعلم مردم، پسر عمویش علی علیه السلام، بود که دانش و علم را در مکتب رسول الله ﷺ فرا گرفت.

شیخ سلیمان حنفی در کتاب «ینابیع» از کلبی نقل می کند که عبدالله ابن عباس گفت:

«عِلْمُ النَّبِيِّ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ وَ عِلْمُ عَلِيٍّ مِنْ عِلْمِ النَّبِيِّ وَ عِلْمِي مِنْ عِلْمِ عَلِيٍّ وَ مَا عِلْمِي وَ عِلْمُ الصَّخَابَةِ فِي عِلْمِ عَلِيٍّ إِلَّا كَقَطْرَةٍ بَحْرٍ فِي سَبْعَةِ أَبْحَارٍ»^۱.

به طور کلی دو قسم دانش داریم، یکی تعلیمی و اکتسابی که به تدریج به وسیله آموزش برای انسان پیدا می شود. قسم دیگر آن ارتباط به تعلیم و آموزش ندارد، بلکه در اثر کمال معنوی و صفای باطن برای مقربان حق و اولیای خدا حاصل می شود. به طوری که صورت حقایق در آینه قلب آنان منعکس شده، و احتیاجی به تعلیم و اکتساب ندارند.

علم دو علم است اول مکسبی که در آموزی چو در مکتب صبی
علم دیگر چشمه یزدان بود ریشه او در میان جان بود
امیرالمؤمنین علی علیه السلام، در عقل و اندیشه و علم، بعد از رسول خدا ﷺ بی مانند و بی همتا است؛ زیرا او در دامن رسول الله ﷺ پرورش یافته، و علوم و اخلاق را از آن حضرت به ارث برده است. همان شخصیتی است که پیامبر ﷺ درباره اش فرمود:

«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيُّ بَابُهَا وَ مَنْ أُرِدَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا».

درست این سخن گفت پیغمبر است که من شهر علمم، علیم در است
گواهی دهم کاین سخن راز اوست تو گویی دو گوشم بر آواز اوست
سعید بن المسیب روایت می کند که شنیدم مردی نزد ابن عباس آمد و از شخصیت علی علیه السلام سؤال کرد؟ ابن عباس گفت:

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۴۷ و نیز امینی، الغدير، ج ۲، ص ۴۵.

«صَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ وَ بَايَعَ الْبَعِيَيْنِ وَ لَمْ يَعْبُدْ صَفَاً وَ لَا وَثَنًا وَ لِدَّ عَلَى الْفِطْرَةِ
وَ لَمْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ».

آن مرد گفت: من از شمشیر زدن علی علیه السلام سؤال کردم، ابن عباس گفت: آن قدر گردن گردنکشان را زد که حد و حصر ندارد. ابن عباس از آن مرد پرسید: من نزد تو داناترم یا علی؟ گفت: اگر من علی را از تو داناتر می دانستم، از تو سؤال نمی کردم. ابن عباس بر آشفت و گفت: سخت به خطا رفتی، علی علیه السلام به من علم آموخت. و علم او از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. و علم رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم از جانب خداوند بود. و علم من و تمام اصحاب نسبت به علم علی علیه السلام مانند قطره‌ای است از هفت دریا.

در مسند احمد بن حنبل و صحیح مسلم آمده است که از اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله کسی نبود که ادعا کند: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي»؛ سؤال کنید از من قبل از آنکه مرا از دست بدهید، مگر علی ابن ابیطالب علیه السلام.

مگر نه، این است که آن حضرت در خطبه‌اش فرمود:

«نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ وَ مَهْبِطُ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ مَعَادِنُ الْعِلْمِ وَ يَنْبِيعُ الْحُكْمَةِ»^۱ ما از شجره نبوت و از خاندانی هستیم که رسالت الهی در آنجا فرود آمد، و محل رفت و آمد فرشتگان بود. ما کانون‌های دانش و چشمه‌های حکمتیم».

و به کمیل ابن زیاد پس از بیان دسته‌های مختلف مردم و بلندی مقام دانشمندان و بقای نام آنها، می‌فرماید: «إِنَّ هِيَهْنَا لَعِلْمًا جَمًّا» و به سینه مبارک اشاره می‌کند.

در اوایل خطبه شقشقیه که از وضع خودش و بی‌وفایی مردم، با ابن عباس درد دل می‌کند می‌فرماید:

«يُنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَ لَا يَرْقَى إِلَى الطَّيْرِ».

از وجود من چشمه‌های دانش و فضیلت روان است، و من همان کوه بلندی هستم که هیچ پرنده نیرومند نخواهد توانست بر قله من فرود آید.

همان مردی است که بالای منبر می‌فرماید:

«سَلُونِي مِنْ طُرُقِ السَّمَوَاتِ فَإِنِّي أَعْلَمُ بِهَا مِنْ طُرُقِ الْأَرْضِ؛ راه‌های آسمان‌ها از

من پرسید، زیرا من به راه‌های آسمان‌ها از راه‌های زمین عالم‌ترم».

ابن ابی الحدید معتزلی درباره آن حضرت می‌گوید:

چه بگویم در حق کسی که هر فضیلتی به او منسوب است. و هر گروهی خویشتن

را از آن او می‌دانند، و هر قومی خود را به او منسوب می‌سازد. امیرالمؤمنین،

علی علیه السلام، رأس همه فضایل و سرچشمه مناقب است. علی علیه السلام پیش‌قدم سواران

میدان فضایل بود؛ و هرکس پس از او در فضایل نابغه گردید؛ همانا در اثر پیروی

از او بود.

شریف‌ترین علوم، خداشناسی است، زیرا ارزش هر علمی وابسته به ارزش

معلوم است؛ و معلوم این علم که شناختن ذات و صفات خداوندیست اشرف از

هر موجودی است؛ پس این علم اشرف همه علوم است. این علم از سخنان

علی علیه السلام فروغ گرفت؛ و از علی علیه السلام آغاز گردید؛ و به علی علیه السلام ختم شد، زیرا فرقه

معتزله که اهل توحیدند و مدعی هستند که علم کلام را مردم از آنها آموختند،

رئیس آنها واصل بن عطا شاگرد ابو هاشم، عبدالله بن محمد حنفیه است و

ابو هاشم شاگرد پدرش محمد حنفیه بوده و محمد شاگرد علی علیه السلام بود.

ریشه و اساس علم فقه علی علیه السلام است. زیرا اصحاب ابوحنیفه مانند ابو یوسف

و محمد بن حسین شیبانی و دیگران فقه را از ابوحنیفه آموختند؛ و شافعی از

محمد بن حسن شیبانی و احمد بن حنبل از شافعی آموخت و ابوحنیفه که استاد

آنها بود فقه را از محضر پربرکت امام صادق علیه السلام و آن حضرت هم از پدر

بزرگوارش تا منتهی شود به وجود مقدس مولی الموحدین علی علیه السلام.

همچنین، مالک ابن انس سر سلسله فرقه مالکی فقه را از ربیع بن رای فرا

گرفت؛ و ربیعه از عکرمه، و عکرمه از شاگردان عبدالله بن عباس و عبدالله بن عباس هم شاگرد مکتب علی (علیه السلام) بوده است.

بنابراین فقهای اربعه عامه علم فقه را از آن حضرت آموختند. و ارتباط فقه شیعه با امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) محتاج به بیان نیست.

فقهای صحابه یعنی عمر بن الخطاب و عبدالله ابن عباس هم فقه را از آن حضرت آموختند. نسبت به ابن عباس که واضح است، و در مورد خلیفه دوم همه می دانند که بارها می گفت: «لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ؛ اگر علی (علیه السلام) نبود، عمر هلاک می شد». و می گفت: «لَا بَقِيَتْ لِمُعْضِلَةٍ لَيْسَ لَهَا أَبُو الْحَسَنِ (علیه السلام)؛ خدا نکند به مسئله دشواری برخورد کنم و علی (علیه السلام) نباشد که آن را حل کند». و همین خلیفه دوم صحابه را مخاطب قرار داده و گفت:

«لَا يَفْتِينَنَّ أَحَدُكُمْ فِي الْمَسْجِدِ وَ عَلِيٌّ حَاضِرٌ؛ وقتی علی (علیه السلام) در مسجد حاضر

است کسی حق ندارد فتوی بدهد».

شیعه و سنی نقل کرده اند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به اصحاب خود فرمود: «اقضاكم علی (علیه السلام)؛ در امر قضاوت علی (علیه السلام) از همه شما داناتر و برتر است». معلوم است پایه و اساس قضاوت همان علم فقه است. بنابراین علی (علیه السلام) فقیه ترین اصحاب بوده است.

همچنین، عامه و خاصه نقل کرده اند: وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را برای قضاوت به یمن فرستاد. چنین گفت:

«اللَّهُمَّ اهْدِ قَلْبَهُ وَ ثَبِّتْ لِسَانَهُ؛ خدایا دلش را راهنمایی فرما و زبانش را پایدار

بدار».

و خود علی (علیه السلام) فرمود که بعد از آن روز هیچ گاه در امر قضاوت میان دو نفر دچار تردید و شک نگردیدم.

علم تفسیر را هم مسلمانان از علی (علیه السلام) آموخته اند. زیرا، بیشتر تفاسیر آیات شریفه قرآن از آن حضرت و عبدالله ابن عباس نقل شده و همه می دانند که ابن

عباس شاگرد علی علیه السلام بوده است.

یکی دیگر از علوم، علم طریقت و حقیقت و حالات تصوف است. دانشمندان این فرقه در هر کجا که باشند، خود را به امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت می دهند. چنان که بزرگان صوفیه مانند: شبلی، جنید بغدادی، سری، ابو یزید بسطامی، معروف کرخی و دیگران به این امر تصریح کرده اند.

صوفیه:

صوفیه فرقه‌ای که مسلکی آمیخته از فلسفه و مذهب دارند. پیروان این مسلک راه وصول به حق را منحصر به این راه می دانند. علت نام گذاری آنها به «صوفیه» این است که پیشینیان آنها پشمینه پوش بوده اند. این مسلک از اواخر قرن دوم هجری پدید آمد. و سرّ پیدایش آن را آمیزش مسلمانان با مسیحیان ذکر کرده اند. برخی مسلمانان کم مایه و ساده، راهبان و تارکین دنیای مسیحی را دیدند و مجذوب شدند. و زهد و بی رغبتی به دنیا را که از اخلاق اسلامی بود، بدان ضمیمه کرده و رفته رفته به صورت مسلکی درآوردند. روایات بی شماری در نکوهش این مسلک و طرد و نفی آن از پیشوایان دین رسیده است. زیرا این مسلک علاوه بر مطالب الحادی و سخنان کفرآمیزی که از سوی رهبران پیشین آنان نقل شده، به طور قطع و مسلم بدعت بوده و بدعت در دین کفر است. متأسفانه برحسب پیش آمدن برخی مناسبات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، در میان طبقه جوان گرایش به آن رو به گسترش است. و صیادان فکر و ایمان، گروه‌هایی از مردان و زنان جوان ما را در این دام پرخطر و گمراه کننده انداخته اند. آیا واجب نیست علمای اسلام و تشیع و علاقه مندان به مسلمانان این مملکت با نوشته و گفتار خود جامعه را از خطر ترویج کنندگان این بدعت آگاه کنند؟! این فرقه هم خطرش چون خطر وهابیت و بهائیت است. به هر حال ای مسلمانان غیور و مدافع اسلام، از طرد این افراد و روی خوش نشان ندادن به آنها برای خدا دریغ نکنید. این مسلک‌ها همه از یک پستان شیر می خورند و

پرورش یافته یک مکتب هستند و از یک جا الهام می‌گیرند که همان دشمنان قرآن و اهل بیت می‌باشند. آری، همه فارغ‌التحصیلان استعمار و جهان استکبار هستند. این فرقه به خاطر فریب دادن مردم کم‌اطلاع و در عین حال محبّ حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام از این علاقه سوءاستفاده کرده و مسلک خود را مستند به وجود مقدس حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و وابسته به آن حضرت می‌کنند. در حالی که روح اسلام و تعالیم عالیه آن و روح مقدس ائمه علیهم السلام و حضرت علی علیه السلام از اعمال این فرقه بیزار است.

مرحوم محدّث قمی در کتاب سفینه البحار از کتاب حدیقه الشیعه مرحوم محقق اردبیلی، و آن بزرگوار هم به سند خود از محمد بن حسین ابی الخطاب، نقل می‌کند که: در مدینه طیّبه در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله در خدمت امام دهم حضرت هادی علیه السلام بودم، و جمعی از یاران آن حضرت که در میان آنها ابوهایم جعفری که مردی سخنور بود و در پیشگاه امام علیه السلام منزلتی بزرگ داشت، وارد شدند. چندی نگذشت که گروهی از فرقه «صوفیه» هم به مسجد وارد شدند، و در طرف دیگر مسجد حلقه‌وار نشستند و شروع به ذکر تهلیل «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» کردند، در این موقع امام علیه السلام به ما فرمود:

«لَا تَلْتَفِتُوا إِلَى هَؤُلَاءِ الْخَدَاعِيْنَ، فَإِنَّهُمْ حُلَفَاءُ الشَّيَاطِينِ، وَ مُخْرِبُوا قَوَاعِدِ الدِّينِ. يَتَزَهَّدُونَ لِزَاخَةِ الْأَجْسَامِ، وَ يَتَهَجَّدُونَ لِتَضْيِيدِ الْأَنْفَامِ، يَتَجَوَّعُونَ عُمُرًا حَتَّى يَدُيْخُوا لِلَايْكَافِ حُمْرًا؛

اعتنایی به این گروه فریب‌کار نکنید، اینان همکاران شیاطین و ویران‌کنندگان پایه‌های دین‌اند، زهد و وارستگی از خود نشان می‌دهند تا به تن‌آسایی برسند، شب به نماز برمی‌خیزند تا چهارپایان (عوام کالانعام) را به دام خود بیفکنند، یک عمر اظهار گرسنگی می‌نمایند تا خرانی را رام ساخته و پالان بر دوششان بگذارند.»

«لَا يُهْلَلُونَ إِلَّا لِغُرُورِ النَّاسِ، وَ لَا يَقْلَلُونَ الْغَدَاءَ إِلَّا لِغَلِّ الْعَسَاسِ، وَ

اِحْتِلَاسِ قَلْبِ الدَّفْنَانِسِ؛ ذکر لا اله الا الله نمی‌گویند مگر برای فریب دادن مردمان، از خوراک و غذا کم نمی‌کنند، مگر برای پر کردن ظرف‌های بزرگ و ریودن دل‌های ساده‌دلان».

«يَتَكَلَّمُونَ النَّاسَ بِامِلَائِهِمْ فِي الْحُبِّ وَ يَطْرَحْنَهُمْ بَادِلَاتِهِمْ فِي الْحُبِّ؛ با مردم به نرمی و مهرآمیز سخن می‌گویند و با همین نرمی (و اظهار حب و دوستی) آن بی‌خبران را به قعر چاه (ضلال و گمراهی دائم) می‌افکنند».

«أَوْزَادَهُمُ الرَّقْصُ وَالتَّصَدِيَةُ، وَ أَدْكَارَهُمُ التَّرَنُّمُ وَالتَّغْنِيَةُ، وَ لَا يَتَّبِعُهُمُ إِلَّا السُّفَهَاءُ وَ لَا يَعْتَقِدُهُمْ إِلَّا الْحُمْقَاءُ؛ اورادشان کف زدن است و رقصیدن، ادکارشان نغمه سرودن و آواز خواندن است. و لذا پیروی و تبعیت از اینها نمی‌کنند مگر کم‌خردان، و اعتقاد به آنها پیدا نمی‌کنند مگر ابلهان».

«فَمَنْ ذَهَبَ إِلَى زِيَارَةِ أَحَدٍ مِنْهُمْ حَيًّا أَوْ مَيِّتًا، فَكَانَ مَا ذَهَبَ إِلَى زِيَارَةِ الشَّيْطَانِ، وَ عَبْدَةَ الْأَوْثَانِ، وَ مَنْ أَعَانَ أَحَدًا مِنْهُمْ فَكَانَ مَا أَعَانَ يَزِيدُ وَ مُعَاوِيَةَ وَ ابْنِ سَفْيَانَ؛

هرکس به دیدن زنده یا مرده آنها برود، مانند این است که به زیارت شیطان و بت‌پرستان رفته است. و هرکس به هر نحوی آنها را یاری کند، گویا یزید و معاویه و ابوسفیان را یاری کرده است».

در این هنگام که امام علیه السلام به این شدت از این مردم اظهار تنفر فرمود، یکی از یاران آن حضرت با تعجب پرسید: حتی اگر آن فرد صوفی اقرار و اعتراف به حقوق شما بکند؟ راوی می‌گوید: امام چون شخصی خشمگین به او نگاه کرد و فرمود:

«دَعَا ذَا عَنكَ، مَنْ اعْتَرَفَ بِحُقُوقِنَا لَمْ يَذْهَبْ فِي عُقُوبِنَا. أَمَا تَدْرِي أَنَّهُمْ أَحْسُّ طَوَائِفِ الصُّوفِيَّةِ، وَ الصُّوفِيَّةُ كُلُّهُمْ مِنْ مُخَالِفِينَا وَ طَرِيقَتُهُمْ مُغَايِرُ لَطَرِيقَتِنَا، وَ إِنَّهُمْ إِلَّا نَصَارَى، وَ مَجُوسُ هَذِهِ الْأُمَّةِ؛

واگذار این سخن را؛ کسی که معترف به حقوق ما باشد، به راهی که موجب اذیت

و آزار ما است، نمی‌رود. آیا نمی‌دانی که (کسانی که در عین اذعان به حقوق ما، به راه خلاف رضای ما می‌روند) پست‌ترین طوایف صوفیه‌اند؟ و صوفیه همگی از مخالفین ما هستند. طریقه آنها مغایر با طریقه ما است، و نیستند مگر نصاری و مجوس این امت.»

«اولئك الذين يجهدون في اطفاء نور الله، و الله مقيم نوره و لو كره الكافرون؛^۱

اینها کسانی‌اند که با جدّ و جهد تمام برای خاموش ساختن نور خدا می‌کوشند؛ ولی خداوند نور خود را به اتمام می‌رساند، اگرچه کافران نپسندند.»

رسول اکرم ﷺ در این زمینه فرمود:

«لا يقوم الساعة على امتي حتى يقوم قوم من امتي اسمهم الصوفية ليسوا مني، و انهم ليحلقون الذكر و يرفعون اصواتهم؛^۲ پیش از قیامت گروهی از امت من به پا خیزند که اسمشان «صوفیه» است و آنها از من نیستند، حلقه‌های ذکر تشکیل می‌دهند و صداهای خود را بلند می‌کنند، آنها می‌پندارند که بر طریقه من می‌باشند، نه چنین است. بلکه آنها گمراه‌تر از کفار و اهل آتش‌اند.»

بیان ابن ابی الحدید در این مقام به منظور دفاع از تصوف و قبول عقاید آنها نیست، بلکه مراد او هم این است که علی علیه السلام، چنان شخصیتی است که تمام فرقه‌ها برای اثبات حقانیت خود، عقاید خود را به آن حضرت منتسب می‌نمایند. و عجب از او که به این نحو حضرت را به عظمت و برتری می‌ستایند؛ ولی در خطبه کتابش می‌گوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَدَّمَ الْمَقْضُولَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ» آیا تقدیم مفضول بر فاضل خلاف عدالت و عقل نیست؟ آیا می‌شود چنین امر قبیحی را به ذات مقدسی که حکیم علی الاطلاق است نسبت داد؟

یکی دیگر از علوم، علم نحو و ادبیات عرب است. همه می‌دانند که مبتکر این

۱. سفینة البحار، ج ۲، ماده صوف، ص ۵۸.

۲. همان.

فن علی علیه السلام بود، و آن حضرت اصول و قواعد آن را برای ابوالاسود دثلی انشاء و املا فرمود. از جمله فرمود: کلام بر سه قسم است: اسم و فعل و حرف. و کلمه را به معرفه و نکره، انواع اعراب و حرکات را به نصب و جر و جزم تقسیم کرد. این امر از عهده بشر عادی خارج است که کلمه و کلام را این طور تقسیم کرده؛ و منحصر در این اقسام بداند^۱ لذا ابن ابی الحدید می گوید:

«إِنَّهُ علیه السلام أَفْضَلُ الْبَشَرِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَحَقُّ بِالْخَلَافَةِ مِنْ جَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ؛ علی علیه السلام برترین مردم پس از رسول الله صلی الله علیه و آله و سزاوارترین مسلمانان به خلافت بود.»

در احاطه آن حضرت به تمامی علوم جای هیچ گونه بحث و گفت و گو نیست. مثلاً تسلطش نسبت به فن حدیث وسیع تر از هر صحابی و تابعی بوده است. زیرا بیشتر از هر کس با رسول خدا صلی الله علیه و آله ارتباط داشت؛ و علاوه بر این حدیثی را نقل می کرد که خودش از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بود. به آن حضرت گفتند چطور است که شما از همه اصحاب بیشتر حدیث نقل می کنید؟ فرمود: به خاطر آنکه اگر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال می کردم، به من پاسخ می داد؛ و اگر سکوت می کردم، خودش شروع کرده و حدیث می گفت.

او در حل مشکلات بی نظیر بود؛ معماها و مشکلاتی که راه حلی برای آنها پیدا نمی شد و از جواب آنها عاجز می شدند، فوراً به حضورش شرف یاب شده و جواب کامل و قانع کننده دریافت می کردند. از جمله، زنی خدمت آن حضرت آمد و شکایت کرد که برادرش از دنیا رفته و ششصد دینار از خود باقی گذاشته، ولی در موقع تقسیم یک دینار به او داده اند. حضرت فرمود: شاید برادرت یک زن و دو دختر و یک مادر و دوازده برادر و تو را داشته است، زن پاسخ داد: بلی همین طور است.

روزی در مسجد کوفه خطبه می خواند و مردم را ارشاد می کرد، کسی سؤال

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۱ به بعد.

کرد: مردی از دنیا رفته و پدر و مادر و دو دختر از خود باقی گذاشته، چه باید کرد؟ حضرت بدون تأمل فرمود: هشت یک زن به یک مبدل می شود. این جواب را فرضیه منبریه نامیدند، زیرا این فتوی را در منبر بیان فرمود.

روزی سه نفر که بر سر هفده شتر نزاع داشتند، حضور حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، شرف یاب شدند، مشاجره آنها روی این مطلب دور می زد که اولی از آنان مالک نصف شتران، دومی مالک ثلث آنها و سومی مالک ^۸ آنها بودند. در این تقسیم درمانده شده، و به حضرت متوسل شدند. حضرت برای حل مشکل یک شتر از خود به هفده شتر افزودند. نصف آنها را که نه شتر بود اولی به شش شتر به دومی و ده شتر به سومی دادند (۹+۶+۲=۱۷). و بعد شتر خود را برداشتند.

جوانی برای دادخواهی نزد عمر، خلیفه دوم، آمد. فریاد می زد خدایا، بین من و مادرم حکم کن. عمر گفت: از مادرت چه شکایتی داری؟ جواب داد: من فرزند «اشجع زنگی» هستم و مادرم عنیزه است، لیکن او مرا به فرزندی نمی پذیرد و از اعتراف به واقع استنکاف دارد. از این رو به محضر شما پناه آورده ام و تقاضا دارم مادرم را به این حقیقت معترف سازید. عمر وقتی تظلم جوان را شنید عنیزه را به دادگاه فراخواند و ادعای جوان را با او در میان نهاد. ولی عنیزه همچنان در انکار بماند؛ و از پذیرفتن آن زنگی و اعتراف به همسری پدرش ابا کرد. عمر چون شدت انکار عنیزه را دید، جوان مدعی را گفت تا با ارائه بینه و اقامه شاهد و گواه مطلب را تأیید کند. اما جوان بیچاره در مقابل این تقاضا بماند. عمر گفت اکنون مادرت کجا است؟ جواب داد: در سقیفه بنی فلان. عمر دستور به احضار زن را داد. زن به اتفاق چهار برادر و چهل شاهد در محکمه حضور پیدا کردند. عمر رو به جوان کرد و گفت چه می گویی؟ جوان شکایت خود را تکرار کرد و سوگند خورد که این زن مادر من است و نه ماه در شکمش بوده ام. عمر به زن گفت، این جوان چه می گوید؟ جواب داد به آن

خدایی که ابداً دیده نمی‌شود و به حق نبی اکرم ﷺ قسم، من این پسر را نمی‌شناسم و نمی‌دانم از کدام خاندان است؛ او قصد دارد مرا رسوا کند. عمر چاره‌ای جز صادر کردن حکم حد قذف دربارهٔ جوان ندید. زیرا لازمهٔ ادعای آن جوان متهم شدن عنیزه به ارتکاب زنا بود. و جوان بی‌پناه ناچار در برابر حکم تسلیم شد و کار خود را به خدا تفویض کرد. در این میان که جوان را به طرف زندان می‌بردند، مولی‌المتقین حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام از آن سو می‌گذشت و چون حال آشفته او را دید از وضع او جو یا شد، وقتی ماجرای او را شنید، آثار راستی گفتار و مظلومیتش را دریافت و مأمورین را فرمود: تا او را به مسجد بازگردانند، وقتی عمر جوان را دید به مأمورین گفت: مگر نگفتم جوان را به زندان ببرید؟ جواب دادند: به دستور حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام او را برگردانیم؛ و ما از خود شما شنیده‌ایم که با او امر و دستورات آن حضرت نباید مخالفت کرد.

علی علیه السلام وارد مسجد شد. عنیزه را پیش خواند و موافقت عمر را جلب کرد تا در آن قضیه تجدید نظر کند، امیرالمؤمنین علیه السلام بار دیگر ادعای جوان را با عنیزه در میان نهاد و چون استبداد و عناد عنیزه را ملاحظه کرد؛ به جوان رو کرد و فرمود که تو نیز مادری عنیزه را انکار نما. ولی جوان با چشمان اشک فشان عرضه داشت: ای پسر عم رسول خدا صلی الله علیه و آله، همانا که او مادر من است و نمی‌توانم انکار کنم. حضرت فرمود: او را از مادری خویش طرد کن، و مرا به پدری و حسن و حسین را به برادری خود بپذیر. جوان از شنیدن این سخن جانی تازه یافت و بر خود بی‌الید و گفت: من قرابتش را انکار می‌کنم و او را به مادری نمی‌شناسم. چون جوان انتساب خود را انکار کرد، آن حضرت اولیای زن را به محضر دادگاه فراخواند و فرمود: آیا فرمان من دربارهٔ این زن نافذ است؟ اولیای زن گفتند: نه تنها دربارهٔ او بلکه دربارهٔ ما نیز نافذ است. در این هنگام حضرت فرمود: من حاضران را گواه می‌گیرم که این زن را با این جوان که

از بیگانه است عقد بستم و به نکاح او در آوردم. قنبر غلام خود را پیش خواند و فرمود: چهارصد و هشتاد درهم آورد و شمرد و به عنوان مهر به طرف زن افکند؛ و جوان را فرمود دست همسر خود را بگیر و برو و بدان پیش از آنکه آثار عروسی بر تو هویدا باشد، پیش ما می آیی. جوان به پیروی از فرمان آن حضرت دست عنیزه را که هنوز اثری از جوانی داشت بگرفت و چون چند گامی رفتند، عنیزه به لرزه افتاد و با حالی پریشان به محضر دادگاه برگشت، و گفت: یا ابا الحسن خدا را، خدا را، دست از من بردار «النَّارُ، النَّارُ، یا ابن عم محمد صلی الله علیه و آله، اُتْرِیدُ أَنْ تُزَوِّجَنِي مِنْ وَلَدِي، هَذَا وَلَدِي؛ آتش، آتش، ای پسر عمی محمد صلی الله علیه و آله آیا می خواهی مرا همسر پسرم قرار دهی؛ به خدا این پسر من است».

آن حضرت چون اعتراف صریح زن را شنید، داستان او را پرسید. عنیزه ماجرای خود را چنین آغاز کرد: در خاندانی رفیع متولد شدم و پدرم در عنفوان جوانی درگذشت و چون به حد زنانگی رسیدم میل داشتم، با یکی از جوانان قبیله ام که مورد نظرم بود، ازدواج کنم. ولی تقدیر درباره من نقش دیگری داشت. برادرانم در یکی از قبایل مجاور خونبهایی داشتند و برای گرفتن انتقام غلامی زنگی را برانگیختند؛ و به او وعده دادند که هرگاه دشمن ایشان را از پای در آورد، مرا همسر او سازند. قضا با مرد زنگی مساعدت کرد و برادران مرا با فشار و اصرار به همسری او درآوردند. برخلاف رغبت و میلم باردار شدم. در این میان داستان دلیری جوان زنگی نقل مجالس و محافل دلیران آن سامان گشت؛ و قهرمانان را به مبارزه اش برانگیخت. تا پس از اندکی در یکی از جنگ ها کشته شد. وقتی کشته شدنش را شنیدم نفسی به راحتی برآوردم، بر آن شدم تا خاطره دوران آن همسری نفرت انگیز را به دست فراموشی بسپارم، چشم به راه ماندم تا یادگار دوران سیاه متولد شد. کودکی چون پدرش سیاه، دیده به رویم گشود، و دیدنش دوران تلخ ازدواج را برایم تجدید کرد. طاقت نگهداریش از من سلب شد، به طوری که فوراً او را به قبیله بنی المصطلق سپردم.

نوزاد در قبیله بنی المصطلق رشد کرد تا به جوانی رسید. او از قرائن و احوال پی برد که در بین این قبیله بیگانه است. کوشید که به اصل و نسب خود واقف شود، بالاخره کشف کرد که مادرش منم از قبیله انصار، و پدرش قهرمانی از بنی عباس بوده است؛ و پدرش در یکی از حوادث قهرمانی در میدان جنگ از پا درآمده است.^۱

در این هنگام حضرت بانگ تکبیر برآورد؛ و خدای را بر حسن توفیق سپاس گفت. عنیزه هم فرزندش را در آغوش کشید؛ و سیلاب اشک از دیدگان فرو بارید و مادرانه رویش را بوسه زد. حضار مسجد هم از تماشای این صحنه مهیج، چنان تحت تأثیر قرار گرفتند که بی اختیار گریه کنان مسجد را به اهتزاز درآوردند. عنیزه دست پسرش را در دست گرفت و از مسجد به سوی خانه روان شد. عمر فریاد برآورد: «وَأَعْمَرَاهُ لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ؛ وای بر من، اگر علی علیه السلام نبود، عمر نابود می شد».^۲

درباره علم و دانش علی علیه السلام هرچه سخن بگوییم هنوز در اول دفتریم. کتاب جاویدان او، «نهج البلاغه» ما را از سخن گفتن درباره علم آن حضرت بی نیاز کرده است. کتابی که از سخنرانی‌ها و خطباتی موج می زند که هر یک به نوبه خویش از اندیشه و فکر بلند آن مربی عالی قدر بشریت حکایت دارد. گاهی در تجهیز سپاهیان، و تشجیع آنان به جنگ و در عین حال، وظایف دینی و انسانی آنها در میدان نبرد، و زمانی پیرامون حکومت اسلامی و شیوه مملکت داری و اداره امور اجتماعی، و گاهی در موعظه و نصیحت و توجه نمودن به معنویت و اخلاق و یکتاپرستی، و نظام خلقت سخن می گویند.

كِتَابٌ كَانَ اللَّهُ وَصَّعَ لَفْظُهُ
حَوَى حِكْمًا كَالدَّرِ تَنْطِقُ صَادِقًا
بِجَوْهَرِ آيَاتِ الْكِتَابِ الْمُنَزَّلِ
وَلَا فَرْقَ إِلَّا أَنَّهُ غَيْرَ مُنْزَلِ

۱. صدر بلاغی، ابتکارات قضائی امیرالمؤمنین علیه السلام و عدالت و قضاء اسلام، ص ۲۶۳.

۲. صدر بلاغی، همان، ص ۲۹۳.

جویندگان حقیقت و افرادی که در تکاپوی به دست آوردن راهی هستند که آنها را به حقایق جهان و نظام خلقت و صحبت رموز سعادت و برتری رسانده، و آگاه نماید، باید کتاب عظیم و ارجمند مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام را راهنمای خود قرار دهند. مخصوصاً آنهایی که افتخار پیروی و محبت آن پیشوای بزرگ را دارند. آن حضرت انتظار خود را از دوستان و پیروانش در نامه‌ای که به عثمان بن حنیف نگاشته چنین بیان می‌کند:

«أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ يَسْتَضِيئُ بِنُورِ عِلْمِهِ، أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ. وَ مِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ. أَلَا وَ اِنْكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلٰى ذَلِكَ، وَ لَكُنْ اَعْيُنُونِي بِوَرَعٍ وَ اِجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ؛^۱

آگاه باش هر پیروی کننده‌ای را پیشواییست که از او پیروی کرده، و به نور دانش او روشنی می‌جوید. بدان که پیشوای شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و از خوراکش به دو قرص نان اکتفا کرده است؛ بدانید که شما بر چنین رفتاری قدرت و توانایی ندارید. ولی مرا به پرهیزگاری و کوشش و پاک‌دامنی و درستکاری یاری کنید».

جلال الدین سیوطی، ابن کثیر و زمخشری از علمای اهل سنت نقل می‌کنند

که:

روزی عمر برای مردم خطبه‌ای خواند و به آنها اخطار کرد که هرکس زنی بگیرد و مهرش را از چهارصد درهم زیادتر قرار دهد، او را حد می‌زنم و زیادی را از او می‌گیرم و در بیت المال مسلمین قرار می‌دهم. زنی بلند شد و صدا زد: ای عمر! آیا کلام تو اولی به قبول است یا کلام خداوند؟ عمر گفت: البته کلام خداوند. زن گفت: مگر نه آن است که خداوند متعال می‌فرماید:

«وَ اِنْ اَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَ اَتَيْتُمْ اِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا

تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا...»؛ اگر خواستید زنی را رها کرده و زنی دیگر به جای او اختیار کنید و مال فراوانی مهر او قرار داده باشید، حق ندارید چیزی از او بگیرید. عمر از شنیدن این آیه و حاضر جوابی آن زن در شکفت شد، و گفت: «كُلُّكُمْ أَفْقَهُ مِنْ عُمَرَ حَتَّى الْمُخَدَّرَاتِ فِي الْحِجَالِ؛ تمام شما داناتر از عمر هستید، حتی پرده‌نشینان». آن‌گاه گفت: اگر چه شما را منع کردم از آنکه زیادترا از چهارصد درهم مهر برای زنها قرار ندهید، ولی اکنون به شما اجازه می‌دهم که اگر خواستید از مال خودتان زیادترا از مقدار معین به آنها عطا کنید.

این مرد همان کسی است که خود را خلیفه رسول خدا ﷺ معرفی کرده، ولی در مقابل یک زن مسلمان محجبه، مجاب شده و می‌گوید:

«إِمْرَأَةٌ أَصَابَتْ وَ رَجُلٌ أَخْطَأَ؛ زنی درست رفت و مردی راه خطا پیمود».

بزرگان اهل سنت مانند ابو حامد غزالی و خواجه سلیمان بلخی از اسبغ ابن

نباته نقل می‌کنند که: از امیرالمؤمنین علی عليه السلام شنیدم که می‌فرمود:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَلَّمَنِي أَلْفَ بَابٍ وَ كُلُّ بَابٍ مِنْهَا يَفْتَحُ الْفَ بَابِ فَذَلِكَ أَلْفَ بَابٍ حَتَّى عَلِمْتُ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَ عِلْمُ الْمَنَائِي وَ الْبَلَايَا وَ فَضْلَ الْخِطَابِ؛

رسول خدا ﷺ تعلیم داد به من هزار باب را که از هر بابی هزار باب باز می‌شود

که یک میلیون باب خواهد شد؛ تا آنکه دانستم آنچه شده و می‌شود تا روز

قیامت؛ و همین‌طور به من تعلیم داد علم منایا و بلایا و فصل خطاب را».

حافظ ابونعیم اصفهانی از عبدالله ابن عمر نقل می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در

مرض موت فرمود:

بخوانید برادرم را، پس ابوبکر آمد، حضرت صورت از او برگردانید. باز

فرمود: برادرم را بخوانید، پس عثمان آمد، باز روی برگردانید، پس علی عليه السلام را

خواندند، حضرت او را به خود نزدیک کرد و با ثوب خود او را پوشانید و

مخفیانه به او سخنانی فرمود: بعد از آنکه از خدمت آن حضرت بلند شد به او عرض کردند، یا علی، رسول خدا به شما چه فرمودند؟ جواب داد: هزار باب از علم به من آموخت که از هر بابی هزار باب باز می شود.

علی علیه السلام چون ادامه دهنده راه رسول خدا صلی الله علیه و آله است، باید عقلاً و اعی علم آن حضرت و اعلم ناس باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّهُ أَقْدَمُ أُمَّتِي سِلْمًا وَ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَ اعْظَمَهُمْ حِلْمًا؛^۱ همانا او

(علی علیه السلام) از نظر اسلام مقدم افراد اُمت، و از نظر علم داناترین ایشان و از لحاظ

بردباری بزرگترین آنان است.»

امام باقر علیه السلام فرمود:

يَمْصُونُ الثَّمَادَ وَ يَدْعُونَ النَّهْرَ الْعَظِيمَ، قِيلَ لَهُ: وَ مَا النَّهْرُ الْعَظِيمُ؟

قال: رسول الله صلی الله علیه و آله و العلم الذي اعطاه الله، ان الله عزوجل جمع

لمحمد صلی الله علیه و آله سنن النبيين من آدم و هلم جراً الى محمد صلی الله علیه و آله. قيل له: و

ما تلك السنن؟ قال: علم النبيين باسره و ان رسول الله صلی الله علیه و آله صير ذلك

كله عند امير المؤمنين عليه السلام. فقال له رجل: يابن رسول الله صلی الله علیه و آله

اقامير المؤمنين اعلم ام بعض النبيين؟ فقال له ابو جعفر عليه السلام: اسمعوا ما

يقول! ان الله يفتح مسامع من يشاء، اني حدثت: ان الله جمع لمحمد صلی الله علیه و آله

علم النبيين و انه جمع ذلك كله عند امير المؤمنين، و هو يسألني اهو اعلم

ام بعض النبيين؛^۲

امام باقر علیه السلام فرمود: مردم رطوبت را می مکند و نهر بزرگ را رها می کنند،

عرض کردند: نهر بزرگ چیست؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و علمی که خداوند به

او ارزانی داشته است، همانا خداوند با قر و شکوه سنت های تمامی پیامبران را از

آدم تا خود رسول خدا صلی الله علیه و آله برای او گرد آورد. عرض شد آن سنت ها چه بود؟

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۲۰.

۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۲۲.

فرمود: تمامی دانش‌های پیامبران که پیامبر خاتم همه آنها را به علی علیه السلام داد. مردی عرض کرد: فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین اعلم است یا برخی از پیامبران؟ امام علیه السلام فرمود: گوش فرا دهید که این مرد چه می‌گوید! من به او می‌گویم، خداوند دانش تمامی پیامبران را برای محمد صلی الله علیه و آله گرد آورد، و حضرتش همه را به امیرالمؤمنین تحویل داد، باز او از من می‌پرسد که علی علیه السلام اعلم است یا برخی از پیامبران؟

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ، قَالَ: إِنَّ عَلِيًّا «كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ» قَدْ صَعِدَ عَلِيٌّ مَنبِرَ الْكُوفَةِ وَ عَلَيْهِ مِدْرَعَةٌ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ مُتَقَلِّدٌ بِسَيْفِهِ وَ مُتَعَمِّمٌ بِعِمَامَتِهِ، فَجَلَسَ عَلِيٌّ الْمَنبِرَ، فَكَشَفَ عَنْ بَطْنِهِ وَ قَالَ: سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي. فَأَتَمَّا بَيْنَ الْحَوَائِجِ مِنِّي عِلْمٌ جَمُّ هَذَا لِعَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، هَذَا مَا رَزَقَنِي رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله زَقًّا زَقًّا، فَوَاللَّهِ لَوْ تُبَيِّنْتُ لِي وَ سَادَةَ فَجَلَسْتُ عَلَيْهَا لِأَفْتَيْتُ لَاهِلَ التَّوْرَةِ بِتُورَاتِهِمْ، وَ لِأَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ حَتَّى لَوْ يُنْطِقِ اللَّهُ التُّورِيَّةَ وَ الْإِنْجِيلَ، فَيَقُولَانِ صَدَقَ عَلِيٌّ قَدْ أَفْتَاكُمْ، بِمَا أَنْزَلَ فِيَّ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؛^۱

ابوسعید می‌گوید: دیدم علی علیه السلام را که بر منبر کوفه جلوس کرده و زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر دوش و شمشیر آن حضرت را حمایل و عمامه‌اش را بر سر دارد، پس پیراهن را بالا زد، به طوری که شکم او نمایان گشت و فرمود: بپرسید از من قبل از آنکه مرا نبینید، زیرا میان استخوان‌های بالای سینه‌ام علم انباشته ایست که لعاب رسول الله صلی الله علیه و آله است و آن علمی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من چشاند. پس به خدا قسم اگر برای من مسندی بگذارید و من روی آن بنشینم، هر آینه فتوا می‌دهم اهل توریة را به توراة و اهل انجیل را به انجیل که اگر خداوند متعال توراة و انجیل را به زبان آورد خواهند گفت: علی راست گفت و فتوای او مطابق است با آنچه بر ما نازل شده است و شما کتاب را تلاوت می‌کنید و نمی‌فهمید.

قرآن شریف از قول حضرت سلیمان چنین نقل می‌فرماید:

ای بزرگان، کدام یک از شما توانایی دارد تخت او (بلسیس) را، پیش از آنکه خودش نزد من آید، برای من بیاورد؟ عفریتی از جن گفت: من آن را نزد تو می آورم پیش از آنکه از مجلست برخیزی و من نسبت به آن توانا و امینم. کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت: من پیش از آنکه چشم برهم زنی آن را نزد تو خواهم آورد؛ و سلیمان آن را نزد خود مستقر دید.

در این آیات کسی که تخت ملکه سبا را در چشم بهم زدن نزد سلیمان آورد و به عنوان «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ»، کسی که بخشی از علم کتاب را دارا بود، از او تعبیر شده است. در حالی که در سوره مبارکه رعد آیه ۴۳ در مورد پیامبر و گواهان بر حقیقت او آمده است:

﴿...قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾؛ بگو

کافی است، برای گواهی میان من و شما، خداوند و کسی که در نزد او «علم کتاب» است.

در حدیثی از «ابوسعید خدری» از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین آمده است که ابوسعید می گوید: من از معنای «الذی عنده علم من الکتاب» که در داستان سلیمان آمده از محضرش سؤال کردم، فرمود: او وصی برادرم سلیمان بن داود بود. عرض کردم «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» از چه کسی سخن می گوید؟ فرمود ذلک اخی علی بن ابیطالب؛ او برادرم علی بن ابیطالب است.^۱

از اینجا تفاوت «علم من الکتاب»، که علم جزئی را می گویند؛ و «علم الکتاب»؛ که علم کلی را گویند، معلوم می شود. و روشن می شود که میان آصف و علی علیه السلام چه اندازه تفاوت بوده است. لذا در روایات بسیاری آمده است که اسم اعظم الهی ۷۳ حرف است، یک حرف آن نزد آصف بن برخیا بود، و چنان خرق عادت را انجام داد. و نزد ائمه علیهم السلام ۷۲ حرف آن است و یک حرف آن نیز مخصوص به ذات پاک خداوند است.^۲

۱. احقاق الحق، ج ۳، ص ۲۸.

۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۷.

برادری مؤمنان

امام صادق علیه السلام فرمود:

«الْمُؤْمِنُ أَخُ الْمُؤْمِنِ عَيْنُهُ وَ دَلِيلُهُ لَا يَخُونُهُ وَ لَا يَظْلِمُهُ وَ لَا يَعِيبُهُ وَ لَا يَعِدُهُ عِدَّةً فَيَخْلِفُهَا»^۱ مؤمن برادر مؤمن، چشم و راهنمای. به او خیانت و ظلم نمی‌کند؛ و از او عیب‌جویی نمی‌کند. و اگر به او وعده‌ای بدهد، از آن تخلف نمی‌کند».

اسلام وقتی طلوع کرد که سراسر عربستان را جنگ و نفاق و خون‌ریزی احاطه کرده، و از هر سو آتش آشوب مشتعل بود. و قلوب مردم از کینه یکدیگر موج می‌زد. با مختصر بهانه‌ای به روی هم شمشیر کشیده و خانواده‌هایی را بی‌سری‌ست می‌کردند. در این هنگام اسلام عزیز با شعار: «المؤمنون اخوه»، از لوح دل و صفحه وجود آنها کینه و بغض را زدود؛ و به جای آن برادری و محبت، برقرار ساخت. بین مهاجر و انصار عقد اخوت جاری کرد؛ و از آن روز به بعد «کلمه برادر دینی» همه جا به سرزبانها افتاده، و دل‌های آنها نسبت به هم کانونی از مهر و محبت شد. اسلام برای برقراری محبت به پیروان خود دستور می‌دهد که از هر چه کدورت و نفاق ایجاد کند، اجتناب کنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام هنگامی که در بستر مرگ افتاده، به فرزندان خود وصیت می‌کند:

أَوْصِيكُمْ وَ جَمِيعَ وُلْدِي وَ أَهْلِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَ نَظْمِ
أَمْرِكُمْ وَ صَلَاحِ ذَاتِ بَيْنِكُمْ، فَإِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكُمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ:
«صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ»^۲

فرزندان من، شما و آن را که نامه من بدو رسد، تقوی و پرهیزگاری و آراستن

۱. تفسیر صافی، ج ۴، سوره حجرات، ذیل آیه إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ، ص ۵۹۱.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۵.

کارها و آشتی با یکدیگر سفارش می‌کنم، که من از جد شما رسول خدا ﷺ شنیدم می‌فرمود: «اصلاح و آشتی برقرار ساختن بین دو نفر در نزد خدا از نماز و روزه سالیان بهتر است».

رهبران بزرگ ما، برای از بین رفتن اختلافات، حل خصومت‌ها، برقراری اخوت و ایجاد محبت، مقداری پول نزد بعضی از اصحاب خود می‌گذارند تا چنانچه دو نفر بر سر مالی با یکدیگر نزاع کردند، از آن پول به ایشان پرداخته، و به نزاع خاتمه دهند.

ابوحنیفه امیرالحاج، نقل می‌کند:

روزی با شخصی بر سر میراث نزاع داشتم، مفضل ابن عمر بر ما گذشت و لحظه‌ای ما را تماشا کرد. آن گاه ما را به منزل خویش دعوت کرد، و بین ما را با چهارصد درهم صلح داد. و بعد از پرداخت وجه گفت:

«إِنَّهَا لَيْسَتْ مِنْ مَالِي، وَلَكِنْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ أَمَرَنِي إِذَا تَنَازَعَ رَجُلَانِ مِنْ أَصْحَابِنَا فِي شَيْءٍ أَنْ أَصْلِحَ بَيْنَهُمَا وَ أَقْتَدِيهَا مِنْ مَالِهِ فَهَذَا مِنْ مَالِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ؛^۱

بدانید این پول از من نیست، بلکه آن را امام صادقؑ به من داده تا هرگاه دو نفر از شیعیان درباره مالی باهم نزاع داشتند، به این منوال آنها را صلح دهم».

امام صادقؑ از پدران و آنان از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که فرمود:

«لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ سَبْعَةٌ حُقُوقٌ وَاجِبَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ: الْأَجْلَالُ لَهُ فِي عَيْنِهِ، وَ الْوُدُّ لَهُ فِي صَدْرِهِ، وَ الْمُوَاسَاةُ لَهُ فِي مَالِهِ، وَ أَنْ يُحَرِّمَ غَيْبَتَهُ، وَ أَنْ يَعُودَهُ فِي مَرَضِهِ، وَ أَنْ يُشَيِّعَ جَنَازَتَهُ، وَ أَنْ لَا يَقُولَ فِيهِ بَعْدَ مَوْتِهِ إِلَّا خَيْرًا؛^۲

۱. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۲۰۹.

۲. شیخ حرّ عاملی، الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۸ و نیز وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۰۸.

برای مؤمن بر مؤمن دیگر هفت حق است که باید آنها را مراعات نماید، با چشم بزرگی و احترام به او بنگرد، و در قلب او را دوست داشته باشد؛ و در مال خود، با او مواسات کند، و در پشت سر از او بدگویی ننماید، و در حال مرض از او عیادت نماید، و هنگام مرگ جنازه‌اش را تشییع نماید، و بعد از مرگ هم او را به خیر و خوبی یاد نماید».

رسول اکرم ﷺ فرمود:

«الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ الْمَرْصُوصِ، يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضاً؛^۱ مؤمن برای مؤمن دیگر مانند سنگ و آجر بنا و ساختمان است، همان طوری که سنگ و آجر عمارت یکدیگر را محکم می‌گیرند، مؤمنین هم به هم پیوسته و نگهدار هم‌اند».

همچنین، فرمود:

«مَثَلُ الْإِخْوَيْنِ مَثَلُ الْيَدَيْنِ، تَغْسِلُ إِحْدَيْهُمَا الْأُخْرَى؛^۲ داستان دو نفر مؤمن، داستان دست چپ و راست است که یکی دیگری را می‌شوید».

و در جای دیگری با این عبارات مسلمانان را از افتراق و جدایی باز می‌دارد:

«أَيُّمَا مُسْلِمَيْنِ تَهَاجَرَا فَمُكْتَأً ثَلَاثًا لَا يَصْطَلِحَانِ إِلَّا كَانَا خَارَجَيْنِ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمَا وَلَايَةٌ، وَ أَيُّهُمَا كَانَ أَسْبَقَ إِلَى الْكَلَامِ صَاحِبَهُ كَانَ الْأَسْبَقُ إِلَى الْجَنَّةِ يَوْمَ الْحِسَابِ؛^۳

هرگاه دو مسلمان با هم قهر کنند و از هم جدا شوند، و این افتراق سه روز طول بکشد، اینها نباید خود را مسلمان بدانند. و بین آنها محبتی وجود ندارد. و هر زمان یکی از این دو نفر سبقت در صلح و آشتی بگیرد، روز بازپسین در ورود به بهشت از رفیقش پیشی خواهد گرفت».

محال است سعدی که راه صفا توان رفت، الا پی مصطفی

۱. نهج الفصاحه، ص ۴۵۱.

۲. همان، ص ۹۴، حدیث ۵۹۸.

۳. همان، ص ۹۶.

عبدالله بن عباس نقل می‌کند که وقتی آیه مبارکه: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»^۱ نازل شد، رسول عالی قدر اسلام بین مهاجر و انصار عقد اخوت بست.^۲ از جمله ابوبکر را با عمر، عثمان را با عبدالرحمن بن عوف، سعد بن وقاص را با سعید بن زید، طلحه را با زبیر، ابو عبیده را با سعد معاذ، مصعب بن عمیر را با ابویوب انصاری، ابوذر را با ابن مسعود، سلمان را با حذیفه، حمزه را با زید بن حارثه، ابی الدرداء را با بلال، جعفر طیار را با معاذ بن جبل، مقداد را با عمار، عایشه را با حفصه، زینب بنت جحش را با میمونه، ام سلمه را با صفیّه، برادر و خواهر قرار داد. همچنین میان سایر مسلمانان نیز عقد اخوت برقرار فرمود. ظاهراً تعداد مردان یکصد نفر بود که آن حضرت بین ۶۸ نفر آنها عقد برادری برقرار کرد. و چون نوبت به علی بن ابیطالبؑ رسید، رسول خدا ﷺ فرمود:

«انت اخي و انا اخوك يا علي؛^۳ ای علی، تو برادر منی و من برادر توام.»

وقتی رسول خدا ﷺ بین اصحابش عقد اخوت بست، علیؑ خدمت او آمد، در حالی که دیدگانش پر از اشک بود و عرض کرد: یا رسول الله، میان اصحاب خود عقد اخوت برقرار فرمودی و مرا با کسی برادر قرار ندادی؟ رسول خدا ﷺ فرمود:

«انت اخي في الدنيا و الآخرة؛^۴ تو برادر من در دنیا و آخرت هستی.»

احمد بن حنبل می‌گوید: آن حضرت به علیؑ فرمود:

«انا اخترتك لنفسي، انت اخي و انا اخوك؛^۵ تو را برای خود قرار، تو برادر

منی و من برادر توام.»

در این باب روایات زیادی وجود دارد و تواتر آنها جایی برای تردید و

۱. سوره حجرات، آیه ۱۰.

۲. (پنج ماه یا هشت ماه بعد از هجرت رسول خدا ﷺ در مدینه منوره اتفاق افتاد)

۳. ابن شهرالاشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۸۵.

۴. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۵.

۵. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۲۲۲.

شک باقی نمی‌گذارد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله بین اصحابش عقد اخوت بست و علی علیه السلام را باقی گذاشت، علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله، مرا تنها گذاشتی؟ رسول خدا فرمود:

«أَنَا اخْتَرْتُكَ لِنَفْسِي، أَنْتَ اخِي وَ أَنَا أَخُوكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، فَبِكَيْ عَلِيٍّ عِنْدَ ذَلِكَ؛^۱ به درستی که من تو را برادر خودم اختیار کردم، تو برادر منی و من برادر تو در دنیا و آخرت هستم».

ابن حمّاد شاعر در این باره می‌گوید:

«و يَوْمَ الْمَوْأخَاةِ نَادَى بِه أَخُوكَ أَنَا إِلْيَوْمِ بِي فَاقْتَنَع؛^۲

در روز برادرگزینی ندا داد: بدان امروز من برادر تو هستم و بدان قانع باش».

در بعضی روایات آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از عقد اخوت با علی علیه السلام این آیه را خواند:

«إِخْوَانًا عَلِيٌّ سُرُورٌ مُتَقَابِلِينَ»^۳؛ برادران بهشتی بر تختها در مقابل همدیگرند.

جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: علی علیه السلام در حضور رسول خدا این اشعار را خواند:

أَنَا أَخُو الْمِصْطَفَى لَا شَكَّ فِي نَسَبِي	مَعَهُ رَبِيبٌ وَ سَبْطَاهُ هُنَا وَ لَدِي
جَدِّي وَ جَدُّ رَسُولِ اللَّهِ مُنْفَرِدٌ	وَ فَاطِمٌ زَوْجَتِي لَا قَوْلَ ذِي فَنَدٍ
صَدَّقْتُهُ وَ جَمِيعُ النَّاسِ فِي ظُلْمٍ	مِنَ الضَّلَالَةِ وَ الْإِشْرَاكِ وَ التَّكْدِ
وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ شُكْرًا إِلَّا شَرِيكَ لَهُ	الْبَرِّ بِالْعَبْدِ وَ الْبَاقِي إِلَى أَمْدٍ

منم برادر مصطفی صلی الله علیه و آله و شکی در نسبت من نیست. با او تربیت شده‌ام و دو سبط او فرزندان من‌اند. جد من و جد پیغمبر صلی الله علیه و آله خدا یکی است. و فاطمه

۱. محمد بن شهر آشوب مازندرانی، المناقب، ج ۲، ص ۱۸۶.

۲. همان، ص ۱۸۸.

۳. سوره حجرات، آیه ۴۲.

زوجه من است، این کلامی است به دور از کذب. من تصدیق او نمودم، در حالی که جمیع مردم در تاریکی های گمراهی و شرک و بدبختی بودند. و حمد می کنم خدا را برای ادای شکر او، که شریکی برای او نیست و به بنده احسان کننده؛ و همیشه باقی است و بقای او را پایانی نیست.

وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

در این جملات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را به عنوان برادر و وصی خود برگزید. و بدین وسیله مقام شامخ او را به همگان اعلام کرد. روایاتی که به همین مضمون، مخصوصاً به وسیله علمای بزرگ جهان تسنن، نقل شده، بسیار است. تنها به ذکر برخی از آنها اکتفا می شود. احمد حنبل در مسند و سبط ابن جوزی در تذکره و ابن مغازلی در مناقب، از انس ابن مالک نقل می کنند که گفت:

به سلمان گفتم: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پرس که وصی او چه کسی است؟ سلمان سؤال کرد، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جواب فرمود:

«يَا سَلْمَانَ، مَنْ كَانَ وَصِيَّ مُوسَى؟ فَقَالَ: يُوشَعَ ابْنِ نُونٍ، فَقَالَ صلی الله علیه و آله و سلم: إِنَّ وَصِيَّيَّ وَوَارِثِي وَ يَقْضِي دِينِي وَ يَتَجَرُّ مَوْعِدِي عَلِيٌّ بِنِ ابِي طَالِبٍ علیه السلام؛ فرمود: وصی من و وارث من و اداکننده دین من، وفاکننده به وعده من، علی ابن ابیطالب علیه السلام است.»

و موفق ابن احمد از بریده نقل می کند که:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ وَ وَارِثٌ، وَ أَنَّنَّ عَلِيًّا وَصِيَّيَّ وَ وَارِثِي؛ برای هر پیغمبری وصی و وارثی بوده، و همانا وصی و وارث من علی علیه السلام می باشد.»

شیخ الاسلام حموینی از ابوذر غفاری نقل می کند که:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَنَا خَاتِمُ النَّبِيِّينَ وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ، خَاتِمُ الْوَصِيِّينَ؛ یا علی، من خاتم انبیا هستم و تو خاتم اوصیایی. اِلَى يَوْمِ الدِّينِ؛ تا روز قیامت.»

خطیب خوارزمی از ام سلمه نقل می کند که پیامبر ﷺ فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ مِنْ كُلِّ نَبِيٍّ وَصِيًّا وَعَلِيٌّ وَصِيِّي فِي عِثْرَتِي وَأَهْلِي بَيْتِي وَأُمَّتِي بَعْدِي؛ خدایوند برای هر پیغمبری وصی و جانشینی اختیار نمود، و علی ﷺ جانشین من است در میان عترت و اهل بیت و امت من بعد از من».

ابن مغازلی در مناقب، از عبدالله ابن مسعود نقل می کند که رسول خدا فرمود:

«إِنْتَهَتْ الدَّعْوَةُ إِلَيَّ وَإِلَى عَلِيٍّ لَا يَسْجُدُ أَحَدُنَا لِصَنَمٍ قَطُّ، فَاتَّخَذَنِي نَبِيًّا وَاتَّخَذَ عَلِيًّا وَلِيًّا؛ منتهی شد دعوت و رسالت به من و علی، هیچ کدام از ما هیچ گاه به بت سجده نکردیم. به من پیغمبری را عنایت فرمود و علی ﷺ را وصی قرار داد».

میر سید علی همدانی، از عتبه بن عامر نقل می کند که:

«بَا يَعْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيٌّ قَوْلِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَخَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا نَبِيُّهُ وَعَلِيًّا وَصِيُّهُ فَأَيُّ مِنَ الثَّلَاثَةِ تَرَكَنَاهُ كَفَرْنَا؛ بیعت نمودیم با رسول خدا ﷺ بر اینکه اقرار نماییم به وحدانیت خدای تعالی که شریکی برای او نیست، و اینکه محمد ﷺ پیغمبر اوست و علی ﷺ وصی اوست، پس هر یک از این سه را ترک نماییم، کافر شده ایم».

در مَوَدَّةُ الْقُرْبَى ذکر شده که رسول الله فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيًّا؛ جَعَلَ شِيثَ وَصِيَّ آدَمَ وَ يُوْشَعَ وَصِيَّ مُوسَى وَ شَمْعُونَ وَصِيَّ عِيسَى وَ عَلِيًّا وَصِيِّي، وَ وَصِيِّي خَيْرًا وَأَوْصِيَاءَ وَأَنَا الدَّاعِي وَ هُوَ الْمُضِيُّ؛ خدای تعالی برای هر پیغمبری وصی قرار داد. شیت را وصی آدم و یوشع را وصی موسی و شمعون را وصی عیسی و علی ﷺ را وصی من قرار داد، و وصی من بهترین اوصیا است. من دعوت کننده به حق هستم؛ و علی ﷺ روشن کننده حق».

از این روایات بدست می آید که: وصی بودن علی ﷺ یک امر خانوادگی نیست، چنان که مردم معمولاً شخصی را معین می کنند که بعد از خود به سفارشاتشان عمل نماید، بلکه مراد وصایت به معنای جانشینی و خلافت یعنی

اولویت برای تصرف در جمیع شئون فردی و اجتماعی مردم است. همان وصایتی که ادامه مقام شامخ نبوت به شمار می‌رود.

این عنوان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حتی از نظر دانشمندان بزرگ عالم تسنن مسلم بوده، به طوری که جای هیچ شبهه‌ای وجود ندارد. مثلاً ابن ابی الحدید می‌گوید:

«فَلَا رَيْبَ عِنْدَنَا أَنَّ عَلِيًّا علیه السلام كَانَ وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَإِنْ خَالَفَ فِي ذَلِكَ، هُوَ مَنَسُوبٌ عِنْدَنَا إِلَى الْعِنَادِ؛ شَكٌّ وَ تَرَدِيدٌ نَيْسَتْ دَر نَزْد مَا كَه عَلِي علیه السلام وَصِي رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم بُوْدَه، وَ كَسِي كَه مَخَالَفِ اِيْن اَمْر بِاشْد، اَز نَظْر مَا اَهْلِ عِنَادِ وَ لَجَاجِ مِي بِاشْد؛ وَ اَز رُوي كِيْنَه وَ دَشْمَنِي اِيْن اَمْر رَا اِنْكَارِ نَمُودَه اِسْت.»

رسول معظم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در موارد مختلف و با عبارات گوناگون راجع به خلافت و وصایت علی علیه السلام صحبت کردند. حتی نویسندگان صحیح بخاری و صحیح مسلم با آن همه احتیاط و محافظت، کاری که در نقل اقوال دارند، می‌گویند: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هنگام مرگ فرمود: قلم و کاغذ بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید. و بعضی از بزرگان اهل تسنن مطلب را چنین نقل کرده‌اند:

«لَا زَيْلَ عَنكُمْ إِشْكَالَ الْأَمْرِ وَأَذْكَرُكُمْ الْمُسْتَحَقَّ لَهَا بَعْدِي؛ تَا زَائِلَ كُنْم بَرَايِ شَمَا اِسْكَالِ اَمْرِ رَا، وَ بَه يَادِ شَمَا بِيَاوْرِمُ كَسِي رَا كَه اِسْتَحْقَاقِ خِلَافَتِ بَعْدِ اَز مَن رَا دَارِد.»

همچنین، احادیث بسیاری به چشم می‌خورد، مبنی بر اینکه محبوب‌ترین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام بوده است. چنان که در مناقب، ار اسی ذر غفاری نقل شده که گفت:

نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رفته و پرسیدیم: چه کسی از همه اصحاب نزد شما عزیزتر است؟ تا اگر امری باشد با او باشیم، و اگر واقعه‌ای حادث شود نزد او باشیم، و در حوادث به او مراجعه نماییم؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: «هَذَا عَلِيٌّ أَقْدَمَكُمْ سِلْمًا وَ إِسْلَامًا؛ اِيْن اِسْتِ عَلِي علیه السلام كَه

قدیمی‌ترین شما است از جهت انقیاد و تسلیم او امر حق تعالی بودن و قبول اسلام».

و در مسند احمد با سندهای متعدد، نقل شده که رسول خدا ﷺ فرمود: «مَنْ أَذَى عَلِيًّا فَقَدْ أَذَى النَّاسِ، مَنْ أَذَى عَلِيًّا بَعَثَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا؛ کسی که علی را اذیت کند مرا اذیت کرده است، ای مردم، آنکه علی را اذیت کند، روز رستاخیز یهودی یا نصرانی مبعوث می‌شود». و فرمود: «مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي، وَمَنْ سَبَّنِي فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ؛ هر که (پناه بر خدا) علی را دشنام دهد، مرا دشنام داده و کسی که مرا دشنام دهد، خدا را دشنام داده است».

محمد ابن یوسف کنجی شافعی، در کفایة الطالب حدیثی مفصل از عبدالله ابن عباس نقل می‌نماید، که وقتی جمعی از اهل شام علی را در حضور ابن عباس سب و لعن می‌کردند، ابن عباس گفت: شنیدم از رسول خدا ﷺ که به علی فرمود:

«مَنْ سَبَّكَ فَقَدْ سَبَّنِي وَمَنْ سَبَّنِي فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ وَمَنْ سَبَّ اللَّهَ أُكْتِبَهُ اللَّهُ عَلِيًّا مِنْخَرِهِ فِي النَّارِ؛ آنکه به تو دشنام دهد به من دشنام داده است، و آنکه به من دشنام می‌دهد، به خدا دشنام داده است و کسی که به مقام شامخ ربوبیت دشنام دهد، خداوند او را با صورت در آتش می‌اندازد».

بنابراین وصایت علی همان خلافت و جانشینی است که رسول اکرم ﷺ در هر محل و موقعیت با بیانات و عبارات مختلف آن را منحصر در آن حضرت ساخته، و دیگران را از فکر پرواز در این فضای لایتناهی باز می‌داشتند. ولی ابن ابی الحدید معتزلی در بیان کیفیت وفات رسول اکرم ﷺ از قول عبدالله ابن مسعود چنین می‌گوید:

پیغمبر ﷺ یک ماه قبل از وفاتش ما را در خانه عایشه جمع کرد و از موت خود خبر داد. ما راجع به متولی غسل آن حضرت، و پارچه کفنش و اینکه چه کسی ابتدا بر او نماز بخواند و سایر خصوصیات تجهیز آن حضرت سؤال کردیم.

ابن ابی الحدید پس از نقل این گزارش می‌گوید: جای بسی تعجب است که چگونه در آن ساعت نپرسیدند که والی بر ما بعد از حضرتت که خواهد بود؟ زیرا ولایت و حکومت بر امت قطعاً اهمیتش بیش از پرسش درباره کفن و دفن و نماز بر آن حضرت است.

و بعد چنین اظهار تحیر می‌کند:

«وَمَا أَعْلَمُ مَا أَقُولُ فِي هَذَا الْمَقَامِ؟؛ نمی‌دانم در این باره چه بگویم».

باید گفت که قطعاً والی و امام بعد از پیامبر اکرم ﷺ معین و مشخص بوده، و عقل سلیم و وجدان خالی از تعصب نمی‌پذیرد که پیغمبر جانشین خود را معین نکرده باشد.

ضرورت وصیت کردن

در مورد وصیت قرآن شریف می‌فرماید:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾^۱؛ بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر مالی بر جای گذارد، برای پدر و مادر و خویشاوندان [خود] به طور پسندیده وصیت کند؛ [این کار] حقی است بر پرهیزگاران.

رسول خدا ﷺ فرمود:

«من مات بغير وصية مات ميتة الجاهلية»^۲ هرکس بدون وصیت بمیرد جاهلانه مرده است».

به طور قطع رسول خدا ﷺ را در موارد متعدده وصی خود قرار داده است:

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۰.

۲. سید ابن طاوس، طرائف، ج ۲، ص ۳۸۳.

مولا الموحدین علی علیه السلام در خطابی به اصحاب شوری فرمود:
 «انشدکم الله، هل تعلمون انّ لرسول الله صلی الله علیه و آله، و آله وصیاً غیری؟ قالوا
 اللّٰهُم (بلی)؛ شما را به خدا قسم، آیا برای رسول خدا صلی الله علیه و آله وصی غیر از من
 سراغ دارید؟ گفتند: به خدا که نه، فرمود: من وصی رسول خدایم».

وارث پیامبر صلی الله علیه و آله

همچنین، در این فراز از دعا می خوانیم: که رسول خدا صلی الله علیه و آله به
 امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «تو وارث من هستی». مقصود چه وارثی است؟ اگر مراد
 وارث از جهت انتساب به میت باشد، دیگران از این نظر مقدم تر بودند. تردیدی
 نیست که منظور علم و حکمت است که انبیا و پیامبران صلی الله علیه و آله به اوصیا و جانشینان
 خود به خاطر لیاقت ذاتی و معنوی به ارث می گذارد.
 پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، علم و حکمت را برای علی علیه السلام به ارث گذاشت، آنجا که
 فرمود:

«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِهَا بِبَابِهَا؛^۱ من شهر
 علم و علی علیه السلام درب آن است و کسی که خواستار شهر است باید از آن وارد
 شود».

همچنین، فرمود:

«أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا. عَلِيٌّ بَابُ عِلْمِي، وَ مُبَيَّنُّ مِنْ بَعْدِي لِأُمَّتِي
 مَا أُرْسِلْتُ بِهِ، حُبُّهُ إِيْمَانٌ، وَ بُغْضُهُ تِفَاقٌ؛ من خانه حکمت و علی باب آن
 است، علی علیه السلام درب علم من است و پس از من برای امتم آنچه را که برای آن
 فرستاده شده ام تبیین می کند، دوستی او ایمان، و دشمنی او تفاق است».

و در حدیث زید بن اوفی فرمود: «وَ أَنْتَ أَخِي وَ وَارِثِي؛ تو برادر و وارث من
 هستی». علی علیه السلام پرسید یا رسول الله، چه چیزی از شما ارث می برم؟ فرمود: «مَا

۱. شرف‌الدین، المراجعات، ص ۲۲۲.

وَرِثَ الْأَنْبِيَاءُ مِنْ قَبْلِي؛ آنچه پیامبران قبل از من به ارث گذاشتند».

و علی علیه السلام در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«وَاللَّهِ إِنِّي لِأَخُوهُ، وَوَلِيُّهُ وَابْنُ عَمِّهِ. وَوَارِثُ عِلْمِهِ، فَمَنْ أَحَقُّ بِهِ مِنِّي؟»

به خدا قسم من برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله ولی و پسر عم او هستم، من وارث علم او

هستم، پس چه کسی از من سزاوارتر به رسول خداست؟»

وقتی از علی علیه السلام پرسیده شد: چگونه از پسر عمویت ارث بردی، ولی از

عمویت ارث نبردی؟ فرمود: رسول خدا، بنی عبدالمطلب را که در حدود ده نفر

مرد بودند، جمع کرده، و برایشان غذایی تهیه کرد، خوردند و سیر شدند، درحالی

که گویا از آن کسی استفاده نکرده بود. در این حال رو به فرزندان عبدالمطلب

کرد و فرمود:

«إِنِّي بُعِثْتُ إِلَيْكُمْ خَاصَّةً، وَ إِلَى النَّاسِ عَامَّةً فَأَيُّكُمْ يُبَايِعُنِي، عَلَيَّ أَنْ

يَكُونَ أَخِي، وَ صَاحِبِي وَ وَارِثِي؟ فَلَمْ يَقُمْ إِلَيْهِ أَحَدٌ. فَنُقِمْتُ إِلَيْهِ وَ كُنْتُ مِنْ

أَصْغَرِ الْقَوْمِ، فَقَالَ لِي: اجْلِسْ. ثُمَّ قَالَ ثَلَاثَ مَرَاتٍ. كُلُّ ذَلِكَ أَقْوَمُ إِلَيْهِ،

فَيَقُولُ لِي: اجْلِسْ، حَتَّى كَانَتْ فِي الثَّلَاثَةِ، ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَيَّ يَدِي، فَلِذَلِكَ

وَرِثْتُ ابْنَ عَمِّي دُونَ عَمِّي؛^۱

من پیامبر عموم مردم و خصوصاً پیامبر شما شده‌ام، کدام یک از شماها با من هم

پیمان می‌گردد، تا برادر، همنشین و وارث من باشد؟ هیچ کس اعتنایی نکرد. من

ایستادم درحالی که آن روز کوچک‌تر از همه بودم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

بنشین، رسول خدا صلی الله علیه و آله سه بار گفته خود را تکرار کرد و کسی اعتنا نکرد، ولی

من هر بار ایستادم و آن حضرت می‌فرمود: بنشین. تا اینکه در مرتبه سوم

رسول خدا صلی الله علیه و آله دستش را به دست من زد و هم پیمان شدیم. به همین جهت

وارث پسر عموی خود شدم؛ و وارث عموی خود نگردیدم».

مرحوم آیت‌الله سید عبدالحسین شرف‌الدین قدس سره در کتاب نفیس

المراجعات بعد از ذکر این حدیث، می‌گوید:

من معتقدم که مردم می‌دانستند وارث رسول خدا ﷺ فقط علی علیه السلام است و عموی او عباس و سایر بنی هاشم نیستند، و این مطلب را جزء مطالب قطعی می‌دانستند. ولی سبب انحصار وراثت را به پسر عمو و محروم شدن عمو و دیگر عموها و سایر بستگان، نمی‌دانستند و به همین جهت گاهی رمز و راز آن را از علی علیه السلام سؤال می‌کردند؛ و گاه از دیگران، ولی پاسخ‌ها به قدر درک سائل بود. اما جواب حقیقی این است که: خدا توجهی به زمین نمود و محمد صلی الله علیه و آله را انتخاب کرد و او را نبی قرار داد و بار دیگر جلوه خود را متوجه زمین ساخت و علی علیه السلام را برگزید؛ و به رسول خود وحی کرد که: علی علیه السلام را وارث و وصی خود قرار دهد. و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ وَ وَارِثٌ، وَ اَنَّ وَصِيَّيَّ وَ وَارِثِي عَلِيٌّ بِنُ اَبِي طَالِبٍ؛^۱ فرمود: برای هر پیغمبری وصی و وارثی هست و وصی و وارث من علی ابن ابیطالب علیه السلام است.»

طبرانی در «الکبیر» با اسناد به سلمان فارسی، نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرمود:

«اِنَّ وَصِيَّيَّ وَ مَوْضِعَ سِرِّي. وَ خَيْرٌ مِّنْ اَتْرَكَ بَعْدِي، يُنْجِزُ عِدَّتِي، وَ يَقْضِي دَيْنِي، عَلِيٌّ بِنُ اَبِي طَالِبٍ؛^۲ وصی و مخزن اسرار من و بهترین افرادی که پس از خود به جای می‌گذارم، و وعده‌های مرا انجام می‌دهد، و قرضهای مرا، ادا می‌نماید، علی بن ابیطالب است.»

این روایت به طور صریح دلالت می‌کند که مولا علی علیه السلام وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و پس از آن حضرت، افضل مردم است؛ و لازمه آن خلافت او و وجوب اطاعت از او است.

۱. نباتی بیاضی، علی بن یونس، الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۶۶.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۱.

شیعیان علی علیه السلام روسفیدند

وَ شِيعَتِكَ عَلَىٰ مَنَابِرٍ مِّنْ نُورٍ مُّبِيضَةٍ وَ جُوهُهُمْ حَوْلِي فِي الْجَنَّةِ وَ هُمْ
جِيرَانِي.

و پیروان تو در بهشت بر کرسی‌هایی از نور و با روی سفید در اطراف من
و همسایه من هستند.

بعد از ارتحال رسول اکرم صلی الله علیه و آله، مسلمانان در پاره‌ای از مسائل اصلی دین با
یکدیگر اختلاف پیدا کردند، که منشا اختلافاتی در احکام فرعی گردید.
دسته‌ای به نام معتزله^۱ پیدا شدند که عقیده آنها مبتنی بر پنج اصل: توحید، عدل،
وعید، منزلت^۲ بین منزلتین، امر به معروف و نهی از منکر.
اولاً آنها معتقدند که خداوند به اشیا دیگر مشابهت ندارد. او جسم، عرض،

۱. اینکه چرا معتزله را به این نام می‌خوانند، برخی معتقدند که در زمان حسن بصری، واصل بن عطا
رئیس فرقه معتزله قائل به منزلت (واسطه میان ایمان و کفر) شد، و عمرو ابن عبید هم با او هم عقیده
گشت. حسن بصری آنان را از مسجد بیرون کرد و آنها در نزدیکی یکی از ستونهای مسجد بصره عزلت
گزیدند، به همین دلیل آنها و پیروانشان را معتزله نامیدند. زیرا از عقیده دیگران عزلت گرفته، و بر آن بودند
که هرکس از مسلمانان فاسق شود، نه مؤمن است و نه کافر.

جمعی دیگر وجه تسمیه معتزله را چنین بیان کرده‌اند: واصل ابن عطا غرالی که ایرانی بود و از شاگردان
حسن بصری به شمار می‌رفت، با استادش درباره مؤمن گناهکاری که مرتکب معصیتی بزرگ می‌شود،
اختلاف پیدا کرد که آیا هنوز مؤمن نامیده می‌شود یا خیر؟ واصل مدعی بود که نمی‌توان مؤمن یا کافر
نامید. بلکه باید او را در منزلتی میان ایمان و کفر، جای داد. واصل در ناحیه دور دستی از مسجد جای
گرفت؛ و عقیده خود را برای شاگردانی که پیرو او شده بودند شرح می‌داد؛ و حسن بصری به جمعی که
اطرافش بودند، می‌گفت «واصل از ما عزلت گزید» بدین جهت، نام «معتزله» را بر او و پیروانش نهادند.

ماده، صورت و جزء جوهر نیست، بلکه آفریننده اینها است. خدا را در دنیا و آخرت به حواس نمی‌توان ادراک کرد، و او در مکان جای نمی‌گیرد؛ و ابعاد او را محدود نمی‌سازد. او قدیم است و همه چیز جز او حادث است.

اصل دوم، عدل است. بدین معنی که خداوند فساد را دوست ندارد. بنابراین، اعمال بندگان مخلوق او نیست. آنچه را خواسته فرمان داده، و از آنچه نمی‌خواهد، نهی کرده است. اگر می‌خواست مردم را به اجبار به اطاعت و فرمان برداری خود وادار می‌کرد، و از گناه باز می‌داشت، ولی این کار را نمی‌کند، زیرا راه آزمایش بندگان از میان می‌رود.

اصل سوم، وعید است. خداوند مرتکب گناه کبیره را جز به وسیله توبه نمی‌بخشد، خداوند در وعید خود صادق است. و هیچ چیز گفتار او را تغییر نمی‌دهد.

اصل چهارم، منزلت «بَيْنَ مَنْزِلَتَيْنِ» است. مقصود این است که مرتکب گناه کبیره نه مؤمن است و نه کافر، بلکه باید او را فاسق نامید.

اصل پنجم، امر به معروف و نهی از منکر است که به قدر توانایی بر مؤمنین واجب است.

معتزله برآنند که عقل می‌تواند، حسن و قبح اشیا را درک کند، اگر چه شرع درباره آن ساکت باشد. هر چیزی دارای صفتی است که آن را بد یا خوب قرار داده است. به عبارت دیگر امر به معروف و نهی از منکر وجوب عقلی دارد نه شرعی. دو دسته دیگر اشاعره و خوارج هستند. وجه امتیاز خوارج از سایر فرق اسلامی به این است که معتقدند خلیفه لازم نیست از قریش یا عرب باشد، بلکه تمام نژادها و ملل در امر حکومت اسلامی به شرط اینکه مسلمان باشند، مساوی هستند. خوارج برآنند که شخص مرتکب گناه کبیره، کافر است.

خوارج در ابتدا یک حزب سیاسی بودند، و گفت‌وگوی آنها از حدود خلافت و متعلقات آن تجاوز نمی‌کرد. آنها معتقد بودند که خلافت ابوبکر و عمر صحیح

است، و خلافت عثمان را در سال‌های اول و خلافت علی علیه السلام را پیش از تسلیم به داوری قبول داشتند. افکار دینی خوارج در شدت و سختی کمتر از افکار سیاسی آنها نبود. بعقیده خوارج، مقصود از جمله معروف «لَا حَكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» این است که حکومت مخصوص خدا است؛ و به وجود امام احتیاجی نیست. بعضی، خوارج را به بیست و پنج فرقه تقسیم کرده‌اند، که معروف‌ترین آنها «ازارقه» هستند. ازارقه پیرو نافع ابن ارزق هستند. نافع جایز نمی‌دانست که پیروانش با سایر مسلمانان نماز بخوانند یا از ذبیحه آنها بخورند یا با آنها ازدواج نمایند. مسلمانان را کافر و سرزمین آنان را دارالحرب می‌دانست. به همین جهت حضرت مولی الموحدين امیر المؤمنین، علی علیه السلام، را قبول نداشتند و قاتل آن حضرت، عبدالرحمان ابن ملجم مرادی لعنة الله علیه، را چنین ستوده‌اند:

يَا ضَرْبَةً مِنْ مُنِيبٍ إِلَّا ازادِبَهَا
إِلَّا لِيَبْلُغَ مِنْ ذِي الْعَرْشِ رِضْوَانَا
إِنِّي لَأَذْكُرُهُ يَوْمًا فَاحْسِبْنَهُ
أَوْقَى الْبَرِيَّةِ عِنْدَ اللَّهِ مِيزَانًا

چه خوش ضربتی زد توبه‌کننده‌ای که جز خشنودی خدا از آن منظوری نداشت. من او را یاد می‌کنم و گمان دارم که اعمال نیک او در پیش خدا، از همه خلق بیشتر است.

ما در این مجلس در صدد بیان و شمردن فرق مسلمین نیستیم.^۱ بلکه در اینجا مقصود تنها ذکر فرقه ناجیه شیعه است. ابومنصور، عبدالقاهر بغدادی به طور مسند از ابوهریره نقل می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

یهود، هفتاد و یک فرقه گردیدند، و نصاری هفتاد و دو فرقه، و امت من هفتاد و سه فرقه می‌شوند.

همچنین، از انس ابن مالک نقل کرده که آن حضرت فرمود:

بنی اسرائیل هفتاد و یک فرقه شدند، و زود است که امت من هفتاد و دو فرقه می‌شوند. و تمام آنها در آتش‌اند، مگر یکی از آنها که اهل جماعت هستند.

۱. ر.ک: الملل والنحل، تالیف ابو الفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی.

شیعه معتقد است که امام را باید پیغمبر اسلام از جانب خداوند متعال تعیین کند، و اختیار انتخاب او به دست پیروانش قرار داده نشده است، و امام باید از هر گناه و اشتباهی معصوم باشد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله به جانشینی علی بن ابیطالب علیه السلام و یازده نفر از فرزندان آن حضرت تصریح کرده است. و همین طور امام باید از هر جهت از سایر مردم افضل باشد.

«شیعه» در لغت به معنی پیرو، و یار است. در قرآن شریف هم این معنی دیده می شود: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَةِ إِبْرَاهِيمَ»^۱ و بی گمان، ابراهیم از پیروان اوست. و همه دانشمندان و مورخین، شیعه را اسم دسته‌ای می دانند، که علی بن ابیطالب علیه السلام و یازده فرزندش را دوست داشته، و آنها را پیشوایان و جانشینان به حق و بلافصل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می دانند، خود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به این اسم تصریح فرموده و درباره امامت حضرت علی علیه السلام و یازده فرزندش به طور وضوح سخن گفته است. چنان که صاحب قاموس اللغه می گوید:

«وَقَدْ غَلَبَ هَذَا الْإِسْمَ عَلَى مَنْ يَتَوَلَّى عَلِيًّا علیه السلام وَ أَهْلَ بَيْتِهِ حَتَّى ضَارَ

إِسْمُهُمْ خَاصَّةً؛ غالب شده اسم شیعه، بر هر کس که دوست بدارد علی علیه السلام و

اهل بیت او را، تا آنجا که این اسم مخصوص این جمعیت شده است».

البته بحث ما روی شیعه اثنی عشری یعنی دوازده امامی است. والا شیعه بر پنج فرقه تقسیم می شود: کیسانیه، زیدیه، امامیه، غلاة، اسماعیلیه.

بنابراین، این ادعا که لفظ «شیعه» آن طوری که بعضی‌ها نسنجیده و یا روی اغراض فاسد و آلوده، آن را نامی مستحدث و موضوعی سیاسی پنداشته‌اند، برخلاف واقع بوده و ادعایی بدون دلیل و مدرک است. این نام را خود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای پیروان علی علیه السلام انتخاب کرده است. این امر از سخنان و نوشته‌های علما بزرگ اهل تسنن نیز استفاده می شود.

ابونعیم اصفهانی که مورد اعتماد همه دانشمندان عامه است، در کتاب معروف

خود حلیه الاولیاء از ابن عباس روایت می‌کند، چون این آیه نازل شد که:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ * جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ﴾^۱

در حقیقت کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده‌اند، آنانند که بهترین آفریدگانند. و پاداش آنان نزد پروردگارشان باغ‌های همیشگی است که از زیر [درختان] آن، نهرها روان است، جاودانه در آن همی مانند؛ خدا از آنان خوشنود است و [آنان نیز] از او خوشنود؛ این [پاداش] برای کسی است که از پروردگارش بترسد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به علی فرمود:

«هُوَ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ تَأْتِي أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ رَاضِيَيْنَ مَرْضِيَيْنَ؛^۲ یا علی علیه السلام، مراد از خیرالبریه و بهترین مردم، تویی و شیعیان تو. در روز قیامت تو و پیروانت وارد می‌شوید درحالی که خداوند از شما راضی، و شما هم از خداوند راضی و خوشنود هستید».

ابوالموید، موفق ابن احمد خوارزمی، نقل می‌کند که علی علیه السلام فرمود: در وقت رحلت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله پشت مبارکش به سینه من بود و فرمود:

«يَا عَلِيُّ أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ؟ هُمْ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ، وَ مَوْعِدِي وَ مَوْعِدُكُمْ الْحَوْضُ إِذَا اجْتَمَعَتِ الْأُمَّمُ لِلْحِسَابِ تَدْعُونَ غُرَّ الْمُحْجَلِينَ؛^۳

یا علی، نشنیده‌ای این آیه را که افرادی که با ایمان هستند و اعمال صالحه انجام می‌دهند، بهترین مردم‌اند. مراد از «خیرالبریه» شیعیان تو هستند. و وعده‌گاه من و

۱. سوره بینه، آیات ۷-۸.

۲. حسکانی، حاکم، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۶۰.

۳. همان، ج ۲، ص ۲۵۹.

شما کنار حوض کوثر خواهد بود، در هنگامی که خلائق برای حساب جمع شوند، شما را بخوانند و سفید رویان باشید؛ شما را آن روز غُرَّ محجلین پیشوای سفید رویان، ندا کنند».

جلال الدین سیوطی در درالمنثور می گوید: از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده که در حضور رسول خدا ﷺ بودیم که علی علیه السلام وارد شد، پیغمبر اکرم ﷺ فرمود:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ؛ فَتَزَلْ: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ؛ قسم به خدایی که جان من در قضاة قدرت او است، این مرد، علی علیه السلام، و شیعیان او روز قیامت رستگارانند». و سپس آیه مذکور نازل شد. و آن حضرت به علی علیه السلام فرمود:

«تَأْتِيْ أُنْتِ وَ شِيعَتُكَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ رَاضِيْنَ مَرْضِيْنَ؛ در روز قیامت تو و شیعیانت می آید، درحالی که از خداوند راضی هستید و خداوند هم از شما راضی خواهد بود».

خوارزمی در مناقب از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند که در حضور پیامبر اکرم ﷺ بودیم که علی علیه السلام به طرف ما آمد، پیامبر ﷺ فرمود:

«قَدْ أَتَاكُمْ أَحِي؛ برادرم علی نزد شما آمد». آن گاه رو به سمت کعبه کرد و دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ هَذَا وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ؛ قسم به آن خدایی که جان من در دست او است، این علی علیه السلام و شیعیانش در روز قیامت رستگارانند».

سپس فرمود:

علی علیه السلام قبل از همه شما ایمان آورد و باوفاترین شما به عهد خدا است، و در بین رعیت، عادلترین شما است، و تقسیم کننده تر از همه شماست با مساوات، و مرتبه اش نزد پروردگار از همه شما بالاتر است.

در این وقت آیه: خیر البریه، نازل شد. و بعد از آن هرگاه علی علیه السلام در میان

جمعیتی به چشم می خورد، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفتند: «جاء خیر البریه؛ بهترین مردم آمد».

ابن حجر در کتاب صواعق نقل می کند که چون این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

«يَا عَلِيُّ علیه السلام أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ، تَأْتِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ رَاضِيَيْنَ مَرْضِيَيْنَ، وَ يَأْتِي عَدُوَّكَ غَضْبَانًا مُمَحِقِينَ. فَقَالَ: مَنْ عَدُوِّي؟ قَالَ: مَنْ تَبَّرَ مِنْكَ وَ لَعَنَكَ؛

ای علی، تو و شیعیان تو، بهترین مردم هستید، روز قیامت تو و شیعیانت وارد می شوید، در حالتی که از خدا راضی و خداوند هم از شما راضی است. و دشمنان تو غضبناک می آیند. درحالی که دست‌هایشان به گردنشان بسته است».

امیرالمؤمنین، علی علیه السلام، پرسید: دشمن من کیست؟ فرمود: کسی که بیزاری می جوید از تو، و تو را لعن می نماید.

صاحب فصول المهمه، از ابن عباس نقل می کند که: چون آیه خیر البریه، نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

«هُوَ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ. تَأْتِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَنْتَ وَ هُمْ، رَاضِيَيْنَ مَرْضِيَيْنَ. وَ يَأْتِي أَعْدَاؤُكَ غَضْبَانًا مُمَحِقِينَ؛

مصدق این آیه تو و شیعیانت هستید. روز قیامت تو و آنان در حالتی که از خداوند راضی هستید و خداوند هم از شما راضی است، وارد می شوید. و دشمنان تو خشمناک می آیند، و دست‌هایشان بگردنشان بسته است».

صاحب مؤدّة القریبی و ابن حجر در صواعق از ام سلمه همسر محترمه رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کنند که آن حضرت فرمود:

«يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ فِي الْجَنَّةِ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ فِي الْجَنَّةِ؛ ای علی، تو و یاران و شیعیانت در بهشت می باشید».

موفق ابن احمد در مناقب نقل می کند که: رسول اکرم صلی الله علیه و آله به علی ابن

ابیطالب علیه السلام فرمودند:

«مَثَلُكَ فِي أُمَّتِي مَثَلُ الْمَسِيحِ، عَيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ؛ مَثَلُ تُو، فِي أُمَّتِ مَنْ مَثَلُ عَيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ اسْت.»

قوم عیسی علیه السلام سه فرقه شدند: فرقه‌ای مؤمنین، و آنها حواریون بودند، و فرقه‌ای دشمنان او، و آنها یهود بودند و جمعی غلاة، که درباره آن حضرت غلو کردند؛ یعنی او را خدا و شریک با خدا قرار دادند. امت مسلمان هم نسبت به تو، سه فرقه می‌شوند: «فِرْقَةُ شِيعَتِكَ وَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ؛ دسته‌ای شیعیان تو هستند و آنها مؤمنین‌اند»؛ و فرقه‌ای دشمنان تو هستند، و آنها ناکشین و عهدشکنان با تو می‌باشند. و عده‌ای غلوکنندگان درباره تو‌اند، و آنها جاحدین و گمراهانند.

«وَ أَنْتَ فِي الْجَنَّةِ يَا عَلِيُّ وَ شِيعَتِكَ وَ مُحِبِّ شِيعَتِكَ؛ وَ عَدُوُّكَ وَ الْغَالِي فِيكَ، فِي النَّارِ؛^۱ یا علی، تو و شیعیان و دوستان شیعیان تو در بهشت خواهید بود. و دشمنان و غلوکنندگان درباره تو در جهنم‌اند.»

این روایات که نمونه‌ای است از فرمایشات رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام و پیروان آن حضرت بیانگر این است که نام نهادن پیروان علی علیه السلام به لفظ «شیعه»، به وسیله خود رسول معظم اسلام صلی الله علیه و آله انجام گرفته، و درخت برومند تشیع به دست مبارک آن حضرت کاشته و آبیاری گردیده است. یکی از تهمت‌های بی‌اساس و مغرضانه بر شیعه این است که مذهب شیعه مولود افکار ابن سبای یهودی است.

برخی مورخین قرون گذشته و حاضر از جمله شهرستانی در کتاب ملل و نحل درباره ابن سبا و افکار و عقاید منسوب به او، می‌گویند:

ابن سبا، مردی یهودی بود که از پیروزی‌های مسلمانان خمشگین بود، و ظاهراً اسلام را قبول کرد، و در دل قصد میارزه با اسلام را داشت. این مرد همان عبدالله ابن وهب ابن سبا معروف به ابن السوداء است که از یهودی‌های یمن و از اهالی

صنعا یا حیره یا حمیر بوده است.

یهودی‌ها برای ترویج بدعت‌ها و ایجاد تفرقه بین مسلمانان از آنچه که عبدالله ابن سبا پی‌ریزی کرده بود، استفاده می‌کردند. همچنین، شعبی می‌گوید:

عبدالله ابن سبا از نژاد یهود و از مردم حیره بود. او چنین وانمود کرد که مسلمان است و به این طریق می‌خواست در بین مردم پیشوایی کند. او به مردم می‌گفت: در تورات خوانده‌ام هر پیغمبری را جانشینی است؛ و علی علیه السلام جانشین محمد صلی الله علیه و آله و بهترین جانشینان او است، آن چنان که محمد صلی الله علیه و آله بهترین پیامبران بود.

علی علیه السلام از بیم فتنه عبدالله بن سودا و ابن سبا را به مدائن تبعید کرد. ولی بعد از کشته شدن آن حضرت، مردم نادان فریفته آن دو شده و اطراف آنها جمع شدند.

بعضی از نویسندگان کم اطلاع یا مغرض از جمله فرید وجدی در دایرة المعارف خود درباره عقاید و افکار ابن سبا می‌گوید:

مؤسس و بنیان‌گذار اصول تشیع عبدالله ابن سبا بوده است. فرقه «سبائیه» اصولی‌ترین و قدیمی‌ترین فرقه شیعه از نظر پیدایش آن در تاریخ اسلام است. عبدالله ابن سبا در میان مردم مسلمان سه موضوع را منتشر کرد که قبل از او هیچ‌کس به این سه موضوع معتقد نبود:

۱. ابن سبا اولین کسی است که گفت رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی ابن ابیطالب علیه السلام را وصی خود و امام بر مسلمین قرار داده است.

۲. او اولین کسی است که معتقد به رجعت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است.

۳. او گفت که علی کشته نشده و برای همیشه زنده است و در ابرها سکونت دارد. و رعد صدای او و برق تازیانه او است. یک جزء الهی در اوست و زمانی برگشت خواهد کرده و جهان را از عدل و داد پر خواهد کرد. ابن سبا تعالیم ناپاک

و خبیثه خود را در میان مردم منتشر ساخته و می‌گفت: من از کسی که معتقد به رجعت مسیح بوده، ولی رجعت محمد ﷺ را قبول ندارد، تعجب می‌کنم. خدا هزار پیغمبر داشت و هر پیغمبری وصی داشت، و وصی حضرت محمد ﷺ علی ﷺ است.

عبدالله ابن سبا به علی ﷺ گفت: تو خدایی و و علی ﷺ او را به مدائن تبعید کرد. او مطالبی در حق علی ﷺ اظهار می‌کرد که قبل از آنکه اسلام آورد، در زمانی که یهودی بود، دربارهٔ موسی ﷺ و یوشع بن نون نیز همانها را می‌گفت. ابن سبا می‌گفت: علی ﷺ نمرده و به قتل نرسیده است.

در زمان خلافت علی ﷺ فرقه‌ای به وجود آمد به نام «سیئه» که اصحاب را سب کرده، به آنها نسبت کفر و نفاق داده و از آنان تبری می‌جستند. این فرقه را «تبریئه» نیز می‌گویند، و امام ﷺ، از آنها تبری می‌جست.

ابن سبا را در ایجاد این بدعت‌ها عده زیادی از یهودی‌ها، رهبران نصاری، و ثنیه و ستاره پرست‌ها کمک می‌کردند.

عبدالله ابن سبا از روزهای بعد از ادعای تشریف به اسلام، سراسر آسیای صغیر و قسمتی از آفریقا را در نوردید؛ و شروع به تحریک و تهییج توده‌های مردم نمود. فعالیت او اندکی بعد، جنبهٔ سیاسی شدیدی پیدا کرد، و هنگامی که در مصر رحل اقامت افکند، عمّال خلیفه را به بساد فحش و ناسزا گرفته، و در خطبه‌های خود به عثمان اخطار نمودند که از خلافت استعفا کند و سند خلافت را به تنها کسی که شایستگی احراز این مقام را دارد، یعنی حضرت علی ابن ابیطالب ﷺ واگذارد.

ادعاهای ابن سبا به زودی کار خود را کرد، ملت گرد او جمع شده و عقیده‌اش را تقدیس نمودند، چون او موفقیت خود را احساس کرد، نقاب از چهره برداشت و در نطقها و مواعظش افکار و عقاید یهود را با اصول و مقررات اسلامی مخلوط کرد؛ و او همچنین، اصل تناسخ را نیز ترویج می‌کرد. او سپس

پای مسیحیت را به میان آورده، و در مسجد بزرگ فسطاط فریاد برآورد که مسیحیان ادعا می‌کنند که مسیح در پایان دنیا برای بسط و توسعه نفوذش بر تمامی خلائق باز خواهد گشت؛ ولی من اظهار می‌دارم که مسیح باز نخواهد گشت، بلکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم باز می‌گردد.

و بالاخره او به خاطر اطلاعات گسترده‌ای که در مسائل مذهبی اسلام و یهود و مسیحیت و ایرانی و هندی داشت، باعث شد که خیلی زود بتواند حریفان را از میدان به در برد، و در اندک مدتی ابن سبا متنفذترین مردان مصر گردید، به طوری که والی در برابر او تعظیم می‌کرد. و هنگامی که فرستاده عثمان به مصر وارد شد، خیلی زود تحت تاثیر این ماجراجو قرار گرفت.

پیروان او به فرقه‌های متعددی منشعب شده‌اند. به عقیده عده‌ای از آنها علی علیه السلام سوار بر ابرها شده به زمین باز خواهد گشت. و به عقیده برخی دیگر علی علیه السلام بر سر اشرار و بدکاران صاعقه و رعد و برق نازل خواهد کرد. بعضی ادعا می‌کنند که علی علیه السلام خورشید است؛ برخی دیگر نقش ماه را در صورت او مجسم می‌بینند.

نسبت دادن عبدالله ابن سبا به تشیع از بزرگ‌ترین اتهامات و جنایات تاریخ است. و چنانچه فرض نماییم که ابن سبا و فرقه سبائیه‌ای در جهان بوده، باید با کمال صراحت اعلام کرد که شیعه و عالم تشیع از افکار و عقاید ضد اسلامی منسوب به او، کاملاً منزّه و بیزار است. و تمامی عقاید غلوآمیزی که گاهی به شیعه نسبت می‌دهند، مخصوص به ابن سبا و اصحاب او بوده؛ و به هیچ وجه ارتباط با شیعه و تشیع ندارد.

مرحوم آیت الله شیخ محمد حسین کاشف العظا در این باره می‌فرماید:
 تمامی کتب حاضر عموماً تصریح به لعن او نموده، و از او بیزارى جسته‌اند. و کمترین عبارتی را که کتب رجالیه شیعه از قبیل رجال ابوعلی و غیره در ترجمه حال او نوشته‌اند، این است:

«إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ ابْنَ سَبَا أَلَعَنُ مِنْ أَنْ يُذَكَرَ؛ عَبْدَ اللَّهِ ابْنَ سَبَا مَلْعُونٌ تَرِ اسْتِ از اینکه ذکر شود».

«پرفسور گویارد» در کتاب خود ضمن تقسیم بندی مذاهب و فرق اسلامی، بعد از معرفی فرقه شیعه که پیروان و هواخواهان حضرت علی علیه السلام و فرزندان وی می باشند، به عبدالله ابن سبا اشاره نموده، می نویسد:

در زمان حیات حضرت علی علیه السلام شخصی موسوم به عبدالله ابن سبا که ابتدا یهودی بود، نسبت به داماد پیغمبر صلی الله علیه و آله ادعای الوهیت نمود، لکن این گونه عقاید هرچه زودتر از طرف علی علیه السلام و فرزندان وی و حتی از طرف شیعیان خالص آنها که در آن زمان بودند، مردود گشت.

دکتر طه حسین نویسنده معروف مصری در جلد اول کتاب خود، در وجود ابن سبا تشکیک کرده و سپس در جلد دوم اصولاً منکر وجود او شده است. علاوه بر این، ادله فراوان از آیات و اخبار، به رفع و رد غلات در دست است که برای نمونه به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكُتُبِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَ قَتَلُوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ»؛^۱

بگو: «ای اهل کتاب، در دین خود به ناحق گزافه گویی نکنید، و از هوس های گروهی که پیش از این گمراه گشتند و بسیاری [از مردم] را گمراه کردند و [خود] از راه راست منحرف شدند، نروید».

علامه مجلسی در جلد سوم بحار الانوار، روایات زیادی در مذمت غلات و تنفر و انزجار خاندان رسالت از آنها نقل نموده است، از جمله اینکه امام صادق فرمود:

«وَمَا نَحْنُ إِلَّا عِبِيدُ الَّذِي خَلَقَنَا وَ أَصْطَفَانَا وَ اللَّهُ مَا لَنَا عَلَى اللَّهِ مِنْ حُجَّةٍ وَ لَا مَعْنَا مِنَ اللَّهِ بَرَاءَةٌ وَ إِنَّا لَمَيِّتُونَ وَ مَوْفُونَ وَ مَسْئُولُونَ، مَنْ

أَحَبُّ الْغُلَاةِ فَقَدْ أَبْغَضْنَا وَ مَنْ أَبْغَضَهُمْ فَقَدْ أَحَبَّنَا، الْغُلَاةُ كَفَّارٌ وَ الْمَفْؤُضَةُ مُشْرِكُونَ لَعَنَ اللَّهُ الْغُلَاةَ؛^۱

ما بندگان خدا هستیم که ما را آفریده و از میان خلق برگزیده، هیچ حاجتی در مقابل خداوند نداریم و هیچ تضمینی از سوی خداوند در اختیار نداریم. و همانا می‌گیریم. و در نزد پروردگار ایستاده و مورد سؤال قرار می‌گیریم. کسی که غلات را دوست بدارد، دشمن ما است. و کسی که آنها را دشمن بدارد، دوست ما است. غلات کافر، و مفوضه مشترک هستند، لعنت خدا بر غلات باد».

همچنین، از آن حضرت نقل شده که فرمود:

«لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ سَبَاءٍ أَنَّهُ ادَّعَى الرَّبُّوبِيَّةَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ كَانَ وَاللَّهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَبْدَ اللَّهِ طَائِعاً، أَلْوَيْلُ لِمَنْ كَذَبَ عَلَيْنَا، وَ إِنَّ قَوْماً يَقُولُونَ فِينَا مَا لَا نَقُولُهُ فِي أَنْفُسِنَا نُبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ؛^۲

لعنت خدای بر ابن سبا، که ادعا نمود ربوبیت و خدایی را در حق امیرالمؤمنین علی علیه السلام. به خدا قسم که آن حضرت، بنده مطیع خدا بود. وای بر کسانی که دروغ گفتند بر ما! طایفه‌ای که درباره ما چیزی می‌گویند، ما آن را در حق خودمان نمی‌گوییم؛ ما بی‌زاری می‌جوئیم از آنها».

مرحوم صدوق در کتاب اعتقادات، از زرارة ابن اعین که از اصحاب مورد اطمینان امام باقر و امام صادق علیهما السلام، است، نقل نموده که خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی از اولاد عبدالله ابن سبا، قائل به تفویض است. فرمود تفویض چیست؟ عرض کردم می‌گوید:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا ثُمَّ فَوَّضَ الْأَمْرَ إِلَيْهِمَا فَخَلَقَا وَ رَزَقَا وَ أَحْيَا وَ أَمَاتَا؛ خداوند محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را، آفرید، سپس امور عباد را به ایشان سپرد. پس آنها خالق و رازق و زنده کننده و میراننده‌اند». حضرت

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۸۶.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۸۶.

فرمود: «كَذَبَ عَدُوُّ اللَّهِ؛ دروغ گفت دشمن خدا». وقتی برگشتی بر او بخوان این آیه را:

«...أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَبَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ...»^۱ یا برای خدا شریکانی پنداشته‌اند که مانند آفرینش او آفریده‌اند و در نتیجه، [این دو] آفرینش بر آنان مشتبه شده است؟».

زراره گفت: نزد او رفته و آیه‌ای را که امام فرموده بود، بر او خواندم. در مقابل نتوانست چیزی بگوید.

بنابراین، خود رسول اکرم ﷺ بنیان تشیع را گذارده، و مردم را به پیروی از علی ابن ابیطالب علیه السلام دعوت کردند. رفتار شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به امیر المؤمنین علی علیه السلام بهترین دلیل و گواه بر این امر است. در همان وقت که اقوام و عشیره‌اش را جمع و رسالت خود را بیان کرد، و آنها را به اطاعت خویش خواند، و جز حضرت علی علیه السلام بهترین دلیل و گواه بر این امر است. فرمود: این برادر من، جانشین و خلیفه من است. او را اطاعت نموده و گفتارش را به جان و دل بپذیرید. محققین ثابت کرده‌اند که عبدالله سبا وجودی ساختگی است و تمام سخنانی که از اول نقل شده همه مجعول و واهی است.

بزرگ‌ترین دلیل و شاهد برای اثبات این مدعا، جریان غدیر خم است؛ که مورد اتفاق فریقین است. در آن روز معهود، در حضور جمع کثیری از مسلمین که سبط ابن جوزی تعداد آنها را یکصد و بیست هزار نفر گزارش کرده است، دست علی علیه السلام را بلند کرده و فرمود:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَآلٍ مِنْ وَالِيهِ وَ عَادٍ مِنْ عَادَاهُ، وَ انصُرْ مَنْ نصرَهُ وَ اخذلْ مَنْ خذَلَهُ».

و در حدیث مشهور منزلت، فرمود:

«أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى».

همچنین فرمود:

«عَلَيْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ».

و در دقایق آخر حیات خود، در حدیث شریف ثقلین فرمود:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ
الْحَوْضِ».

با این همه دلائل و مدارک زنده، آیا بی انصافی نیست که مذهب تشیع را خارج از اسلام قلمداد کرد. در حالی که شیعه یعنی مسلمان کامل، و تشیع یعنی اسلام کامل. شیعه پیرو اسلامی است که به سرچشمه وحی اتصال داشته، و از طریق برادر و جانشین بلافصل پیغمبر ﷺ و افضل و اعلم امت و مصاحب دائمی آن حضرت، یعنی امیر المؤمنین، علی ابن ابیطالب علیه السلام، حقایق را آموخته است. بنابراین تشیع همان اسلام واقعی است؛ و هم‌زمان با ظهور اسلام به وجود آمده است.

اما، شیعه واقعی نشانه‌هایی دارد. حضرت امیر علیه السلام در نامه‌ای که به عثمان ابن حنیف، می‌نگارد، بعد از اینکه او را به جهت شرکت در مجلس ضیافتی که فقط اغنیا بدان خوانده شده بودند، و بیچارگان و مستمندان را به آنجا راه نداده بودند، مورد ملامت و سرزنش قرار داده، می‌فرماید:

«أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَفْتَدِي بِهِ وَ يَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ، أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ، وَ مِنْ طُعَامِهِ بِقُرْصِيهِ، أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَأَنْتُمْ تَقْدِرُونَ عَلَيَّ ذَلِكَ، وَ لَكِنَّ أَعْيُنُنِي بَوْرَعٌ وَ اجْتِهَادٌ، وَ عِقَّةٌ وَ سُدَادٌ؛^۱ آگاه باش، هر پیروی کننده را پیشواییست که از او پیروی کرده و به نور دانش او روشنی می‌جوید. بدانید که...».

آن حضرت پس از اشاره به وضع لباس و خوراک خود می‌فرماید که نمی‌گویم پوشاک و غذایان چون من باشد، شما قدرت و توانایی بر آن ندارید،

ولیکن مرا، مدد کنید به پرهیزگاری و کوشش؛ و پاک دامن و درستکاری.
 ما مردم که خود را شیعه می دانیم، موظفیم پیرو علی علیه السلام و فرزندان عالی
 مقامش بوده و مرد عمل باشیم. به عبارت روشن تر، هرکس به عمل ما نگاه کند،
 از اسلام و امیرالمؤمنین علی علیه السلام به خوبی یاد کند. چنان که امام صادق علیه السلام
 فرمود:

«كُونُوا لَنَا زِينًا وَ لَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شَيْنًا؛ برای ما زینت باشید، و نه مایه
 زشتی ما.»

یعنی، هرکس به عمل و کار شما توجه کرد، به قدری نیک و عاقلانه باشد، که
 بی اختیار بر مربی چنین اجتماعی درود بفرستد و آفرین بگوید. نه اینکه عمل
 شما ربطی به قرآن و عترت نداشته، و هر بیننده را از اسلام و تشیع منزجر سازد.
 «وَ حَبِيبُونَا إِلَى النَّاسِ وَ لَا تُبْغِضُونَا إِلَيْهِمْ، فَجَرُّوا إِلَيْنَا كُلُّ مَوَدَّةٍ وَ اَدْفَعُوا
 عَنَّا كُلَّ شَرٍّ؛^۱

کاری کنید که باعث شود مردم ما را دوست بدانند، نه آنکه کاری کنید که باعث
 بغض و عدوات مردم نسبت به ما شوی. هر دوستی و مودتی را به سوی ما
 بکشانید؛ و هر شر و بدی را از ما دور کنید.»

هنگامی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جنگ صفین مشاهده کرد که لشگریانش
 در مقابل فحاشی لشکر معاویه، به آنها فحاشی می کنند فرمود:

«إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّائِينَ، وَ لَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ، وَ ذَكَرْتُمْ
 خَالَهْمُ كَانَ أَصَوَّبَ فِي الْقَوْلِ وَ أَبْلَغَ فِي الْعُدْرِ، وَ قُلْتُمْ مَكَانَ سَبِّكُمْ أَيَّاهُمْ؛
 اللَّهُمَّ احْقِنِ دِمَائِنَا وَ دِمَائِهِمْ وَ أَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَ بَيْنَهُمْ، وَ اهْدِهِمْ مِنْ
 ضَلَالَتِهِمْ، حَتَّى يَعْرِفَ الْحَقَّ مَنْ جَهَلَهُ، وَ يَزْعُوِيَ عَنِ الْغَيِّ وَ الْعُدْوَانِ مَنْ
 لَهَجَ بِهِ؛^۲

۱. وسائل الشیعه، کتاب حج، ابواب احکام الشعرة فی السفر، حدیث ۸.

۲. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۹۷، ص ۲۴۱.

من برای شما نمی‌پسندم که دشنام دهنده باشید. ولی اگر شما کارهای آنها را وصف کنید و حالشان را باز گوئید در گفتار درست‌تر و در برکناری خودتان از گناه و سرزنش رساتر خواهد بود. و به جای دشنام دادن به آنها بگوئید: بارخدا، خونهای ما و آنها را حفظ کن؛ و میان ما و آنها صلح و آشتی برقرار فرما، و آنان را از گمراهی به هدایت رسان، تا هرکس حق را ندانسته، بشناسد. و هرکس حریص در کجروی و دشمنی است، از آن باز گردد».

آری، شیعه باید به پیشوای بزرگوار خود اقتدا کند که کسی مانند آن حضرت برای حفظ اسلام و وحدت اسلامی فداکاری و گذشت نکرد. امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«فَوَ اللَّهِ مَا شَيْعَتُنَا إِلَّا مَنِ اتَّقَى اللَّهَ وَ اطَاعَهُ؛^۱ به خدا قسم شیعه ما نیست، مگر آن‌کس که از خدا بترسد و اطاعت از خدا نماید».

فرق است بین دوست داشتن اهل بیت علیهم السلام و شیعه آنها بودن. برای روشن شدن این مطلب و آشکار شدن این فرق به این دو روایت توجه فرمایید:

۱. زمانی که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در مَرو تشریف داشتند، عده‌ای به قصد زیارت امام به مَرو آمده و به دربان گفتند: به محضر امام برسانید که ما از شیعیان آن حضرت هستیم، و می‌خواهیم امام علیه السلام را زیارت کنیم. حضرت به آنها اجازه نداد و تا چند روز اجازه ملاقات نیافتند. تا اینکه با تضرع و زاری اجازه ورود به آنها داده شد. از محضر امام علیه السلام علت نپذیرفتن را پرسیدند. حضرت فرمود: برای آنکه در ادعایتان صادق نبودید، ادعای شیعه بودن می‌نمودید، در حالی که شما شیعه ما نیستید و فقط از محبین و دوستان ما هستید.

و يَحْكُمُ إِنَّمَا شِيعَتُهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ ابُو ذَرٍّ وَ سَلْمَانَ وَ مَقْدَادَ وَ عِمَارَ وَ

۱. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۷۴.

محمد بن ابی بکر، الذین لم یُخالفوا شیئاً من اوامرہ، ولم یرکبوا شیئاً من فنون زواجرہ؛^۱

وای بر شما، شیعیان علی علیه السلام امام حسن و امام حسین علیہما السلام، ابوذر، مقداد، عمار و محمد بن ابی بکر هستند که اوامر و نواهی امام علیه السلام را وانگذاشتند و مرتکب چیزی از آنچه نهی فرموده بود، نشدند.

در نتیجه، شیعه کسی است که اطاعت و فرمان برداری از امام علیه السلام کند.

نظیر این روایت به شرح زیر هم نقل شده است:

مردی به همسرش گفت: خدمت حضرت فاطمه زهرا علیہا السلام برو و از آن حضرت پرس: اَنْتِ مِنْ شِيعَتِكُمْ اَمْ لَسْتُ مِنْ شِيعَتِكُمْ؟؛ من از شیعیان شما هستیم یا نیستیم؟ زن به محضر حضرت زهرا علیہا السلام رفت و مسئله را پرسید. آن حضرت فرمود: به او بگو: اِنْ كُنْتَ تَعْمَلُ بِمَا اَمْرُنَاكَ، وَ تَنْتَهِي عَمَّا زَجَرْنَاكَ فَانْتِ مِنْ شِيعَتِنَا وَ اِلَّا فَلَا؛ اگر اوامر ما را عمل می کنی و نواهی ما را ترک می گویی شیعه ما هستی و در غیر این صورت شیعه ما نیستی. زن جواب سؤال را به شوهرش گفت: او سخت پریشان شد و گفت: وای بر ما پس ما در آتش مخلّد خواهیم بود. زن وضع شوهر را دوباره به عرض حضرت صدیقه علیہا السلام رساند. حضرت فرمود: دوستان گناهکار ما به واسطه مکافات پیراسته می شوند و خداوند آنها را از عذاب نجات داده و اجازه ورود به بهشت می دهد.^۲

نیست مردان خدا را رهبری غیر از علی

مرد حق باید قدم در راه این رهبر زند

۱. بحار، ج ۶۸، ص ۱۵۸.

۲. بحار، ج ۶۸، ص ۱۵۵.